سفرنامهٔ

ناصرالدین شاه

بقلم

ناصرالدین شاه قاجار

سفرنامهٔ

ناصرالدین شاه

بقلم
ناصرالدّین شاه قاجار

سازمان انتشارات اندیشه تقدیم میکند...

این کتاب در مهر ماه ۱۳۴۳ بوسیله چاپخانه میهن بطبع رسید

این کتاب با اجازه اداره کل نگارش وزارت فرهنگ تحت شماره ۶۹۵۴ بطبع رسیده است

سال ۱۲۹۰ رسید از سال پیش همه میدانستند که شاه در اینسال بفرنگستان مسافرت خواهد کرد. چهارماه قبل ملکم‌خان ناظم‌الملك (ناظم‌الدوله بعد) که بسمت سفارت مقیم ، بدربار لندن مأمور شده بود دستور داشت که ضمناً باسایر دول اروپا هم مذاکره کند و قرار طرز پذیرائی شاه را با دربارهای سایر دول نیز بدهد و شرایط این پذیرائی را معین نماید . بر اثر همین مأموریت بود که در اواخر سال ۱۲۸۹ سفیر مقیمی که از طرف دولت اطریش ومجارستان بدربار ایران آمد ، درروز بارحضور رسمی از طرف امپراتور اطریش و پادشاه مجارستان شاه را برفتن به آنکشور دعوت کرد . دولت روسیه و انگلستان هم با وجود همجواری ومنافعی که درایران داشتند، ازاین دیدار دوستانه شاه ایران اظهار خوشوقتی کردند . آلمان و فرانسه وایطالیا وعثمانی وبلژیك وحتی سویس هم هر يك در نوبت خود باروی گشاده برای پذیرائی شاه حاضر شدند . شاه قبلا معتمدالدوله فرهادمیرزا عموی خود را ازحکومت کردستان به تهران احضار کرد که درغیاب اوبانایب السلطنه پسرش کارسیاست سلطنت را اداره کند .

بنابراین برعکس مسافرتهای داخلی قبل که تاچندروزی پیش ازحرکت شاه ، عامه مردم از قصد مسافرت اوخبری نداشتند دراین مسافرت ازسال قبل همه کس میدانست که شاه باروپا سفر خواهد کرد ؛ چنانکه دیدیم در لایحه قانونی پیشنهادی صدراعظم هم اشاره باین مطلب شده بود . در حکومت مقننه البته نبایدکارها در خفا صورت بگیرد ومردم باکار ختم شده مواجه شوند بلکه باید لامحاله ، ازرئوس مسائل آگاه باشند .

مشیرالدوله باین قصد شاه را بفرنگ میبرد که ترقیات مادی ومعنوی اروپارا که از اثرحکومت مقننه درکشورهای این قطعهٔ دنیا حاصل شده است، برأی‌العین مشاهده کند وازکاری که باجرای آن تصمیم گرفته پشیمانش نکنند . پیشرفت وطرزادارهٔ ممالك خارجه را ببیند وبداند که سایرین چگونه کشورداری میکنند تا وقتیکه بایران برمی‌گردد ، بمطالبی که از در خیرو صلاح عامه پیشنهاد خواهد کرد بیشتر اهمیت بدهد .

برای محافظت پایتخت ، اردوی نظامی در بیرون دروازهٔ دولت تشکیل

شد . شاه با کوکبه واثاثه قدرت برای تودیع با نظامیان رشیدخود باین اردو رفت . صدراعظم فرمان شاه راکه بعموم افسران‌وافراد خطاب شده‌بود بصدای بلند خواند .

دراین فرمان ، شاه مسافرت خود را باروپاکه برای بهبود و تدارك وسائل ترقی قشون از قبیل اسلحه‌ومهمات ومشاق وغیره‌است، بقشون خوداعلام ومراقبتی‌که در ترفیه حال افراد و افسران دارد ازروی رویهٔ یکسالهٔ گذشته نشان میدهد . درآینده هم بهبود وضع آنها رابرذمه خود لازم وحتم میشمارد وآنها را بنظم وانظباط توصیه مینماید . از اعتمادیکه بآنها داشته وپایتخت و اسلحه و مهمات را باطمینان آنها سپرده است تذکر میدهد . نیابت سلطنت «عم اکرم» معتمدالدوله ، و،«فرزندعزیز خود» نایب‌السلطنه را درکلیه کارها ونیابت ناصرالملك رادرکارهای قشونی اعلام وباآنها وداع میکند چهاردهم صفرالمظفر ۱۲۹۰ .

خلاصه در ۲۱ صفرشاه ازتهران بعزم این‌سفرارادوبیرون زد . پرنس منچیکوف وسایر مهمانداران دولت روس در رشت شرفیاب شدند . شاه در کشتیهائیکه مهماندارها برای بردن اووهمراهانش‌آورده بودند قرارگرفت. مشیرالدوله درانتخاب ملتزمین شاه‌همسعی‌کرده است‌که اشخاص‌متنفذ دراین سفر همراه‌باشند. عزالدوله‌برادرشاه‌واعتضادالسلطنه‌وحسام‌السلطنه‌ونصرةالدوله وعمادالدوله‌ازشاهزادگان درجه‌اول، الله‌قلیخان‌ایلخانی‌وعضدالملك‌وعلاءالدوله که دونفر آخری درباری هم بودند از قاجاریه ، حسنعلیخان وزیر فواید ، مخبرالدوله ، معتمدالملك‌ازوزراء ، شجاع‌السلطنه‌وشجاع‌خان ازسرکرده‌ها ، امین‌الملك (امین‌الدوله) وامین‌السلطان ازدرباریها و حکیم‌الممالك و دکتر طولوزان ازاطباء جزو همراهان‌وباقی هم ازنیمچه‌وزراء ونیمچه‌اعیان‌هستند. معلوم میشود نظرمشیرالدوله‌که خود نیز جزوملتزمین است ، این بوده‌است که‌گذشته ازشخص شاه سایرین هم از اوضاع جهان با خبرشوندودرپیشرفت دادن‌کارکشورکمك‌کار او باشند .

روز چهارم ربیع‌الاول‌کشتیهای حامل شاه وهمراهان از ساحل انزلی لنگرکشید وشاه‌به حاجی طرخان وازآنجا به‌ساراطوف وازآنجا با راه‌آهن به‌مسکووازآنجابه پطرز بورغ‌رفت. پس ازچند روزاقامت درپایتخت‌روسیه از راه ورشوبآلمان رهسپار شد . چند روزی دربرلن اقامت‌کردوضمناً سری هم بامیرنشین های جزوآلمان ازقبیل باد وباویر ویکی دوجای دیگر زد وبخاك بلژیك وبروکسل عزیمت نمودوازاین پایتخت‌به‌لیژ وازآنجا به دوور،ساحل انگلستان وازآنجا بلندن نهضت نمود . پس از چند روز توقف ازبندرپورت

اسموت بکشتی فرانسه که باستقبال آمده بود نشست وازساحل شربورگ باقطار راه‌آهن بپاریس آمدوبعد ازچند روزاقامت بسمت ژنو رهسپار شد . پس‌ازیکی دو روز گردش واقامت بسمت شهر تورن پایتخت آنروزی ایطالیا حرکت‌ودر تورن چند روزی توقف کرد . بعدبجانب‌میلان وازآنجا بهوین پایتخت اطریش رفت وپس ازچند روز اقامت از راه سالسبورك‌به‌برندیزی (بندر ایطالیائی) عزیمت نمود وباکشتیئی که‌دولت‌عثمانی باستقبال فرستاده بودبجانب‌اسلامبول رهسپار شد . چند روز در آنجا اقامت کرد وباکشتی بحراسودرا پیمودودر بندر پوطی‌مجدداً‌وارد خاك‌روسیه شد؛ ازآنجابار‌اه‌آهن‌وکالسکه‌اسبی‌به‌تفلیس وباکووازآنجا باکشتی روزچهارم رجب ۱۲۹۰وارد انزلی گردید .

دراین مسافرت‌که حدود پنج‌ماه طول کشید. از طرف امپراطورها و پادشاهان وامراء ورؤسای‌جمهوری‌ممالکی‌که شاه بآنجـا رفته‌حتی سویس‌که هیچگونه رابطه‌ای‌باایران نداشت همه‌گونه احترام بعمل‌آمده وهمه‌جا، نشان درجه اول کشورکه بپادشاهـان‌داده‌میشده بدست رؤسای دول‌بشاه‌تقدیم گردیده است. زرنگی ومتانت سدراعظم ومتانت ووقار ایرانیان با اینکه تقریباً همه ازآداب اروپائی‌بی‌اطلاع بوده‌اند، همه جا چراغ راه‌آنها بوده برازندگی ایرانی‌را درتمام‌عالم منتشر کرده است. من‌خودازپیره ژنرالهای‌روس‌حکایاتی شنیده‌ام‌که تماماً مبنی برحس احترام وعظمت نسبت بشاه و دلیل آداب‌دانی ونجابت همراهان اوست . این سفر بخوبی براروپائیان ثابت‌کردکه درباره ایران نباید ازروی کتاب‌الف لیله‌وحاجی بابا و افسانه‌های محمدرضا بیك سفیرشاه صفوی قضاوت‌کرد . ایرانیها مردمانی با حیثیت وآبرومند ونجیب ودارای ملکات فاضله هستند وبزرگمنش میباشند. شاه‌هم الحق در تمام موارد حق‌نمایندگی یك ملت‌کهنسال با حیثیت را بخوبی اداء میکرده‌است .

ازعبدالله مستوفی

بسم الله الرحمن الرحیم

روزنامه‌سفر فرنگستانست که بمیمنت‌ومبارکی بخواست خداوندتعالی‌وقادر بیهمتـا و بخشندهٔ مهربان بشرط سلامت مزاج مینویسم: از طهران الی‌انزلی‌را سابقاً در سیاحت گیلان بتفصیل نوشته بودیم در اینجا بشرح‌و تفصیل‌حاجت‌نیست مگر خروج از دارالخلافه طهرانرا با وقایعی که تا انزلی روی میدهد انشاءالله تعالی مینویسم بعد از آن از روز جلوس در کشتی تفصیل همراهان در طی‌روزنامه کشتی نوشته خواهد شدبعون‌الله تعالی وحسن توفیقه

روز شنبه بیست و یکم شهر صفرالمظفر سنه ۱۲۹۰

از طهران بعزم‌سیاحت فرنگستان برخاستیم حال یکسال تمام‌است که‌اخبار سفر فرنگستان شده است وچندروز هم بود که سینه درد وزکام شدیدی عارض‌شده و هیچ احوالم خوب نبود کسالت وضعف بنیه بسرحد کمال بودبطوری که‌هرگز خود را بآن کسالت ندیده بودم متوکلا علی‌الله تعالی بیرون آمدیم صدراعظم وغیره بودند قدری ایستـاده رفتیم و ازدرکوچه شمس العماره سوار کالسکه شدیم جمعیت زیادی در داخل‌وخارج‌شهر در راه وبیراه بودند راندیم بطرف‌اسب‌دوانی امروز اسب دوانی هم هست‌رفتیم‌بالاخانه‌افواج وجمعیت زیادی از مرد وزن‌حاضر شده بودند نهار آوردند ببی میلی قدری صرف نمودیم امیراخور تیمورمیرزا حسام الدوله‌ـ حاجی آقا اسمعیل و سایرپیشخدمتها بودند امین حضور که چند روز بود ناخوش بودامروز آمده‌بود بعد از نهار اسبها را دواندند اسبهای‌مراد بیك نایب که از اسبهای اصطبل خاصه‌است چهار بیرق اول رابرداشته یك بیرق اول را هم اسب وجیه‌الله میرزا برداشت اسب‌اقبال مهدیقلیخان بیرق چهارم‌را در دورهٔ آخر برداشت بعدازاتمام اسب دوانی‌سفرای‌خارجه‌بجهت وداع بحضور آمدند صدراعظم وسایرین

هم بودند بعد سوار کالسکه شده بطرف قریه کن راندیم سراپرده‌های تازه که‌همه ترمه وزری وغیره بود کنار رودخانه زده بودند بعد ازساعتی مهدعلیا بکن آمدند والده شاه را دیدم ایشان دوشب در آنجا ماندند بادشدیدی هم همه روزه‌می آمد

سه شنبه بیست وچهارم

رفتیم بعمارت‌دولتی کن وهمان روز سوارشده بجهة شکار بماهورهای‌حوالی کن رفتیم‌نایب‌السلطنه‌درر کاب بود ازپیشخدمتان‌ادیب‌الملك- صنیع‌الدوله-محمد باقرخان- حسین خان- اسدالله خان‌بودند میرشکار از شهر آمده وشکار پیدا کرده بود قبل از نهار یك تکه گوساله با چهار پاره زدم الحمدلله خوش گذشت باراحت بمنزل مراجعت کردم بحمدالله مزاجم‌در نهایت صحت وسلامتست‌و کسالت بالمره رفع شده حالا فصل آلوچه تازه‌است یعنی خیلی کوچك است وهنوز خوردنی‌نشده چغاله و شکوفه هم در شمرانات قریب باتمام است گل زردو گل سرخ هم تك‌تك دیده میشود مهدیقلیخان یك شب بشهر رفته باحالت ناخوش بر گشت

چهارشنبه بیست و پنجم

در عمارت کن توقف شدامین‌الدوله غلامحسین‌خان محقق «حکیم‌طولوزان» وجیه‌الله میرزا از شهر آمده‌اند

پنج شنبه بیست و ششم

رفتیم قوری چای نهاررا آنجا صرف کردیم آب زیادی می‌آمد عضدالملك عکاس باشی و سایر پیشخدمتان حاضر بودند آفتاب گردانرا در گودی زده بودند بسیار هوا گرم بود عصر مراجعت بمنزل شد انیس الدوله از شهر آمد تکسر مزاجی دارد

جمعه بیست و هفتم

صبح را در کن بودیم جمعیت زیادی‌از پیشخدمتان وغیره ازشهر آمده‌بودند صدراعظم هم آمده است امروز «منیف افندی»ایلچی‌دولت عثمانی که تازه واردشده

است باید بحضور بیاید در همان یورت اولی چادر ترمه وغیره افراشته‌اند چهار ساعت‌ونیم بغروب مانده بچادر رفتیم‌صدراعظم آمدمعتمد الملك هم بودنصرت‌الدوله معتمدالدوله اعتضادالسلطنه عمادالدوله لطف‌الله میرزا در سلام خاص شمشیر نگاه داشته بودند الحمدلله‌باد نمیوزید ایلچی آمد دونفر هم نایب سفارت همراه داشت ناظم افندی «شارژدافر» هم همراه او آمده‌بودمرخص‌شده بمملکت‌خود برود«منیف افندی» زبان‌فارسی و فرانسه میداند بخصوص فارسی را خوب حرف میزند سناً متوسط است آصف‌الدوله واردشد

شنبه بیست و هشتم

صبح سوار شده رفتیم بتنگه سولقان دست چپ راه آبشار خوبی دارد بقدر یك سنك آب جاری بود آفتاب‌گردان زدند آنجا نهار خوردیم نایب السلطنه در رکاب بود از پیشخدمتان امین الدوله ادیب‌الملك وغیره نیز بودند

یکشنبه بیست و نهم

اشخاصی که امروز از شهر آمده بودند خسرومیرزا وقایع‌نگارحسام‌الدوله سرتیپ فوج خاصه وزیر امور خارجه با حالت نقاهت شرفیاب شد منیف افندی مجدداً امروز بحضور آمد جناب آقاسیداسمعیل مجتهد ببهانی بدیدن‌آمده‌بودند خازن الملك جواهرآلاتی که باید همراه برد آورده بود

سه‌شنبه غره شهر ربیع‌الاول

صبح اشخاصی که از شهر آمده بودند از شاهزادگان وغیره همه بحضور آمدند امام جمعه‌آمده دعای سفررا خواندند پسر امام جمعه اصفهان هم آمده‌بود پنج رأس اسبی که از عربستان بجهت اصطبل خاصه‌آورده بودند ازسان حضور گذراندندپس بجانب کرج حرکت کردیم در عرض راه صدراعظم هم ازشهررسیده اخبار خوب از سیستان داشت عرض کرد دبیرالملك هم سوار اسب درازترکمانی باصدراعظم آمده بود نایب‌السلطنه از نزدیکی کن مرخص‌شده بشهر معاودت‌نمود

از شاهزادگانی که همراه بودند معتمدالدوله حسام‌السلطنه اعتضادالسلطنه‌ـعماد الدوله نصرةالدوله‌بودمعتمدالدوله از «قوری‌چای»مرخص شده بشهر معاودت‌نمود «مسیو بکر» وزیرمختار دولت روس که تاانزلی‌بایستی بیاید همراه بود چهارساعت بغروب مانده وارد کرج شدیم منزل در عمـارت است صنیع الدوله عکاس باشی غلامحسین‌خان از شهر آمده‌بودندحکیم«طولوزان»هم‌امروزازشهر آمدمهدیقلیخان امروز شکار رفته بود یك آهوی ماده شکار کرده است

چهار شنبه دوم

از کرج بقاسم آباد حرکت کردیم پنج‌فرسخ راه است‌هوا گرم‌و گردوخاك بسیار بودمعیرالممالك‌امروزمرخص‌شده‌بشهررفت‌حاجب‌الدوله‌الی‌انزلی‌دررکاب‌است

عضدالملك دیشب ازشهرآمد ناصرالملك هم ازشهرآمده‌بود ازآنجامرخص شده بشهرمعاودت نمود قراولی اردو تاانزلی‌بافوج دوم‌است بیوك‌خان‌اقبال‌الملك ازکن بشهرمراجعت کرد

پنجشنبه سیم

صبح سواراسب شده صدراعظم‌وشاهزادگان وحسنعلیخان وزیرفوایدومیرزا قهرمان امین‌لشگر وغیره‌وغیره هم ملتزم رکاب بودند محمدتقی‌خان‌حاجب‌الدوله شصت راس اسب بجهة اصطبل‌توپخانه‌آذربایجان خریده‌بود ازسان‌حضور گذرانید یك‌صدنفرسواره مکری‌بسرکردگی حاجی‌آقابیك ازسان گذشتند قدری‌ازراه را باصدر اعظم صحبت‌کنان راندیم بعد ازآن بکالسکه نشستیم منزل امروز کازران سنگست مسافت‌راه سه فرسنك است نهاررا درمنزل خوردیم اردو را درچمن‌بسیار خوب باصفائی زده بودند همه‌جا سبزه ومرغزاراست«صاری‌اصلان» که ازشهرآمده بود دیده شد

جمعه چهارم

صبح سوارکالسکه شده بطرف عبدالله‌آباد روانه گشتیم پنج‌فرسنك‌راه است

هوا گرم گرد و خاك بسیار بود درآخر زراعت قشلاق بنهار افتادیم قبل از نهار تفنگ دست گرفته‌در اطراف وحوالی گردش‌میکردم یك خرگوش و یك بلدرچین با یك‌قطعه زرد دره‌صید کردم‌امروز«حکیم‌دیکسون»و«مسیوطومسون»نایب‌سفارت خانه انگلیس را دیدم که بفرنگستان می‌آیند میرزا عیسی وزیر دارالخلافه و معاون‌الملك مرخص شده بشهر رفتند میرزا موسی رئیس دفتر لشگر هم امروز مرخص شده بشهر رفت

شنبه پنجم

امروز روز ورود بقزوین است یعنی درهزارجریب که قریب بشهراست‌اردو زده‌اند پنج فرسنك مسافت راه است ازدهات خاك‌علی وغیره گذشتیم صبح که‌سوار شدم صدراعظم وزیرمختار دولت روس‌را با«کربل»مترجم‌دم کالسکه‌آورده قدری صحبت‌داشتیم‌سواره‌ایلات‌قریب‌سیصدنفرایستاده بودندصاحب‌دیوان که‌از آذربایجان آمده‌بودبحضور آمد محمد صادق خان قراباغی نایب آجودان همراه او بود بعدبعضی شاهزادگان متوقف قزوین مثل‌اسحق میرزا سلطان سلیم میرزاویعقوب میرزاوعلمای‌قزوین‌واعیان‌واشراف‌و کلانتر و کدخدایان شهروغیره‌بتوسط‌ایلخانی حاکم قزوین دسته‌دسته بحضور آمده معرفی شدند نهاردربین راه صرف شدبعداز نهار باد شدیدی میوزید امیر خلوت که عقب مانده بود بچاپار رسیده باردوملحق شد سواره ابوابجمعی اسدخان قراباغی که جزو غلامخانه هستند باصاحب دیوان از آذربایجان آمده بودند که‌بطهران رفته سان بدهند پسر اسدخان که‌سر کرده سواراست جوان‌خوبی‌است نزدیك بشهر سواراسب شده با صدراعظم صحبت کنان وارد اردو شدیم صدراعظم مرخص شدبشهر رفت باد سردسختی می‌آمدشب گذشته بسیار کم خوابیده بودم امشب زودتر میل باستراحت کردم

یکشنبه ششم

امروز منزل‌آقابابا است صبح باران شدیدی می‌آمد وبااینکه‌مدتی باریده

بود بازمی باریداین باران برای قزوین بسیار نافع بود ایلخانی میرزا ابوتراب عموی میرزا
بزرگ حکیم مرحوم را بحضور آورد خیلی معمر است بعد سوارشده با صدراعظم
صحبت کنان از کنار شهر گذشته افتادیم بجاده آقا باباد بیرالملك ازاینجا مرخص
شده بشهر رفت هوای امروز بر خلاف سایر روزها خوش بود نسیم ملایم خنکی
می آمد صحرا یکسره گل وسبزه است در باغات قزوین یکنوع گل ورك دیده شد
بسیار خوب ومطبوع شبیه بگل زرد گفتیم از ریشه و تخم آن بیاورند درطهران
بکارند نهاررا درزیر دست قریه محمود آباد شیخ الاسلام مرحوم صرف نمودیم باد
سردی میوزید نهار در کالسکه خورده شد ازپیشخدمتان مشکوة الملك وغیره بودند
چهار ساعت بغروب مانده وارد منزل شدیم باد بسیار سرد شدیدی می آمدو شدت باد
بطوری بود که کل تجیرهاوچادرها را انداخت تا صبح متصل می آمد وهیچ کس را
قدرت بیرون رفتن نبود و ازشدت سرما همه افسرده و از کار مانده بودند

دوشنبه هفتم

باید بخرزان رفت ولی بادوسرما بطوری بود که هرگز درزمستانهای سخت بلکه
در هیچ وقت دیده وشنیده نشده بود دو فرسنگ ازراه را سوار کالسکه شدیم بعد چون
راه کالسکه بد بود سوار اسب شده کالسکه ها را بر گرداندند صحرای امروزهمه سبزه و
گل بود اما سرما بهیچ وجه نمیگذاشت کسی احساس چیزی نماید یا ملتفت خضرت و
طراوت صحرا شود با اینکه کلچه وسرداری خزپوشیده بودم ازشدت سرما معلوم
نبود که هیچ لباسی دارم زیر گدوك خرزان دره بود که آب کمی می آمد آنجا بنهار
افتادیم بادقدری ساکت شده بود عضدالملك امین حضور صنیع الدوله عکاس باشی
«حکیم طولوزان» محقق وغیره بودند بعد ازنهار از کتل مزبور بالا رفتیم این کوه
خرزان سنك ندارد همه خاك نرم است وهمه جا گل وسبزه ورياحین است اغلب جاها
زراعت دیمی کاشته بودند زراعت این کوه راطایفه «غیاثوند» میکنند حسنعلیخان جنرال
که جزو همراهان است امروز وارد اردو شد با صدراعظم صحبت کنان می رفتیم

بالای کوه ده بنظرم آمد گمان کردم«خرزان» است بعدازتحقیق معلوم شد اسمعیل
آباداست که اسمعیل‌خان«غیاثوند»سرکردهٔسواره غیاثوند تازه احداث‌وآباد کرده
است‌خوب جائی‌را آباد کرده که همه‌زراعت آن‌دیم است‌ازاسمعیل‌آباد یك‌فرسنك‌و
نیم راندیم تا بخرزان‌رسیدیم اعتضادالسلطنه‌نصرةالدوله نصرالملك را درراه‌دیدیم
نصرت‌الدوله شکایت زیاد از سرما وباد دیشب داشت‌می گفت خیلی صدمه خوردیم
الحمدلله‌وارد منزل شدیم‌باد نبود اما مه غلیظی درهوا بود گاهگاه هم میباریدجوهر
سرما بطوری بود که آب مانند زمستان یخ می‌بست .

سه شنبه هشتم

منزل امروز لوشان است صبح برخاسته‌سواراسب شده باصدراعظم‌وایلخانی
وصاحب دیوان صحبت کنان می‌رفتیم راه این منزل راقدری بحکم دولت‌ساخته‌اند
دره‌هاو کوهها راحاصل‌کاشته‌اند مهدیقلی‌خان جلورفته‌بود بشکارکبك میگفت‌توی
دره‌هایاس‌زرد زیاد بودخلاصه همه‌جاراندیم‌مهدیقلی‌خان جلورفته‌بود آفتاب گردان
زدند آب شاهرود زیادبودو گل‌آلود عضدالملك‌عکاسباشی‌صنیع‌الدوله‌مشکوةالملك
امین‌السلطنه امین حضور مهدیقلی‌خان وجیه‌الله میرزا غلامحسین خان امین‌السلطان
جعفرقلی‌خان وغیره بودندنهارآوردند آدم وجیه‌الله میرزا که درشط کوفه‌بآب زده
بود باکمال جرأت اینجا هم با اسب‌بآب زد الحق خیلی جرئت کرد تا عصر آنجا
بودیم بعدبطرف منزل‌راندیم‌زیرپل‌دو کالسکه‌خیلی‌خوب‌دیدم که‌تاجر شیروانی بجهة
فروش بطهران می‌برد هنگام غروب وارد منزل‌شدیم اردو را خیلی دورازپل‌میان
درهٔ وسیعی زده بودند بحمدالله بادهم‌نبود صدراعظم بعضی نوشتجات ازمعتمدالملك
آورد ملاحظه‌شد .

چهارشنبه نهم

امروز منجیل میرویم صبح زود سوارشده روبراه نهادیم حسام‌السلطنه ازراه
«بکندی»آمده‌بود بکندی‌را تازه‌خریده است درمنزل آقابابا‌زاردوجدا شدخلاصه
باصدراعظم وحسام‌السلطنه و ایلخانی صحبت کنان رفتیم هوا برخلاف ایام گذشته

گرم بودمگس زیاد بود راه هم خوب نبود واز بیراهه رفتیم تا بجنگل بالا بالا رسیدیم کنار
رودخانه بنهار افتادیم صبح امروز گنه گنه خورده بودم بعد ازصرف نهار سوار شده رو
بمنزل راندیم در بین راه امیرا براهیم خان حا کم رحمت آباد نعمت‌الله‌خان رشتی نصرالله
خان طالش «گرگانرودی» دیده شدند سواره ابوابجمعی نصرالله‌خان بسیار خوش لباس و با
اسلحه ممتاز بودند نزدیك بمنزل جناب حاجی ملا رفیع مجتهد گیلانی بحضور
آمدند چون نزدیك بیورت قدیم که پای سرو «هرزه بیل» باشد بواسطهٔ حاصلی که کاشته
بودند ممکن نبود اردوزد لهذا اردورا نزدیك منجیل دردره که پناه از باد بود زده
بودند با وجود این هنگام عصر باد شدیدی برخاست از عجایب و بدایع اینکه در
ین منزل درهرفصل که باشد نزدیك بعصر باد شدید میوزد بطوری سخت و شدید
ست که درختهای زیتون که در آنجارسته یکسر بطرفی که باد میوزد کج و متمایل
گشته‌اند درمحال منجیل و هرزه بیل همه جا حاصل کاشته‌اند یکسر دشت زراعت
همه صحرا سبز و خرم است روز گذشته یکنفر فراشرا در لوشان مسار گزیده
حکیم «طولوزان» مشغول معالجه بود از قراریکه گفتند از هلاکت جسته اینجاها
ار زیاد دارد .

پنجشنبه دهم

منزل رستم آباد است قدری دیر ترسوار شده با صدراعظم صحبت کنان رفتیم
جناب حاجی ملارفیع مجتهددرسرپل منجیل ملاقات شد پل منجیل که برروی سفید
رداست وعبور ومرور قوافل ومترددین بسمت گیلان از همانجاست درسوابق ایام
چوبی بروی آن بود که قوافل راعبوراز آن بسیار صعب بودحال چندسال است که
وجوه خزانه دولت پلی در کمال استحکام بتوسط جناب حاجی ملارفیع برروی رودخانه
بور ساخته شده است حاجی ملارفیع بهمان صحت مزاجست که درهشت سال قبل
نانرا دیده بودیم ازپل گذشته بسرعت راندیم تا «بفیلده» رسیدیم همان مکان که
د سال قبل در سفر گیلان صرف نهار شد باز همانجا بنهار افتادیم نارنج بهار
ده وانار تازه گل داده بود طول راه امروزه موجب کسالت شد سه ساعت بغروب

مانده وارد منزل‌شدیم سرا پرده را کناررودخانه زده بودند امروز بین راه آب‌باز وشناگر زیادی دیدیم که درآب سفیدرود که درطول‌راه واقع‌بودشنا می کردند .

جمعه یازدهم

باید بطرف امامزاده‌هاشم‌حرکت کرد صبح‌سوار شده باصدراعظم‌صحبت کنان رفتیم راه امروز بعضی جاهای بدداشت یعنی بالای رستم آباد بعضی جاها آب‌افتاده ومتجاوز ازهزارقدم گل زیاد بود بعضی جاهای دیگر هم سنگ زیاد بود پارهٔ جاها ناچار پیاده شدیم باصدراعظم صحبت میکردیم که ناگاه پای اسب‌صدراعظم‌در گل لغزیده ازاسب پرت شد ولی بهیچوجه صدمه نخورد و شخصی دیگر هم گفتند از مال افتاده است بعد ازسؤال معلوم شد آنهم امین‌السلطنه بوده از قاطر پرت شده مرده است اعتضادالسلطنه عمادالدوله از این منزل مرخص شده بشهر رشت رفتند پل سیاه‌رود هم که مخارج بنای آن از خزانه دولت بتوسط حاجی ملا رفیع شده است تمام شده اما آب سیاه‌روددراین وقت بسیار کم بود بطوری که طفل‌میتوانست ازآن عبورنمود ولی گاهی چنان طغیان میکند که با اسب هم نمیتوان عبور کرد درانتهای رودخانه مزبور که وصل بسفید رودمی‌شود بنهارافتادیم‌چمن‌خوبی بود در سایه درختی نشستیم مشکوةالملك صنیع‌الدوله حضور داشتند خلاصه نزدیك‌منزل که کوه تمام میشود جلگه‌است درشکه ماراحاضر کرده بودند درآن نشسته‌راندیم تا نزدیك منزل

شنبه دوازدهم

امروز روز ورود بشهررشت‌است‌دیشب‌هواخیلی‌سرد بودصبح‌زود برخاسته‌قدری راه‌راسواراسب‌بودیم‌بعد بدرشکه‌نشسته‌راندیم‌وزیرمختاردولت روس‌و«مسیو کریبل» مترجم دم درشکه ایستاده بودند با آنها قدری صحبت شد آفتاب خیلی گرم بود بلبل گاه گاه میان جنگل میخواند ازده‌سراوان‌وشاه آقاجی‌هم گذشتیم‌معتمدالملك که‌ازرشت‌باستقبال آمده‌بود باميرزاعبدالرحیم‌خان‌ساعدالملك که‌با«پرنس‌منچیکوف» مهماندار از«پطر بورغ»آمده بوددرپائین شاه آقاجی دیده شدندحکیم‌الممالك که‌از

طهران مأمور بپذیرائی مهمانداران دولت روس بود رسید نهاررا دست‌چپ راه در سایه درختان جنگلی صرف نمودیم بعد سوارشده قدری که راه رفتیم بازار بسیار خوبی درسر راه ملاحظه شد که تمام آنرا باآجرو گچ ساخته‌اند معلوم شد که معین التجار گیلانی باشراکت جمعی دیگر آن بازاررا ساخته‌اند ازعلماء لاهیجان وغیره جمعی کثیر باستقبال آمده بودند نزدیك شهرجناب حاجی ملاطاهر وحاجی میرزاعبدالباقی که از مجتهدین شهر رشت هستند استقبال نمودند آنجا از کالسکه پیاده شده باسب سوارشدیم صدراعظم وزیر مختار دولت روس نیزسوار شده با ما صحبت میداشتند زن و مرد زیادی از اهل شهر باستقبال آمده بودند شش ساعت بغروب مانده وارد عمارت‌ناصریه‌شدیم‌چادر از برای مازده بودند «پرنس‌منچیکوف» مهماندار«کولونل‌ببراك»آجودان مخصوص‌امپراطور روس‌وزیر مختار دولت روس «مسیو کریبل»مترجم‌سفارت‌حکیم‌الممالك یکساعت‌و نیم‌بغروب مانده بحضور آمدند «پرنس‌منچیکوف» شخص محترم و ازاعیان دولت روس است و جنرال آجودان مخصوص امپراطوروسناً قریب بشصت‌سال دارد .

یکشنبه سیزدهم

صبح‌سواراسب شده برای انزلی راندیم و همه جا ازمیان شهر و بازار عبور کردیم جمعیت زیادی ازاهل‌شهرتا نزدیکی «بوسار»ایستاده‌بودنداز بوساربآنطرف ازاسب پیاده شده بکالسکه نشستم راه پیره بازار را بسیار خوب ساخته‌اند رسیدیم به پیره بازار درسردر گمرك‌خانه‌نهارخوردیم‌لتکه‌و کرجی دولتی‌وغیره‌حاضر کرده بودند بعدازنهار بلتکه نشستیم‌قدری دورترازدهنه‌رودخانه کشتیهای کوچك بخاررا نگاه داشته بودند یکی از دولت خودمان است که بسیار قشنگ وخوب ساخته‌اند ودودیگر از کشتیهای دولت روس بود دریکی‌از کشتیهای روسی وزیر مختار روس «وامیرالسیونیکین» وحکیم‌طولوزان نشسته بودند در کشتی دیگر موزیکانچیان روسی بودندوما در کشتی خودمان نشستیم این کشتی را تازه فرمایش داده بودم ساخته‌آورده‌اند آنچه لازمهٔ زینت است از آئینه‌ها و اسباب اطاق بسیار ممتاز این

کشتی‌دارد وساعتی‌هم سه فرسنگ دردریا سیرمینماید بعد ازتماشای اطاقهای کشتی بعرشهٔ‌آن که سایبانی از ماهوت گل‌دوزی داشت‌رفتیم وزیرمختار روس«دریا بیگی» را بحضورآورده معرفی نمود اینقدر درآنجا توقف شدکه تمام همراهان مارسیدند شاهزادگان عمله خلوت که بکشتی ماداخل‌شدندحکم‌شدتا کشتی را حرکت‌دهند چهارساعت بغروب مانده وارد انزلی شدیم‌صدراعظم‌معتمدالملك امین‌السلطنه‌لدی‌الورود بکشتیهای‌روسی که دورازانزلی‌لنگرانداخته‌بودند بجهت‌تعیین‌جای‌همراهان و بارها رفتند پنج کشتی ازطرف دولت روس آمده بودکه همه‌از کشتیهای جنگی معروف روس هستند ولی چندان تندرو نیستند کشتیهای کمپانی از کشتیهای‌جنگی راحت‌ترودرحرکت سریع‌ترهستند کشتیهای جنگی مزبور باما نخواهندآمد از انزلی مراجعت خواهند کرد منزل‌ما دربرجی است که بحکم ما وزیر امورخارجه درزمان حکومت خوددر گیلان بنا کرده‌وبعد بتوسط میرزا محمدحسین که‌ازجانب مرحوم نظام‌الدوله‌نایب‌الحکومه گیلان بود باتمام رسید حالا هم جزئی‌کاری‌دارد که‌معتمدالملك تمام خواهدنموداین برج‌پنج مرتبه‌است جمیع مراتب ازهر طرف ایوان وغلام گردش دارد وبنای آن تماماً‌ازآجروسنك وگچ است‌مگر همان غلام گردشها که‌ازچوب منقش است جمیع اسباب واثاث لازمه ازفرش وصندلی ومیزو اسباب چراغ خوب دراینجا موجود وآماده است چشم اندازاین برج ازچهارسمت بدریاست خلاصه بادسردی میوزیدشب‌ماهتاب‌خوبی بود بنا شدفردا بکشتی‌بنشینیم درغازیان آتشبازی شد

دوشنبه چهاردهم ربیع‌الاول

امروزانشاءالله بکشتی نشسته وبیاری‌خداروانه حاجی طرخان میشویم صبح زود برخاسته‌بدریا نگاه کرده دیدم‌متصل‌قایق وکرجی است که باروآدم از انزلی بکشتیها حمل می کنندهوا مه رقیقی داشت و بادی مختصر می‌آمد قدری موجب وحشت شد قدریکه گذشت هوا صاف‌ومه‌برطرف شدولی چون هوا قدری احتیاط داشت تعجیل در حرکت بهتر مینمود فرستادیم صدراعظم را آوردند همراهان را

کشتی فرستادیم بعدخود از برج پائین آمدم حاجی ملا رفیع مجتهد دعای سفر
واند جمعیت غریبی ازهر قبیل شده بود اول بکشتی بخاری خودمان نشسته‌تا
کشتی‌قسطنطین‌رسیدیم که‌مخصوص‌ما‌حاضر کرده‌بودند‌پرنس«منچیکوف» مهماندار
سایرین هم حاضر بودند قریب دوساعت منتظر شدیم تا همه بارها وملتزمین‌رسیدند
ج ساعت بغروب مانده لنگر کشتی‌را کشیده براه افتادیم‌سه کشتی‌جنگی که حاضر
دمتصل‌شلیك می‌نمودند وازجلو وعقب‌وطرفین کشتی‌ما‌حرکت‌می‌کردند‌بالاخره
کشتیهای جنگی مانده کشتی ما بتعجیل راه افتاد این کشتی ما‌اطاقهای‌خوب دارد
مه با زینت وممتاز وپاکیزه باقاعده ازپیشخدمتان امپراطور بااسباب قهوه‌خانه و
غیرازپطربورغ آمده‌بودند‌اشخاصی که‌باما‌بفرنگستان می‌آیند ازاین‌قرارند .

اشخاصی که در کشتی اول موسوم بقسطنطین که مخصوص ما‌است‌هستند.

صدراعظم معتمدالملك عضدالملك منشی حضور‌امین‌السلطان‌صنیع‌الدوله‌امین
لسلطنه مهدیقلی‌خان حکیم طولوزان عکاس‌باشی غلامحسین‌خان محقق امین‌خلوت
رخ‌خان وجیه‌الله میرزا جعفرقلیخان قهوه‌چی باشی آقارضا ده‌باشی میرزا عبدالله
راشخلوت میرزا عبدالرحیم خان ساعدالملك سلطان حسین میرزا حاجی حیدر
اصه تراش آقا حسنعلی آبدار آقامحمدعلی جبار قهوه‌چی نوکرهای صدر اعظم
ه نفر آقاباقر .

اشخاصی که در کشتی«براتنسکی» بودند

عزالدوله اعتضادالسلطنه حسام‌السلطنه نصرت‌الدوله عمادالدوله علاءالدوله
بلخانی‌حسنعلی‌خان وزیرفوایدامین‌لشکر حکیم‌الممالك احتشام‌الدوله نصرالملك
خبرالدوله شجاع‌السلطنه حسنعلی خان جنرال میرزا رضاخان آجودان صدارت
براهیم‌خان‌نایب میرزااحمدخان ولدعلاءِ الدوله جلودار دونفرمهتریك نفرنوکر
لتزمین هشت‌نفر «مسیودوبسکی» وزیر مختار نمسه «مسیوطومسون» نایب‌سفارت
نگلیس«مسیودیکسون»حکیم‌انگلیس .

اسامی اسبها

اسب جلفه اسب ظل‌السلطان اسب جافی اسب صباح‌الخیر حسام‌السلطنه

حکیم‌طولوزان میگفت دریابیگی روس سربطری آب جوش را خواسته بود باز کند سربطری شکسته پارچهٔ ازشیشه بچشم اوپریده یك چشم اونابینا شده‌است بعد دریا بیگی رادیدم که عینك آبی گذاشته‌بودازخوداوسؤال کردم همان‌تفصیل‌را ذکر نمودزیاده‌افسوس خوردم نزدیك عصر که‌بعرشه‌کشتی رفتیم کشتی‌براتسکی را دیدم که متجاوز از یکفرسنگ دوربودشب را باکمال راحت خوابیدیم .

سه شنبه پانزدهم ربیع‌الاول

اول طلوع بابتداءدماغهٔ‌آبشاران رسیدیم‌هرقدر جلوتر می‌رفتیم‌زمین‌دماغه بیشتر وبهترمحسوس میشد این سواحل خشك‌و بی درخت است و جزء بادکوبه محسوب میشود بوتهٔ گز زیاد داشت دربعضی جاهاسنگ دیده میشد کشتی‌طوری نزدیك بساحل حرکت می‌کرد که‌آدم‌وحیوان‌همه پیدا بودند در نقطهٔ مرکزی دماغه برجی مربع بجهت چراغ بحری ساخته بودند اطراف آن چند خانه وار سکنی داشتند که مستحفظ آن برج بودند در دست‌راست جزیره پیدا بودبعضی بناهای عالی دیده شد بعد از تحقیق معلوم شد کارخانه تصفیه نفت است اما حالا هیچکس آنجا نیست از قراری که گفتند صاحب آن ورشکست شده است آنجا قدری کشتی را نگاه داشتند صدراعظم بعضی تلگرافها نوشته بود داد بباد کوبه بردند که ازآنجا بایران و فرنگستان تلگراف‌نمایند تا دوساعت بظهر مانده‌دریا آرام بود بعدکم کم متلاطم شد طوریکه امواج‌مثل کوه‌بلند میشد همه اهل کشتی با حالت منقلب افتاده بودند مگر خودما و عکاس باشی وصنیع‌الدوله‌و ده باشی‌و حکیم طولوزان که نیفتاده بودیم و خودداری می‌نمودیم از صاحب‌منصبان وعملهٔ کشتی جز امیرال وچند نفراز ملاحان وغیره سایرین افتاده بودندخلاصه بخطری عظیم گرفتار شده بودیم باز فضل خدا شامل حال بود که یك باد مساعدی ازعقب کشتی مامی‌آمد که مارا زودتر بطرف مقصد می‌برد شب را تا صبح همین طوردریا

حرك و مواج بود معهذا اندکی خوابیدم صبح که برخاستم بدریا نگاه کردم
یدم باز همان طور منقلب بود امیرال را احضار کرده نقشه دریا را با او نگاه
کردیم که معلوم کنیم درچه نقطه واقع شده‌ایم امیرال اطمینان می‌داد که تا ده
اعت دیگر نزدیك بدهنه شط ولگا خواهیم رسید که عمق دریا چهارپنج ذرع بیشتر
ست و باین واسطه تلاطم نخواهد داشت خلاصه نزدیك بعصر بعضی کشتی بادی
بده شد که از جملهٔ آنها کشتی بود کــه از حاجی طرخان بسواحل لنکران و
زندران میرفت کشتی جنگی بخاری هم دیده شد موسوم بایران یکساعت و نیم
. شب گذشته رسیدیم بجائی که معروف بقرانتین است که کشتی بــزرگ داخل
نجا نمی‌تواند شد و بــاید از این کشتی بکشتی کوچك نشسته بحاجی طرخان
رویم کشتی ما آنجا لنگر انداخت شام خوردیم اشخاصی که دریا آنها را گرفته
ناخوش بودند کم کم بحال می‌آمدند بعد از شام حاکم حاجی‌طرخان‌را پرنس
نچیکوف بحضور آورد اسم حاکم مسیوپیپین (Pipine) است آدم درستکاروقابلی
نظر می‌آمد زبان فرانسه را خوب حرف میزد بعد مرخص شده شبانه بحاجی
رخان رفت کــه هنگام ورود ما آنجا حاضر باشد کشتی کوچکی که باید ما را
حاجی طرخان ببرد موسوم بکوکت و خیلی قشنگ است بعد از شام بآن کشتی
فتیم کشتی کوچك دیگری هم بهمین وضع بجهت شاهزادگان و سایرین حاضر
کرده بودنــد کشتی مــا را کشتی کوچك بخاری میکشید امشب را بــا کمال
احت خوابیدیم .

چهارشنبه شانزدهم ربیع الاول

وارد حاجی طرخان شدیم صبح برخاسته باطراف نگاه کردم دیدم الحمدلله
ز دریای بزرگ خلاص شده برودخانه وسیعی که‌اسمش ولگاست رسیده‌ایم‌وعجب
مفائی دارد باز عرض رودخانه بسیار است چنانکه از همان یك شعبه که ما عبور
میکردیم البته هزار ذرع عرض داشت گلوله تفنگ متداولی از این طرف بآن
طرف نمیرسد آبش گل آلود و بغایت تند مانند دریای مواج روان است سواحل

رودخانه همه درخت سبز جنگلی و بیدمتعارفی و بیدمشك وزمینها همه چمن ومرتع
است و اغلب ایلات «قللوق» که مذهب بت پرستی دارند در آنجا سکنی گرفته اند لب
رودخانه الاچیق زده مواشی واغنام زیاد از اسب و مادیان و گاو و گوسفندوغیره
دارند چندده بزرگ هم از دهات روسیه که از مضافات حاجی طرخان شمرده میشود
دیده شد که در کنار رودخانه واقع و از دور خیلی بزرگ و آباد بنظر می آمددر
هر ده یك کلیسای بسیار عالی باشکوه ساخته اند اغلب اهالی این دهات شغلشان
صیادی است کشتی ما محاذی هریك از این دهات که میرسید اهالی ده بکناررودخانه
آمده هورا ✲ می کشیدند در این دهات بهیچوجه باغ و زراعت دیده نشدمگر در
یکی از دهات که عمارت بسیار معتبر و باغ بزرك مشجری از دور ملاحظه شد که
ازطایفه ساپوژنیکوف(Sapogenikoff) بود ماهی مردهٔ زیادی در کشتیهای خود
ریخته و کنار رودخانه را متعفن کرده بودند و بعضی ماهیها را که نتوانسته بودند
نمك سود نموده نگاه دارند و زیاد عفن شده بود برودخانه انداخته بودند آب رود
«ولگا» بسیار گوارا است بعضی طیور از قبیل کلاغ ابلق و سیاه و سارهای بزرك ماهی
خوار بسیار در هوا دیده میشد یك کلاغ و یك سار بزرگ باتفنگ در روی هوا
زدم دو کشتی کوچك بخاری و شراعی که حامل مال التجاره بودند دیده شد خلاصه
راندیم تا مقارن ظهر از دور سواد حاجی طرخان پیدا شد اول بنائی که بنظر آمد
کلیسای بزرك آن شهر است که بسیار مرتفع و باشکوه ساخته شده شهر مثل جزیرهٔ
ما بین دو سه شعبه رودخانه واقع است یك شعبه بزرگ رودخانه از کنار شهر و شعبهٔ دیگر
از میان شهر میگذرد که پلهای متعدد روی آن بنا شده است و طرفین رودخانه کوچه
و خانه است مساجد زیاد دارد که اکثر آنها متعلق بتاتارها است یك مسجد معتبر هم از
مسلمانهای ایران است خلاصه وارد شهر شدیم کنار شهر کشتیهای زیاد از هر نوع
بود آسیابهای بادی متعدد دیده شد ازدحام غریبی از مرد و زن بود انواع ملل و طوایف

✲ هورا باصطلاح روسیها عبارت از تهنیت ورود و دعای خیر است که رعیت هنگام
عبور پادشاه یا شخص بزرگی درسر راه جمع شده بآواز بلند متفقاً ادا میرسانند وحال
در جمیع فرنگ معمول و متداول است

از تاتاروروسی وایرانی وقزاق‌وچرکس وغللوق وغیره در کنارراهها ومعابر گروه گروه بودند وپیوسته هورا میکشیدند همه جا از توی رودخانه آمدیم تا رسیدیم باسکله کشتی ایستاد آنوقت چهارساعت ونیم بغروب‌مانده بود امروزه صبح میرزا ملکم‌خان ونریمانخان و میرزا اسدالله‌خان قونسول‌تفلیس و میرزا میکائیل برادر ملکم‌خان از حاجی طرخان بکشتی آمده بودند از کشتی پیاده شده باسکله‌آمدیم بمحض آنکه قدم بخشکی نهادیم یکدفعه جمیع مرد وزن صدا بهورا بلند کردند جمعیت فوق‌العاده همهمه غریبی بود طرفین معابروراهها چندانکه گنجایش داشت مردوزن‌ایستاده بودندطاق نصرتی در کمال‌رفعت وشکوه ساخته بودند طاق نصرت راعلی سبیل‌الرسم بجهت ورود سلاطین بشهرها میسازند ازدم اسکله‌الی‌طاق نصرت زمین را فرش کرده بودندو کلانترشهر چنانکه درروسیه رسم است که هنگام ورود امپراطور وپادشاهان لاغیرهم در شهری معمول میدارند نان و نمك‌جلو آوردو بر آن نمکدان طلا و دوری نقره مطلا که نان در آن نهاده تاریخ ورود ما را بشهر حاجی طرخان نقش کرده بودندکالسکه روبازی که بچهاراسب بسیار خوب بسته بودند کالسکه چی موافق قانون روس جلو اسبهارا بدست گرفته ایستاده بود «پرنس‌منچیکوف» را باخوددر کالسکه نشاندم یکدسته‌سواره‌قزاق هم درعقب‌کالسکه میآمدند وجمعی کثیرازمردوزن وپیروجوان‌پای کالسکه‌میدویدندو هورامیکشیدند گردوخاك وهمهمه زیاد بود همه‌جااطراف کوچه‌هاومناظروخانه‌هاو بالای‌بامهامردم برای تماشا ایستاده بودند تا رسیدیم بدارالحکومه که منزل ما را آنجاقرار داده بودند یکفوج سالدات در مقابل درب دارالحکومه بنظام ایستاده بودند همه جوانهای خوب بالباس‌وسلاح مرغوب‌پیاده ازجلوصف آنها گذشتم سربازهااحترام نظامی بجاآورده هورا کشیدند پس داخل عمارت شدیم عمارت‌دارالحکومه بسیار عالی ووسیع‌وپر«یورت»است اطراف پله که‌بعمارت وتالار بزرك داخل میشد محض پذیرائی کوزه‌های گل زیاد چیده بودند این عمارت اطاقهای زیادوتالارهای‌متعدد ازتالارسلام واطاق سفره ومنازل خوابگاه وغیره دارد که همه مزین وآراسته‌است

در اغلب ازاطاقهاشیرینی‌وشربت‌ومیوه گذاشته‌بودند بخاریهای این عمارت‌برخلاف بخاریهای معمول ایران‌است‌یعنی‌در گوشه‌های‌اطاق قدری ازدیواررا بطورخروجی ازکاشی سفیدجلو آورده‌اند که آتش را ازعقب می‌افروزند بعد بواسطهٔ منافذی که دراین خروجی تعبیه شده هوای گرم وارد اطاق میشودحمام این عمارت در مرتبه تحتانی است که بواسطه پله زیادی‌سرحمام میرودسرحمام‌بسیارقشنگ است‌صندلی ومیزونیم تخت وانواع‌عطریات و گل و غیره در آنجا آماده کرده بودندحوضی در گوشه اطاق سرحمام‌بود که دوشیر آب در آن جاری‌میشد یکی سرد ودیگری گرم که بهردرجه حرارت لازم باشد آب آن حوض را میتوان نگاه داشت زمین حمام را باحصیر بسیار نرم فرش کرده بودند ازیك‌سمت‌حمام چند پله چوبی است وبالای پله‌ها دریچه ایست که هر وقت لازم شود از آنجا هوای گرم داخل فضای حمام می کنند شیرهای آب گرم وسرد وملایم اطراف‌حمام زیاد بود از حمام که بیرون آمدم «مسیودوبسکی»وزیرمختار نمسه و«مسیوطومسون»نایب سفارت انگلیس با صدر اعظم بجهت وداع و مرخصی بحضور آمدند که از جلوبمسکو بروند بعد حاکم حاجی طرخان و پرنس منچیکوف و کولونل ببراك و مسیو کریبل آمده گفتند که اگرمیل دارید مشق تلمبه‌چیهارا تماشا نمائید. بعد از اجازت‌ماعلامت آلارم یعنی علامت اضطراب از یانقین رادربرجی که مشرف بشهربود بلند کردند فی‌الفور از جمیع محلات تلمبه‌چیها باعراده تلمبه و نردبان حاضر شدند اسبهای عراده‌هرمحله‌برنك‌مخصوص‌بودند‌همینکه در میدان‌جلو عمارت جمع‌شدند صاحب منصب آنها یك سمت میدانرا که عمارتی بود چنین تصور کرده که‌آتش گرفته‌فوراً جمیع‌تلمبه‌ها را بسمت آن عمارت نگاه داشته متصل آب‌می‌افشاندند خیلی مشق خوبی کردند شب درجلوعمارت‌چراغان بود بعدازشام بتماشاخانه‌رفتیم هوای آنجا بسیار گرم بود تماشاخانه کوچك وازدحام غریبی بود این‌تماشاخانه دومرتبه‌بیشتر ندارد همینکه واردشدیم پرده رابلند کرده انواع بازیها درآوردند اول چنین‌تصور شد که بازیگرها را از مقوا ساخته اند تاکم کم معلوم شد که آدم هستند خلاصه

به مرتبه پرده بلند شد وسه بازی مختلف درآوردند هردفعه که پرده‌می‌افتاد چند دقیقه طول میکشید تادوباره بلند میکردند این طول مدت بقدری بود که‌ازفضای تماشاخانه ببالا خانه جنب آن رفته قدری از گرما آسوده شده دوباره مراجعت میکردیم اگر گرم نبود خیلی تماشا داشت.

پنجشنبه هفدهم

روزعیدمولودمسعودحضرت‌ختمی‌مآب‌علیه‌وعلی آله‌السلام‌والصلوات‌است‌وامروز بایدبتوسط کشتی برویم به«سارتیسین» از آنجا براه آهن بنشینیم صبح‌بعدازصرف نهار باطاق‌سلام‌رفته‌اعیان و نجبای‌حاجی طرخان‌وصاحب منصبان‌ساخلوی آنجااز نظامی‌و غیر نظامی همه حاضر بودندمعرفی‌شدند بعد ازانقضای سلام به‌کالسکه نشسته‌رفتیم بمسجدی که مخصوص بمسلمانان شیعه است پیشنماز این مسجد ملا محمد حسین تبریزی مرد بسیار خوبیست باز امروز از هر کوچه که می گذشتیم مردم باطراف کالسکه دویده هورا میکشیدند باران دیشب گرد وخاک کوچه‌هارا فرو نشانده بود خلاصه‌این‌مسجدبطور بالاخانه ساخته‌شده‌است‌از چند پله چوبی بالارفته واردمسجد شدیم جمعیت زیادی ازتجار وسایر تبعه‌دولت‌ایران که‌همه شیعه بودند آنجا حضور داشتند شاهزادگان ملتزمین‌هم‌بودند نمازظهروعصررا درآنجا خواندیم بعدازنماز ملامحمدحسین پیشنماز خطبه غرائی بزبان عربی خواند بعد ملااحمدنامی ازاهل رشت که‌اجازه‌اجتهادداشت‌چندشعری بفارسی گفته‌بودخواند بعدبه‌مسجدتاتارهارفتیم جمعی کثیر از تاتارها وعلمای سنت درآنجا بودند مردمان خوبی بنظر آمدندمارادعا میکردندیکی ازعلمای آنها بالای‌منبر رفته‌خطبه‌خواندوقرآنی بمن‌هدیه کرد بنای‌این مسجد هم‌شبیه‌به مسجدشیعه‌هاست‌بعد بعمارتیکه بعضی ازاسباب پطر کبیرامپراطور روس درآنجا ضبط بود رفتیم دوقایق بزرگ آنجا دیده شد که پطر کبیر بدست‌خود ساخته بود بخصوص یکی‌ازآنها راکه‌بسیارخوب منبت کرده بود صورت‌پطر کبیر وکاترین را هم آنجا نقش کرده بودند استکان بلور بسیار بزرگی هم در آنجا دیده شد که ازپطر کبیر بوده ومعروف است که این پادشاه با پرنس‌منچیکوف‌جد

همین پرنس منچیکوف که مهماندار ماست در آن شراب میخورده است صندلی بزرگی بود که کاترین بحاکم حاجی طرخان که معاصر او بوده بخشیده است کتاب قانونی هم با آن صندلی بود که ازطرف کاترین بجهت اهالی حاجی طرخان فرستاده شده دیگر از اسباب نجاری پطر کبیر ازاره و کلنك و تبر وغیره بود که با آنها کشتی می ساخته است بر دیوارها بعضی اسلحه کهنه و آلات حرب از تفنگ وغیره نصب کرده بودند و بیرون در ازدوطرف دوخمپاره کهنه گذاشته اند خالی از تماشا نیست بعد از تماشا به اسکله رفته بکشتی بخار موسوم بالکسندر که از کمپانی است نشستیم سایر همراهان هم دراین کشتی هستند. این کشتی بسیار با زینت است اطاقهای خوب وسیع دلواز دارد پنج ساعت بغروب مانده کشتی حرکت کرد این کشتی علاوه بر سایر محسنات بسیار هم تندرو است در بین راه چند کشتی دیده شد که از سارتیسین بحاجی طرخان می آمد جمعیت زیادی از هر قبیل در آن کشتیها بودند رودخانه ولگا چنانکه پیش اشاره شد مثل دریا یعنی بعضی جاها اینقدر عریض است که سواحل بهیچ وجه پیدا نیست بعضی جزایر معتبر در این رودخانه پیدا میشود دهات معظمه دارد که از کنار رودخانه نمایان است طرف دست راست رودخانه معبد بسیار بزرگ خوشوضعی از قلماقهای بت پرست است همه سواحل رودخانه پیداست تپه است و چمن وسایر اشجار بسیار خوش منظر است گله گله خوك سیاه وابلق درسواحل چرا میکردند گوشت این حیوانرا اهالی اطراف رودخانه میخورند رودخانه ازاین عظیم تر دراین قطعه دنیا و ساحل ازاین خوش منظرتر دیده نمیشود دقیقهٔ نمی توان چشم برداشت تا شب کشتی متصل درحرکت بود شام خورده خوابیدیم

جمعه هیجدهم

صبح که برخاستم معلوم شد که دیشب تا صبح باران شدیدی باریده بود سواحل امروز مثل دیروز است ولی ده کمتر دارد تلگرافی از دبیرالملك ملاحظه شد که شانزدهم این ماه بادوطوفان سختی درطهران شده است اهالی طهران وحشت کرده بودند که مبادا این باد وطوفان در دریا دوچار ما شده باشد خلاصه سه ساعت وربع بغروب مانده وارد شهر «سارتیسین» شدیم که ابتداء راه آهن از آنجاست و در بلندی

کناررودخانه ولگاواقع شده‌وطول شهرسمت رودخانه‌است یك شعبه از آب‌رودخانه زوسط شهرمیگذرد که‌شهر را دوقسمت کرده‌است پلی بر روی آن نصب کرده‌اند که عبور ومروراهالی‌شهراز آن میشودجمعیت زیادی ازاهالی شهرواطرافدرآنجا جمع شده بودند همینکه کشتی لنگرانداخت‌کالسکه‌های‌بخار که باید ما را ببرند پیدا شدند نماز خوانده ازاطاق کشتی بیرون آمدم حاکم ساراطوف (Saratof) که شهرساریتسین(Tzaritsin) جزء حکومت اوست‌بحضور آمد اسمش «کاوکین وارافسکی» (Gavkin Varasski) است‌مرد خوش روی نجیبی است ازراه‌دور آمده‌بود رئیس نجبای ساراطوف وغیره‌وصاحب منصب زیادی ازهرقبیل بودندهمه آمده معرفی شدند یك دسته موزیکانچی خوب هم آنجا بود اسکله را خوب مزین کرده‌بودندبیرق‌ایران‌را بالای طاق نصرت نصب کرده بودند خلاصه‌بعد از دیدن مستقبلین‌مجددا بکشتی آمده‌نمازمغرب‌راخوانده‌شام‌صرف نموده یکساعت‌ازشب‌رفته براه‌آهن‌رفتیم‌حاکم‌حاجی‌طرخان‌ازآنجامرخص‌شده‌رفت‌ازدم‌اسکله‌تامسافتی از راه راازدوطرف‌چراغان کرده‌بودندکالسکه‌های‌راه‌آهن‌از کالسکه‌های‌مخصوص‌امپراطور بود بسیار خوب ووسیع ومزین و اطاقهای متعدداز سفره خانه و خوابگاه و اطاق پذیرائی همه مزین بچراغ ومیز وصندلی وتخت‌ونیم تخت کالسکه‌هاهمه بهم‌وصل بود طوریکه‌به جمیع کالسکه‌ها میشد رفت‌وآمد اشخاصیکه در کشتی قسطنطین‌با ما بودند در کالسکهٔ ما نشسته وشاهزادگان‌وسایرین‌بایکدستگاه کالسکه‌دیگر از عقب میآمدند اول مرتبه‌ایست که‌بکالسکه بخارمی‌نشینیم بسیارخوب وراحتست ساعتی پنج فرسنگ راه میرود صبح که برخاستم معلوم شد که شب از جاهای خوب گذشته‌ایم‌بجهت‌اینکه هرچه بصحرا نگاه کردم همه‌جا سبزه‌چمن و گل‌و گیاه وحشم‌ومادیان‌و گوسفندوخوك وغیره‌دیدم ودرهر دوسه فرسنگ یك ده آباد خوب دیده میشد این اراضی معروف‌بحاصل خیزی هستند هر کجا که نگاه‌می کردیم یا حاصل دیمی بود یا چمن ازیك‌پل بزرك خوبی گذشتیم‌آب زیادی داشت که‌داخل رودخانه دون(Don.) میشود پلهای کوچك هم زیاد درعرض راه دیده‌شددرهردو

سه میل یك قراولخانه بجهة حفظ راه‌ودر هر چندفرسنگ یك استاسیون(Station.) ساخته‌اند استاسیون محل ایستادن راه‌آهن است برای چرب کردن عراده ها و خوردن قهوه و غذا که در حقیقت منزلگاه است بنای استاسیونها بسیار خوبست‌و همیشه چند کالسکه بخار برای حمل‌ونقل مسافر و مال‌التجاره درهر استاسیون حاضر است امروز از ایالت تامبوف(Tambof.) میگذریم دریکی از استاسیونها از کالسکه پائین آمدم صاحب منصب وسرباز و زن ومرد زیادی آنجا بودند از جلو صف سرباز گذشتیم همه جوانهای خوب و خوش اسلحه بودند این استاسیون قصبه بوری سبلبسك (Borisoblebsk.) است جمع کارگزاران نظامی وقلمی این شهر باستقبال آمده بودندبعد از دیدن اینها مجدداً بکالسکه نشسته راه‌افتادیم راه امروز غالباً از میان جنگل سرو و کاج است تندی حرکت کالسکه بطوری بود که کلاغ وقتیکه در پرواز بود کالسکه بمحاذی اورسیده از او میگذشت و کلاغ عقب میماند از جنگل که گذشتیم صحرا وچمن وزراعت بود در این‌فصل زراعت اینجامنتها یك بند انگشت اززمین بلندشده است‌خلاصه رسیدیم باستاسیون کوسلوف(Koslof.) آنجا جمعیت زیادی بودحاکم‌وکارگزاران این‌ایالت‌همه حاضر بودند قصبه خوبی‌بود مهمانخانه عالی بسیارخوبی سرراه بودنهار هم‌حاضر کرده بودند نجبا و متمولین روس درآنجا ایلخی دارند اسبهای خوب‌آنجا عمل می‌آید چند رأس از آنهارا آوردند دیدم چند نفرازجنرالها وصاحب‌منصبان‌روس هم حضور داشتند بعد از تماشا مراجعت بکالسکه نمودم قدری که گذشت براه افتادیم ساعتی نمیگذشت که یك ده بسیار بزرگ دیده نمیشد ، شب در کالسکه گذشت صبح زودی از یك پل طولانی عبور نمودیم این رودخانه بولگا میریزد بعد از کوسلوف نصف شب به ریازان(Riazan.) رسیده بودیم و دوساعت ازروز گذشته باستاسیون فوستووو (Faustowo.) رسیدیم کالسکهٔما را نگاه داشتند تا کالسکه شاهزادگان رسید از آنجا ما وهمراهان‌بجهة ورودبمسکولباس رسمی پوشیدیم در استاسیون فوستووو «پرنس دالقوریکی» (Dalgoruki.) حاکم شهر

مسکو که مرد پیر محترم ودارای شئوناتست باستقبال آمده‌در کالسکه‌بحضور آمد مسیو کامازوف(.Camasof) مترجم اعلیحضرت امپراطور که ازجانب‌امپراطور آمده بود بحضور رسید مرد بسیار پیریست ایران‌هم آمده است. خلاصه راندیم تا شهر مسکو پیدا شد گنبدهای کلیساها که‌همه مطلا بود خانه‌های بسیارعالی‌باغچه‌ها باغات ـ عمارات‌ییلاقی ـ کارخانجات خوب دیده شد تارسیدیم بگار (.Gare) که توقف گاه کالسکه بخار است جمعیت زیادی از مرد و زن بود از کالسکه آمدم بیرون حاکم شهر وجنرالها وارباب قلم بودند بطوری‌ازدحام بود که‌حساب‌نداشت کالسکهٔ چهار اسبه با تشریفات و شاطرهای امپراطور که لباسهای خوب داشتند حاضر بودند صدراعظم و سایرین از شاهزادگان‌و پیشخدمتها بردیف در کالسکه نشسته ازعقب میآمدند بهمین طور از کوچه‌ها گذشته‌همه‌جا از زن‌و مرد جمعیت غریبی بود تا رسیدیم بدروازهٔ ارك عمارت کرملین (.Cremlin) که از عمارات معروف بزرگ‌روس بلکه همه فرنگ است دیوار بلند قدیمی‌سازی از آجردارد برروی تپه‌ماندی واقع شده که‌مشرف بشهر مسکو است جبه‌خانه و قورخانه هم دراین عمارتست ازنزدیك آنجاها گذشتیم یك توپ‌بسیار بزرگی درب عمارت گذاشته‌اند که بآن بزرگی کمتردیده میشود زنگ کلیسای مسکو که ازقدیم افتاده و شکسته است نزدیك جبه‌خانه بود زنگ بآن بزرگی هم در هیچ‌جا پیدا میشود توپهائی که از ناپلئون اول در جنگ مسکو گرفته در جبه‌خانه چیده‌اند خلاصه بپله عمارت رسیدیم کراف‌لنس دورف (.Graff Jensdorf) که مارشال این عمارت و مدیر خالصه‌جات و باغات مسکو است جلو آمد جوان خوش‌منظری است زبان فرانسه رابسیار خوب میداند مارا راهنمائی وعمارات رامعرفی‌مینمود وصف عمارت کرملین‌راحقیقة نمیتوان نوشت‌ازپلهٔ‌زیادی بالا رفتیم بطوری‌ساخته‌اند که خیلی براحت بالامیرود ستونهای‌بزرگ‌از سنگ سماق وغیره در آن‌راهروها در وسط پله وراهروها را مفروش کرده‌بودند ازپله که بالا میرود در طرف‌راست یك پرده تصویرجنگ روسها با مغولها نصب‌است بعد باطاق‌بزرك وازآنجا بتالاری

بزرگتر داخل میشود که معروف به شوالیه دوسنت ژورژ است (Chevalier de Saint Gorges.) یعنی تالار صاحبان نشان پهلوانی که هر کس درقدیم و جدید این نشانرا گرفته و میگیرد اسمش را در این تالار مینویسند تالار بسیار بزرك مرتفعی است جار و چهل چراغهای بسیار بزرك دارد از آنجا به (سال دو ترون .Salle de trône) یعنی تختگاه میرود این تالار هم بسیار بزرك و طولانی و مرتفع است و تخت امپراطور را با پرده دیهیمی که ساخته درصدر تالار گذاشته‌اند امپراطورهای روس در آنجا باید تاج سلطنت بسر بگذارند از آنجا بدوسه اطاق دیگر داخل شده بعد بخوابگاه میرود از این تالار دری دارد بیك مهتابی مانند جائی که از روی مهتابی همه شهر مسکو و اطراف پیداست قدری آنجا گشتیم در این عمارت در سنك کردن گچ صنعت غریبی کرده‌اند که گچ مثل آئینه شفاف و مثل سنگ سخت شده است ستونهای خوب در این اطاقهاست مثلا دو ستون سنك سماق یکپارچه بلند در اطاق خوابگاه و در تالار ستونهای ملخیت بسیار است همه پله‌ها سنك مرمر است یورت این عمارت از بالا وپائین بقدریست که آدم نابلد گم میشود نمیتوان همه را در یکروز گردش کرد گلدانهای بلور و چینی دراین عمارت زیاد است یك باغ زمستانی کوچکی شبیه بنارنجستانهای طهران متصل بعمارت بود که از گلهای عجیب و غریب آورده ترتیب داده بودند بسیار قشنك بود یك «کالریل دطبل» یعنی جائی که پرده تصویر میاویزند در این عمارتست که مانند دالان طولانی جائیست وجمیع پرده‌های اشکال روغنی کار قدیم را در آنجا نصب کرده‌اند اشکالی بسیار خوب گلدانهای چینی بزرك هم بردیف چیده بودند خلاصه بعد از شام خوردن که هنوز آفتاب بود بتماشاخانه رفتیم مردم زیادی در کوچه‌ها بودند تارسیدیم در تماشاخانه از پله‌ها بالا رفته از اطاق راحتگاه گذشته در لوژ (.Loge) جلو سن (.Scène) یعنی جلو جائی که بازی در میآورند نشستیم تماشاخانه بزرگیست از بناهای امپراطور نیکلا است شش مرتبه دارد در همه مراتب زن ومرد زیاد بودند چهل چراغ بزرگی ازوسط تماشاخانه آویخته است «پرنس دالقوروکی» حکمران مسکو در اطاق ما نشست

رده بالا رفت عالم غریبی پیدا شد زنهای زیاد رقاص زیاد برقص افتادند این رقص و
ازی راباله میگویند یعنی بازی ورقص بی‌تکلم در این بین هم میرقصند هم‌بازی
ر میآورند بانواع اقسام که نمیتوان شرح داد روبروی مردم پائین محل‌رقص‌و
سازی هم موزیکانچی زیادی متصل میزنند و هر دقیقه از روشنائی الکتریسیته
وشنیهای رنگارنك از گوشه‌ها به‌محل‌رقص‌میاندازند که‌خیلی‌خوش‌نمااست‌ورقاصان
م هر دقیقه بلباس دیگر میآیند و رقاصان که خوب میرقصیدند اهل تماشاخانه
ست‌میزدند و میگفتند بیس(.Bis) یعنی ایضاً خلاصه بعد از اتمام یك‌مجلس‌پرده
ماشاخانه می‌افتد وبعد از یك ربع که مردم قدری راحت میشوند دو باره پرده
لا رفته مجلس دیگر منعقد میشود مابعد از یك بازی که هر بازی را یك آکت
.Acte) میگویند رفتیم به لژ دیگر که نزدیك و مشرف بـه محل رقص بود
اهزادگان و سایرین درلژ اولی ما نشستند پنج مرتبه پرده بالا رفت و پنج قسم
زی درآوردند تا نصف شب طول کشید تماشاخانه هم خیلی گرم بود رفتیم منزل
م‌رئیس‌تماشاخانه گاولین (. Gavelin) است

یست و دوم ربیع الاول

در مسکو توقف شد امروز رفتیم پایین عمارت کرملین که جواهرآلات و
جهای قدیم‌پادشاهان و غیره‌را چیده‌اند تماشا کردیم عمارت‌عالی تودرتوئیست که
اسلحه‌خانه محسوب میشود وهم جواهرخانه همه اسباب وآلات‌را بسلیقه پشت
ینه‌ها گذاشته‌اند از چینیهای قدیم وطلا ونقره‌آلات و اسباب تحفه و غنایمی که
جنگها گرفته‌اند همه‌را یکی یکی تحویلدار و ناظم آنجا که اسمش سولوویسا
Soloviessa)است نشان میداد که‌ازجمله‌آنها اسبابی بود که درجنك«پول‌طارا»
ر کبیر از شارل دوازدهم پادشاه سوئد گرفته بود وتختی که شارل بعد از زخم
ردن روی آن نشسته و آنرا باطراف میدان میبرده‌اند وجنك میکرده با چند
ق ازآن پادشاه دیدیم بقدرده تاج بود از تاج پادشاهان قدیم روسیه تاپطر کبیر
غلب تاجها جواهر خوب داشت بوضع زرگری‌قدیم عصاهای سلطنتی‌جواهریك

عصای‌ساده‌هم ازپطر کبیر بودلباسهای‌پادشاهان قدیم‌وجدید مخلفات اطاق‌الکسندر اول و پطر کبیر همه آنجا بود دو تخت مرصع از فیروزه وطلا و سایر جواهرات دیده شد که شاه عباس صفوی برای‌پادشاهان‌روس برسم هدیه‌فرستاده است‌دودست زین و یراق مرصع بسیارخوب که سلطان حمیدخان پادشاه روم برای امپراطریس کاترین فرستاده آنجا دیده شد حتی چکمه پطر کبیر و چکمه‌های‌اسکندر اول‌همه آنجابود صورت ناپلئون اول که‌ازمرمر بسیار بزرك‌حجاری خوب کرده‌اند دیده‌شد کالسکه‌های بطرزقدیم آنجا بود بعد ازتماشای آنجا بمدرسه‌لازاروف(Lazarof.) رفتیم مدرسه خوبیست اطفال ارامنه و مسلمان وروس آنجا السنه مشرقی وفرنگی میخوانند اسم رئیس‌مدرسه دلیانوف (Délianof.) است بعدازمراجعت ازمدرسه صاحب‌منصبان‌وجنرالهای نظامی‌متوقف‌مسکو بحضور آمدنداسم‌سردار کل‌قشون‌مسکو که‌مرد مسن‌بلند قامتی‌است ژیلدنس تول(Gildenstol.) شبرا بتماشاخانه رفتیم بازیهای خوب درآوردند بعد بخانه‌پرنس‌دالقورکی به‌مجلس بال‌رفتیم چون‌زنش مرده بودخواهرزاده‌اش تشریفات مجلس را بعمل میآورد

روز بیست و سیم

صبح برخاسته باکالسکه قدری در شهر گردش کردیم دستجات تلمبه چیان قدری مشق کردند بعد بموزه اتنوگرافی (Ethnographie.) که عمارت عالی بود رفتیم جمیع‌اهالی روس رااز هرطبقه از موم بقدر جثه آدم ساخته ولباس‌همان ایالت و طایفه راهم به مجسمه‌های مومی پوشانده‌اند مثل انسان هستند بی تفاوت اسبابهای دیگرهم ازوحشیهای ینگی دنیاوآفریقیه برای‌تماشاچیده‌اند در کتابخانهٔ آنجا گفتنددویست هزار جلد کتابست امپراطور هروقت بمسکومی آینددراطاقهای تحتانی عمارت کرملین منزل میکنند آنجاها را هم گشتیم بسیار اطاقهای خوبی است از پاکیزگی اسباب اطاق وسنگهای‌سماق وهزاره‌های مرمر و میزوصندلی‌و آئینه ونیم تخت بهتر ازآن تصور نمی‌شود در اطاق امپراطور پوست دو خرس که بدست خود شکار کرده در جلو نیم تخت فرش کرده بودند خلاصه بعد از گردش

بگار نیکلا که سر راه آهن پطر بورغ است رفتیم که انشاءالله امشب بپطر بورغ
برویم ازعمارت الی‌راه‌آهن را چراغـان کرده بودند جمعیت زیادی از اهل‌شهر
سرراه ما ایستاده بودند زیاده ازحد تعظیم و تکریم کردند جمعیت مسکوسیصدو
پنجاه و یکهزار کس است نشان تمثال‌بحکمران مسکوداده‌شدشاهزاده‌ها درهمان
کالسکه مامی‌نشینند شب در کـالسکه شام خورده خوابیدم

روز بیست و چهارم ربیع الاول

صبح برخاسته دیدم طرفین راه همه جنگل‌سرواست امروز از دوپل‌طولانی
آهنی گذشتیم که روی دو دره‌عریض ساخته‌بودند یکی‌بی آب و دیگری‌رودخانه
آبی هم از میانش میگذشت بعد از طی مسافتی از رودخانه عظیمی موسوم به وك
(Wok.) که پل‌بسیار طولانی‌ازآهن روی آن ساخته بودند کالسکه‌بخار گذشت
این رودخانه‌اغلب‌زمینها را مرداب کرده است دهات متعدد میان مرداب‌ساخته‌اند
راندیم تا بیك‌استاسیونی رسیده از کالسکه پائین آمدیم جمعیت زیادی‌بودمامورین
وزارتخانه شرقیه را استراماکوف(Stramakof.) که نایب پرنس کرچاکوف
است بحضور آورد استراماکوف مرد مسنی است اما خیلی زرنگ و باکفایت و
دیپلمات (diplomate.) است‌قدری صحبت شد بعدبکالسکه نشسته راندیم‌نزدیك
شهر پطربورغ لباس رسمی پوشیده مهیـای‌ورود شدیم کالسکـه در گار ایستاد
علیحضرت امپراطوربا نواب ولیعهد و پسرهای دیگر امپراطور و همه‌شاهزاده‌های
خانواده سلطنت و سردارهاو ژنرالها حاضر بودند اعلیحضرت امپراطور الکسندر
دوم پادشاه کل ممالك روسیه باکمال گرمی‌ودوستی ماراپذیرفتند نواب گراندوك
نیکلاسپهسالار کل‌عساکر روسیه برادر اعلیحضرت امپراطوررا‌پورت قشون‌متوقف
طرراداد نواب گراندوك‌قسطنطین نیکلایویچ برادر دیگر اعلیحضرت امپراطور
هم بود خلاصه دست بدست امپراطور داده پیاده براه افتادیم صاحب منصب زیادی
با لباسهای‌رسمی در سرراه‌بودندازابتدای کوچه‌معروف به‌نوسکی(Newski.) که
کوچه بسیار عریض طولانی است وارد شدیم طرفین کوچه عمارت سه‌مرتبه وپنج

مرتبه فرش طرفین کوچه‌ها ازسنگ ووسط از تخته است که کالسکه‌صدا نکندهر وقت عراده از روی سنك فرش میگذرد صدای بدی می آید اما از روی تخته بی صدا وراحت میرود خلاصه من وامپراطوردر کالسکه روبازی نشستیم هواهم‌مساعد وآفتاب بود طرفین کوچه وبالاخانه‌ها وبالای بامها مملو از مرد وزن بود هورا میکشیدندمتصل‌من‌وامپراطور بامردم تعارف می کردیم مدتی‌راندیم تاازز یریکطاق‌و کریاس مرتفعی گذشته‌واردمیدان‌جلوعمارت‌زمستانی‌شدیم‌میل بسیارقطوربلندی از یکپارچه‌سنك‌دراین‌میدان‌است که‌مجسمه‌امپراطور الکساندراول را از چدن ریخته بالای‌آن نصب کرده‌اندازاین‌میدان‌داخل درعمارت‌شده بااعلیحضرت‌امپراطور بالا رفتیم‌البته‌بقدرهزارنفرصاحب‌منصب‌وجنرال‌درپله‌هاوتالارها بودند ازاطاقها گذشتیم که هریك از دیگری مزین‌تروبهتربود پرده‌های‌خوب‌ستونهای‌سنك‌سماق میزهای سنگی ممتاز صندلی گلدان سایر اسباب اطاق که‌تعریف آنها بنوشتن‌ممکن نیست بخصوص یك گلدان‌سنك ملخیت در بالای پله بود که بسیار ممتاز بود امپراطور یکی‌یکی اطاقها رانشان میدادندتا رسیدیم باطاقهائی که مخصوص ما بود از آنجا امپراطور وداع کرده بمنزل‌خودشان‌رفتندامپراطورمردی هستند بلندقامت باهیبت بسیار با وقار تکلم میکنند و راه میروند خلاصه قدریکه نشستیم کنت آلدربرك (.Conte Alderberg) که وزیردربار اعلیحضرت امپراطور وبسیار مرد خوبی است وبنیه‌قوی‌دارد آمده نشان سنت اندره(.Saint André) مکلل‌بالماس راکه بزرگترین نشانهای دولت روس است باحمایل آبی ازجانب اعلیحضرت امپراطور برای ماآورد بعد از دقیقهٔ رفتیم بازدید امپراطور ایشان‌دراطاق‌خودایستاده‌بودند دست بهم داده نشستیم صدر اعظم ومسیوکامازوف (.kamasof) مترجم امپراطور هم‌بودند بسیار صحبتهای خوب‌شد امپراطور دونفر غلام سیاه بسیار خوب بالباس اسلامبولی دارند که‌خدمت میکردند بعد از چنددقیقه برخاسته‌بمنزل آمدم ساعتی بعد ببازدید نواب‌ولیعهد رفتیم خانه ولیعهد دور ازعمارت سلطنتی‌است نواب‌ولیعهد جوانی‌خوش ترکیب وبسن‌بیست‌و پنج‌سال است زوجه ایشان دختر پادشاه‌دانمارك

ست خلاصه‌قدری آنجا نشسته چای خوردیم صحبت زیادشد منزل آمده‌شام‌خوردیم
نارن غروب‌اعلیحضرت‌امپراطورمنزل‌ما آمده باتفاق درکالسکه نشسته‌بتماشاخانه
فتیم هواطوری سردبودکه محتاج بخرقه‌بودیم راه‌دوربود دم‌در تماشاخانه پیاده
ده ازپله زیادی بالارفتیم‌درلژ روبروی‌سن‌نشستیم دراین لژامپراطور،من،ولیعهد،
رجه ولیعهدگراندوك قسطنطین سایر پسرهای امپراطوروخانواده سلطنت بودیم
طح تماشاخانه ازصاحب‌منصب‌وژنرال‌وغیره پربود این تماشاخانه شش مرتبه‌دارد
مه‌مراتب‌پراز زن‌ومردبودشاهزادگان‌ایرانی‌وسایرملتزمین‌هم‌بودند چهل‌چراغی
که دروسط آویخته بودند باگاز روشن‌میشودخیلی خوب میسوخت اما تماشاخانه
سکو بزرگتروبازیگرانش بهتر از اینجا بودند اول پرده که افتادباطاق دیگر
تیم ایلچی کبیرفرانسه که مردی‌بسیارپیرو اسمش ژنرال‌لوف‌لو(Le flô)است
یلچی کبیرعثمانی کیامل‌پاشا هم دراینجا دیده‌شدند این‌مرتبه که‌پرده بلند شد با
پراطور به‌لژ پائین که نزدیك به محل تماشا بود رفتیم دوآکت(acte)هم‌آنجا
دند بعداز اتمام بمنزل‌مراجعت‌شد

وز بیست و پنجم ربیع‌الاول

صبح پرنس کرچکوف وزیراعظم‌روس آمدخیلی بااوصحبت شدمسیو کریبل
رجمه میکرد پرنس کرچکوف مردبسیار عاقل زیرکیست‌هفتاد و پنج سال دارد
دازرفتن اواعلیحضرت امپراطورآمده باتفاق‌درکالسکه نشسته بمیدان‌شاندمارس
(Champ de mars) یعنی میدان مشق رفتیم متجاوز ازبیست هزارنفر قشون
سواره وپیاده ایستاده بودندتماشاچی زیادی هم‌اززن‌ومرد دراطراف‌میدان‌بودند
دری بطرز آفتاب گردان یك‌سمت‌میدان‌زده بودند زوجهٔ نواب ولیعهد سفرای
لخارجه وشاهزادگان ما درآنجا بودند بعد ازآنکه بااعلیحضرت امپراطوراز
یع صفوف‌سواره‌وپیاده گذشتیم نزدیك‌آن چادر آمده سواره ایستادیم‌قشون از
وما دفیله کردند دونفرشیپورچی سواره‌هم پشت سرامپراطور بودند که ایشان
فرمانی میدادند شیپورچیان‌باشیپور بقشون میرساندند اول‌دسته سواره‌مسلمان

خاصه گذشت بعد افواج پیاده خاصه بالباسهای خوب مختلف بعد سایر افواج از توپخانه
و پیاده بعد دستجات سواره که همه جوانهای خوب و بالباسهای ممتاز و اسبهای قوی
یك رنك بودند گذشتند بعد از اتمام مشق همانطور سواره رفتیم بخانه پرنس اولدمبورغ
(Prince d'Oldenbourg.) که بنهار مهمان بودیم خانهٔ ایشان مشرف بر آن
میدان است دختر این شاهزاده زن نواب گراندوك نیکلا برادر اعلیحضرت امپراطور
است که مهماندار و صاحبخانه بود بسیار شاهزاده خانم محترمه ایست خلاصه
رفتیم بالا شاهزاده‌های ما و صدر اعظم وغیره هم بودند در این نهار همان خانواده سلطنت
روس موعود بودند قبل از نهار دخترهائی که در مدرسه مشغول تحصیل و در تحت
حمایت امپراطوریس هستند با معلمه‌ها دیده شدند خود امپراطوریس در پطر نیست
بعلت درد سینه بفرنگستان رفته است خلاصه بعد سر میز نشستیم زن نواب گراندوك
نیکلا که صاحبخانه بود دست راست ما و اعلیحضرت امپراطور دست چپ نشستند
امپراطور با حکیم طولوزان صحبت میداشتند من هم بفرانسه صحبت میکردم بعد
از نهار با اعلیحضرت امپراطور بکالسکه نشسته رفتیم منزل ایشان به سارسکوسلو
(Tzarskoé - sélo.) که از ییلاقات سلطنتی بیرون شهر است با کالسکه بخار رفتند
که برای بال امشب در مجمع نجبای شهر مراجعت نمایند ماهم قدری در موزه «ارمی تاژ»
که وصل بعمارت ما بود گردش کردیم جواهرات خوب و اشیاء دیدنی دارد بناشد روز
دیگر انشاءالله بتفصیل تماشا کنیم مقارن نصف شب به مجلس بال نجباء رفتیم رؤسای
نجبا تادم پله استقبال کردند امپراطور که قبل از وقت در آنجا منتظر ما بودند بجلو
آمده دست هم را گرفته قدری گردش کرده بعد نشستیم جمعیت زیادی از زن و مرد
بودند وضع این عمارت باین قسم است در وسط تالار بزرگی است که محل رقص است
اطراف غلام گردش و مشرف به تالار است که مردم در آنجا گردش میکنند و مینشینند
قدری که گذشت بمنزل رفتیم .

رودخانه نوا از سمت شمال پطر بطرف ما بین جنوب و مشرق جاری و خیلی رودخانه
عظیمی است کشتی بخار بزرك در آن کار میکند هر روز پارچه‌های یخ زیاد مانند کوه از

مال می آورد که بسیار صاف وخوب مثل یخ توچال البرزاست میگویندآب نواسالم
ست امپراطورهم مارا از آشامیدن آن منع میکردند یکطرف رودخانه عمارتی است
که منزل ماست وطرف مقابل قلعه کهنه ایست که در ایام پطر کبیر ساخته اند کلیسائی
وسط قلعه است مناره ومیل بلندی از طلا دارد مقبره سلاطین روس در آنجاست
رابخانه دولتی هم درقلعه است کوچه های پطربورغ با گاز روشن میشود .

وز بیست وششم

صبح که برخاستم بعد ازساعتی سفرای خارجه آمدند پذیرائی شد چهار نفر
آنها ایلچی کبیر بودند که یك یك را باطاق مخصوص احضار کرده بعد بیرون رفته
تالار ایستادند ماهم رفتیم درتالار همه سفرا را احوالپرسی کردیم آنها هم اجزای
ودشان رامعرفی کردند شاهزادگان وسایر ملتزمین هم حضورداشتند سلام باشکوهی
د اسامی چهار نفرسفیر کبیر ازاین قرار است جنرال لوفلو (Général leflo)
لچی فرانسه که مرد پیرهوشیاری است لوردلوفتوس (Lord Leftus)ایلچی
گلیس کیامل پاشا ایلچی عثمانی پرنس دورس(. Prince de Reuss)ایلچی
مان وازاکثردول اروپ ینگی دنیا ویونان ایلچی وشارژدفر بحضور آمده بودند
د ازدیدن آمده نهار خوردیم پرنس اولدمبورغ هم که دیروز خانه اونهارخورده
دیم دیدن آمد بعداعلیحضرت امپراطور آمدند قدری صحبت دوستانه شد بعدرفتند
شق افواج ولی من امروز بجهت تماشای «ارمی تاج» بمشق نرفتم امروز تلمبه چیان
درپائین عمارت مشقی کردند از پنجره ملاحظه شد خلاصه رفتیم بتماشای ارمی تاج
(Ermitage) رئیس آنجا که اسمش کیدیانوف (kidianof.) و هم رئیس
اشاخانه ها ومردپیربیست حضورداشت یکی یکی اسبابها رانشان میداد اطاقهائی که
ده های صورتی ومجسمه های مرمر وحوضهای بزرك و کوچك ازسنگهای قیمتی سبیر
یرده داشت واغلب ستونها یك پارچه سنك قطور بلند که از سنکهای ممالك فنلانداست
زهائی که از سنگهای الوان خاتم سازی شده میزها و گلدانهای ملخیت که سنك
ر است انواع چیزهای عجیب وغریب با تماشا بخصوص اشکال مجسمهٔ مرمر

بهیئتهای‌مختلفه از زن ومردو بچه‌ایستاده وخوابیده ساخته بودند که شخص حیرت میکرد یك‌زن‌بزرك ایستاده بسیارخوشگل بود که شخص میتوانست سه‌روز نشسته آنرا تماشا کندهر پرده صورت وهرمجسمه وهراطاق‌راده روزدیدن کفایت نمیکرداز یك‌دقیقه‌ملاحظه‌هیچ‌چیز فهمیده نمیشدمتصل‌اطاق باطاق‌دالان بدالان گردش‌میکردیم بعدازپلهٔ زیادی که اطراف آن همه ستونهای سنك سماق بلند قطور بود پائین‌رفتیم درطبقهٔ زیر عمارت هم مجسمه زیادی از کارهای قدیم مصری وغیره بود که خود همین رئیس‌رفته خریده آورده است یك مجسمه بسیار بزرگی‌از آدم نشسته بود بقدر فیل اماهمه اعضارا بتناسب‌در آورده بودند سکه‌های قدیم طلا آلات وغیره که درقدیم‌از زیرخاك وتوی قبوردر آورده‌همه را زیراینهاچیده بودند پرده‌های‌صورتی همه‌کار نقاشان قدیم انگلیس وایطالیا واسپانیول‌است صورتهای بسیار خوب داشت که بهتر از آن تصور نمی‌شد بعداز گردش زیاد آمدم منزل‌قدری راحت‌شده رخت پوشیدم عصری درمنزل امپراطور بشام موعود بودیم درووقتش رفتیم صد وهفتاد نفر دعوت شده بودند ازخانوادهٔ سلطنت روس شاهزادگان وهمراهان‌ماجمعیت زیادی بودند اول‌باطاق خلوتی‌رفتیم که ولیعهد وزوجه ایشان وغیره بودند قدری‌نشسته بعد رفتیم بسفره‌خانه سرمیز نشستیم‌امپراطور دست چپ وزوجهٔولیعهددست‌راست ما بودند شام خورده شد دروسط شام امپراطور برخاسته همه برخاستیم شرابی بسلامتی من خوردند همان ساعت از قلعه‌توپ‌انداختند بعداز دقیقهٔمن برخاسته‌باز همه برخاستندشربتی بسلامتی‌امپراطور خوردم بعدشام تمام‌شدخوش گذشت بعداز آن رفتیم اطاقهای‌والده امپراطوررا گردش کردیم امپراطوروزراء و بعضی ژنرالها را معرفی کردند بعد ما رفتیم‌امپراطور هم برگشتند کالسکه روبازی حاضر شددر آن نشسته درشهر گردش کردیم‌از نزدیك مجسمه امپراطور نیکلا که از چدن‌ریخته‌اند گذشتیم بسیار مجسمه بزرگی است روی اسب قرار داده‌اند مقابل‌کلیسای‌اسحق است کلیسای‌اسحق هم‌از بناهای بسیارعالیست تماماً‌از سنك گنبدش مطلا وستونهای سنك سماق قطور بلند در اطراف آن زیاد است هوا سردبود برگشتیم بمنزل‌شب

رفتیم بتماشاخانه میشل (Michel .) امپراطور نبودند امروز در سارسکوسلو (Tzarskoé-sélo.) بودند صدراعظم ووزیردربارروس‌وغیره بودند درلژ آخری نشستیم این‌تماشاخانه‌از تماشاخانه‌اولی کوچك‌تر اما قشنك و بازینت‌است‌شش‌مرتبه دارد زن‌ومرد زیادی بودند مابه‌سن(Scène .) بسیار نزدیك‌بودیم‌دراین‌تماشاخانه کمدی در میآوردندیعنی تکلم‌میکنندیك‌زنی از اهل‌سوئدبندبازی‌بسیارخوبی کرد بعضی اشخاص کارهای عجیب کردند ازجمله مردی از توی‌یك تخت‌بستهٔ که باز میکرد و چیزی در میانش نبود یك پسر وزن خوشگل و آدمی دیگر در میآورد شخصی روی گلوله بزرگی ایستاده بـا گلوله راه‌میرفت وچند چیز مثل کارد و غیره‌تا مدتی بهوامی‌انداخت و بادودست میگرفت زنی فربه که رخت تنکی‌پوشیده و سینه وپاهایش‌باز بود کالسکهٔ را که سه عراده‌دارد وولوسیپد(vèlocipède .) می‌نامند سوارشده تند میراند خوب راه میرفت بعد یك سیاهی بطری‌زیادی‌آورده چید زمین‌سر بطریها پنبه داشت باعرق آتش‌زدزن کالسکه‌را ازتوی‌شیشه‌ها بچابکی میگذراند در آخر از عراده بزمین افتـاده‌دامن پشت لباسش آتش گرفت خیلی خفیف شد چند دفعه تابلوویوان (Tableaux vivants.) آوردند بسیار چیز غریب خوبیست چند نفر زن و بچه وغیره بی حرکت وبطرزهای‌خوب می‌ایستندو می‌نشینند که بسیار خوش‌آیند است مثل پرده نقاشی آرام آنهاراچرخ‌میدهند که مکرر دیده میشوند بعداز اتمام برخاسته بمنزل آمده خوابیدیم

از پاریس خبر رسید که«مسیوطیر» رئیس جمهوری استعفا نموده و مارشال ماکماهون سردار را رئیس کرده‌اند

روز بیست و هفتم ربیع‌الاول

صبح برخاستم باران شدیدی امروزمی‌آید امپراطور در سارسکوسلوهستند و امشب بنابود در جزایر آتشبازی کنند بواسطه باران موقوف‌شد امروز بعضی دیدنها کردیم اول بخانه گراندوك قسطنطین برادر امپراطور که امیرالبحراست رفتیم خانه بسیار خوبی دارد اطاقهای متعدد پر اسباب من‌جمله اطاقی که بطرز

اسلامبولی ساخته بودند آنجا نشستیم از دیوارها وشیرها آب توی حوض میریخت دور اطاق آیات قرآن واسم‌مبارك حضرت‌امیرالمؤمنین و امام‌حسن و امام‌حسین علیهم السلام را نوشته بودند اسم خلفای دیگر هم بود اطاق مدور کوچکی بود بسیار باصفا آنجا هم غلیانی کشیدیم بعد برخاسته اطاقهای دیگر را گشتیم نمونهٔ اسبابهای بحری و کشتی وتوپ و غیره آنجا زیاد بود کتابخانه و موزه هم داشت روی هم رفته‌اسباب زیادی بود خود گراندوك قسطنطین هم فردا میرودبه‌بحرسیاه کشتی‌ساخته‌اند بآب بیندازد از آنجا برگشته رفتیم‌خانه گراندوك نیکلا برادر دیگر امپراطور منزل نبود زوجهٔ ایشان که دختر پرنس اولدمبورغ و پسرش که جوان بلند قامت خوبی است بودند دخترها و پسرهای کوچك وبزرگ هم از خانوادهٔ خودشان بودند عمارت خوبی داردقدری نشسته چای خورده برگشته رفتیم‌منزل «پرنس کرچاکوف» که‌وزارتخانهٔ‌او بوداز پله‌های‌زیادی بالارفته‌دراطاق‌آخری نشستیم قدری با او صحبت شد از آنجا برخاسته‌بمنزل‌باری‌نیوتیسکی(Barinyotiski.) که زیر عمارت ما بود رفتیم این شخص دوست امپراطور است یك وقتی هم حاکم قفقاز بوده‌جنك «شامل»را این‌تمام‌کرد وشامل را اسیر نمود روی تختی‌خوابیده لحافی بررو کشیده بود جائی سوای سرش پیدا نبود مردپیری است محض اینکه مرد بزرگ محترم ناخوش بود او را دیدن کردیم چانه رامی‌تراشد گونه‌هایش ریش دارد فرانسه حرف میزد قدری نشستیم زوجه‌اش که از اهل گرجستانست دیده شد بعد برخاسته آمدم منزل بعداز ساعتی تماشای‌جواهرخانه «ارمی تاج» رفتیم طاوس مطلائی آنجا بود کوك کردند بسیار خوب چتر زد خروس مطلائی هم بود مثل خروس میخواند بعدخیلی توی‌اطاقها گشته از آنجا تادرآخرعمارت رفته ازپلهٔ بالا رفتیم که تاج امپراطور و الماس بزرك‌لازاروف که درروی‌عصای امپراطور است با جواهرهای زوجه امپراطورآنجاست همه را دیدم الماس بزرك خوب الماسی است‌تاج هم الماسهای برلیان وغیره بسیار خوب داشت سر تاج‌لعل بزرگی بود یك تاج الماس کوچکی هم با گردن بند برلیان بسیار اعلائی‌مال

امپراطریس است جواهر دیگر هم بود بعد بر گشتم بمنزل در این عمارت‌هزار و یکصد اطاق دارد اغلب آنها را گردش کردیم شب را بعد ازشام رفتیم بتماشاخانه بزرگ امپراطور آنجا بودند خیلی صحبت شد در لژپائین نزدیك محل‌بازی نشستیم صدراعظم والدر برغ(Alderberg.)و گراندوك قسطنطین وغیره هم بودندبازی را بتر کیبهای‌مختلف زیاد طول دادندپرده که می‌افتاد با امپراطور باطاق کوچکی رفته سیگار میکشیدیم در یکی ازپرده افتادنها با امپراطور به سن رفتیم‌ازدحامی بود دخترها ریختنددست‌امپراطوررا می‌بوسیدند شاهزادگان وغیره درلژرو بروی سن بودند خلاصه بعدازاتمام با امپراطور بکالسکه نشسته رفتیم منزل الحمدلله‌علی کل حال

در حاجی طرخان و مسکو و پطرتوی شهر و کوچه ها کبوترچاهی زیاد بی‌اینکه از آدم فرار کنند راه میرفتند

روز دوشنبه بیست‌وهشتم

صبح برخاسته نهار خورده رخت پوشیدم صدر اعظم امروز بـا اعلیحضرت امپراطور ملاقات کردبعد باامپراطور بکالسکهٔ سر بازی نشسته راندیم برای‌میدان مشق دوسه هزار سواره نظام و قزاق برای مشق حاضر کرده بودند هوا ابر بود بنای باریدن گذاشت تا تمام لباس تر شد بمیدان مشق رسیده سوار اسب شدیـم سوارها مشق کردند باران قدری ایستاد بعد از مشق سواره نظام کـه پیاده شده مثل سر باز شلیك کردند توپخانه هم شلیك کردند بعد سوارهای چر کس‌وقزاق و مسلمانان قراباغ که متجاوز از صد نفر بودند جلوما اسب بازی کرده تفنگهاو طپانچه‌هاخالی‌میکردند چند نفری هم‌سخت زمین خوردند زمین‌هم گل زیادی‌بود بعد از اتمام من سوار کالسکه شده رفتم منزل امپراطور هم بکالسکه بخار نشسته به سارسکوسلو رفتند من بعد از ورود بمنزل یکساعتی راحت شده سوار کالسکه شده رفتیم بقلعه و بانك دولتی اول ببانك رفتیم جای غریبی بود در حقیقت خزانه و انبار پول و طلا و نقره دولت است نقدو شمش طلا و نقره بهمه جهت دو کـرور

ایران‌موجود بودشمشها را مثل نیمه‌آجرتراش درست کرده روی زمین گذاشته‌اند
وزیر داخلهٔ روس که اسمش رترن (Reiterne.) است آنجاهمه‌را نشان میداد
بعد ازآنجاسوارشده‌راه زیادی رفته از روی جسر بزرگ ممتدی که روی‌رودخانه
نوا (Nèva.) است گذشته داخل قلعه شدیم حکمران قلعه جنرالی‌بسیارپیراست
رعشه هم دارد اسمش کارساکوف است (Carssakof.) اول بمقابر سلاطین
روسیه رفتیم جائی است کلیسا مانند صندوقهای قبور سلاطین راکه از مرمراست
درزاویه‌ها چیده‌اند ازپطرکبیر تانیکلا همه آنجا دفنند ازآنجا رفتیم بضرابخانه
که درهمان قلعه است امپریال طلا وپول نقره‌سکه زده میشود بعد ازقدری‌تماشا
پیاده رفتیم بجائی که مدال میزنند یك مدال طلای بزرگی بیادگار ما زدند
یکطرفش شکل امپراطور است بسیار شبیه طرف دیگر بخط فارسی تاریخ‌ورود و
آمدن و اسم مارا نوشته‌بودند بعدسوار شده آمدیم منزل امشب درعمارت‌امپراطور
مجلس بال است شب را به مجلس‌بال رفتیم باز ازهمان تالارها و دالانهای‌طولانی
عبور شد شاهزادگان وپیشخدمتان‌وغیره بودند اول رفتم منزل پسردوم امپراطور
برسم بازدید قدری نشسته‌بعد باطاق امپراطور رفتم‌ولیعهدوغیره هم‌بودندامپراطور
تکلیف ببال کردند در تالار بزرگی جمعیت زیادی از مردو زن وصاحب منصبان
و جنرالها وهمراهان خودمان‌بجز اعتضادالسلطنه و علاءالدوله که گفتندناخوشند
همه بودند در داخل شدن باطاق باین‌طور داخل شدیم‌اول من دست زن ولیعهدرا
گرفته ازجلو رفتیم بعد امپراطوردست زن پرنس‌الدمبورغ‌را گرفته ازعقب‌آمدند
زن‌و مردهم دایره زده بودند دودورما همین‌طور گشته‌بعد ایستادیم سفرای‌خارجه
از عثمانی و انگلیس‌و آلمان وفرانسه همه بودند زن ومرد از شاهزادگان وغیره
بنای رقص گذاشتند همه زیاد رقصیدند با امپراطور قدری نشسته قدری ایستاده
قدری باطاق دیگر رفته راحت شدیم متصل باامپراطور و سفرا و دیگران صحبت
میکردیم بعد از رقص بازهمان طورمن‌دست زن ولیعهدرا گرفته رفتیم بتالارسوپه
(Soup r.) تالار وسیعی است چراغ زیادی روشن کرده بودند درخت خرمای

زیادی توی تالار بقشنگی تمام میان کوزه‌ها بود که دور هر کوزهٔ خرمارا میز و صندلی زیادی چیده غذا حاضر کرده بودند امپراطور مارا برده‌درسرمیز بزرگ وسطی وسایرمردمرا درسرسایرمیزها نشاندند و خودایشان راه میرفتندهمه‌اشخاصی که در بال بودند سر میزها نشستند بعدد هر آدمی هم درخت خرمائی بود آنقدر گل و سنبل چیده و ریخته بودند که مافوق آن متصور نبود موزیکانهم میزدند دور میز ما سفرا وزن ولیعهدوصدراعظم وغیره‌بودند بعداز خوردن شام بازمن‌دست زن ولیعهد را گرفته بتالار بال رفته‌قدری ایستادیم بازرقصیدند بعداز اتمام‌بمنزل رفتم بسیار خوش گذشت

روز شنبه بیست و نهم

امروز باید برویم به پطرهوف (.petérhof) و کرنستاد (.Coronstad) هوا بسیار صاف و آفتاب خوبی‌بود جمیع ملتزمین همراه بودند سوار کالسکه‌شده رفتیم باسکلهٔ که ساخته بودند از کالسکه پیاده شده داخل کشتی بخار کوچکی شدیم‌همه‌آنجاجمع‌شدندراندیم رو به‌دریاو کرنستاددریا تا کرنستاد بسیار آسوده‌و بی موج است‌هوا بسیارسرد بودنهار رادر کشتی‌خوردیم‌بعد ازیکساعت‌و نیم‌رسیدیم بشهر وقلعه‌جات کرنستادقلعه‌جات‌معتبر زیاد دارد بعضی برج و باستیان‌از سنگ‌ساخته‌اند که چند طبقه سوراخ جای توپ دارد باستیان معتبر اسمش قلعه قسطنطین‌است که بالاتر از شهر کرنستاد است بهزار ذرع یا بیشتر مسافت از کشتی پیاده‌شده اول بکشتی جنگی آهنی بخاری مسمی به کرملین(.Krémlin) رفته بالاو پائین آن را گشتیم بقدر ده عراده توپ خیلی بزرگ داشت ملاحان مشق کردند چندتیراز توپهای بزرگ بالا را انداختند بعدپائین آمده بقایق کوچك بخاری نشسته بقلعهٔ قسطنطین رفتیم پایه‌های باستیان‌و قلعه از سنگ است‌قریب‌بیست عراده توپ‌بزرك دردو باستیان بود که‌هرتوپی چهارصدو بیست خروار وزن داشت و هفتادمن‌وزن‌هر گلولهٔ توپی بود توپها کارپروس است ازعقب پر میشود گلوله را باعراده آورده‌با

اسباب جراثقال بلند کرده توی توپ میگذارند اما هر توپی پر کردنش پنج‌دقیقه طول دارد سنگرو برج دیگریست مسمی بقلعه منچیکوف دیگر قلعه الکساندراما کوچك هستند ازدور همیکه برج زیادی پیدا بود خلاصه از قلعه بزیر آمده‌سوار کشتی کوچك شده راندیم دم اسکلهٔ شهر رسیده‌پیاده شدیم زن‌و مرد زیادی بود همراهان‌هم‌ازعقب‌رسیدندحا کم‌شهر «کرنستاد» که‌اسمش کازا کیویچ(Kazaiviteh) است با کلانتر و کدخدایان وعمال‌شهر و صاحب منصبان نظامی آمده پشقاب‌مطلا و نمکدان طلابانان و نمك‌آورده‌بودند قدری پیاده‌رفته‌بعد سوار کالسکه‌شدیم‌طرفین راه همه جا مردو زن بود از پل کشتی‌سازخانه گذشته رفتیم بکارخانه آهنگری دو کشتی هم ساخته بودند هنوز ناتمام بود بندر شهر مملو از کشتی تجارتی‌وغیره‌بود این شهر با دانمارك وانگلیس وسواحل روس وپروس وسوئد و نوروژ تجارت‌دارد در کارخانه یك تخته آهن بزرگی ریخته آورده با اسبابی که از بالای کارخانه قرار داده بودند این تخته را همانطور که سرخ بود زیر منگنه گذاشته قدری کج کردند آهن ریزی معتبری است قدری گشته مراجعت نموده بکالسکه نشسته رفتیم توی (واپور)شهر کرنستاد بسیار شهر قشنگی است اهلش همه ملاح و نظامی و کارگر هستند. باغ عامه خانه‌های‌خوب و سی‌هزار نفر جمعیت دارد خلاصه کشتی را رو به پطرهوف رانده بعدازنیم ساعت بآنجا رسیدیم حاکم آنجا مرد پیر با بنیه و اسمش‌بوم گاردن(Bomgarden.) است دم اسکله صاحب منصب‌ومرد وزن زیادی آمده بودند ازلب دریا باغ وخیابان است که‌هرچه نظرمیکنی انتهای آن‌پیدانیست وراه کالسکه از خاك سرخ‌نرم مثل‌سرمه وپای درختان همه سبزه‌و چمن و گل‌ولی هنوز درختها برگ نکرده وگلها بازنشده بود نشستیم بکالسکه سایرین‌هم ازعقب و حاکم توی کالسکه از جلوما میراند ماراازاین خیابان بآن خیابان وازاین‌راه بآن راه بردند همه جا فواره‌های آب بقاعده‌ونظم‌بود اطفال دور کالسکه‌مارااحاطه کرده همه جا همراه میدویدند تعریف باغها و خیابانها و فواره‌هارا حقیقة نمیتوان نوشت مگر اینکه شخص بچشم خود ببیند چهار صد فواره دارد همه بلند و بزرك

و منبع آنها بسیار بلند واز راه دوراست هروقت بخواهند همه را دریك دقیقه باز می کنند و می بندند فواره‌ها باقسام‌مختلفه است یك‌چهل ستونی از سنگ داشت بی سقف و بسیار باصفا که‌ازهمه‌جای آن فواره می‌جست بعضی‌فواره‌ها باهم بلندمیشدند مثل یك کوه آب بعضی تك‌تك بعضی مثل آبشار بعضی‌جاها ازسقف عمارت آب میریخت خلاصه خیلی گشته بعمارت پطرکبیر رفتیم که توی باغ است و بسیار قشنگ وپراسباب اسبابهای‌خود پطرهم خیلی آنجا بود برگشته باز سوار کالسکه شدیم درمحلی‌حمام امپراطور بوداما سقف‌نداشت محوطه وسیعی بود باچهاردیوار فواره زیادی از توی حوض‌حمام‌میجست آب‌مثل کوه سفید جائی‌بود مانندبهشت گاهی امپراطور درآنجا بآب سرد میروند از آنجا گذشته فوارهٔ دیدم مثل گنبد هرمان مصر بشکل مخروطی‌خیلی خوب‌فوارهٔ بود بعد رفتیم‌بعمارت وسط که‌بهتر از سایرعمارات و دو رو بود و ازجلو آن دویست فواره آب بلند میشد مجسمه‌های آدم واشکال‌دیگر ازچدن ریخته‌اند که آب ازدهان‌وسر آنهامیریزدیکی‌ازفواره‌های اینجا بیست‌ذرع میجست آب این فواره‌ها آبشار شده ازاین‌مراتب بپائین‌میریزد جلوهم خیابان وحوض طولانی وطرفین‌حوض‌همه فواره است ودریا هم چشم‌انداز این عمارت است الحق تعریف این عمارت و اسباب وافر آنهم بنوشتن نمی‌آید این عمارت ازبناهای‌پطرکبیر و کاترین‌است. پائین آمده باز سوارکالسکه‌شده‌بعمارت مخصوص امپراطور وعمارت ولیعهدرفتیم خلاصه تماشای‌عمارات و خیابانها تمامی نداشت‌ما هم وقت نداشتیم باکمال‌افسوس‌معاودت کرده بازنزدیك فواره‌های‌متعدد بزرگ ازکالسکه پیاده شده قدری‌راه رفتیم عجب اینکه‌باغ باین بزرگی ووسعت چنان پاك و تمیزبود که یك برگ و خاشاك نداشت درختها همه جنگلی است‌اما بنظم کاشته و خیابان بندی کرده‌اند خیابانها کاج و سرو جنگلی هم دارد خلاصه سوار (واپور) شده‌راندیم برای جزایرایلاکن (. Ilakin) که نزدیك شهرپطراست امشب آنجا آتشبازی است از دریا گذشته رسیدیم برودخانهٔ که طرفین آن همه عمارت و درخت سبز و خرم است دست راست رودخانه آتشبازی چیده ودست‌چپ

چادر زده بودند قدری گذشته دست چپ که اسکله بود از کشتی بیرون آمدیم صاحب منصب وزن ومرد وکالسکهٔ زیادی بود که مردم سوار شده ازشهر برای تماشای آتشبازی آمده بودند وضع زمین و درخت و خیابانهای اینجا هم مثل پطرهوف است رفتیم تا رسیدیم بعمارت بسیار خوبی زوجهٔ ولیعهد وولیعهد و شاهزادگان و غیره آنجا بودند قدری نشستیم امپراطور آمدند تعارف وصحبت شد قدری مکث نموده بعد باامپراطور وزوجه ولیعهد وولیعهدوزوجه‌پرنس‌الدمبورغ وسایرپسرهای امپراطور همه در یك کالسکه نشسته بجهة گذراندن وقت رفتیم بگردش تاهوا تاریك شده وقت آتشبازی برسد همراهان هم ازعقب بردیف کالسکه میراندند هواهم بشدت سرد بود گردش مفصلی کرده بقدر یك فرسنگ سیر نمودیم عمارت‌تك‌تك متعدد وخیابانهای زیاده ازحد پاك و تمیز دیده شد بعد بر گشته در همان عمارت اولی قدری مکث نموده باز سوار شده رفتیم بچادری که اول دیده بودیم‌جمعی‌از فرنگی وایرانی توی چادر و تماشاچی‌زیادی هم‌توی کشتیها و قایقها ولب‌رودخانه بودند توی چادر نشستیم آتشبازی بسیار خوبی شد تازگی داشت اسم ما را هم بخط فارسی نوشته بودند با علامت شیرو خورشید درست خوانده میشد بعد از آتشبازی با امپراطور سوارکالسکه شده باز بهمان عمارت مراجعت کردیم قدری مکث نموده کالسکه من حاضر شد سوار شده باز ازجاهای باصفا وعمارات ییلاقی خوب و از جلو ضرابخانه ودم قلعه گذشته و ازجسرطولانی عبور نموده وارد منزل شده شام خورده خوابیدم‌امیرالی که امروز ازپطرهمراه ما بودمرد کوتاه‌قدی‌است یك دستش را در جنگ المای سواستاپول گلوله برده است اسمش اسکولکوف (Skolkoff.) است

روز غره شهر ربیع الثانی

صبح از خواب برخاسته لباس رسمی پوشیدم با پرنس گرچکوف مجلس طولانی صحبت شد بعد سوار کالسکه شده رفتم عکاسخانه دم درپیاده شده رفتم بالا اسم عکاس لویتسکی(Levitski.) است و مرد فربه قطور بامزهٔ بود اسباب و آلات

معتبری داشت زبان فرانسه خوب حرف میزد چند شیشهٔ عکس‌ما را انداخت بسیار خوب شد بعد از اتمام عکسها بمنزل بر گشته نماز کرده چای خوردم امشب در سارسکوسلو که عمارت و باغ مخصوص امپراطور است بشام‌موعود هستیم چهارفرسنك مسافت کمتر است با راه‌آهن در نیمساعت طی‌میشود در ساعت معین سوار کالسکه شده بگاررفتیم جمعیت زیادی بود سوارواگون‌یعنی کالسکهٔراه‌آهن که‌بسیارخوب وقشنگ‌و مخصوص امپراطور بودشده راندیم نیمساعت‌بعد باول آبادی‌سارسکوسلو رسیدیم شهر بسیار خوب خوشوضعی است جمعیت زیادی دارد کوچه‌ها همه‌راست وپاکیزه، پیاده شده سوار کالسکه شده راندیم همراهان هم همه سوار کالسکه‌شده آمدند رسیدیم بعمارت‌بسیار عالی خوبی‌کلیسائی متصل‌و مخصوص باین‌عمارت‌بود که‌چهار پنج گنبدمطلا داشت با کالسکه‌ازخیابانهای وسیع قشنگ که‌مثل‌خیابانهای پطرهوف بود رانده بعدبر گشتیم بپله این‌عمارت پیاده‌شده بالارفتیم عمارت دیگر بهتر از این تصورنمیشود. این آبادیها همه از عهدکاترین است امپراطور حاضر نبودند قدری در اطاق مخصوصی که بجهت ما معین کرده بودند نشستیم تا آمدند با همدیگر بگردش اطاقهای متعدد و تالارهای خوب دیده شد که بوصف نمی‌آید پرده‌های نقاشی بسیار خوب کارنقاشان قدیم و جدید آنجا بود اطاقی دیده شد که همهٔ دیوار های آن از کاهربا بود یعنی قطعه‌قطعه نصب کرده بودند خیلی اطاق عالی بود این کاهربا را فردریك کبیر پادشاه پروس بجهة کاترین دوم فرستاده و او هم باین اطاق نصب کرده است اطاقها را یکی یکی دیدیم همه خیلی خوب بوددرآخر کلیسای مخصوص پادشاهی است که گنبدهای‌مطلا دارد کلیسای بسیار مقبولیست عبادتگاه در پائین است از این بالا پنجره و چشم‌انداز بپائین دارد بعد از برای‌شام‌خوردن ازهمان اطاقها باطاق اول‌مراجعت کرده از تالار بسیار قشنگ حیرت‌انگیزی گذشتیم که‌بتعریف‌نمی گنجد از آنجا گذشته‌باطاق‌رفته با امپراطور قدری‌ایستادیم‌بعدتکلیف بسر میز شدامپراطوروخانوادهٔسلطنت‌روس و صاحب منصبان بزرگ‌وغیره‌وشاهزادگان‌ماوصدراعظم‌وغیره‌همه‌بودندشام‌خوبی صرف‌شد در بین شام

موزیك میزدند بعد برخاسته با امپراطور قدری در مهتابی که مشرف بباغ بود راه رفتیم بعد من باطاق مخصوص خود آمده قدری ایستادم تا امپراطور آمده بادو پسر وسطی ایشان بکالسکه نشسته رفتیم بخیابانهای باغ خیلی گشتیم زن زیادی هم پیاده و باکالسکه در باغ میگشتند همه چیز این باغ شبیه است بپطرهوف اما فواره هیچ ندارد سربازخانه‌های قشنگ دارد که برای سواره و پیاده ساخته‌اند ابداً کثافت در این باغ دیده نمی‌شود بعضی خرابه‌ها ازقدیم بنظر رسید این بناها از آباد و خراب همه ازکاترین است خلاصه بهمان عمارت معاودت نمودیم امپراطور گفتند اطاق زمستانی در تحتانی این عمارت دارم تماشا کنید. پیاده شده داخل شدیم دوسك بزرك امپراطور یکی سیاه ویکی زرد آنجا بودند در این اطاق ازهر قبیل اسباب که تصورشود موجود بود حتی نیزهٔ کردها و ترکمانان تفنگ وطپانچه وشمشیر واسباب قزلباش زلق و ترکش کمان پوست شیر و ببر بعضی بکده وغیرهٔ جواهر که خان بخارا فرستاد وفنجان قهوه‌خوری چینی بازیر ازطلا ومجموعهٔ طلای مینا که نایب السلطنهٔ مرحوم بعد از مصالحه ترکمان چای داده است همه آنجا بود خلاصه تماشای غریبی داشت امــا حیف کــه فرصت نبود بیرون آمده بـاز رفتیم بعمارت قدری مکث کرده سوار کالسکه شده همگی رفتیم بتماشاخانه که توی باغ بود من و امپراطور و زوجه ولیعهد در غرفه نزدیك بسن نشستیم تماشاخانه سه مرتبهٔ بسیار قشنگی است گراندوك نیکلا وایلچی پروس وسایر صاحب منصبان ومعتبرین همه درپائین روی صندلیها بودند پرده بالا رفت بازی دون کیشوت درآوردند یك دون کیشوت باسانچو نوکرش ساخته بودند که بسیار شبیه و بامزه بود دراین ضمن هم دخترها بالباسهای بسیارقشنگ رقص میکردند پس از اتمام سوار کالسکه شده رفتیم هوا مثل روزروشن بود غره شهر ربیع الثانی راهم دیده خدا راشکرها کردم بعدسوار کالسکه بخارشده راندیم تارسیدیم بگار پیاده شده باز بکالسکه اسبی نشسته رفتم منزل امشب اعلیحضرت امپراطور بهمه همراهان ما بمراتب شئونات نشان وانگشتری وساعت وغیره دادند اسب جافی را بامپراطور واسب جلفه را بزوجه ولیعهد دادم میرزا احمد آجودان صدراعظم که ازطهران مامور باسلامبول

شده بوددرپطر بحضوررسید .

روز دوم شهر ربیع الثانی

امروز انشاءالله تعالی از راه ویلنا (Vilna) که شهر روس و کونیکس بورغ (Koenigsberg.) کەشهرپروس است باید بآلمان‌وپروس برویم امپراطورهم فردا باولیعهد وزوجه ولیعهد وغیره بفرنگستان‌میروند صبح ازخواب برخاستم امپراطور آمدند باهم وداع کرده باتفاق‌سوار کالسکهٔرو بازی شده راه افتادیم مردم زیادی‌از طرفین‌راەصف بسته هوراميکشیدند کارخانجات زیادی درانتهای‌شهرازدورپیدا بود تا رسیدیم بگارراه‌پروس‌پیاده‌شده باامپراطوروداع کرده باهم‌ازجلوصف‌سالدات‌تا آخرصف گذشته بعدبواگون برگشتیم ثانیا باایشان وداع کرده با همراهان براه افتادیم این همان‌ترنیست که‌ازساریتسین بمسکو نشسته بودیم بازهمه جای صحراسبزوخرم وجنگل سرووکاج‌وغیره بوداز‌چندپل گذشتیم‌نزدیك‌بغروب شام‌خوردیم دراستاسیون پسکو(Pskow) که حاکم نشین معتبریست بقدرپنجاەدقیقه توقف شد حاکم آنجا بحضوررسیده بازراندیم درهرمقامی چنددقیقه ایستاده باز میرفتیم تاشب شد باران هم‌می‌آمد امروزآبادی زیادی درراه دیده شد هرچه میرفتیم هوا روبگرمی می‌- گذاشت درختهای اینجاها شکوفه وبرگ‌داشت خلاصه شب را باکمال زحمت از حرکت‌کالسکه خوابیدم .

ازچیزهائی که درروسیه خیلی دیده شدکالسکه در پطربسیارو‌راه آهن اسبی درکوچه‌هازیاد بود سگهای بزرك‌و کوچك بسیارخوب هم خیلی دیده شد .

روز سوم ربیع الثانی

صبح که ازخواب برخاستم بلافاصله گفتند اینجا آخرخاك‌حکومت ویلناست حاکم اینجا که‌اسمش پاتاپف (Patapoff.) است باید بیاید وداع کرده برودتوقف شد تا آمـد و رفت خلاصه از پل بسیار طولانی آهنی که بر روی رودخانه نیمن (Niemen.) ساخته‌اند گذشتیم صبح که من‌خواب‌بودم گفتند کالسکهٔ بخارازسوراخ

کوهی گذشته که‌چهارصدذرع تقریباً طول آن بوده‌است چند دقیقه که گذشت رسیدیم بسوراخ دیگر که هزاروچهارصدذرع طول‌داشت ومثل‌شب‌تاریك‌بودشش‌دقیقه طول کشید تا ازاین سوراخ گذشتیم راندیم تا بسرحد روس وپروس که اسمش ادگون (Aidgone.)است رسیده دراستاسیون شهرپروس پیاده شدیم سرباز صاحب منصب‌و رعیت بسیارازمرد وزن بودند مهماندارانی که دولت پروس فرستاده بود همه توی واگون آمده معرفی‌شدندرئیس مهمانداران جنرال آجودانی‌معتبر واسمش بوین (Boîen.)است ازجلو صف سرباز گذشته بعد رفتیم باطاق استاسیون اطاقهای این استاسیون واسبابش ساده است نهاری برای همراهان حاضر کرده بودند خوردند بارهای مارا ازکالسکهٔ روس بکالسکهٔ پروس حمل کردند خیلی معطل شدیم من باپیشخدمتها در اطاق کوچکی بودیم قدری روزنامه نوشتم مردوزن زیادی بجهة تماشا ازپشت شیشهٔ پنجره‌های اطاق هجوم آورده معرکه میکردند آزادی اینجا خیلی بیش ازروسیه‌است بعد که‌همه‌جا بجاشدند رفتیم که بکالسکه بنشینیم کالسکه‌های پروس برخلاف کالسکه‌های‌روس‌راه‌بهم نداردچنانکه‌هرکس هرجانشست ازدیگری بی‌خبراست مگردرجائی که دقیقهٔ بایستد پرنس منچیکوف و جنرال بزاك آمده مرخص‌شدندخلاصه کالسکه‌ها براه‌افتاد چندین‌درجه‌تندتر از کالسکه‌های‌روسیه‌میرفت واگون من بزرگ‌وخوب بود جنبین آن‌دوقهوه‌خانهٔ کوچك‌داشت در این سرحد وضع همه چیز از آدم وزمین وکالسکه و خوراکی وغیره تغییر کرد آبادی خاك پروس‌ازروسیه‌بیشتراست‌هرچه نگاه میکردم‌ده،خانه،آدم،اسب گاوومادیان گوسفند چمن زراعت‌آب گلهای الوان‌بودازرودخانهٔ زیادی گذشتیم آبادیهای بسیارپاکیزه ازدورونزدیك پیدا بود تا رسیدیم بیك استاسیون ایستادیم صدراعظم بکالسکهٔ ما آمد تلگرافچی پروس تلگراف زیادی از طهران داد خوانده شد الحمدالله اخبار خوب داشت بازبراه افتادیم چون کالسکهٔ بخار بسیار تند میرفت از سرحد روس دوساعت و نیم کشید تا رسیدیم بشهر کنیکس‌برك (Kenigsberg .) که یکی از شهرهای «پروس» وبدریای بالتیك(Baltique.) بسیارنزدیك‌است رودخانه عظیمی

ازوسط شهرمیگذرد که‌اسمش پرژل(. pregel) است کشتی بخارتجارتی ازدریا تا وسط این‌شهرمی آید ومیرودشهر کوچکی است اما قشنك جمعیتش نود و پنجهزار نفر است یکنوع زراعتی که اسمش راپ (. Rape) است درصحراهای خاك پروس امروز دیده شد که گل‌زرد بسیارخوش رنگی‌داشت‌برای روغنش میکارند که‌بجهت چرب کردن آلات ماشین راه آهن وغیره خیلی بکار میرود بسیار کاشته بودندوصفای زیادی به صحراها داده‌بود طبیعتاً تمام صحرا چمن است وجنگلهاسروو کاج امادر خاك پروس‌بسیار کمتر ازخاك روس‌است خلاصه وارد گارشدیم‌صاحب‌منصب وسرباز زیادی بودند همه جوانهای‌بسیارخوب کلاه خود برسر لباسهای خوب درتن خیلی قشون خوبی بودند مملکت پروس همه قشون است‌موزیکانچیان اینجا مثل‌افواج طهران همه بالابان ونی دارند اما در روس‌این‌قسم‌نی‌نبود. مرد وزن الی‌غیرالنهایه همه‌جا در دوطرف راه صف کشیده بودند من‌سوار کالسکهٔ روبازی شده‌راندم‌اطفال زیادی دور کالسکه میدویدند یك هنگامهٔ غریبی بود کوچهٔطولانی طی‌شدخانه‌ها همه سه چهارطبقه و کوچك وتنك است بعمارت دولتی قدیم که پانصد سال است بنا شده رسیده در عمارت پیاده شده از پلهٔ زیادی بالا رفتیم عمارت کهنه‌ایست همگی همراهان هم از شاهزادگان وعملهٔ خلوت و غیره آمدند چون اهل این‌شهر هرگز ایرانی ندیده بودند از ملاقات ما خیلی متعجب بودنـد اسم حاکم شهر ویوکلر (Vivekler.) است کالسکه های این شهر و اسبهای کالسکه هـا بزیادی و خوبی کالسکه‌های روس واسبهای آنجا نیست.

کبوتربازی کن دم‌سیاه وغیره ابابیل سیاه لقلق و کلاغ ابلق دراین ولایت زیاد دیده شدآسیاب بادی هم بسیاراست خلاصه شب را چنددسته موزیکانچی‌زیر عمارت ایستاده بسیارزدند یعنی طبل شب را می‌زدند آهنك شیپورهای موزیکان و وضع آنها خیلی خوب بود طبل بزرگ سربازی را هم‌بیك سگ بزرگی بسته‌بودند زیر طبل عراده بود که سگ میکشید باران شدیدی آمد جمعیت کثیری‌هم بود

روز چهارم ربیع الثانی

امروز انشاءالله باید برویم به برلن این شهر چون نزدیک بدریاست هوایش بسیار سرد بود این عمارت پرده های کوچك خوب کار اوستادان قدیم دارد و در مرتبه تحتانی یك تالار بسیار بزرك طولانی است اما سقفش کوتاه و از تخته است پادشاهان پروس در این تالار تاج گذاری می کنند خلاصه قدری معطل وقت شدیم بعدسوار کالسکه شده ازهمان راه که آمده بودیم راندیم صبح بود مردم کمتر از دیروز جمع شده بودند رفتیم براه آهن همگی درجای خود قرار گرفته راندیم کالسکه بسیار تند میرفت بقدر یکساعت و نیم که راه طی شد طرف دست راست دریاچه‌ای دیده شد که دورش بقدر بیست فرسنك میشد اطرافش همه آبادی‌واشجار و کشتی شراعی وغیره هم در آن بود طرفین‌راه همه‌جا ده وشهر و قصبه وآبادی و جنگل‌واشجار زیاد از سرو و کاج ودرختهای دیگر بود جنگل کاج در این حدود بیشتر از روسیه است بعضی جاهای جنگل هم تپه و بلندی پیدا میشود خیابانهای بسیار قشنك متعدد از درخت بید وسفیدار بزرك دارد که‌راه کالسکه اسبی‌و گردش عامه است از رودخانه‌های کوچك و بزرك زیاد که پلهای خوب داشت عبور نموده ازشهرماریانبورغ(.Marienbourg) گذشتیم که‌رودخانه‌عظیم ویستول(.Vistule) ازمیان آن میگذرد کشتیهای زیاد در رودخانه کار میکرد پل آهنی بسیار طولانی داشت در استاسیونها و قراولخانه های عرض راه آهن باغچه‌های بسیار قشنك و زراعتها و گل های بسیار خوب دیده شد درخت یاس شیروانی که فرنگیها لیلا (.Lila) میگویند همه‌جا گل کرده بود هرچه چشم کار میکرد زراعت ، آبادی رودخانه، قراولخانه ، مهمانخانه، خیابان، جنگل، چمن بود گاو زیادی دیده شد مثل گاوهای‌مازندران. خلاصه همینطورراندیم تاعصری دراستاسیونی بنهاررسیدیم قدری غذا برای من توی کالسکه‌آوردند خوردم سایرین بیرون رفته نهارخورده آمدندبازراندە بقصبهٔ بزرگی‌رسیدیم‌قلعه سختی‌داشت‌اسم‌شهر کوسترن(.Custrin) است شلیك توپ کردند ایستادیم حاکم شهر وجنرال آنجا بحضور آمدند زن‌ومرد

زیادی جمع بودند قدری مکث نموده براه افتاده رسیدیم باستاسیونی که باید رخت پوشیدو نزدیك برلن است همراهان هم لباس رسمی پوشیدند بازراه زیادی طی کرده به آبادی اطراف شهر رسیدیم کالسکه راه آهن را گاهی روی پل گاهی بالا گاهی پائین میبردند و گاهی برمیگرداندند مثل اسبی که دهنهٔ آن دست آدم باشد خیلی جای تعجب بود راه آهن بسیار درهر طرف کشیده شده است واگون ولوکوموتیو (Locomotive.) زیاده ازحد درراه دیده شد کالسکه بخارزیادی امروز با ما تلاقی کرد خلاصه وارد گار شده پیاده شدیم اعلیحضرت امپراطور آلمان گیوم و نواب ولیعهد پسر ایشان و نواب پرنس شارل برادر ایشان و فردریك شارل پسر برادر امپراطور که فاتح متز است وشاهزاده‌های دیگر ازخانوادهٔ سلطنت مثل پرنس هوهن زولرن که جوانکی است و جنگ آلمان وفرانسه در سر همین شاهزاده شد که فرانسویان راضی نبودند پادشاه اسپانیول شود و پرنس بیزمارك وزیر مشهور معروف دولت آلمان ومارشال رون وزیر جنگ وصدراعظم پروس وجنرال مولك که حالا مارشال و سپهسالار و بسیار معروف و مشهور است باسایر جنرالها و صاحب منصبان و فوج خاصه موزیکانچی سواره نظام وغیره وجمعیت زیاده از حدهمه سرراه آهن بودند پذیرائی بسیارخوبی کردند دست اعلیحضرت امپراطوررا که سوار کالسکه روبازی شده از کوچه وسیعی که طرفین آن همه از درختهای کهن و گل سفید خوشه بسته وهمه جا سنگ فرش ووسیع واطراف همه خانه بود گذشتیم جمعیت زیادی بود هورامیکشیدند منهم بهمه تعارف میکردم باامپراطور بزبان فرانسه حرف میزدیم تا بجائی رسیدیم دروازه‌مانند درختها تمام شد کوچه وسیعی بود طرفین عمارت عالی چند مرتبه یك ستونی دیده شد که تازه بیاد گارفتح فرانسه می‌سازندو هنوز ناتمام است یك صورت فردریك اول یعنی فردریك بزرگ که بامفرغ ریخته‌اند سرراه بوداز اونی‌ورسیته (Université.) گذشتیم مدرسه بسیارعالی است دوهزار نفرشاگرد در آنجا تحصیل میکنند ازارسنال (Arsenal.) که طرف چپ بودو دست راست از عمارت مخصوص امپراطور که اززمان ولیعهدی تا بحال همانجا مینشینندو بعدازخانهٔ ولیعهد گذشته رسیدیم بمیدانی که دوحوض داشت

وازهر يك فوارهٔ بلندی می‌جست دست راست قصر سلطنتی است که برای ما معین کرده بودند تادم قصر جمعیت بود پیاده شدیم سربازان قدیمی بالباسهای خوب که قراول عمارت بودند توی اطاقها و قراولان ازسواره که جوانهای بسیار خوب خوشگل خوش لباس بودند دم درها با پیشخدمتان وغیره همه ایستاده بودند ازپله‌ها بالا رفتیم وسط میدان جلو عمارت باغچه‌های بسیار قشنگ است که اقسام گلها از یاس شیروانی وغیره کاشته‌اند دومجسمهٔ اسب هم که دهنهٔ هر یك دست آدمی است با چدن ریخته‌اند امپراطور همهٔ اطاقها را بما نشان دادند پرده‌ها و اشکال خوب در این عمارت است من صدراعظم وشاهزاده‌ها و غیره‌را معرفی کردم امپراطور هم سر راه آهن شاهزادگان ونوکرهای خودشانرامعرفی کرده بود بعد باایشان باطاق خلوت رفته قدری صحبت کردیم صدراعظم هم بود امپراطور که رفتند بعد از دقیقهٔ ما باز سوار کالسکه شده رفتیم خانهٔ ایشان تا پای پله استقبال کردند رفتیم نشستیم صحبت شد بعدازچند دقیقه مراجعت کردیم امپراطورهفتادوشش سال دارند برادر ایشان هفتادوسه‌سال اما هر دودر کمال بنیه وقوت هستند پرنس بیزمارك پنجاه و هشت‌سال مارشال ملك هفتادوپنجسال نواب‌ولیعهد چهل‌ودوسال دارند خلاصه شب را جائی نرفتیم شهر برلن با چراغ گازروشن است چراغ اینجا بیش از پطراست مقابل عمارت ما آنطرف میدان عمارت موزهٔ برلن است یکطرف هم کلیسا و طرف دیگر عمارت جبه‌خانه است وسط میدان سکوئی است از اطراف پله دارد مجسمهٔ فردریك کبیررا سواره ازچدن ریخته‌اند بـرروی عمارات برلن رنگ خاکستری مالیده‌اند قدری شهررا ازجلوه انداخته است برخلاف پطر که عمارات بانواع رنگها ملون است رودخانهٔ که از کنارشهر برلن میگذرد اسمش اسپره(Sprée.) است شعبهٔ از آن هم ازوسط شهر میگذرد اما کم عرض وآبش هم بسیار بداست خلاصه امروز هشتادفرسنگ راه‌را در یازده ساعت بلکه کمترطی کردیم .

روز پنجم ربیع الثانی

امروزرفتیم بشهرپتسدام(potsdam.) که خارج برلن است سوار کالسکه شده

ازهمان دروازه‌و کوچه که روزقبل وارد شدیم خیابانهای زیاددرختهای‌قوی‌جنگلی خانه‌های‌خوب جلوخانه‌ها باغچه‌های گلکاری بسیارقشنگ حوضهای‌فواره‌دار گردش زیاد نموده‌رفتیم به گار بکالسکه‌بخار نشسته راندیم‌نیم ساعت‌راه‌طی شدرسیدیم باین‌شهر شهر کوچکی است‌چهل‌ودوهزار نفرجمعیت‌دارد اغلب نظامی‌هستند حاکم‌شهروغیره آمدند پیاده شدیم رودخانه عظیمی هم دارد که اسمش هاول (.Havel) است سوار کالسکه اسبی شده‌ازخانه‌های شهری‌وغیره گذشته داخل‌خیابانها شدیم وضع خیابانها و باغها وغیره‌شبیه‌بباغات‌روسیه‌بود عماراتی که دارد یکی پتسدام ودیگری‌سانسوسی (.Sans-Souci) است‌هردواز بناهای‌فردریك کبیراست‌منزل‌ولیعهددرپتسدام‌است با کالسکه‌رفتیم دم‌عمارت‌منزل نبودند راندیم برای گردش‌ازخیابانهای‌خوب‌و باغچه‌های مرغوب گذشتیم باغات اینجا جنگل بزرگی است مثل مازندران امروز چون روز یکشنبه است کل مردم در گردش و جمعیت زیادی در خیابانها بودند رسیدیم بفوارهٔ بزرگی کـه ۳۰ ذرع آب‌آن مـی‌جست مجسمه‌های مرمـر بسیار خوب کار قـدیم دور بـاغچه‌ها و حوضها زیاد بـود خلاصه این فـواره از عجایب دنیا است منبعش را با اسباب بخار تعبیه کرده‌اند که بزور بخارآب بالا میرود ازدحام مردم قدری مانع از تماشا بود گل یاس شیروانی زیاد بود بلبل و هزار دستان در درختان می‌خواندند خوش‌عالمی داشت بعد رفتم بخیابان مقابل این فواره‌انتهای آن حوض دیگر بود فواره آنهم‌بلند می‌جست‌اما نه باین ارتفاع بعد سوار کالسکه شده رفتیم بعمارت سانسوسی دیدن ملکه‌قدیم یعنی زن پادشاه سابق‌پروس که‌برادر امپراطور حالیه بوده است پیشخدمتباشی و ایشیك آقاسی باشی ملکه و غیره جلو آمدند رفتیم باطاق ملکه برخاسته‌تادم‌اطاق آمد زنی‌است مسن هفتاد سال بیشتراز عمرش میرود روی صندلی نشستیم صحبت شد بعـد برخاسته گشتیم ایـن عمارت مخصوص فردریك کبیر است اطاقی که همانجا مرده است دیده شد صندلی که روی آن فوت شده میز تحریر ساعت مجلسی‌سایر اسباب فردریك همه آنجا بود چیزی محض احترام روی صندلی‌انداخته‌بودند و عقربك ساعت بعد ازفوت در روی هر

دقیقه بوده همان طور مانده‌است که دیگر تا بحال کوك نکرده‌اند پرده‌های اشکال بسیار خوب داشت که ازهمان زمان مانده است گفتند وقتی که ناپلئون اول این شهر را فتح کرده ماهوت روی‌میز فردریك را پاره کرده‌بود همانطور پاره‌را نگاه داشته‌اند اطاقهای خوب داشت از آثار قدیم زیاد بود بعد پائین آمدیم جلوعمارت مهتابی بلندی است در روی تپه باغچه‌های بسیار خوب‌و حوضهای کوچك‌دارد از بلندی مجسمه‌ها قرار داده‌اند که ازدهن آنها آب بحوض میریزد چشم‌انداز این مهتابی و بلندی در عالم نظیر ندارد و آن فوارهٔ بزرگ محاذی این چشم اندازاست خلاصه فواره‌ها و باغها وخیابانهای خوب زیاد بود قدری گشتیم بعد سوار کالسکه شده راندیم درمحلی آسیاب خرابهٔ دیده شد از عهد فردریك کبیر مانــده است‌و تاریخی دارد معلوم شد وقتی که فردریك خواسته بود آنجا را بسازد. هرچه کرده بود آسیاب راازصاحبش بخرد که باغ ناقص نباشد راضی نشده بود به‌نشانهٔ‌عدالت این آسیاب را همان طور نگاه داشته‌اند بعد رفتیم بگرمخانه و نارنجستان‌از آجر و شیشه وغیره ساخته‌انداما میانش نرفتیم‌همه گلها و درختهارا ازحالا بیرون آورده بودند جلو نارنجستان باغچه وحوض و مهتابی‌است مجسمه‌های مرمر بسیار خوب و باغچه‌های خیلی قشنگ دارد از اینجا پله‌زیادی است که مرتبه بمرتبه باغ‌است بسیارخوب ساخته‌اند قدری گشته بعدسوار کالسکه‌شده‌راندیم برای‌عمارت‌و ییلاق‌زن پرنس‌شارل که خواهر ملکهٔ پروس یعنی زن امپراطور و مادر فردریك شارل‌است حیاط بسیار قشنگی داشت از اشکال سنگی‌وحجاری‌قدیم مصرو شام و نینواوموصل و غیره مجسمه‌های مختلف مثل یك پا یاك سر کتف دست شکل حیوانات و انسان بزرگ‌و کوچك ناقص و تمام همه نوعی جمع نموده بدیوارها بطرز قشنگی نصب کرده‌اند معلوم بود که‌پرنس شارل‌و زنش عالم و باسلیقه هستند خلاصه‌باغچه‌های خیلی خوب فواره چمن وغیره داشت بالا رفته قدری در اطاق نشستیم زن پرنس شارل خیلی عذرخواهی واظهار خجالت میکرد از اینکه دیر خبر شده است ومی-گفت تلگراف کرده بودند که شما امروز نمی‌آئید کتابی آورد اسم خودرادر آنجا

نوشتیم زن مسنی است بعد برخاسته سوار کالسکه شدم دم منزل زن فردریك شارل هم رفتیم خانه نبود دم در خیابان فردریك شارل دومجسمه مرال نر خوابیده بالای معجر بود بسیار خوب ساخته بودند راندیم ازجاهای خوب گذشته رسیدیم بیك قصر کوچك بسیار خوش وضعی که مال امپراطور است باغچه‌های قشنگ وچشم انداز خوبی برودخانهٔ عظیمی داشت بعد رفتیم بکالسکهٔ بخار نشسته راندیم برای شهر در بین راه مردم بازی غریبی درآورده بودند چادرپوش قلندری درست کرده‌و دورچادر کالسکه واسب مقوائی‌ساخته اطفال مردم سوار آن اسبها و کالسکه‌ها شده بودند وچادر متصل بسرعت چرخ میخورد کالسکه‌ها واسبها و آدمهاهم دور میزدند خلاصه وارد منزل شدیم شب‌را در عمارت منزل ما امپراطور شام مخصوصی دادند شاهزاده‌های ماشاهزاده‌های پروس صدراعظم پرنس بیزمارك مارشال ملك مارشال رون وغیره همه بودند مارشال ورانکل هم‌بودبا اوقدری صحبت کردم مرد کوتاه بسیار پیری است نود سال دارد اما زرنگ است در جنگهای ناپلئون اول همه جا بوده‌است خلاصه بعد از شام رفتیم تماشاخانه تماشاخانهٔ‌پنج‌مرتبه خوبی‌است بقدر تماشاخانهٔ میشل‌پطر است جمعیت زیادی بود بازی امشب باله بود خوب‌رقصیدند رقاصه‌ها لباسهای غریب داشتند من و امپراطور به سن رفته قدری گشته‌بعدآمدیم باز بازی‌درآوردند رقصیدندپرده‌های خوب‌نشان دادند پرنس شارل برادرامپراطور هم بودند بعد از اتمام رفتیم‌منزل.

مخبرالدوله روزیکه ازپطر آمدیم همانجا مانده است برای آمدن پسرش بپطر خواهد آمد

روز ششم ربیع الثانی

بعد از نهار سفرای خارجه آمدند حضور،ایلچی فرانسه نیامده بود چون مسیوطیر استعفا کرده اختیارنامه نداشته‌است بعد رفتیم باطاق دیگر سفرارا یکی یکی احوال پرسی کردم بعد پرنس‌بیزمارك آمد خیلی بااو صحبت شدبعد مارشال رون وزیر جنگ بعد مارشال ملك آمده‌قدری صحبت شد برخاسته‌تغییرلباس داده

سوار کالسکه شده رفتیم بباغ وحش امروز هم روز عید فرنگیان بود جمیع اهل شهر در حرکت بودند جمعیت زیاد کالسکه بسیار در راه و طرفین راه بود موزیکان هم در باغ میزدند دریاچه‌های زیاد و اقسام مرغهای آبی در دریاچه‌ها بود بعد تك تك قفسهای بزرگ خوب دیده شد که هر نوع حیوانی را در قفس علیحده گذاشته بودند انواع مرغهای شکاری از قراقوش و کوندور که مرغ شکاری معروف بزرگی است و ازینگی دنیا میآورند یك جفت از آن بود حیوان غریبی است رنگ سیاه تیرهٔ دارد بسیار مرغ مهیبی است اما چنگالش مثل قراقوش تیز نیست از جنس لاش‌خور است دیگر اقسام درناهای افریق و هند و ینگی دنیا و غیره بود خیلی درشت‌تر و خوشگل‌تر از درناهای متعارفی ایران انواع طیوری که درعالم بهم میرسد همه در آنجا موجود بود بنوشتن نمی‌آید آنچه اشکالی که در کتابها دیده بودم در اینجا زنده دیدم بعد داخل دالان قفسهای حیوانات درنده شدیم انواع سباع که بتصور نمی‌آید بود شیر یال‌دار افریق که جز در کتاب ندیده بودم بسیار عظیم‌الجثه و مهیب یال سیاه بسیار ضخیم ریخته سرش بقدر سر فیل بلکه بزرگتر چشمهای دریدهٔ خیلی مهیب بدن خوشگل مثل مخمل شیربان گوشت بلند کرد بلند میشد گوشت بگیرد سه چهار ذرع قدش بود گوشتهارا روی عراده گذاشته میکشیدند و میدادند این محلی که بدالان منظر دارد خانه‌خانه جای حیوانات است دری‌دارد از تختهٔ ضخیم که با زنجیر بلند میکنند آنطرف در محل گردش حیوانات است در را که بلند میکنند حیوان بآن سمت میرود فوراً این‌دررا انداخته اطاق را تمیز میکنند زمین اطاق را با تخته فرش کرده‌اند بسیار تمیز، احدی نمیتواند نزدیك این حیوانات برود گوشت را هم از سوراخ پنجره‌ها می‌دهند خلاصه مایل بودم مدتی تماشای این شیر را بکنم ولی از هجوم مردم تماشاچی ممکن نبود بعد چند ببر بسیار بزرك دیدم از ببرهای هند و افریق دو پلنگ سیاه هم دیده شد از افریق که خیلی غریب و مهیب بودند شیرهای دیگر هم بودند یك شیر یال داری بود خیلی بزرك اما هنوز یالش مثل آن دوشیر اولی نشده بود شیر مادهٔ هم بود که چند بچه

شیر همانجا زائیده و بچه‌هایش بزرگ شده بودند پلنگ زیاد یـوز های مختلف کفتارهای عجیب‌الخلقهٔ افریق که صداهای غریب میکردند خلاصه قفسهای متعدد دیدم که درهر یك انواع حیوانات بود میمونهای مختلف و غیره دو فیل بود یکی بسیار بزرگ که از هند آورده بودند دیگری از افریقا، فیل افریق بسیار تفاوت با فیل هندداشت گوشهایش خیلی بزرگتروپهن‌تر بودسه زرافه‌ز برهم بود که گوراسب است بدنش خطخط وبسیار مقبول است بیزون بود که گاومیش وحشی افریق و ینگی دنیاست متعدد بودند بزرگ و کوچك گاومیش تبت بود از اطرافش آنقدر پشم آویخته بود که بزمین میکشید بسیار مهیب بود لاما که حیوانیست‌ما بین‌شتر و گاو وارقالی وغیره و بسیار تند میدوید توی باغچه های وسیع بود دورش معجر انواع ارقالی و بزکوهی و آهو بود از هند و افریق مثلا ارقالی دیـده شد بقدر اسب باشاخهای بلندضخیم‌تیز که هیچ‌شباهتی بـارقالیهای ایران نداشت‌انواع‌خوك‌و گراز حیوانات عجیب دیگر هم آنقدر در آنجا بود که بحساب نمی‌آمد هرنوع حیوانی که در هر اقلیم بوده درآنجا جمع نموده‌اند در کمال نظافت وپاکیزگی خوراك هر یك را میدهند انواع طوطیها وطاوسها وقرقاولهای طلائی استرالیا که بسیار قشنك بود انواع مرغهای خوش رنك در قفسی بسیار بزرگ مشغول‌پروازو بازی بودند خلاصه اسم رئیس ایـن باغ وحش که مرد فاضل عالمی است حکیم بودینوس (Docteur Bodines.) است بعد برگشتیم بمنزل بعد از دقیقـهٔ چند کالسکه حاضر کردند در بعضی کوچه‌های شهر گردش کردیم یك جائی بنظر آمد که باغ است پیاده شده رفتیم دیدیم قبرستان است اما باصفا بودزنهای دایه بااطفال کوچك خیلی بودند دورما جمع شدند بعد سوار شده رفتیم بمیدانی مدوررسیدیم که دورآن عمارت ودروسط باغچه‌های خوب داشت پیاده‌شده‌قدری هم‌آنجا گشتیم بعد سوار شده آمدیم منزل مهماندار ما که جنرال بوین است مهماندار ناپلئون‌هم بوده است در ایام اسیری و حبس و مهماندارسلطان روم در پروس

روز هفتم ربیع‌الثانی

امروز میخواهیم برویم به اکواریوم (Aquarium) یعنی جائی که‌حیوانات ونباتات‌دریائی‌را بجهت تماشا نگاه میدارند صبح برخاسته رفتیم دیدن‌امپراطریس اگوستا (Augusta) که تازه‌آمده است‌امپراطور چون ناخوشند‌ملاقات‌نمیشوند رفتیم اطاق‌امپراطریس که‌درهمان عمارت امپراطوراست زن مسنه‌ایست هفتادسال دارد نشسته صحبت کردیم‌بعد مارا برده دراطاقها گردانندند اسبابهای خوب‌داشتند بعد رفتیم خانهٔ ولیعهد دیدن زوجهٔ ایشان که دختر اعلیحضرت پادشاه انگلیس و اول اولاد ایشان است نشستیم قدری صحبت شد سه پسر ودو دختر ازولیعهد دارد پسر بزرگش پانزده ساله ودختر بزرك ده‌ساله است ولیعهد خانه سادهٔ‌دارندخلاصه بخیال ماهی خانه برخاسته سوارکالسکه شده راندیم‌دم در پیاده شده از پله بالا رفتیم ولیعهدوجمعیت‌زیادی‌بودند بجاهای عجیب وغریب رسیدیم دالانهاومغارهای تاریك ، دره،تپه ،آبشار ، چشمه همه را از سنك کوه بطوری ساخته‌اند که شخص ابتداءِ نمی‌فهمد اینجا توی شهراست یا فی‌الحقیقة مغاره و کوه است خیلی صنعت کرده‌اند از جاهای دیدنی دنیا است رئیس آنجا که اسمش هرمس (Hermess) است همه را نشان میداد انواع ماهیها وحیوانات ونباتات بحری را درتوی‌حوضها که روی‌آنها بلورهاوآئینه‌های بزرك است انداخته‌اند ومتصل هم‌آبرا تازه‌میکنند ازآنجائی که ما ایستاده تماشا میکردیم ته حوض پیدا بود همه ماهیها وجانورها ونباتات بحالت طبیعی که در دریادارندپیداهستند‌بعضی‌خوابیده و بعضی‌درحرکت هستند یك‌نوع حیوانیست مثل دسته‌گل‌ولاله پرپر بانواع رنگها بسنگی یا علفی چسبیده است بدون اینکه هیچ حرکت کند وابداً معلوم نیست که این حیوان و جاندار است تا اینکه ازبالا مستحفظ آنجا کرمی را بآب فروبرده ول‌میکند کرم میافتد توی این دسته گل آنوقت حرکت میکند و کرم را جذب نموده میخورد خلاصه ماهیهای‌عجیب نوع نوع ، رنك رنك ، بزرك و کوچك ، صدفهای بسیار خرچنگهای مختلف رنك برنك وزغ وغیرهٔ بسیار عجیب بودند متصل ازپله‌ها پائین

آمده بجای دیگر میرفتیم سقف اینجا هم همه از سنك کوه است که هیچ تفاوتی با سقف مغاره ندارد انواع مرغهای آبی طوطیهای رنك برنك یك طوطی بزرك سفیدی بود خیلی شبیه بآدم صدا میکرد یك محوطه‌ای بود قفس مانند که میان فوارهٔ آب میجست و دورش بازهمه خانه خانه قفس بود توی قفسها درخت مصنوعی ساخته‌اند وهر نوع مرغی که در دنیا تصور شود از سردسیری و گرم سیری در آنجا موجود است و بهر شکل مرغی که در کتابها دیده بودم رنك برنك آنجا دیدم همهٔ آنها را در کمال پاکیزگی آب ودانه میدهند جمیع این مرغها یکدفعه میخواندند گاه بازی میکردند گاه پرواز خیلی از تماشای آنها حیرت دست میداد یك جفت حیوان دیگر بود نر و ماده بسیار عجیب در گوشهٔ دیگر خانهٔ کوچکی برای آنها ساخته بودند سوراخ بسیار کوچکی داشت که هر دو با هم توی آن سوراخ میرفتند رنك زرد داشتند سرویال وترکیب ودمشان مثل شیر یال دار افریق امادست وپاها مثل انسان ومیمون بود بعلاوه یك انگشتی مثل خروس داشت کــه سر آن یك چنگالی بود مثل چنك قرغوی بسیار فقیر بودند صدای عجیبی داشتند کرم میخوردند و دو حیوانی دیگرهم بود بسیار غریب اما این دو گویا درباغ وحش هم بودند حیوان تنبل میگویند اینهــم بانسان مهموم مغموم شبیه است خیلی کم آزار همیشه چرت میزند خلاصه عجایب زیاد دیده آمدیم منزل عصررا در مرتبه فوقانی همین عمارت منزل ما بشام مهمان امپراطور بودیم میز چیده بودند همهٔ زنها وشاهزاده خانمها وشاهزاده‌های ما وشاهزادگان پروس و ولیعهد وپرنس بیزمارك ومارشال رون و مارشال ملك و غیره همه بودند موزیکان میزدند این عمارت فوقانی عمارت بسیار خوبی است پرده‌های اشکال بسیار خوب وتالار واطاقهای عالی دارد بعدازشام پائین آمده شب را رفتیم بتماشاخانهٔ شهر تماشاخانه کوچکی است چهار مرتبه داردولیعهد وصدراعظم وغیره بودند ما درلژ نزدیك به سن بودیم بازی خوب درآوردند پردهٔ آخری شبیه عمارت وباغ (ورسایل) وتاج گذاری همین امپراطور بود شبیه امپراطور و همهٔ سرداران ومارشال ملك وپرنس بیزمارك را با همان لباسها درآورده بودند

بسیارخوب پرده‌ای بود یعنی تصویر نبود اشخاصی بودند که شبیه شده بودند بعداز اتمام آمدیم منزل .

روز هشتم ربیع‌الثانی

امروز باید برویم میدان مشق نهار خورده سوار کالسکه شدیم صدر اعظم شاهزاده‌های ما وغیره همه بودند رفتیم آخر شهر جمعیت زیادی هم بود میدان‌مشق چمن خوبی بود از کالسکه درآمده سوار اسب حسام‌السلطنهٔ شدیم امپراطریس و زوجه ولیعهد وغیره بودند امپراطور هنوز ناخوشند افواج وسواره قریب هجده‌هزار نفر بودند بآهستگی ازصفوف قشون رد شدیم ولیعهد وهمهٔ صاحب‌منصبان وپرنس ورتمبرغ که‌سردار قشون ومرد بلند قامت پیری است فردریك شارل وپرنس‌شارل وغیره‌همه بودند بعدایستادیم قشون دفیله کرده سواره، پیاده، توپخانه با لباس و اسلحهٔ خوب ازحضور گذشتند بعد از اتمام سان سوار کالسکه شده رفتیم منزل شب را منزل امپراطریس بشام موعود بودیم رفتیم آنجا همه بودند شام خورده رفتیم منزل‌و ازمنزل بتماشاخانه امشب تماشاخانه بزرك «کالا» بودهمهٔ زنها بـا لباسهای خوب و مردها با لباس رسمی بودند ما و امپراطریس و سایر زنها و صدراعظم و شاهزاده‌های پروس وشاهزاده های مادرلژ بزرك مقابل «سن» نشستیم‌خیلی گرم‌بود پرده‌های خوب درآوردند رقصهای خوب کردند بعدازدو«آکت» که‌قدری درتالار بزرك گشته و صحبت کردیم بعد رفتیم به لژ نزدیك سن پرده آخری شبیه پادشاه موصل بود که بعد از مغلوب شدن از دشمن خود را با همهٔ اسباب و عیال آتش زد بسیار با تماشا پرده‌ای بود بعدازآن آمدیم منزل امروز هنگام مراجعت ازمیدان مشق به «ارسنال» یعنی جبه‌خانه رفتم درطبقهٔ پائین نمونهٔ توپهائی که ازفرانسه و اطریش گرفته بودند با توپهای قدیم همه را چیده بودند در وسط حیاط جبه خانه شکل شیر بسیار بزرگی از چدن بود این شیر را دولت دانمارك بیادگار اینکه ایالت«هولستن»را از آلمان گرفته در هولستن ریخته و گذاشته بود و بعد از آنکه پروسهاایالتین «شلزویك» وهولستن را فتح کرده این شیر راآورده اینجا گذاشته‌اند

بقدر یك کوه است خلاصه رفتیم طبقهٔ بالا جای بسیار وسیعی بود تفنك زیادی چیده بودند ازهر نمونه اسلحه قدیم وجدید وغیره آنجا بسیار بود جنرالی که مستحفظ جبه خانه است مردی بلند بالا واسمش تره(Treh) است زبان فرانسه راهم خوب حرف میزد دست چپش را در جنك گراولت (Gravelotte) که همین جنك آخری بود گلولهٔ فرانسه‌ها برده است خلاصه دراین شهر صدای کالسکه از شب الی صبح واز صبح الی شب قطع نمیشود یك شب هم تلمبه‌چیان با مشعلها آمدند پای عمارت مشق کردند

روز نهم ربیع الثانی

صبح سوار کالسکهٔ بخار شده رفتیم بـه «پتسدام» همهٔ ملتزمین بودند بجز اعتضادالسلطنه که شهر مانده سیم تلگراف را با طهران وصل نموده حرف میزند نشان آگل نوار (Aigle noire) مکلل بالماس را با حمایل زرد وغیره امپراطور بتوسط جنرال بوین (Général Boyen) مهماندار برای ما فرستادند خلاصه رفتیم به پتسدام پیاده شده یکسر رفتیم بالای عمارت امپراطریس زوجهٔ ولیعهد و غیره بودند قشون ساخلوی اینجا را امروز سان میدهند همهٔ قشون درمیدان پای قصر حاضر بودند بعد از مشق ولیعهد وغیره آمدند بالا نهارحاضر کرده بودند چون من اشتها نداشتم از ولیعهد عذرخواهی کرده سوار کالسکه شده بجهت گـردش رفتم بنارنجستان تالار بسیار خوب با روحی داشت خیلی روشن سقفش قدری از مرمر بود مثل طاق ساخته بودند پرده‌های اشکال مجسمه‌های مرمر اطاقهای بـا اسباب خیلی خوب داشت از بناهای فردریك است باز سوار کالسکه شده رفتیم گـردش نزدیك فوارهٔ بزرك پیاده شده قدری درپله‌های مرمر نشسته تماشای فواره را کردم بعد باز سوار شده گردش کردیم در توی باغ عمارت خیلی قشنگی است موسوم بقصر شارلوت که محل نشیمن حکیم همبلت (Humbolt) معروف بوده که ده سال قبل ازاین مرده است مهتابی سبزفواره وحوض آب واطاقهای کوچك پراسباب داشت مثل موزه نگاه داشته بودند رئیسی داشت فرانسه نمیدانست درسرپله عمارت شبیه

آهوی بسیارمقبولی ازچدن ریخته بودند خلاصه‌سوارشده باز رفته‌بنارنجستان نماز کردم نزدیك بعصرسوار شده رفتیم برای دعوت شام امپراطور بقصر بابل بریك (Babelbrig) خیلی راه بودازپل طولانی‌رودخانهٔ «هاول» که‌شهر پتسدام‌را ازاین عمارت سوا کرده وازجاهای با صفا وخیابانهای خوب گذشته تا رسیدیم بدر قصر امپراطریس ولیعهد پرنس بیزمارك مارشال‌رون شاهزاده‌های پروس شاهزاده‌های ما و غیره شاهزاده خانمها همه بودند عمارت قصر بسیار خوبی است از بناهای امپراطور حالیه است حوضهای خوب چشم انداز چمن و گلکاریهای بسیار خوب دارد شام خوردیم صحبت شد بعد ازشام پیاده رفتیم در چمن گردش کردیم فوارهٔ بسیار بلند بزرگی ازتوی رودخانه میجهد خیلی تماشادارد امپراطریس باولیعهد سوارکالسکه‌بودند ولیعهد پائین‌آمده قدری‌پیاده گشتیم‌بعد با امپراطریس بکالسکه نشسته رفتیم به قصرولیعهد وسایرین هم پیاده‌آمدند آنجا پیاده شده من و ولیعهد سوار کالسکه شده رفتیم برای‌مقبرهٔ فردریك کبیر باز ازهمان پل رودخانه گذشته داخل شهرپتسدام شده تا رسیدیم بدر مقبره کلیسا مانند جائی بود بیرقهائی که از فرانسه وغیره گرفته بودندآنجا بود دوصندوق دردخمه‌ای‌بود یکی ازپدرفردریك ودیگری ازخودش قدری ایستاده مراجعت کردیم‌باز رفتیم بهمان‌نارنجستان‌مدتی هم‌آنجا گذشت ولیعهد رفتند بعمارت خودشان که چراغان کرده بودند بعد ما هم رفتیم‌آنجا عمارت خوبی است‌همهٔ سفرا وزنهاوشاهزاده‌ها وغیره بودند باغ‌مقابل را برنگهای مختلف چراغان کرده بودند فوارهٔ آب برنك سرخ میجست خیلی خوب بود ولی آتش بازی نبود نشانی که بزوجهٔ ولیعهد داده بودم با حمایل زده بود بعد امپراطریس باز دست مرا گرفته بردند پائین قدری نشسته و گشته بعد رفتیم باطاق طولانی که بوفه بود یعنی روی میزاسباب‌خوراکی زیادی‌چیده‌بودند میهمانها از زن ومرد همه سر میزها نشستند صرف مأکولات شد بعد با ولیعهد و غیره وداع کرده رفتیم براه‌آهن یك تالارخوبی‌آنجا دیده شد که ازعهد فردریك ساخته‌شده و تمام‌آنرا صدف و گوش ماهی نصب کرده‌اند بطرز بسیار قشنك بعد

کالسکه را راندند رسیدیم به گار عجب گار بزرگی است چهلچراغ زیادی داشت همه را از آهن و بلور ساخته‌اند سوار کالسکهٔ اسبی شده رفتیم منزل.

روز دهم ربیع الثانی

صبح بعد از نهار رفتیم به پارلمنت یعنی دارالشورای آلمان که در آخر شهر بود در حجره نشستم وکلای آلمان بقدر صدنفری بودند باقی صندلیها خالی بود پرنس بیزمارك هم درجای خود دست راست زیر دست کرسی رئیس دارالشوری نشسته بود اسم رئیس دارالشوری سمسون (Simpson) است نایب وزیرجنك زیر دست پرنس بیزمارك ایستاده با وکلا حرف میزد و از طرف دولت ایراد و کلا را درنگاهداری «اکول‌دکاده» رد میکرد نطق مفصلی میکرد این اکول دکاده مدرسه جوانان نجیب و پسر صاحب منصبان زنده ومرده است که در پتسدام است صاحب منصبان خوب پروس ازاین مدرسه بیرون میآیند خود ولیعهد هم در این مدرسه تربیت شده‌اند یك روز هم ولیعهد این شاگردانرا در جلوعمارت ما آورده مشق کردند هفصد نفر شاگرد هستند چون خرج زیاد دارند ملت راضی نیست اما پرنس بیزمارك پیش خواهد برد خلاصه خیلی صحبت شد بعد برخاسته رفتم بموزه که مقابل عمارت ما بود رئیس موزه که شخصی مسن واسمش لپسی‌نیوس (Lepsinius) است آمد در دیوارهای پلهٔ عمارت اشکال ومجالس بسیار خوب ازقدیم روی گچ کشیده‌اندازپله‌ها بالا رفته گشتیم ازدحامی بودمجسمه‌های گچی کوچك و بزرك که همه را از روی کاراستادان روم و غیره تقلید کرده‌اند آنجا زیاد بود اسبابهای دیگر هم ازچینی وبلور وعاج وکهربا وچوب وغیره بود قدری گشته رفتم منزل‌قدری نشسته‌بعدبجهت وداع رفتم‌بدیدن امپراطور زوجهٔ امپراطور آنجا بود امروزدرکنار رود «رن» پرنس‌الدبرغ(Prince Aldeberg) پسر عموی امپراطور که رئیس کل کشتیهای جنگی آلمان بوده فوت شده و جدهٔ مسنهٔ امپراطورهم مرده است باین واسطه امشب مجلس مهمانی سازوآوازموقوف شد خلاصه امپراطورهم آمده نشستند صحبت شد یك گلدان چینی زوجهٔ امپراطور

برسم هدیه بما دادند بعد به آکواریوم رفته قدری گشتم آن حیوان تنبل را امروز بدقت دیدم در دستها دو ناخن بلند مثل عقاب دارد ودرپاها سه ناخن بهرجا که بند شد مشکل است ول بشود رفتیم منزل.

روز یازدهم ربیع الثانی

بایدبرویم بشهر «گلون» و «ویسباد» صبح زود برخاستم بادشدیدی هم می آمدهوا ابر وسرد بود رخت پوشیده منتظر آمدن ولیعهد شدیم تا ایشان آمدند سوار کالسکه شده رانده در آخر شهر به گار رسیدیم سوار کالسکه بخارشده خدا حافظ کرده راندیم هر قدر خواستم بخوابم ممکن نشد هروقت چشمم گرم میشد بیك استاسیون میرسیدیم قال و مقال میشد لابـد برخاسته رخت پوشیده مستعد میشدم تا حاکم فلان شهر یا فلان قلعه بتوسط معتمدالملك بحضور آمده میرفت میرزا ملکم خان در برلن ماند که قرارنامهٔ خرید تفنك را با دولت پروس ببندد خلاصه باز وضع صحرا و چمن و اشجار و جنگل کاج و گلها ورودخانه و آبادی دهات وشهرها همه جا همان طوریست که در ورود برلن دیده بودیم از شهر هانوور (.Hanovre) که بسیار قشنك است و بعد از شهر وقلمرووست فالی (.Westphalie) گذشتیم بسیار جاهای قشنك بود اینجا قدری کوه و تپه‌های بلند دیده شد ازرودخانه‌های متعدد هم عبور نمودیم که یکی از آنها خیلی عظیم بود یکساعت بغروب مانده رسیدیم بکارخانه کروپ(.Krupp) مسیو کروپ خودش سرراه آهن آمده بود شخص پیر بلندقد لاغری است تمام این کارخانه‌ها را خودش بمرور ساخته‌است توپ کل دول را از اینجا میدهد انواع توپها از توپ بزرك قلعهٔو توپ کشتی و توپ جنك صحرائی همه اینجا ساخته میشود دستگاه و کارخانه‌های بخار مثل یك شهر عظیمی است پانزده هزار نفر عمله دارد که بجهة همه خانه ونشیمن ساخته و خرج و مزد میدهد بعد از وضع مخارج سالی هشتصد هزار تومان نقد مداخل خود اوست خلاصه بکارخانهٔ چکش بخار رفتیم چکشهای غریبی است مثل کوه و بازور بخار با نگارهٔ توپ میخورد

بهر ترکیب که بخواهند آنرا درست میکنند وقتیکه چکش بتوپ میخورد زمین کارخانه صدا میکرد ومیلرزید چیز غریبی بودهمهٔ کارخانه‌هارا گشته بعضی توپهای بزرگ و کوچك را انداختند بعد رفتیم بخانهٔ که‌معین کرده بودند آنجاشام‌خوردیم شام خوبی دادند درختی در نارنجستان خانه دیده شد که برگ آن دو ذرع ونیم طول ونیم ذرع عرض داشت چکش بخار باوجودفاصله زیاد باین اطاق زمین آنجا را مثل هنگام زلزله بحرکت می‌آورد یك توپ ته‌پر شش پوند بسیار اعلی مسیو کروپ باتمام اسباب بما پیشکش کرد بعد رفتیم براه‌آهن‌شب بود خوابیدم‌خوابم برد دوساعت‌راه بود تا شهر «کلون» یکدفعه ازخواب جسته صدای موزیکان‌وقال و مقال شنیدم معلوم‌شد که بشهر رسیده‌ایم وحکام آنجامیخواهند بحضور بیایند رخت پوشیده ایستادم حکام آمدند بعد رفتیم پائین نظامشان را دیده بعد سوار کالسکه شده داخل شهر شدیم جمعیت زیادی بودند شهر قشنگی بنظر آمد کلیسای بلند خوشوضع بزرگی دارد میگویند اول کلیسای اروپ است رفتم مهمانخانه عمارت باروحی بود آنجا منزل کردیم بعدازساعتی بازخوابیدم

روز دوازدهم ربیع الثانی

بعدازظهر باید رفت بشهر «ویسباد» صبح ازخواب برخاسته نهار خورده سوار کالسکه شده رفتیم بباغ نباتات ووحش که نزدیك شهر هستند متمولین‌شهرپول‌داده این دو باغ را برای تفرج خودشان و مردم نگاهداری میکنند از پای کلیسای بزرگ گذشتیم بسیار کلیسای‌عظیمی‌است چهارصدسال بیشتراست اینجا رابنا کرده تا امروز مشغول ساختن هستند وهنوز هم ناتمام و منجنیقها برپاست در یك ضلع آن بنای بسیار عالی است میانش‌نرفتم اما دورش را دیدم گنبدهای مخروطی‌زیاد دارد آنقدر خلل و فرج دارد وبلند و بزرگ است که کلاغ زیادی آنجا آشیانه ساخته است ازآنجا گذشتیم پل آهنی بسیار طولانی که برروی رودخانهٔ رن بود دیده‌شد رودخانه از وسط شهر میگذرد بیشتر آبادی شهر طرفی بود که ما منزل کرده بودیم خلاصه رفتیم بباغ نباتات عمارتی داشت جلوآن باغچه‌های خوب‌و

حوض فواره‌دار وچمن بود لولـهٔ کم الاستیك را گذاشته بودنـد توی آب متصل میچرخید و آب از دهنش باطراف‌چمن میریخت‌بعضی‌هم دولوله بود مثل‌آتشبازی چرخ خورده آب‌میپاشید خلاصه داخل‌اطاق وتالار نباتات‌شده بعضی گلها‌ودرختهای خرما وغیره دیدیم از آنجا بگرمخانهٔ کوچکی که هوای هندرا داده ونباتات‌افریق و ینگی‌دنیا وهندرادر آنجا‌تربیت داده بودندرفتیم درخت «بنن» داشت که‌برگهای بزرگ دارد یك درختی دیده شدبرگش کم عرض اماپنج ذرع طول داشت بیرون آمده رفتیم بماهی‌خانه کوچك بود مثل برلن‌ماهیها را پشت بلور قرار داده‌بودند تماشا کرده بیرون آمده قدری نشستیم مردم از پشت شیشه‌ها زیاد تماشا میکردند هوا بسیار سرد بود باران هم گاهی میآمد گل سرخ تازه غنچه کرده بود خلاصه رفتیم بباغ حیوانات بسیار قشنگ و عالی بود آنچه حیوان از شیریال داروپلنگ سیاه وغیره‌در باغ برلن‌دیده بودم‌اینجا هم بود قدری کمتر مرغهای کوچك‌خوشگل الوان کم داشت اما مرغهای بزرگ عجیب وغریب خوش رنگ بسیار بود که هیچ در برلن دیده نشده بود کبوتر بزرك تاجدار جزایر ملوك که مرغی بسیارقشنگ است انواع بوقلمون که تاج دار وخوش رنك و عجیب بودند بسیار بود کـوندور بود دوشتر مرغ بود پاهای شتر مرغ دو انگشت خیلی عجیب داشت خرسهای‌سیاه بزرگ خرسهای‌سفید شمال‌مثل برف، اسبهای کوچك، یك شتر سفید نری‌بود که مست شده بود خیلی عجیب است که شتر درتابستان مست شود یك گاو کوهان‌دار هندی بود کـه همه چیزش ازشاخ و غیره بگاوهای درشت چاق میماند اما بقدر گوسفند بود یك نوع قوچ ارغالی دیده شد که از ماروك آورده بودند سر و رنگ بدن و شاخش بقوچهای بد ایران میماند اما یال سینه‌اش موی زرد خیلی دراز بود و از زانو بپائین دستهایش هم‌همه‌یال و موهـای بسیار آویخته داشت خلاصه اقسام طیور ووحوش بود که آدم حیرت میکرد برای جای ارغالی و شکار کوه مصنوعی ساخته بودند با چشمه‌های آب‌جاری که چمن و گلها روی تخته سنگها روئیده بود خیلی عجیب خلاصه سوار کالسکه شده رانده از روی پل گذشتیم دو راه داشت‌یکی

بجهة کالسکه اسبی دیگری کالسکهٔ بخار که میان این دو راه شبکهٔ آهنی حد فاصل
است طول پل باید هزار قدم باشد همه از آهن است رود رن بسیار عظیم و عریض
و صاف و باصفا است کشتی بخار بزرگ در آن کار میکند محض تماشا بآنطرف
شهر رفته دوباره از روی جسری معاودت به کلمن نموده باز ازپای گنبدو کلیسای
بزرك گذشتیم دکاکین خیلی خوب داشت خانههای بسیار عالی مردمان متمول
خلاصه رفتیم بگار بکالسکه نشستهراندیم حکیم‌الممالك و مسیوطمسون‌هردوامروز
بلندن رفتند همه‌جا از صحراهای خوب آباد پرزراعت وپردرخت وجنگل گذشته
تا رسیدیم بشهر بون (.Bonn) کالسکه ایستاد آمدیم پائین فوج سوارهٔ هوسار
مخصوص امپراطور پیاده ایستاده بودند سر کردهٔ این سواره پرنس روس برادر
ایلچی آلمان که‌درپطر بود بحضور آمد مارشال پیر معتبری هم بود که ازخدمت
معاف شده‌ودراین شهر توقف‌دارد اسمش هرواربیتن فلد(.Hervard Bitenfeld)
بشهر کوبلنس(.Coblence) رسیدیم کالسکه‌ایستاد حاکم‌آنجاوغیره بحضور آمدند
از قلعهٔ آنجا توپ انداختند شهر بزرگی است از پل رودخانه رن گذشتیم اینجا
رود رن کم عرض میشود و طرفین آن کوه است کنار رودخانه همه ده و قصبه و
زراعت انگور و درخت گیلاس وغیره بود گیلاسها هم رسیده و پربار بود هر تاك
را بیك چوب قطور بسته‌اند تمام کوه و زمین تاکستان است شراب مشهور رن از
همین‌انگورها عمل‌میآید طرفین رودخانه راه‌آهن‌و متصل‌کالسکهٔ بخار درحرکت
است راه‌کالسکهٔ عراده و پیاده روهم هست خیلی پاکیزه‌وتمیز تمام زمین گلستان
است وهمهٔ کوهها و صحراها انگور و درخت میوه و باغچه‌های گلکاری‌و خیابان
و باندك مسافت شهر و قصبه است آدم حیرت میکند و از تماشا سیر نمیشود وتك
تك قصر های خوب و کوشکهای بزرگ و کوچك از روی سلیقه باکمال قشنگی
در کنار رودخانه و بالای کوهها که‌مشرف برودخانه است ساخته‌اند مثل بهشت بعضی
آثار قلعه خرابه‌های‌قدیم در کوهها و کناررودخانه دیده‌شد تردد کالسکه‌های بخارو
عمارات‌وسبزه‌ها و گلهای‌طبیعی‌ومصنوعی آدم‌را واله‌میکرد تاچندفرسنگ‌راه‌شبیه بود

باول وردخاك گیلان و رودخانهٔ سفیدرود بعضی اوقات راه کالسکهٔ ما از روی پشت بام خانه‌ها و کوچه‌های دهات میگذشت خلاصه بتعریف نمی آید بعداز طی مسافت بسیاردره و کوهها تمام شد و رودخانه طرف دست راست افتادو ما کم کم از رودخانه دور شده رو بطرف «ویسباد» رفته تارسیدیم بشهر جمعیت زیادی ازهرقبیل بود چون شهر آب گرم معدنی دارد ازغربا هم زیاد از اطراف می آیند باصدراعظم وجنرال توی کالسکه نشسته راندیم تارسیدیم بمنزل که عمارت دولتی بود منزل مادروسط است سایرین در فوق عمارت ما منزل دارند پنجرهٔ اطاق ما رو بکوچه ومیدانگاهی است که یك کلیسای بسیار مرتفعی دارد وسر کلیسا که سر ساعت باشد بسیار تیز و بلند است چهار بنای سر تیز دیگر هم در چهار ضلع کلیساست خلاصه شب را موزیکان زدند جمعیت زیادی شد در سوراخهای جلو کلیسا چراغ الکتریسته و بنگال روشن کردند باتلمبه فوارهٔ بسیار بزرگی جلو کلیسا ایجاد نمودند بسیار بلند میجست و ازرنگ روشنیها رنك خوش آیندی در فواره بهمرسید امروز نظرآقا ایلچی ایران مقیم پاریس با میرزا احمد پسر میرزا محمد رئیس که از پاریس آمده بودند اینجا دیده شدند

روز سیزدهم ربیع الثانی

صبح ازخواب برخاسته نهار خورده سوار کالسکه شده رفتیم بقصبهٔ شیرستن (Schierstein.) که نزدیك رود رون است اینجا کارخانهٔ شامپین سازی دارند که نوعی ازشراب است از شهر خارج شده راندیم از خیابان بسیار خوبی یکساعت راه بودراه را کالسکه رو ساخته‌اند در کمال خوبی هوا ابرو سرد بود ازتوی ده وقصبهٔ گذشتیم جمعیتی داشت ازده خارج شده بفاصله پانصد قدم از کنار رودخانه راندیم از جاهای خوب گذشته باغ خوبی بنظرم آمد دیوار کوتاه ودر آهنی داشت بسته بود آنجا از کالسکه پائین آمدیم باغبانرا صدا کرده آمد در را باز کرد چند نفر صاحب منصب پروسی همراه ما بودند آنهاهم داخل باغ شدند باغ بسیار قشنگی بود با خیابانهای خوب وجاهای پاکیزه چمن گل سرخ و غیره رودخانه رن واطراف

آن‌درمدنظر مثل بهشت عمارت عالی‌قشنگ گرم‌خانهٔ کوچك بسیار خوب‌چفته‌های انگور همه مشبك در کمال سلیقه تعبیه کرده بودند توی باغ یك لانهٔ از چوب برای زنبور عسل ساخته بودند خیلی تازگی داشت‌حوض و فوارهای خوب منبع فواره‌هارا یك برج بلندی از سنك ساخته‌بودند مثل کوه طبیعی که از آنجا آب‌از لوله‌ها وغیره داخل فواره میشود گیلاسهای‌بسیارخوب مأکول داشت‌در اطاقها بسته بود از پشت شیشه‌ها مرتبه‌زیرپیدا بودهمه جاصندلی،میز، آئینه، فرش اسباب زینت خیلی بود این خانه مال یکنفر مرد معتبری است که اسمش «بلوندبرغ» (Blund berg.) است اما خودش درپطر وزنش در«ویزباد» بود حضور نداشتند بسیار ییلاق خوبی است سی‌و پنج هزار تومان خریده است یك میمون خوبی هم که روی دماغش آبی رنك بود توی باغ در قفس‌بود چندنفر کنیز پیر هم‌بودند چای، نان شیرینی‌وغیره آوردند خیلی آنجا گشته بعد من سوار اسب صباح‌الخیر شدم سایرین هم بکالسکه نشسته راندیم برای قصبه‌بیبریش(Biebrich,) که‌خیلی معتبر است در کنار رود رن عمارت و باغ‌معتبری از «دوك‌دناسو» که‌چند سال‌پیش والی بالاستقلال این ولایت بوده دیده‌شدحالا آن والی‌دروین‌است برادرش درباغ اولی‌سواره‌بازن‌و برادرانش‌پیداشدنداسم‌برادروالی‌پرنس‌نیکلا(Prince Nicolas.) است عینك گذاشته بود ریش زرد زیادی داشت زنش از اهل روسیه بود لباس‌سیاهی پوشیده‌سواراسب بود قدری صحبت کردیم من‌قدری اسب دوانده بعد سوار کالسکه شدم برادر والی بازن و برادر زنش تانیمساعت باما اسب دوانده همراه‌آمدندبعد آنهارفته ماداخل قصبهٔ مزبوره شدیم بسیار آبادودکاکین‌معتبر وجمعیت‌زیاد دارداز آنجا گذشته بخیابان بسیار خوبی رسیده راندیم‌بطرف شهر«ویزباد» خیابان سه معبرداشت وسط برای‌کالسکه بسیارعریض‌یکی برای سواره دیگری پیاده وقتیکه از قصبه و باغ اول‌به «بیبریش» میخواستیم‌برویم بین راه از دور پل وشهر بیبریش پیدا بود که جای معتبری است و قلعه نظامی دارد خلاصه عصر وارد منزل شدیم امشب توی شهر درباغی حقه بازی وچراغان بوده است ولی چون جای مناسب ما

نبوده بتماشا نرفتیم‌وجیه‌الله میرزارفته‌بود تعریف زیادی‌ازحقه‌بازی کردصدراعظم
وشاهزاده‌های‌ما وغیره همه‌آنجا بوده‌اند خلاصه شب‌را بگردش نرفته‌خوابیدم

روز چهاردهم ربیع‌الثانی

صبح از خواب برخاستم نهار خورده سوارکالسکه شدیم صدراعظم وغیره در
آنجاماندندما رفتیم سرراه‌آهن بکالسکهٔ‌بخار نشسته راندیم بطرف‌شهرفرانکفورت
سورلومن یعنی کنار رودخانه من (Mein) است شاهزاده‌ها وغیره بجز اعتضاد-
السلطنه و نصرت‌الدوله و ایلخانی همه بودند مسافت از اینجا تا فرانکفورت از
طهران است الی کرج دریکساعت کمتر رفتیم همه‌جا آبادی بود از کنارشهرمایانس
(Mayence.) گذشتیم بیشتر آبادی شهر آنطرف رودخانه رن بود خلاصه‌بگار
رسیده پیاده شده سوارکالسکهٔ اسبی شدیم‌احترامات نظامی بعمل آمداز کوچه‌های
شهر گذشتیم جمعیت زیادی بود شهرهای فرنگستان‌همه‌مثل همدیگر است یکشهر
که دیده شد وضع‌وحالت و میزان سایر شهرها بدست میآید خلاصه ازشهر قدری
خارج شده بآبادی اطراف شهر رسیدیم اینجاهاتك‌تك عمارات بهتر و قشنك تر از
بناهای توی شهردیده شد اطراف‌شهر هم همه باغ وخیابان و گلکاری است‌رسیدیم
دم باغ‌مشهور بباغ خرما که پالمیه . Palmier میگویند سه‌سال است این باغ‌رااز
پول متمولین شهر برای عیش و تفرج عامه‌ایجاد کرده‌اند جمعیت زیادی از مردو
زن آنجا بودند سرباز نظامی ایستاده موزیکان میزدند پیاده شدیم باغی بود باغچه
بندی خوب کرده انواع گلها داشت حوضی وسط باغ بود که فوارهٔ آن پنج ذرع
میجست رئیس‌باغ آمده نطقی کرداز میان زن‌ومرد گذشته ازپله‌ها بالارفته بعمارت
سرپوشیده و گلکاری رسیده از آنجا بباغ سرپوشیدهٔ که‌همان باغ خرماست رفتیم
طاق زده و از شیشه پوشانیده‌اند که در زمستان از سرما محفوظ باشد درختهای
خرمای بلندخیلی مقبول داشت اما هرگز خرما نمیدهد بعضی نباتات‌ینگی‌دنیائی
کاشته بودند فوارهٔ‌آب ودرجلو آبشاری داشت آب میریخت برروی سنگها که‌مثل

کوه طبیعی ساخته بودند زن و مرد متفرقه و صاحب منصب زیاد بودند رفتیم مرتبهٔ بالای تالار نباتات این عمارت را محض موزیك زدن و غذا و شراب خوردن ساخته‌اند موزیك هم میزدند چشم انداز خوبی بشهر و باغ خرما داشت قدری آنجا نشسته آمدیم پائین سوار کالسکه شده بباغ حیوانات رفتیم باغ وحش اینجا اگرچه مثل کلون نبود اما بد نیست حیوانات زیاد داشت خرس سفید و سیاه و بعضی ارغالیها و یکنوع میش و قوچ جزیرهٔ سیسیل یاساردن ایطالیا بود. شبیه بمیش و قوچ مملکت ایران اما قدری سیاه‌تر طوطی‌های رنگ رنگ توی قفسها بدرختها آویخته بودند یکنوع طوطی خوشگلی بود کوچك. شیر یال‌دار بزرگ، شیرماده، پلنك و دز ببرویك فیل بزرگی داشت. جعبه ساز بزرگی آوردند پیچ کوك جعبه را فیل با خرطوم بسرعت میچرخاند و جعبه ساز میزد و خود فیل بهوای ساز رقاصی میکرد بعد یك سازی که اطفال وغیره بادهان میزنند فیلبان نزدیك فیل آورد فوراً باخرطوم گرفته بنا کرد بزدن و رقصیدن بسیار غریب بود بعد رفتیم سوار کالسکهٔ بخار شده برگشتیم بویزباد بعد از چند دقیقه کالسکه آوردند سوار شده رفتیم بگردش ازشهر خارج شده بخیابانها و باغات افتادیم که اعیان شهر و غیره تك تك عمارات خوب و باغچه‌های پر گل مرغوب ساخته‌اند زن و مرد زیادی در خیابانها میگشتند خیلی گشته بعد رفتیم سر بالا که درخت و تپه زیاد و مشرف بشهر است اما همه جا خیابان و راه کالسکه هست مقبرهٔ برادرزاده نیکلا امپراطور روس که زن دوك دناسو بوده آنجا روی کوهی است در نوزده سالگی مرده است همین جا دفن کرده و ازدولت روسیه مقبرهٔ از سنك و مرمر در کمال خوبی ساخته‌اند گنبدهای مطلا دارد شکل همان زن را که باحالت نزع خوابیده است از مرمر بسیار خوب حجاری کرده روی قبر گذاشته‌اند این دختر دختر میشل برادر نیکلا بوده است شوهرش که والی سابق اینجا بود هنوز زنده و دروین است این ایالت را «ناسو» میگویند که پای تختش همین ویزباد است وحالا همه مال پروس است شهر فرانکفورت هم که امروز رفتیم سابقاً از او بوده بعد از جنك با اطریش پروس بغلبه گرفته وجریمهٔ زیادی هم ازاینشهر اخذ

کرده است خلاصه از آنجا برگشته آمدیم منزل شام خورده بعد ازشام باز سوار کالسکه شده رفتیم بعمارت بسیار خوبی جلو عمارت میدان و باغچه و درخت دارد فواره آبی ازوسط می‌جهد اطراف هم همه دکان است آنجا آتشبازی چیده ودرایوان عمارت صندلی گذاشته بودند نشستیم صدراعظم وشاهزاده‌ها وغیره بودند جمعیت زیادی هم از زن ومرد توی ایوان و میدان بود آتشبازی بسیار خوبی کردند بعد رفته اطاقها و تالار های عمارت را گشتیم عمارتی است بسیار عالی با چهل چراغ زیاد و سایر اسباب و الحال مال دولت است در بعضی اطاقها حالا شطرنج بازی میکنند بعضی اطاقها میزهای بزرك گذاشته بودند روزنامهٔ کل دنیا را آنجا میآورند که مردم خوانده اطلاع بهم رسانند بعد رفتیم بباغ بیرون قدری لب حوض نشستیم دختر ملکم ایلچی انگلیس که بحضور خاقان مغفور رفته بود اینجا بود زن پیر فربهی است دختری هم دارد بسیار خوشگل هردو حضور آمدند صحبت شد حالا ساکن پروس هستند زن ودختر جنرال بوین مهماندار را معرفی کردند بعد آمدیم منزل میرزا ملکم خان که بجهت خرید تفنك دربرلن مانده بود امشب آمد حکیم طولوزان فردا میرود پیش کروپ برای خریدن توپ صبحها زنهای دهاتی میوه و سبزی و غیره با عراده میآورند جلو عمارت ما دور کلیسا را بازار سبزی فروشی میکنند و بعد ازساعتی که بفروش رفت میروند اینجا خرسواری بسیار معمول است بخصوص زنها کرایه کرده سوار میشوند.

روز پانزدهم ربیع الثانی

باید انشاءالله برویم بشهر «بادن باد» یك شب را آنجا مهمان دوك هستیم که دختر امپراطور آلمان زوجهٔ اوست آزادی واستقلال هم دارد صاحب سکه وخطبه است اسمش فردریك (Frederic.) است اسم زوجه‌اش لویز (Louise.) خلاصه صبح برخاسته نهار را منزل خورده سوار کالسکهٔ بخار شده راندیم صدراعظم و شاهزادگان وسایر ملتزمین همه بودند بجز ایلخانی که با بعضی دیگر درشهر و یزباد ماندند ازشهر مایانس گذشتیم قلعهٔ سختی دارد همین جنرال مهماندار حاکم اینجاست باین معنی

که حاکم قلعه وحاکم نظامی است اما حاکم مالیاتی وغیره ازجانب دوك دارمستاد (Darmstadt.) است این شهر مال این دوك است پروسها بزور درقلعهٔ آن ساخلو گذاشته اند از آنجا گذشته بفرانکفورت و از آنجا بشهر (دارمستاد) رسیدیم اتفاق غریبی اینجا افتاد همینکه مارسیدیم کالسکه بخاری دیدیم رسیده از ما گذشت بعد ایستاد معلوم شد امپراطور روس هستند که از وین میایند برو ند بآب گرم امس (Ems.) صدر اعظم را فرستادم احوال پرسی بکند خود امپراطور باولیعهد وزوجه ولیعهد والدر برق وغیره آمدند امپراطور وسایرین لباس سادهٔ غیر نظامی پوشیده بودند از کالسکه پائین رفته دست دادیم بسیار با گرمی صحبت شد بعد برادر امپراطریس روس را که مردی بلندقامت ووالی این شهر وشخصاً مستقل است ودخلی به پروس ندارد بازجه اش معرفی کردند دختر پادشاه انگلیس هم زوجهٔ پسر یا نبیرهٔ همین والی است که چندی قبل پسرش از پنجره افتاده ومرده و هنوز هم عزادار است تفصیل را سابق نوشته بودم خلاصه وداع کرده بکالسکه نشسته راندیم بشهر هیدلبرغ (Heidelberg.) که اول خاك «گراندوك دباد» است رسیدیم آنجا ایستاده چند نفر حاکم ومعلمین مدارس «باد» آمدند یکنفر ازمعلمین نطقی بزبان فارسی کرد بعد راندیم بشهر کارلسروه (Carlsruh.) که پای تخت گراندوك باداست رسیدیم خود گراندوك با جمیع بزرگان مملکت ازوزرا وسرداران وغیره همه در گارحاضر بودند پیاده شده تعارف رسمی بعمل آمد موزیکانچی ویکدسته سربازی ازدوك صف کشیده بودند ملاحظه کردیم وضع لباس وتفنگ وکلاه وهمه چیز قشون «باد» شبیه است به پروس اما کلاهشان نشان دولت «باد» را دارد درجنگ فرانسه قشون «باد» خیلی رشادت کرده است بیست هزار نفر از قشون «باد» درجنگ بوده اما الحال قشون مستعد مسلحشان ده پانزده هزار نفر است شهر کارلسروه پای تخت شهر خوب آبادیست سی وهفت هزار نفر جمعیت دارد کوچه های راست طولانی دارد کل حاصل اینجاها دیم است خلاصه من ودوك سوار کالسکه شده راندیم سایرین هم آمدند هوا متصلا براست زن ومرد زیادی طرفین راه کوچه ایستاده بودند بسیار مؤدب وآرام خود دوك هم بسیار آدم نجیب مؤدب خوبی است ریش زرد

بلند انبوهی دارد روی سرخ‌وسفید چشمهای بزرك بنیهٔ‌قوی‌مدتی بزبان فرانسه با هم‌حرف زدیم‌تارسیدیم بمیدان‌جلوعمارت‌میدان خوبی بود با باغچه‌بندی‌و گل‌کاری وحوض‌فوارهٔ سواره نظام جلوما میرفت این‌عمارت‌قدیم اجداد دوك‌است دم عمارت پیاده شدیم زوجهٔ دوك‌آمد جلودست دادیم زن برادر دوك که ازشاهزاده خانمهای معتبرروس واسمش ماری (.Marie)و برادرزاده‌یا دختر عموی امپراطور روس است اوهم بود جواهرهای اعلی برسرزده بود بـااوهم‌دست داده رفتیم بالاعمارت‌خوبی است پرزینت واسباب دوك ما را برد باطاق مخصوصی که بجهة ما معین شده بود قدری نشسته تغییرلباس‌داده رفتیم‌باطاق شام همه بودند دست راست ما دوك دست چپ زوجه دوك نشسته بودند شام خوبی خورده شد بعد از شام قدری گشته رفتیم بباغچهٔ پائین عمارت گل‌های خوب داشت همه آنجا بودند قدری گشته باز سوار کالسکه شده بادوك ازهمان راه که آمده بودیم رفتیم براه آهن سوارکالسکه شده راندیم برای‌شهر (بادن باد)دوك بمنزل بر گشت که صبح بیایداز«دارمستاد» که گذشتیم همه‌جا دست چپ کوه وجنگل نزدیك و دست راست جلگه بود اما ابتدا کوههای دست چپ تپه مانند و کم جنگل است رفته رفته که نزدیك «باد» میشود جنگلش بیشتروقدری بلندترمیشود کل‌زمین‌و کوه‌آنجا چمن و هوایش بسیار سرد وییلاق است خلاصه‌بعدازغروب بشهر «بادن باد» رسیدیم شهریست درمیان‌دره اطرافش‌همه کوه باسبزه وجنگل وچمن‌بعینها کوههای کلاردشت‌مازندران هوای ابرومه‌بسیار سردو گاهی هم باران تندی میآمد خیلی شبیه بهوای اشرف وصفی آباد مازندران است متمولین فرنگستان دراینجا تك‌تك خانه‌های بسیار عالی خوب ساخته که در تابستان‌اغلب‌عیاشان‌آنجاجمع‌میشوندهوائی‌داردمثل‌بهشت‌رودخانهٔ‌شهرستا نك ازدره میآید ازوسط شهرمیگذرد الحق شهری نیست که‌آدم ازتماشای آن سیرشود برای عشاق‌ومردم‌عیاش‌راحت‌طلب‌خوب گوشه‌ایست‌زنهای‌خوب‌خانمهای خوشگل‌متصل‌در خیابانها و چمنها و کوهها پیاده سواره با کالسکه در گردش هستند درحقیقت شهر پریان است کلیسای معتبری ازکاتولیکی مذهبان دارد ازپرتستانی هم هستند تمام

شهر با چراغ گاز روشن است جامهای خوب از آب گرم معدنی وغیره دارد تا بالای کوهها همه‌جا پیچ‌وخم راه کالسکه و خیابان است که کالسکه همه‌جا میرود پرنس منچیکوف که درروسیه‌مهماندارما بود اینجاخانه‌خوب وزن‌واوضاع زندگی‌داردخود اوهم‌بود آمد صحبت‌شد زن پرنس‌هم بحضور آمد خلاصه‌در مهمانخانهٔ بسیارخوبی منزل ما بود پیاده شده رفتیم بالازن و مرد زیادی تماشاچی بودند شب را بعد از شام پائین‌آمده گردش کردیم موزیکان میزدند باران هم کم کم میآمد در نزدیکی دکانهای بسیار قشنك ومیدانگاهی بسیارخوب بود که‌همه چمن‌ودرخت گل‌بودرفتیم توی دکانها بعضی اسبابهای خوب خریدیم همه‌جا زن و مرد تماشاچی زیاد بودند خلاصه خرید ما خیلی طول کشیدبر گشتیم بعمارت آتشبازی کردندرفتیم‌بالاقدری نشسته خوابیدم ،

روز شانزدهم ربیع‌الثانی

صبح برخاسته رخت‌پوشیدم‌پرنس کرچکوف وزیراول روس‌هم‌برای گردش وعیش دیروز باینجاآمده است‌حضور آمد صدراعظم‌هم‌بودنشستیم خیلی صحبت شد اورفت منهم‌رفتم‌حمام‌حمام خوبی‌بود بابخاری‌وغیره گرم کرده‌بودند خزانهٔ کوچك مرمری‌داشت رفتم توی‌آب‌آمدم بیرون‌رخت پوشیده رفتم منزل قدری که گذشت دوك آمد باهم سوار کالسکه روبازی شده رفتیم‌بگردش جنرال‌هم‌باما بود هوا ابرو بسیـار سرد بود گاهی هم‌باران میآمدمن‌عرق‌دار ازحمام‌درآمده‌و بالاپوشی‌نپوشیده بودم‌در بین‌راه‌خیلی‌سردم‌شد گردش‌میکردیم‌سر بالاسر ازیراز جاهای باصفا میگذشتیم تارسیدیم ببالای بلندی کلیسائی بود پیاده شده داخل کلیسا شدیم این کلیسا را حکمران سابق افلاق بغدان که پرنس رومانی لقب دارد ساخته است بیاد گارپسر جوانی که ازاومرده بودخودپرنس‌وزنش الان‌درین شهر اقامت‌دارند مجسمهٔ‌پسرش را از مرمر خوب ساخته بودند مقبره‌اش هم در یك ضلع کلیساست روی مقبره مجسمه‌های‌مرمرساخته‌اند مقابل آنهم مقبره برای خودش ساخته‌است که‌بعدازفوت

درآنجا دفن کنند مجسمه خود وزوجه‌اش روی آن‌مقبره است که خودش با دست اشاره بقبر پسر میکند کلیسارا ازسنگهای مرمر الوان ساخته‌اند بنای عالی است گنبدش هم بنظر مطلا آمد ازبیرون مثل مقبره دختر میشل برادر نیکلا امپراتور روس است که‌در (ویزباد) دیده‌شد از آنجا بیرون آمده بازسوار کالسکه‌شده با دوك وجنرال رفتیم ازپست و بلندیها وجاهای بسیارخوب گذشتیم باران‌شدیدی میآمد آمدیم پائین‌از دم خانهٔ پرنس منچیکوف گذشته‌ازخیابان بسیارخوبی عبورشدلب‌رودخانه فوارهٔخوبی بود که‌دورش‌را ازسنگ‌مثل سنك‌یك‌وصل طبیعی ساخته‌اندآب از فواره مثل آبشار توی حوض میریخت دوك عمارتی را که پادشاه انگلیس وناپلئون فرانسه وپادشاه پروس و غیره در ایام گردش آنجا منزل میکرده‌اند بما نشان داد در بین راه که باران گرفت من و دوك بتنهائی در کالسکه سرپوشیده نشستیم خلاصه باز رفتیم بمنزل قدری ایستاده بازبادوك بکالسکه نشسته رفتیم بعمارت وقصردوك که‌عمارت بسیار قدیم و در بالای تپه واقع است که اجداد دوك ساخته‌اند چشم انداز بسیار خوبی بشهر واطراف وجنگل و کوه دارد رسیدیم بدرقصر زن زیادی بودپیاده‌شده بالا رفتیم در مرتبه دوم عمارت نهار حاضر کرده بودند اطاقهای عالی با زینت از چهل‌چراغ و سایر اسباب و پرده های اشکال خوب دارد بخصوص اشکال اجداد و پدران دوك که بدیوارها نصب کرده‌اند قدری گشته بعد رفتیم سرمیز صدراعظم و شاهزاده‌های ما وغیره بودند هوا بواسطهٔ باران بسیارسرد و لطیف است بعد ازنهار برخاسته قدری ازپنجره‌های عمارت بصحرا و کوه وشهر نگاه کردیم بسیار خوب چشم اندازی دارد کوههاوسرحدات سابق‌فرانسه که‌پیش از این‌جنك درجزودولت فرانسه بوده‌پیدا بود اماحالا که مملکت الزاس ولورن‌راپروسها ازفرانسه گرفته‌اند سرحدات فرانسه از اینجا دور شده است بعد از چند دقیقه گردش دوك ما را برد بمرتبهٔ بالای عمارت اشکال شکارها وانواع مرغهائی را کــه در ایــن مملکت پیدا میشودواز قدیم کشیده بدیوارها نصب کرده‌اند نشان‌داداز جمله مرغی‌است بزرگ که کوکدوبوا (Coq de bois.) یعنی خروس جنگلی‌میگویند درهمین جنگلها پیدا

میشود سروتر کیبش بقرقاول‌شبیه است اما بزرگتر لکن دمش مثل قرقاول بلند
نیست مثل دم مرغ چتری است بسیار حیوان خوبی است هیچ از این جنس مرغ
در ایران پیدا نمیشود این جنگلها مرال وشوکا وخوك و از این مرغها وغیره‌زیاد
دارد بعدپائین آمده سوار کالسکه‌شده رفتیم بگارقدری معطل‌شدیم پرنس کرچکوف
وزیر روسیه وپرنس منچیکوف وجمعیت زیادی بودند بالاخره رفتیم بکالسکه بخار
نشستیم دوك هم با صدراعظم پیش من بودند براه افتادیم مابین« بادن باد»و« کارلس
روه» شهر وقلعه‌ایست مشهور به راستاد (Rastadt.) که از قلاع سخت معروف
فرنگستان است از دور دیده شد در قصر دوك یك آئینه بسیار بزرگی
دیده شد پنج ذرع ارتفاع داشت دو ذرع متجاوز عرض میگفت در کارخانه
آئینه سازی همین‌مملکت «باد» که‌درشهر مانهم (Manheim.) است‌ساخته‌اند خلاصه
راندیم تا رسیدیم بشهر کارلسروه که پای تخت دوك است با هم وداع کرده اورفت
وما ازهمان راهی که آمده بودیم رانده غروبی به «ویزباد» رسیدیم از « بادن باد» تا
«ویزباد» قریب‌سی‌وپنج‌فرسنگ‌مسافت است که باراه‌آهن درپنج ساعت طی میشود
دوك ازدختر امپراطور آلمان‌سه پسردارد پسر بزرگش که‌هفده‌هجده‌ساله‌است‌ولیعهد
است خود دوك بنظرچهل‌سال بیشترداشت .

روز هفدهم ربیع الثانی

امروز باید برویم اسپا (Spa.) که‌اول خاك‌دولت بلژیك‌است‌صبح زودازخواب
برخاسته رخت پوشیده با صدراعظم‌وجنرال‌مهماندارسوار کالسکه شده‌ازخیابانی که
به بیبریش (Bibrich.) میرفت رفتیم تاباسکه رسیدیم قشونی ایستاده بودند آنها
را دیده بعد رفتیم بکشتی‌صندلی و کوزه‌های گل‌وغیره درعرشه کشتی چیده بودند
نشستیم بسیارسرد بود همراهان ما بابارها همه توی این کشتی بودند اطاقهای
کشتی دومرتبه وبسیارطولانی وخوب بوداطاق مرتبه دوم سفره خانه و جای نهار
شاهزاده‌ها وسایرین بوداطاق زیر آنرا برای ما معین کرده بودند اما ما همه‌وقت

بالا بودیم گاه گاه بپائین میرفتیم هنگام سوارشدن بکشتی امین السلطان و غلامحسین خان عقب مانده همراه نبودند تا ما کشتی را راه انداختیم آنها باسکله رسیده هر قدر اشاره کرده کلاه برداشته تکان داده بودند کسی ملتفت نشده بود خلاصه یکی مأمور شد که ازراه آهن آنها را بشهر «کولون» بیاورد وما راندیم رودخانه رن مثل بهشت وطرفین آن همه جا قصر و کوشك وآبادی وزراعت وراه آهن ومتصل کالسکه در تردد است کشتی بخار مثل این کشتی که ما نشسته بودیم زیاد آمد ورفت میکرد که حامل سیاح ومسافر و بار ومال التجاره بود عمق رودخانه تاده ذرع میشود طرفین رودخانه همه جا کوه پست وتپهٔ است اما کوه مرتفع هیچ ندارد همهٔ کوه جنگل و زراعت انگور است آدم از تماشای اطراف رودخانه سیر نمیشود هر دقیقه قصر و عمارت تازه بطرح دیگر دیده میشود که مردمان متمول برای ییلاق آمدن وعیش کردن ساخته‌اند الحق برای تفرج جائی بهتر از اینجاها پیدا نمیشود بعضی عمارات را در بالای بلندیها وتوی جنگلها وروی سنگها ساخته و در جلو باغچه ها و باغات گلکاری خوب احداث نموده‌اند که ازحد تعریف خارج است خلاصه قصبات ودهات و کارخانجات زیاد دیده شد که مشغول کار بودند تا رسیدیم بشهر کوبلانز (Coblentz) کشتی ما از زیرپل آهنی بسیار بزرگی گذشت که سه چشمه دارد و ازرویش راه آهن میگذرد درهر دو طرف قلعهٔ بسیار سختی ساخته‌اند اما آبادی عمدهٔ شهردر دست چپ است از قلعهٔ دست راست که روی سنك و کوه و تمام آن از سنك است توپ انداختند دراین شهر سلطان عثمانی درسفر فرنگستان با امپراطور پروس ملاقات کرده سه شب مانده بودند دور شهر کوبلنس همه قلعه‌جات بسیار محکم است خلاصه از آنجا هم گذشته رسیدیم بشهر «بون» کشتی آنجا دم اسکله ایستاده همراهان با بارها رفتند بیرون برای راه آهن ما از عقب رفتیم جمعیت زیادی از مرد وزن بود رسیدیم براه آهن واگون ما عوض شده بود رفتیم توی کالسکه براه افتاده رسیدیم بشهر کولن (Cologne) از آنجا رو بسرحد بلژیك کرده راندیم همهٔ صحرا سبزه وچمن وآبادی است ازیك سوراخ کوه گذشتیم که تقریباً پانصد ذرع

راه بود اینجاها اغلب طرفین راه تپه وراه کالسکه از درهٔ تنگیست این است که
اغلب راه کالسکه امروز از زیر کوه میگذرد خلاصه تا شهراسپا از پانزده سوراخ
گذشتیم شش سوراخ طولانی داشت از دویست الی سیصد و چهارصد ذرع سایر
ازپنجاه‌الی هفتادوهشتاد ذرع بیشتر نبود رسیدیم بشهر دورن (Duren) که از
شهرهای پروس است از آنجا گذشته بشهر اکسلاشاپل (Aix-la-Chapelle)
که باز ازشهرهای آلمان است رسیدیم آنجا نظام ایستاده بودند پیاده شده تاآخر
صف رفتیم باز سوار کالسکه شده‌قدری که رفتیم دریك استاسیون که نزدیك‌سرحد
بلژیك بود کالسکه ایستاد.جنرال بوین مهماندار بحضور آمده وداع کرده بااتباع
خود مراجعت کرد کربیل‌مترجم با یکنفرروسی دیگر که تابحال همراه مابودند
ازآنجا مرخص شده رفتند ما راندیم قدری که رفتیم برودخانهٔ کوچکی رسیدیم‌پل
کوچکی هم داشت سرحد بلژیك وآلمان گویا همین رودخانه است امـا خداوند
عالم‌قادر طوایف و ممالك را چگونه ازهم سوا کرده که عقل حیران است در آن
واحدیکبار آدم،زبان،مذهب، وضع خاك وآب‌و کوه‌وزمین‌تغییر کرد که‌هیچ‌شباهتی
بآلمان‌نداشت کوهها قدری بلندتروپرجنگل‌هوا سردترزبان همه فرانسه‌مردمانش
فقیرتر وضع ولباس قشون ومخلوق بالمره تغییر کـرد جمیع اهل بلژیك زبـان
فرانسه حرف‌میزنندزبانی هم خودشان علیحده دارندمذهبشان‌اغلب کاتولیك‌است
اهل این مملکت آزادتر ازآلمان هستند اسم پادشاهشان لهاوپلد (Léopold) دوم
پای‌تخت بروکسل(Bruxelles) است‌از«ویزباد»تا«اسپا» باکشتی‌وراه آهن‌درهشت
ساعت بیشترك‌آمدیم خلاصه از دره تپه جنگل وغیره رانده تا رسیدیم باسپا اگرچه
رسماً وارد نشدیم اما باز حاکم شهر وبزرگان‌آنجا وسواره نظام وجمعیت زیادی
از تماشاچی وغیره آمده سرراه بودند ازکالسکه آمدیم بیرون حاکم نطقی کرد
جواب دادم مردمان خوبی هستنداسم‌حاکم هانری پلزر (Henri peltzer)است
سوار کالسکه شده رانـدیم شهر کوچك قشنگی است توی دره و کوه واقع است

اطرافش کوه وجنگل است همه‌جاجمعیت‌بودرسیدیم به مهمانخانه‌ارانژ (Orange)
منزل کردیم مادرطبقهٔ زیری منزل کرده بودیم سایرهمراهان و مردم در اطاقهای
بالا و پائین بعد از شام با صدراعظم و سایرین رفتیم بکوچه برای گردش جمعیت
زیادی از مرد و زن دورما راگرفته همه‌جا همراه بودند، کوچه را چراغان کرده
بودند اسم کوچه ساعت هفت است کوچهٔ خوبی بودتوی دکانها رفته بعضی‌اسبابها
از قبیل جعبه وشکل وغیره خریدیم اسبابهای خوب داشتند جلودکانها آئینهٔ سنگی
یکپارچه است که تمام اسبابها ازپشت آئینه پیداست رفتیم تاآخر کوچه حوض و
فواره ساخته بودند باالکتریسیته روشن میکردند وبابلور الوان رنگ بآب‌فواره
میدادند بالاخانهٔ ازچوب ساخته چراغان کرده بودندآنجا موزیکان میزدندو آواز
و تصنیف میخواندند بسیار خوش‌آیند بعدکم کم برگشتیم بمنزل، امین‌السلطان
و غلامحسین خان آمدند بعد ازما بکشتی بخاری نشسته بشهر کلون‌رفته‌وازآنجا
باکالسکهٔ بخار آمده بودند به بیبریش‌درآنجا یك شخص نمسه از اهل‌هانوورپیدا
شده که زبان فارسی میدانسته بکار آنها خورده است خلاصه درآلمان زنها خیلی
مشغول‌کارو زحمت‌هستند بخصوص‌در امرزراعت وباغبانی خیلی‌بیشترازمردهایشان
کار میکنند گوش اسبهای‌کالسکه‌وغیره‌را درآلمان باماهوت قرمز وغیره‌میپوشانند
که از مگس محفوظ باشد دربرلن و سایرشهرها اطفال کوچك کوله‌بار سربازی
بدوش بسته توی کوچه‌ها میدوند و شیپورمیزنند چه‌قدر خوب است که ازطفولیت
آنها را عادت بلشگری میدهند سنگ‌فرش کوچه‌هارا بسیار خوب میکنندسنگها
را مربع کوچك بریده‌کار میگذارنـد خیلی خوب بهم وصـل میکنند آجرهـای
فرنگستان مثل آجرهای ایران مربع و بزرك نیست بلکه ترکیب آجر تراش
طهران است اسپا شهر کوچکی است یك کوچه معتبر بیشتر ندارد باقی همه پس
کوچه است

روز هجدهم ربیع الثانی

صبح در اسپا ازخواب‌برخاسته نهار خورده سوار کالسکه شده رفتیم بگردش

حاکم‌هم درکالسکه‌نشسته‌ازجلو میرفت و بلدیت میکرد از کوچه رفتیم سر بالا بحمامی رسیدیم گفتندحمام پطر کبیراست وقتی پطر ناخوش‌بوده آنجا بآب‌معدنی رفته است بعد راندیم سر بالا بمسافت کمی شهر تمام شد بخیابان و راه‌کالسکه رسیدیم ابراهیم خان هم با جلودار دیگر اسبهای ما را همراه می‌آوردند رسیدیم بجائی که مهمانخانهٔ بود دوحوض‌آب معدنی داشت‌یعنی‌چشمه بود ازز‌مین‌میجوشید پله میخورد پائین زنی ایستاده استیکانها داشت که‌بمردم آب میداد کسانی که‌ضعف معده دارند یالاغر هستند بخصوص زنها آنجا رفته قبل از نهار ازآن آب آشامیده روی صندلیها نشسته از آشپز مهمانخانه غذا گرفته میخورند از غربا بخصوص از انگلیس خیلی سیاح آنجا می‌آیند قدری‌ازآبش خوردم بسیار بدمزه بوددربیرون چشمه اثرپای‌بزرگی بر روی سنگی بود حاکم میگفت این جای پای سنت‌مرك است که یکی از مقدسین فرنگیهاست هرزنی که حامله‌نمیشود آنجاآمده پای‌خود را میگذارد توی این اثرحامله میشود خیلی عجیب است در ایرانهم این اعتقادات زیاد است خلاصه ازآنجا سوارشده ازخیابان دیگر برای‌مهمانخانه و آب معدنی دیگر رفتیم چند نفر مردو زن فرنگی‌هم توی‌کالسکه عقب ما بودند من‌سوار‌اسب صباح‌الخیر شده قدری توی جنگل و خیابان اسب دوانیده تا رسیدیم بمهمانخانه‌و آب چشمه دیگر که از آن بد مزه‌تر بود از دور دونفر فرنگی دیدم اسب دوانده پیش آنها رفته قدری بزبان فرانسه صحبت کردم مردی بود نجیب از اهل انگلیس که اغلب درالله‌اباد هندوستان سکنی داشته وتازه بفرنگستان آمده است زنش کتاب نقل میخواند کتابرا گرفته قدری نگاه کردم بعد سواره از راه‌باریکی رفتم که بقدر یك سنك‌آب هم از نزدیکش جاری بود کالسکه‌ها را از راه دیگر برده بودند باران هم‌میآمد بعد درمهمانخانهٔ دیگری بکالسکه رسیده نشسته رفتیم منزل احوالم بهم خورداز همان‌حمام «بادن‌باد» که عرق دار با دوك گشته و سرما خورده بودم حالا بروزکرد یکساعت لرزیدم سرم درد گرفت دیکسون آمد طولوزان هم که پیش مسیو کروپ‌رفته بودامشب آمدخلاصه‌شب‌راخوابیده‌الحمدالله احوالم خوب‌شد

روز نوزدهم ربیع الثانی

صبح برخاستم احوالم خوب بودهوا ابراست و باران میآید آفتاب اینجاها هیچ دیده نمیشود امروز روزعیدی ازفرنگیان است جمعی ازدختران وزنها از کوچهٔ مقابل هتل ما گذشته بکلیسا میرفتند در کوچه‌ها همه چراغ گذاشته بودند و درختهای متعدد که توی کوزه‌ها بود آورده زمین کوچه را از علف سبز فرش کرده کشیش بزرگرا با تشریفات بردند بکلیسا دخترهای قشنك بقدر دویست نفر همه بالباسهای سفید خوب تور سفیدی بسر کشیده همه بادستهٔ گل بازدسته دیگراز آنها کوچکتر بقدردویست سیصد نفر سر چوبها گل بسته دردست گرفته بودند بچه‌های کوچك از دخترها و پسرهای خوشگل بالباسهای خوب دستشان چوب سرچوبها شمع علمهای زری ومخمل صورت حضرت مریم علیها السلام را میبردند و باهنك خوشی میخواندند ذکــر میکردند عقب سر آنها چهار چوبی را زینت کرده صورت عیسی ومریم علیهما السلام بالای آن زیر چهارچوب خالی بود کشیش آن میانه پیاده راه میرفت واین چهار چوبرا مثل چتر چهار نفر گرفته بالای سر کشیش میبردند خلاصه شب را رفتم بتماشاخانه بسیار بعمارت ما نزدیك بودپیاده رفتم زن و مرد زیادی بودند تماشاخانهٔ بسیار کوچکی است از تماشاخانه حاجی طرخان هم کوچك تر اما بسیار قشنك و سه مرتبه چهل چراغ خوبی داشت از گاز روشن کرده بودند پرده بالا رفت قدری مرد و زن بزبان فرانسه گفتگو کردند بازی عشق وعاشقی وغیره درآوردند بعد حقه باز غریبی آمد مردی بود جوان کوتاه قد زن بسیار خوشگلی هم داشت اسم حقه باز کازنوو(Kaznow.) حقه بازی را در فرانسه پرستیدیژی تاسیون Prestidigitation میگویند بازیهای غریب درآورد که آدم حیرت میکرد از جمله ساعتهای مردم را از بغلشان درمیآورد بدون اینکه ابداً دستی بکوکش بزنند یا بخواباند مثلا در همه ساعتها سه از شب رفته بود باز میکرد و مینمود در ساعتی چهار از شب رفته بود دیگری هشت دیگری دو ساعت. قفل بزرگی را باز کرده و قفل نموده داد بمعتمدالملك که درحجرهٔ نزدیك باو نشسته بود معتمدالملك خودش قفل کرده زور زد باز نشد

قفل را توی چوبی کرده دوسر آنرا داد دست مردم بعد بمعتمدالملك گفت تاچند
عدد میخواهی بشمارم قفل باز شود معتمدالملك گفت دوازده حقه باز یکی یکی
شمرد سر دوازده که شد گفت قفل باز شو یکبار قفل باز شد گنجفه بازیهای غریب
میکرد معتمد الملك یك چیزی در کاغذی نوشت حقه باز کاغذ را در حضور مردم
سوزانده بعد رفت پاکتی لاك زدهٔ خیلی محکم آورد داد دست معتمدالملك بـزور
پاکت را باز کرد از توی آن پاکت بسته دیگر در آمد همچنین الی بیست پاکت
همه بسته ومحکم در توی پاکت آخری نوشته‌ای که معتمدالملك بخط خود نوشته بود
در آورد چهار عدد پول بزرك درجعبه کوچکی یکی یکی جاداده بدست یکی سپرد
بعد از دور میزی گذاشته روی میز گلدان حلبی بود اشاره میکرد از آنجـا یکی
یکی این پولها از این قوطی جرنك صدا کرده میرفت توی آن گلدان می‌افتاد بعد
که قوطی خالی شد رفت گلدانرا آورد پولها همه توی گلدان بود اول هم که
گلدانرا آنجا گذاشت خالی بود همه دیدند خیلی کارها کرد که دیگر نمیتوان نوشت
بعد زنش را آورد روی صندلی نشاند بسیار زن خوشگل خوش لباسی بود اورا بپارهٔ
دست مالیدنها میخوابا ند پس از خوابیدن زنش غیب میگفت از جمله معتمدالملك
نوشت که امشب شب خوبی است حقه باز از زنش پرسید که چه نوشته است بعینها
آنچه نوشته بود بطور بسیار قشنك گفت

روز بیستم ربیع الثانی

انشاءالله تعالی بسلامتی امروز به برو کسل پای تخت بلژیك باید رفت حانیکوف
روس را در اسپا دیدم بحضور آمد دوازده سال پیش ازین دراردوی سلطانیـه دیده
بودم حالا جوان‌تر و چاق‌تر شده است از اعضای مجلس علوم روس است ودرپاریس
توقف دارد خلاصه امروز الحمدلله احوالم خوب بود سوار کالسکه شده باصدراعظم
رفتیم بگار کالسکه‌های پادشاه بلژیك را آورده بودند بسیار خوب کالسکه هائی بود
سوار شدیم جمعیت زیادی بود زن حقه باز دیشبی هم دیـده شد صدراعظم وحکیم
طولوزان هم در کالسکهٔ ما نشسته بودند راندیم کالسکه بخار بلژیك بسیار راحت و

خوبست کم‌تکان میدهد و بسیار تند میرود بعد از ساعتی بشهر لیژ(Lèige.)رسیدیم
که کارخانه‌های تفنك‌سازی و کالسکهٔ بخارسازی معتبر دارد از «اسپا» تا«لیژ»همه‌راه
دره و تپه و جنگل است از سه چهار سوراخ‌هم گذشتیم که یکی از آنها سیصدذرع
میشد امااز لیژ بآنطرف جلگه است درلیژ ایستادیم جمعیت زیاده ازحد جمع‌شد
حاکم و اعیان شهر آمده‌بودند ازکالسکه‌بیرون آمدم‌نظام‌بالباسهای ماهوت‌ایستاده
موزیکان هم‌میزدند ازدحام بطوری‌بود که راه‌رفتن نبود بعدازگردش بزورمردم‌را
پس کرده رفتیم توی‌کالسکه راندیم شهر«لیژ» بسیاربزرك وآباد و قشنك است‌همه
شهر در پست‌و بلندی دره و تپه واقع است بـاغات وگلکاریهای بسیار خوب دارد
راههای‌کالسکه روبلژیك را تماماً با سنك فرش کرده‌اند تمام صحرا سبز و خرم و
زراعت و آبادی است درین راهها الی لیژ گل زرد بسیار قشنگی که بگل بـاقلا
شبیه است بسیار بود خلاصه چهار ساعت بلکه سه‌ساعت که راندیم بشهر بروکسل
رسیدیم که پای تخت مملکت بلژیك است‌درگاراعلیحضرت پادشاه لیوپولد دوم با
برادرشان که« کونت دفلاندر»است وهمه صاحبمنصبان‌نظامی وولایتی وغیره حاضر
بودند تعارفات رسمی بعمل آمد پادشاه اتباع خودشانرا معرفی کردند ماهم اتباع
خودمانرامعرفی کردیم‌سوار کالسکه‌روبازی شده‌من و پادشاه باهم‌صحبت کنان‌رفتیم
جمعیت زیادی طرفین راه بودند متصل من وپادشاه با مردم تعارف میکردیم مردم
هم هورا میکشیدند و میدویدند رسیدیم بعمارت دولتی که در وسط شهر است‌رفتیم
بالا در مرتبهٔ دوم اطاقهای مارا پادشاه نشان داده خود رفتند بمنزلشان که‌اطاقهای
آخر همین عمارت بود نشان صورت خودم‌را برای‌پادشاه فرستاده بعد رفتم‌بازدید
ایشان زوجهٔ پادشاه استقبال کرد نشستیم بعد ازدقیقه‌ای برخاسته‌آمدم‌منزل.پادشاه
مردیست سی‌وهشت ساله بلندقامت‌قدری‌لاغر ریش زردبلندی دارنددرزمان‌ولیعهدی
سیاحت هندوستان واسلامبول ومصر وشامات‌را کرده‌نوهٔ دختری لوی‌فیلیپ‌پادشاه
سابق فرانسه‌وپسردائی پادشاه‌حالیه انگلیس‌است سه دختر داردپسر نداردو برادرش
کونت دفلاندر عجالةً ولیعهد است و سناً قدری کوچك تر از پادشاه است زوجه

برادر پادشاه از شاهزاده خانمهای پروس وزوجه پادشاه ازشاهزاده خانمهای نمسه واصلش از اهل مجاراست مملکت بلژیك بسیار آزاد ورتق وفتق امورات بامجلس پارلمنت است که وکلا آنجا جمع‌شده حکم میکنند مجلس پارلمنت عمارتی‌عالی و در شهراست حال هم بازبود و کلا جمع بودند روزنامه نویسان این‌ولایت‌بسیار آزاد هستند هرچه بنویسند ازهیچ کس باك ندارند جمعیت بروکسل قریب صد و هفتاد و دوهزار نفراست جمعیت کل بلژیك ده کروروکسریست مالیات قریب سی و هفت کرور قشون دروقت جنك‌صدهزار نفر سابقاً تمام این مملکت‌تابع‌هولاند بوده است چهل و دوسال قبل از این دولتین انگلیس و فرانسه وغیره جمع‌شده‌از آن دولت موضوع کرده به لئوپولد اول که دائی پادشاه انگلیس بوده داده او را پادشاه کردند خلاصه لارنسن‌صاحب‌کامبل صاحب‌طمسون صاحب‌وچندنفرانگلیسی دیگر که برای مهمانداری آمده بودند اینجا بحضور آمدند صحبت شد لارنسن دوازده سال‌قبل از این در طهران ایلچی بود حالا قدری پیر شده است بعد از نهار قدری راحت شدیم باغ کوچکی از کوزه‌های گل توی عمارت ساخته و سرش‌را از شیشه پوشیده‌بودند چهل چراغهای گاز و فواره وحوض کوچك بسیارقشنگی‌داشت آب مثل حباب از فواره میریخت انواع‌واقسام گلها داشت آنجا گشتم جلوعمارت میدانگاه وآنطرف میدان باغ بسیار خوبی‌است برای گردش‌عامه ساخته‌اند‌امامن نرفتم یك باغ هم مخصوص همین عمارت است شهر بـروکسل بسیـار قشنك است کوچه‌ها راست‌وعریض اما شهردرپست وبلندی است کوچه‌ها و خانه‌ها اغلب‌پست وبلند واقع‌شده‌اند دره‌و تپه‌دارد کلیسای‌بسیار قدیم معتبری که کمتراز کلیسای‌کلون نیست‌خلاصه شب‌را باپادشاه و زوجه پادشاه بکالسکه نشسته رفتیم بتماشاخانهٔ‌رسمی خیلی راه‌بودمردم هم ازدحام غریبی کرده بودند رسیدیم بتماشاخانه بالا رفته‌درلژ مخصوص نشستیم صدراعظم وزوجهٔ برادر پادشاه هم درهمین لژ نشستند شاهزاده‌ها و همراهان ماهمه با لباس رسمی درلژهای دیگر باهمهٔ سفرا بودند بقدر سه هزار نفرمرد وزن بود تماشاخانهٔ‌شش‌مرتبهٔ بزرگی‌است‌همه‌با گاز روشن‌بوداز تماشاخانهٔ

بزرگ‌پطر کمتر نبود.خلاصه تماشاخانه اپرا بود یعنی آواز میخواندنـد موزیك
خوب هم میزدند خیلی خوش‌آیند میخواندند بعد از خواندن و رقصیدن زیادباله
دادند زنها رقصیدنـد خیلی طول دادند بالاخره پرده کـه پائین آمد من برخاستم
پادشاه بازوجهٔایشان‌باز بامن‌بکالسکه نشسته رفتیم‌منزل وداع کرده‌آنها رفتندمنهم
خـوابیدم اغلب پیشخدمتها در مهمانخانه منزل دارند این‌عمارت کـه مـا منزل
داریـم خیلی خوب عمارتی است بـا زینت پرده های اشکال خوب دارد اگرچه
کوچك‌است اما بسیارخوب کشیده‌اند چهل‌چراغهای متعدد بزرك خوب‌سایر‌اسباب
زینت اطاق از میزو صندلی وغیره همه خوب و مهیاست چراغ شهر باگاز و بسیار
هم هست

روز بیست و یکم ربیع الثانی

در این شهر توقف شد صبح بعد از نهار سفرای خارجه بحضور آمدند ازهمه
دول آنجا ایلچی هست‌وزرای بلژیك هم بحضور آمده رفتند بعدپادشاه‌آمدندباهم
سوارکالسکه شده رفتیم بگردش کوچه‌های شهر راگشتیم بمیدانگاهی رسیدیم که
مجسمهٔ پدر این پادشاه را ساخته بر روی مناری نصب کرده‌انـد چشم انداز خوبی
بشهر و صحرا داشت شاهزاده‌های خودمانرا اینجا دیدم پیاده میگردند گفتم با ما
بیایند راندیم برای کلیسای بزرك پیاده شده توی‌کلیسا رفتیم بسیار بنای‌عالی‌است
پانصد سال است ساخته‌اند کشیش آمده مارا باطراف‌کلیسا برده تماشا دادمقبرهٔژرژ
پادشاه سابق‌انگلیس‌وهمچنین قبریکی‌ازسلاطین‌قدیم‌بلژیك‌دراین‌کلیساست بنا وعمله
مشغول‌تعمیر بودند خیلی بنای‌عالی‌مرتفعی‌است‌منبرو محرابهای‌عجیب‌داشت‌ازچوب
منبت‌کاری‌بسیارخوب بعد از گردش ازآنجا بیرون‌آمده برجی دیدم عمارت‌مانند
که‌ازقدیم دراین‌شهرساخته‌وبهمان‌ترکیب نگاه‌داشته‌موزه کرده‌اندازاسباب و اسلحهٔ
ملل حتی قمه‌و خنجر و کارد ایرانی هم خیلی در آنجا بود خیلی بسلیقه چیده
بودند پوست اسبهای معروف قدیم را که فلان پهلوان یافلان پادشاه سوار میشده
بصورت همان اسب ساخته آنجا بپا داشته‌اند کلاه‌خود،زره،زره‌اسب،اسلحه تمام‌از

سر تا پا که پهلوانهای قدیم فرنك و غیره میپوشیده‌اند آنجا بود . قدری گشته آمدیم پائین راندیم برای قصر لاکن Laken که‌عمارت‌ییلاق پادشاه و ملکه‌است از یك خیابان طولانی بسیار خوب میرفتیم طرف دست چپ رودخانهٔ‌بود که‌دستی ساخته‌اند که‌کشتی‌تا بندر «آنورس» که ازقلاع معتبرهٔ فرنگستان و متعلق بدولت بلژیك است آمد ورفت کند رودخانهٔ که از وسط شهر بگذرداینجا نیست. آبی‌از خارج بزحمت زیاد برای خوردن بشهر آورده بخانه‌ها راه داده‌اند خلاصه بعدازطی مسافتی درآخر شهر بدرباغ قصر(لاکن)رسیدیم بسیار باغها وخیابانهای تمیزداشت این باغ مخصوص پادشاه است کسی‌آنجاراه ندارد جنگلهای خوب ودرختهای‌قوی دارد بعضی جاها آب ایستاده مثل دریاچه شده‌است چمن و گل‌خوب دارد آهسته‌با کالسکه رفتیم تا رسیدیم بعمارت ملکه آنجا بود استقبال کرد نشان آفتاب را با حمایل‌آن بملکه دادیم بخودنصب کرد درتالار گنبدداری نشستیم چشم‌اندازخوبی بشهروباغ داشت‌دوطرف‌تالاراطاقها بود موزیکان میزدند شاهزاده‌هاوغیره آمدنددر اطاقها گشتیم فرشهای‌بافته‌کارقدیم منقش باشکال‌خیلی خوب که در خود بروکسل می‌بافند بدیوارها نصب کرده بودندولی‌کارخانه‌اش حالا کار نمیکند باغ و چمن عمارت لاکن بسیار خوب است خلاصه بشهر مراجعت کرده بباغ‌حیوانات‌رفتیم‌اما چون وقت نبود درست نگشتیم میان قفسی انواع سگهای عجیب دیدم کوچك‌و بزرك، رنك برنك‌ماهیخانه کوچکی هم داشت آنجا راهم تماشا کرده رفتیم‌منزل قبل از آنکه به لاکن برویم به هوتل دویل Hôtel de vili.e یعنی‌محل نشیمن حاکم و کارگزاران ولایتی رفتیم بسیارعمارت عالی وقدیم است بالای‌عمارت برج بسیار مرتفعی است تالاری دارد که سقفش نقاشی بسیار خوبی شده است صورت اسرافیل را که صور میدمد نقاش طوری کشیده است که‌آدم هرطرف میرودچشم آن صورت باوست‌عمل این نقاش بسیار عجیب ومعروف دنیاست بدیوارهای‌عمارت فرش صورتی نصب کرده‌اند جلو هوتل میدانیست بزرك جمعیت زیادی آنجا بود

تلمبه‌چیان آمده بسیار خوب مشق کردند اما تلمبه چیان اینجا سواره نیستند
پیاده‌اند اغلب کوچه‌ها و خانه‌های شهر را خراب کرده از نو میسازند دیوانخانـهٔ
عدلیهٔ میساختند بسیار اعلی. خـلاصه عصری مراجعت بمنزل شد شام را درهمین
عمارت موعود پادشاه‌هستیم همه با لباس رسمی رفتیم سفرای خارجه وغیره همه بودند
شام خوبی خورده شد بر گشتم بمنزل فردا صبح زود بایـد از راه بندر(اوستاند
Ostende .)به انگلیس برویم ازاین جهت زود خوابیدم .

روز بیست و دوم ربیع الثانی

صبح زود باکسالت بی خوابی شب از خواب برخاسته بتعجیل رخت پوشیدم
بسیار سرد بود اهل شهر هم هنوز خواب بودند یك فوج باموزیکان آمده پای عمارت
صف کشیدند سواره هم بود پادشاه آمدند بکالسکه نشسته از کوچه‌ها و خیابانها
گذشته رسیدیم به گار، همان کالسکه‌های پریروزی حاضر بود فوج سرباز با موزیکان
و غیره بودند باپادشاه خداحافظ کرده بکالسکه نشسته راندیم از مملکت فلاندر
عبور شد همه جا جلگه، آبادی، سبزه، چمن، باغ و گل است اینجاها زبان فلمنکی که
هولاند باشد حرف میزنند خلاصه رسیدیم به بندر اوستاند تجارتگاه معتبری است
کشتیهای زیاد بود شهر آبادی است از بروکسل تا اینجا سه ساعت کمتر راه بود
کالسکه‌بخار امروزخیلی تند میرفت مامورین بلژیك مرخص شده‌حاکم‌وکارگزاران
اوستان حضور آمده نطق زیادی کردند بعد پیاده شده از اسکله داخل کشتی
اعلیحضرت پادشاه انگلیس شدیم که موسوم بهویژیلان(.Vigilant) است لارنسون
صاحب وانگلیسیهائی که‌همراه ما بودند معرفی وراهنمائی میکردند امیرال معتبر
کشتیهای انگلیس که‌موسوم به‌ماك کلنتوك(.Mac-clintock) است و بسیاحت جزایر
قطب شمالی چندین دفعه رفته و مرد معروفی است باستقبال آمده در کشتی بود
صاحب‌منصبان دیگر بحری هم زیاد بودند رفتیم باطاق مخصوص خودمان نشستیم
کشتی بسیار تندرو خوبی است صدر اعظم با عملهٔ خلوت و بعضی دیگر در کشتی

ما و شاهزادگان و سایرین دردو کشتی دیگر که مثل همین کشتی بود بودندخیلی
منتظر شدیم تا بارها را آوردند وهمراهان جابجا شدند من بواسطهٔ کسالت باطاق
پائین رفته قدری استراحت کرده بعد آمدم بالا روی میزها میوه های خوب بود
هلوی بسیار اعلی انگور سفید و سیاه بسیار معطر خوب، میوه موز که چیز بسیار
خوبی است خربزه کوچکی هم بود بسیار شیرین این میوهها راتماماً در گرمخانه
عمل میآورند و قیمة آنها بسیار گران است مثلا یك خوشهٔ انگوررا بدوهزار میدهند
وقس علی هذا. خلاصه راندیم نهاری خوردم همراهانرا نهارخوبی داده بودنداز بندر
اوستاند الی دوور (Douvre.) که اول خاك انگلیس است پنجساعت راه است و این
دریای مانش بطوفان و موج زیاد معروف است اما الحمدلله تعالی دریا بسیار آرام
مثل کف دست بود احوال احدی برهم نخورد مثل سیاحت روی رودخانه بودعقب
سرما سه کشتی بردیف می آمد دو کشتی بزرك جنگی زره پوش هم یکی دست راست
ما دیگری دست چپ برای احترام می آمدند گاهی توپ می انداختند قدری که
رفتیم کشتی دیگری آمد که دو برج ودرهر برجی دو توپ داشت برجرا بهر طرف که
میخواستند میگردانیدند این کشتی هم آهن پوش است گفتند زور پنجهزار اسب بخار
دارد دیوارهٔ کشتی هم چندان از دریا بلندتر نبودمیگفتند گلوله توپهای این کشتی
کشتیهای دیگر را خرد میکند دوسه تیر از توپهای آن انداختند بسیار صدامیکرد
کشتیهای تجارتی وغیره بسیار آمد ورفت میکردند تا نزدیك شدیم بسواحل انگلیس
کوههای کنار دریا پیدا شد کشتی جنگی زیادی باستقبال آمدهمه توپ انداختند
روی دریا از کشتی وقایق و کشتیهای بخار بزرك که بزرگان ونجبای انگلیس در
آنها نشسته بتماشا آمده بودند پر بود کوههای ساحل چندان بلند نیست وسنگش
سفید رنـك مثل معدن گچ است خلاصه کشتی رسید بـه بندر دوور سکوی سنگی
طولانی ساختهاند تا کشتی در بندر از موج و طوفان محفوظ باشد خیلی توی دریا
آمده است بالای آن زن ومرد و خانمها ونجبا و افواج و سوار بسیار بودند اینجا

ایستادیم پسرهای اعلیحضرت پادشاه انگلستان باوزیر دول‌خارجه (لورد گرانویل) (Lord granville)و اعیان و اشراف لندن همه‌آمده‌بودند پسروسطی پادشاه‌دوك ددمبورغ(Duc d'Edimbourg) وپسر سیمی پرنس‌ارتور (.Prince Arture) در کشتی‌ایستادیم‌پسرهای پادشاه، وزیر خارجه، ایشیك‌آقاسی‌باشی پادشاه که مردی معتبر و هم پیشخدمت‌باشی است آمدند توی کشتی‌رفتیم توی اطاق نشسته صحبت کردیم تا بارهارا از کشتی بردند بیرون. پسر دومی ملکه جوان بسیارخوشروی با بنیه‌ایست چشمهای زاغ و قدری ریش دارد قدش چندان بلند نیست سنش باید بیست‌وهفت هشت سال باشدپسر سومی که‌از او کوچکتراست‌قدری رویش‌باریکتر وجثه‌اش کمتر است ایشیك آقاسی‌باشی اسمش‌لورد سیدنی (.Lord Sydney)مرد پیر قوی بنیه‌ایست خلاصه برخاسته از اسکله بالارفتیم ازدحام وجمعیت غریبی‌بود سوارکالسکهٔ بخار شدیم من و پسرهای پادشاه وصدراعظم ووزیر خارجه انگلیس و پیشخدمت باشی در یك‌کالسکه نشستیم بسیار کالسکه‌های خوبی بود هیچ چنین واگونها دیده نشده بود آهسته چند قدمی رفتیم‌بعمارتی که غذا حاضر کرده‌بودند پیاده شدیم من‌رفتم باطاق کوچکی حکیم‌الممالك که چندی‌بود اینجا بود دیده‌شد بعد گفتند حاکم شهر دوور نطقی حاضر کرده است‌باید بخواند رفتم بتالاری‌بالای پلهٔ بلندی ایستاده همهٔ شاهزاده‌ها واعیان انگلیس‌شاهزاده‌ها و سایر نوکرهای‌ما بودند حاکم نطق را مفصلا خواند بسیار تعریف و تمجید از ما بود ما هم جواب دادیم لارنسون بانگلیسی بیان‌کرد مردم دست میزدند بعدبرگشته‌رفتیم سر نهار همراهان همه بودند غذای گرم پخته و میوه وغیره‌آوردند خوردیم بعد برخاسته باز باهمان اشخاص درکالسکهٔ بخار نشسته راندیم همه‌جا ازبغل‌کوه ودره‌میرفتیم از تونلهای متعدد گذشتیم که دوتای ازآنها بقدر ربع فرسنك وبسیار تاریك و خفه بود زمین انگلیس هیچ شباهتی بسایرزمینها ندارد جنگل زیاد دارد درختهای‌قوی آبادی متصل زراعت زیاد تمول انگلیسیها معروف دنیاست ضرور بنوشتن‌نیست از

نزدیك قصبه و آبادی شیسلهورست (Sheslhurst) گذشتیم که مقر ناپلیون سوم
بوده وهم آنجا فوت شده است قبرش هم آنجاست کالسکهٔ بخار بطوری تندمیرفت
که امکان نداشت کسی جائی را به‌بیند از بس تند میرفت از عراده‌ها اتش‌در آمده
یك کالسکه سوخت کم مانده بود که همه بسوزد کالسکه‌ها را نگاه داشته آمدند پائین
خاموش کردند درست‌شد دوباره براه افتادیم تارسیدیم باول‌شهر لندن دیگر آبادی‌و
جمعیت و بزرگی شهر و کثرت راه‌آهن که علی‌الاتصال کالسکه ازهر طرف‌عبور و
مرور میکند واز دودکارخانه‌ها وغیره نمیتوان شرح داد ما از روی پشت بامها
میراندیم خلاصه‌رسیدیم به‌گارایستادیم تماشاچی‌وجمعیتی‌زیاده‌ازحدنظام‌انگلیس سواره
زره‌پوش‌خاصه‌نواب‌ولیعهدانگلیس معروف‌به‌پرنس‌دوگال (Prince de Galles.)
همهٔ وزراء واعیان واشراف حاضربودندپیاده‌شده من‌وولیعهدوصدراعظم‌ولردمورلی
(Lord Morley.) مهماندار بکالسکهٔ روبازی نشسته راندیم طرفین راه و بامها و
بالاخانه ها مملو از زن و مرد و بچه بود بسیار اظهار خوشحالی میکردند هورا
میکشیدند دستمال تکان میدادند دست میزدندخلاصه معرکه غریبی بودمن متصل
با سرودست تعارف میکردم جمعیت تماشاچی انتها نداشت این شهررا متجاوز از
هشت کرور نفوس‌میگویند زنهای‌بسیار خوشگل‌داردنجابت‌و بزرگی‌ووقاروتمکین
از روی زن و مرد میریزد معلوم است که ملت بزرگی است و مخصوصاً خداوند
عالم قدرت و توانائی وعقل وهوش و تربیت بآنها داده است این است که مملکتی
مثل هندوستانرامسخر کرده ودرینگی دنیا و سایر جاهای‌عالم هم متصرفات‌معتبره
دارند سربازهای بسیارقوی هیکل خوش‌لباس‌سوارهای زره پوش خاصه بسیارقوی
جوانهای خوب خوش لباس بودند مثل سوارهای روس‌اسبهای‌قوی خوب‌اماعددش
کم است چهار فوج است هرفوجی‌چهارصد نفر باین تفصیل نصف راهرا که‌آمدیم
باران شدیدی‌آمد مردم را از سرتا پاتر کرد منهم خیلی تر شدم اماسرکالسکه‌را
گفتم پوشیدند صدراعظم ولورد مورلی سرشان باز بود بالمره تر شدند تا رسیدیم

بعمارت بوکینکام(.Buckingham) که منزل ماست پیاده شدیم این عمارت منزل
شهر پادشاه است عمارتی است بسیارعالی و بزرك‌ولیعهدوسایر شاهزادگان‌همراهی
کرده مارا بردند بعمارت‌همهٔ همراهان ماهم در این عمارت منزل دارندباغ‌بسیار
وسیع با صفائی درجلو عمارت است چمن بسیار خوبی دارد خیلی خوب اصلاح
کرده‌اند اسباب دروگری دارند مثل عراده که اسب میکشد و ازعقب چمن بیك
اندازه بریده شده میریزد توی عراده دریاچه طبیعی بسیار خوبی با کشتی وقایق
برای تفرج دارد چند چادر بسیار خوب زده‌اند درهر گوشهٔ باغ درختهای‌جنگلی
بسیار قوی و گلهای بسیار خوب دارد طاوس زیادی آنجا بود یك درناهم‌توی‌چمن
راه میرفت خلاصه بسیار کسل و خسته بودم شب را زود خوابیدم پادشاه در قصر
(وینزور)هستند که شش فرسنك الی‌شهر مسافت دارد اما با راه آهن در نیمساعت
میروند در روی پلها وتوی عمارت سربازان پیر انگلیس باالباس چهارصدسال قبل
از این ازعهد الیزابت (.Elisabeth) ملکهٔ انگلیس ایستاده بودندلباس عجیبی
است.

روز بیست وسوم ربیع الثانی

صبح برخاستم امروز دیدن نواب ولیعهد رفتم راهش چندان دورنبود خانه
خوبی دارند هفت هشت طفل‌بسیارشیرین دارند زوجه ولیعهد دخترپادشاه‌دانمارك
و خواهرزن ولیعهد روس است ولیعهد روس وزوجه ایشان هم آنجا بودندچندروز
است بعزم دیدن آمده‌و یکماهی هم خواهند ماند خلاصه قدری نشستیم صحبت‌شد
همه‌جای‌عمارت از دیوارهای‌اطاق وغیره اشکال شکار وپوست ببروغیره بودخلاصه
برخاسته‌رفتیم‌دیدن (پرنس‌الفرد) که ملقب به (دوك‌ددمبورغ)است‌خانه اوهم‌بسیار
خوب است سر مرالها و شکارها و سرفیلی که دردماغهٔ افریقیه شکار کرده‌باانواع
مرغهای خوش خط وخال خشك کرده پشت‌شیشه‌ها وغیره چیده بود اسباب شکار
هم بود (پرنس‌ارتور) نبودرفته بود بمشق افواج از آنجا بخانه(دوك‌دکامبریدج)
پسرعموی پادشاه رفتیم‌خانه خوبی‌داشت‌سپهسالار کل‌قشون انگلیس است‌بخصوص

توپخانه وجبه‌خانه مردپیریست اما با بنیه و قوی‌هیکل سرخ‌و سفید بسیارخوش
منظر است‌مرد معتبری است‌قدری‌صحبت شد رفتیم‌خانه‌خواهرهمین دوك‌کامبریدج
که زوجه(دوك دتك) است که یکی از شاهزادگان و نجبای آلمان وجوان بسیار
خوبی است سبیل کمی دارد وخوشگل است خانه و باغ خوبی دارد که از دولت
داده‌اند خلاصه چون وقت آمدن سفرای خارجه ووزرای انگلیس بحضور بودزود
برخاسته‌آمدیم منزل رخت پوشیده رفتیم بتالار بالای عمارت همهٔ شاهزاده‌های‌ما
وصدر اعظم وغیره بودند ایشیك آقاسی‌باشی پادشاه باهمه سفرا آمده‌ایستادندیکان
یکانراحوال پرسی کردیم‌ایلچی کبیر روس (بارون‌برنف) مردی‌پیروحالیه‌سی‌سال
ست در لندن ایلچی است مسیو (روس پاشا) ایلچی کبیر عثمانی از اهل یونان
مرد معمری‌است (مسیو بست) ایلچی اوستریا مردپیرعاقل‌بزرگی است سابقاً‌صدر
عظم نمسه بوداز اهل‌آلمان‌است سفیرفرانسه(کنت‌دارکور) ازنجبای فرانسه‌است
سایرین‌هم‌بودند سفیر دولت‌ژاپن هم‌آنجا (نواب راجه دولب‌سنك) پسر(رنجه‌سنك)
معروف هم بود بیست سال‌است‌درلندن است مواجب زیادی دولت باو میدهدجوان
خوش چشم وابروئی است زبان‌انگلیسی‌حرف میزند جواهرو مروارید زیادبخود
ده بود شاهزادهٔ هند است بعد از رفتن اینها کل وزرای انگلیس که حالا ازدستهٔ
ویك) هستند(لرد کرانویل) وزیرخارجه(لرد کلادستون) صدراعظم(دوك‌دارکیل)
زیرهندوستان وسایروزراومعتبرین همه‌بحضور آمدندخیلی‌بالرد کلادستون ووزیر
ارجهٔ انگلیس حرف زدیم بعدآنها هم‌رفتند تنها ماندم‌عمارات بالاراهمه‌را گشتیم
جب عمارتی است اشکال وپرده‌های بسیار خوب داردشب بجهت شام بخانهٔ‌ولیعهد
وت شده بودیم که ازآنجا هم بخانه(دوك دسوترلند) که‌از نجبای انگلیس‌و سالی
کرور مداخل دارد برویم که مجلس رقص است رفتیم خانهٔ ولیعهد شام‌خوردیم
هزاده‌های‌ما،صدراعظم وغیره، وزرای انگلیس، ولیعهدروس،زنهای هردو ولیعهد
دند بعد از شام رفتیم خانه (دوك دسوترلند) زن‌نجیب معقولهٔ دارد خانه‌اش‌خوب

است جمعیت زیادی بود در تالار طولانی روی صندلی نشستیم زنها و شاهزاده های انگلیس و شاهزادهٔ هندی نواب ناظم بنگاله هم با پسرش بودند دوسال است برای امری به‌لندن آمده همین جا مانده‌اند نوهٔ (تیپو صاحب) معروف است خلاصه رقص تمام شد بمنزل آمده خوابیدم .

روز بیست و چهارم ربیع الثانی

باید برویم بقصر ویندزور (Windsor.) که مقر اعلیحضرت ویکتوریا پادشاه انگلیس است باکالسکهٔ بخار یکساعت مسافت است خلاصه رخت پوشیده باصدراعظم و(لردمورلی) سوار کالسکه شده رفتیم جمعیت زیاده از حدسر راه وطرفین راه ایستاده بودند آنقدر کالسکه بود که حساب نداشت از خیابان هایدپارك وشهر گذشته رسیدیم بگار سوار کالسکه بخار شدیم کالسکه‌های بسیار اعلی و طرفین کالسکه یك پارچه از بلور بود از جاهای آباد وصحرا و چمن گذشتیم تا قصر ویندزور از دور پیدا شد مثل قلعه چهار برجی بنظر میآمد نزدیك رسیده پیاده شده سوار کالسکه اسبی شدیم جمیع ملتزمین ماهم بودند پای پله قصر پیاده شدیم اعلیحضرت پادشاه تا پای پله استقبال کردند پائین آمده دست ایشانرا گرفته بازو داده رفتیم بالا از اطاقها و دالانهای قشنك که پرده‌های اشکال خوب داشت گذشته داخل اطاق مخصوص شده روی صندلی نشستیم پادشاه اولاد و متعلقان و خدام خودشانرا معرفی کردندما هم شاهزاده‌ها وصدراعظم وغیره رامعرفی کردیم لردشامبرلاند (Lord chamberland.) که وزیر دربار پادشاهی است نشان ژارتیر (Jarretière.) مکلل بالماس را که به زانو بند معروف و از نشانهای بسیار معتبر انگلیس است برای ما آورد پادشاه برخاسته بدست خودشان نشانرا بمازدندوحمایلش را انداختند جوراب بندبلندراهم دادند داستان این نشان از قراریست که در ذیل نوشته میشود :

مورخین را درباب نشان موسوم به ژارتیر که ادوارد سوم پادشاه انگلستان در سنه هزارو سیصدو چهل و نه عیسوی درقصرویندزور اختراع نمود دوعقیده است

یکی اینکه بیادگار فتح کرسی که فیلیپ چهارم پادشاه فرانسه را شکست داد این نشان را اختراع کرد دیگر اینکه دریکی ازمجالس بال، جوراب بند(کنتس دوسالیسبوری) معشوقه ادوارد افتاده اسباب خندهٔ حضار شده بود پادشاه از کمال غیرت وعلاقهٔ که باو داشت جوراب بند را برداشته اینعبارت را ادا کرد مفتضح باد کسیکه‌خیال‌بدبکند (Honni soit qui mal y pense.) که‌همین‌عبارت‌الحال در تسمهٔ نشان زانو بند نقش است و گفت همین بندجوراب را بقدری‌محترم‌خواهم کرد که همه برای تحصیل آن منت بکشید. این‌شد که آنرا نشان اول دولت‌قرار داد و سوای پادشاه انگلیس که رئیس اداره این‌نشان استو شاهزادگان انگلیس و سلاطین خارجه باحدی این نشان داده نمیشود وعده حاملین نشانهم از داخله و خارجه زیاده از بیست‌وشش نفر نباید باشد.

خلاصه نشانرا باحترام تمام گرفته نشستیم منهم نشان وحمایل آفتاب مکلل بالماس را با نشان تصویر خودم بپادشاه انگلیس دادم ایشانهم با کمال احترام قبول کرده بخودزدند‌بعد برخاسته سر میز رفتیم‌سه‌دختر پادشاه‌ویك پسر کوچکی که هنوز از پیش ایشان جائی نمیرود واسمش لیوپولد (Leopold.) است نشسته بودند. این پسر امروز تا گار باستقبال آمده بود بسیار جوان وخوشگل است‌لباس (اکوسی)پوشیده بود وضع‌لباس اکوسی‌این است که‌زانوها الی‌ران‌مکشوف‌است. یك دختر شانزده سالهٔ پادشاه هم همیشه درخانهٔ ایشان است هنوز شوهر نداردودو دختر دیگرشان شوهر دارند شاهزادگان وصدراعظم ولرد کرانویل وغیره بودند نهار خوبی خورده شد میوه‌های خوب سر نهاربود بعد پادشاه‌دست‌مارا گرفته‌باطاق راحتگاه برده خودشان رفتند قدری آنجا نشستیم سواره نظام زره پوش خاصه با یکفوج در میدان کوچك جلو قصر ایستاده بودند بسیار سواره خوب‌وپیاده ممتاز است قشون انگلیس‌اگرچه کم است اما بسیار خوش لباس‌و با نظم وخوش اسلحه و جوانهای بسیار قوی دارند موزیکان بسیار خوب میزدندخلاصه خیابان‌عریضی

جلو قصر است که طولش یکسر سنك و طرفین آن دوردیف درخت جنگلی کهن قوی
سبز بسیار بلند است زمین همه چمن است و گل وسبزه آمدیم پائین سوار کالسکه
شده باصدر اعظم ولرد مهماندار از خیابان راندیم سایرین هم بکالسکه نشسته عقب
ما می آمدند زن ومرد زیادوزنهای خوشگل و بچه و بزرك ازاهل (خود ویندزور) سر
راه بودند و درخیابانها سواره پیاده باکالسکه میگشتند خیلی تماشا داشت تاقدری
که رفتیم جمعیت کم شد آهوی زیادی مثل گلهٔ گوسفند قریب هزار آهو درچمنها
و خیابانها ول کرده اند دسته دسته میچریدند واز آدم چندان وحشت نداشتند کسی
هم نمیتواند آنها را اذیت کند فی الحقیقه آهو نیست بلکه مابین مرال و آهووشوکا
حیوانیست بسیار خوب خلاصه خیابان ودرخت وچمن انتها ندارد دو فرسنك رفتیم
از خیابانی دیگر گذشتیم مثل بهشت طرفین خیابان درختهای انبوه بلند همه گلهای
بزرك آبی رنك و قرمز وغیره داده بود ازجنس خرزهره آنقدر باصفا بود که فوق
آن تصور نمیشد رسیدیم بدریاچه آبی بزرك زن و دختر زیادی دور دریاچه بودند
از دریاچه گذشته بعمارتی کوچك بسیار باصفا رسیدیم که مال پادشاه است آنجا پیاده
شده قدری میوه خوردیم شاهزاده ها وغیره همه آمده رفتند سرراه آهن ما سوار قایق
شده رفتیم آنطرف آب جمعیتی از زن ومرد بودند قدری توی آب ایستاده رفتیم نمونهٔ
کوچکی از کشتی جنگی ساخته بودند بیست وچهار توپ بقدر زنبورك داشت توی
آن را تماشا کرده آمدیم بیرون باقایق باز رفتیم بعمارت سوار کالسکه شده از راه
دیگر که بازهمه چمن وخیابان و آهوی زیاد بودرفتیم بهویندزورواز آنجا بکالسکه
بخار نشسته راندیم برای شهر جمعیت مثل صبح ایستاده بودند تعارف زیادبعمل آمد
تا رسیدیم بمنزل عمارت ویندزور بسیار قدیم است و از خارج چندان زینت ندارد
شبیه بابنیهٔ قدیمه است که از سنك ساخته اند و سنگهایش همه بقدر آجر است یك
برج بزرگی دارد و چندبرج کوچك بلند اما میان عمارت بسیار بازینت وقشنك و
پراسباب اطاقها، تالارها، دالانهای بسیار خوب و موزهٔ اسلحه دارد سن پادشاه پنجاه

سال است اما بنظر چهل ساله مینمایند بسیار بشاش وخوش صورت هستندامشب را
در خانهٔ لردمر (Lord Maire.) حاکم شهر قدیم‌لندن مهمان بشب‌نشینی و سوپه
هستیم شب را سوار کالسکه شده راندیم‌ازعمـارت ما تامنزل (لوردمر) یکفرسنك تمام
بود همه طرفین‌راهو کوچه آنقدرزن ومرد بود که‌حساب نداشت‌همه‌هورا میکشیدند
منهم متصل باهمه تعارف‌می کردم همهٔ کوچه‌ها ازچراغ گاز روشن‌است‌علاوه بر آن
از بامها وپنجرهٔ خانه‌ها روشنی‌الکتریسیته کوچه را مثل‌روز روشن کرده‌بود بعضی
چراغهای گاز بشکلهای مختلف بالای خانه‌ها و کوچه‌وغیره‌درست کرده بودندشهر
و کوچه را آئین بسته بودند ازعمارات عالی ودکاکین‌زیادمرغوب و میدانها گذشته
تا داخل دروازهٔ سیته شدیم یعنی شهر قدیم لندن که لوردمرحاکم همین سیته‌است
دیگراختیار بسایر شهر ومحلات ندارد یعنی سایر شهر هیچ حاکم نداردهر محلهٔ
مشورتخانه دارد واگر امری‌اتفاق‌افتد به پلیس باشی که گزمه‌باشی آن‌محله‌است
رجوع میشود اوهم بوزیر داخله رجوع میکند پلیس این شهر هشت‌هزار نفراست
همه جوانهای خوب وبالباس معین اهالی‌شهرزیاد ازپلیس‌حساب میبرندهر کس به
پلیس بی‌احترامی کند قتلش واجب است خلاصه وارد در خانه لوردمرشده‌از پله
بالا رفتیم تالاری بود ولیعهد انگلیس وروس بازنهایشان و همه سفرای خارجه و
شاهزاده‌های ما وغیره وشاهزادگان وشاهزاده خانمها وخانمهای‌معتبره‌وبزرگان
ووزرای انگلیس‌بودند باهر دو ولیعهد دست داده تعارف کردیم این‌عمارت دولتی
است که حاکم‌لندن‌می نشیند اسم عمارت گیلدهال(Cuid Hall.)است‌سالی‌یکمرتبه
این حاکم به انتخاب اهل‌شهر باید عوض بشود اجزای حکومتی لباسهای غریب
داشتند کلاههای سمور بزرك خرقه وکاتبیهای زیرسموروغیره دردست هریك چوب
باریك بلندی دست دیگری شمشیر قداره بسبك قدیم جلو مـا راه میرفتند خلاصه
درهمان اطاق ایستادیم لردمر نطقی کرد جوابی دادیم بعد با این تشریفات بتالار
بسیار بزرگی که چهلچراغ و چراغهای گاز داشت رفتیم بازوجهٔ ولیعهدانگلیس
بازو داده بودم‌زن ومرد زیادی بودندامشب سه‌هزار نفر دعوت شده‌بودند(لوردمر)

جبۀ که دامن پشتش خیلی دراز بود و برزمین کشیده میشد پوشیده بود رفتیم‌صدر مجلس چندپله میخورد بالارفته روی صندلی نشستیم زنهای هردو ولیعهد طرفین‌ما نشسته سایرین‌همه ایستاده بودند لوردمر بزبان انگلیسی خطبۀ از روی نوشته در تهنیت ورودما ودوستی‌واتحاد دولتین انگلیس وایران خواند همانرا بزبان فارسی چاپ زده ورقی ازآنرا بدست فارسی دانها دادند بعد از اتمام تقریر لوردمر صدر اعظم همان فارسی را بافصاحت تمام خواند ماهم جوابی دادیم (لارنسن صاحب) بزبان انگلیسی ترجمه کرد بعدازآن مجلس سلام منقضی شد بدست هر کس قلمی از مطلا که مداد داشت با ورقی که در آن اسم نوشته بودند دادند که هر کس با هر کس میل دارد برقصدآنجا بنویسد جعبه طلائی هم پیشکش کردند بعدمجلس رقص شد من در همانجا نشسته تماشا میکردم هر دو ولیعهد با زنها و غیره همه میرقصیدند بعدازاتمام رقص باز بازو بزوجه ولیعهد انگلیس داده رفتیم برای‌سوپه که شام بعد از نصف شب است از تالارهای بزرك وپله‌ها وراهرو های زیاد که همه مملو ازمرد وزنهای خوشگل بود وانواع گلها ودرختها که در کوزه کاشته درپله‌هاو اطاقها گذاشته بودند گذشته رسیدیم بتالار بزرگی که میز سوپه را چیده بودند قریب چهارصد نفرسرسفره بودند شخصی از اهل سیته که نایب لوردمر بود عقب سرمن ایستاده بود هردفعه بصدای بلند اعلام باهل مجلس میکرد که حاضرباشند برای توس نمودن باین معنی که صاحب‌خانه بسلامتی‌بزرگان شراب میخوردهمه باید برخیزند و بخورند اول لوردمر بسلامتی ما خورد بعد ولیعهد انگلیس توس کرد بعد باز لوردمر توس کرد هر دفعه‌آن‌شخص اهل مجلس را قبل ازوقت‌خبر میکرد خلاصه بعد از اتمام سوپه برخاسته رفتیم بمنزلهای خود خوابیدیم و در برگشتن‌هم که نصف شب بود باز همان طور جمعیت بود امشب درکالسکه با من ایشیك‌آقاسی‌باشی وصدراعظم بودند .

پادشاه انگلیس کتابی دارند که هر کس درقصر ویندزور بدیدن ایشان‌رفته اسم خودرا درآن ثبت کرده است منهم امروزنوشتم .

روز بیست و پنجم ربیع‌الثانی

امروز رفتیم بکارخانجات ولویچ (Volvitch) که جبه خانه و توپخانه و آهنگرخانهٔ دولت انگلیس است ازعمارات ماتا بآنجا باکالسکه اسبی دوساعت‌راه است که همه را ازتوی شهر وآبادی میرود ولویچ هم که شهریست درحقیقت محلهٔ ازلندن ومتصل بآبادی شهراست صبح سوارکالسکه شده رفتیم شاهزادگان و غیره هم باپیشخدمتهای کشیك بودند ازمحلهای آباد شهر و ازپل رودخانهٔ تایمز گذشته باز ازکوچه‌های آخر شهر که‌اغلب‌قصابخانه بودو کسبه وعملهٔ که همه ازدودزغال رویشان سیاه شده بود گذشته‌تارسیدیم به‌قصبه‌وشهر ولویچ که جای‌بسیارمعتبریست وسربازخانه‌های سواره وپیادهٔ دولت انگلیس همه درآنجاست کناررودخانه تایمز واقع است دوك کامبریدج وپرنس الفرد وپرنس ارتور جنرال وود امیرتوپخانه وحاکم نظامی‌ولویچ وسایرسرکرده‌های توپخانه وپیاده وغیره همه باستقبال آمده وجلوما افتادند ماباکالسکه راندیم برای تماشای کارخانجات خیلی راه ازکوچه وبرزن عبور شد جمعیت زیادی طرفین راه بود هورا میکشیدند من هم تعارف میکردم تا رسیدیم بکارخانه‌ها پیاده شده توی کارخانجات رفتیم حالا رسم است توپها را با قالب نمیریزند آهن‌تخته را با اسبابی که‌دارند لوله میکنند بهراندازه که توپ بخواهند بعد ازآن بکارخانه دیگر برده زیر چکش بخار گذارده فشار داده می کوبند وجوش میدهند توپ میشود گفتند این‌طور اعتبارش بیشتراست‌یکی یکی کارخانه‌ها را دیدیم جائی توپ خاندار میکشند جائی دیگر میبرند جائی سوراخ میکنند جائی چکش میزنند توپهای زیاد بی مصرف قدیم را در جلو کارخانه‌ها گذاشته وگلوله و اسباب زیادی چیده بودند جبه خانهٔ همه انگلیس اینجاست بعد ازگردشها ورفتن نزدیك کوره‌های آتش که خیلی گرم بود سوار کالسکه شده راندیم بعمارت اول که ازپهلویش گذشته بودیم نهارآنجاحاضر کرده بودند تالاریست که صاحب‌منصبان بری وبحری وتوپخانه‌آنجا نهارمیخورند جای خوبی‌بود نهار خوردیم بعد ازنهار سوار اسب صباح الخیر شده باپسرهای پادشاه و

دوك دكامبریدج و سایر صاحب منصبان رفتیم بصحرائی که چمن بود برای مشق
توپخانه چندان هم وسیع نبود متجاوز از بیست‌هزار نفر زن‌ومرد دورصحراوچمن
برای تماشا ایستاده بودند هفتاد عراده توپ بزرك و کوچك بود ازقراریکه گفتند
این توپخانه تازه از هندوستان آمده است و باز خواهد رفت‌توپچیهاوصاحب‌منصبان
خوش لباس بودند توپهای انگلیس مثل قدیم است از دهن باسمهٔ پر میشود مثل
کروپ‌ازعقب پر نمیشودتوپخانه، سواره، پیاده گذشته‌بعددو باره(یورقه) آمده گذشته
بعد یورتمه‌آمدند بعد دوان دوان آمدند بعد مشق شلیك کردند یکی از توپهای
نه پوندرا هم بما پیشکش کردندبعد سوار کالسکه شده ازهمان راهی که‌آمده‌بودیم
بر گشتیم بمنزل شب را باید بتماشاخانه برویم رخت پوشیده با امیراخور پادشاه
که مرد قابلی است ولوردشامبرلان بکالسکه نشسته راندیم جمعیت زیادی در راه
بود باهمه تعارف کرده رسیدیم‌بتماشاخانه. ولیعهد انگلیس وروس و زوجه هردو و
شاهزاده خانمها و شاهزاده‌ها و بزرگان همه بودند تماشاخانهٔ بسیار بزرگ شش
مرتبهٔ خوبی است پرده‌های خوب نشان دادند جمعیت زیادی هم‌بود پاتی(.Patti)
را که از خواننده‌های‌معروف فرنگستان است مخصوصاً فرستاده از پاریس آورده
بودند بسیار خوب خواند بسیار زن‌خوشگلی است مبلغ گزافی گرفته بلندن آمده
بود دیگری‌هم بود البانی (.Albani)نام ازاهل‌کانادای‌ینگی‌دنیا بسیارخوب‌خواند
وکارهای خوب کرد بالاخره برخاسته رفتیم منزل .

روز بیست و ششم

امروز بعداز نهار رفتیم بباغ وحش‌حسام‌السلطنه و نصرةالدوله بامن‌در کالسکه
نشستند پیشخدمتها وغیره هم همراه بودند چون روزیکشنبه بود کوچه‌هاخلوت‌بود
همهٔ مردم توی چمنها وغیره بگردش رفته بودند چندین هزار نفر دیده شد که‌توی
چمنها خوابیده بودند بازکالسکهٔ مارا که میدیدند از اطراف دویده می‌آمدندهورا
میکشیدند خلاصه راه دوری‌بود از کوچه‌ها ومیدانها و غیره عبور کرده تا رسیدیم

بدر باغ‌وحش پیاده شدیم کالسکهٔ زیادی در باغ‌و کوچه‌بودمعلوم شد جمعیت‌زیادی
بواسطهٔ روز یکشنبه بباغ وحش آمده‌اند رئیس باغ که‌مردی‌پیر و گوشش‌هم‌سنگین
بودآمد قدری فرانسه‌میدانست‌صحبت کردم زن‌ومرد زیادی بود ما از میان کوچه
تنك مرد وزن عبور میکردیم و متصل هورا میکشیدند انصافاً قلباً بما میل دارند
وزیاده ازحد باحرمت وادب حرکت میکنند خلاصه وحوش اینجا را قفس بقفس
علیحده‌ازهم جدا ساخته‌اند چند حیوان عجیب اینجابود که جای دیگر دیده‌نشده
بود اولا هیپوپوتام(.Hippopotame) است که اسب دریائی است‌چیز غریبی‌است‌سه
عدد بود یعنی یك جفت نروماده و یك بچه هم همانجا زائیده بودند بچه‌هم خیلی
بزرك بود دربیرون‌آب ایستاده وبزرگها توی‌آب بودند غذا بدهنش می‌انداختند
دهنش‌رامثل‌یك دروازه‌بازمیکرد، دندانهای بسیاردرشت‌داشت، بسیار عظیم‌الجثه‌بود
آنچه من فهمیدم کرگدن دریائی است ثانیا میمونی‌بود بسیار بزرگ کریه‌المنظر
بعینه انسان بخصوص دست وپایش خیلی شبیه انسان است‌صاحبش میرقصاندپازمین
میزد، میایستاد حرف میزد انگلیسی بلد بود بعد جلوجلو ماراه میرفت اماهتصل
میل داشت دستهایش‌را گرفته راه ببرند بعد بقفس میمونها انداختند جست و خیز
غریبی داشت بندبازی میکرد ثالثا شیر وروباه بحریست که هردوتوی حوض آبی
بودند دور حوض معجر بود شخصی بزبان فرانسه با آنها حرف میزد بسیار تیز
هوش بودند جثهٔ شیر خیلی بزرگ است تنش پشم نازکی دارد دست و پایش ببال
ماهی و پرشب‌پره شبیه است اما با همانها بسیار تندراه میرفت درکنار ووسطحوض
سکوئی بود صندلی گذاشته بودند روی صندلی میرفت می‌نشست روباهش هم شبیه
به‌شیر بود اما کوچکترمیرفتند زیرآب مستحفظ‌صوت میزد همان‌آن ازآب‌بیرون
میامدند روی، سکوی حوض نشسته مستحفظرا ماچ میکردند میگفت یك ماچ دو
ماچ هرچه میخواست اورا ماچ میکردند بسیار تماشاداشت رابعاً میمونهای خیلی
کوچك بقدر موش سلطانیه دیده شدبسیار غریب‌فیل و کرگدن وشیریال‌دار، پلنك

سیاه، ببروغیره، مرغ وطوطیهای الوان بودند غیر ازاین هم بسیار جاها بود خسته بودم نتوانستم بگردم جمعیت هم زیاد بود معاودت بمنزل شد .

روز بیست وهفتم

امروز برای سان کشتیهای جنگی باید برویم ببندر پورتسموت (Portsmouth) که یکی‌از بنادر معتبره جنگی انگلیس است صبح زود برخاسته کسالت بیخوابی داشتم رخت پوشیده سوار کالسکه شده با صدراعظم و شاهزاده‌ها و غیره رفتیم سر راه آهن پورتسموت جمعیت زیادی بود رفتیم تـوی کالسکه قدری معطل شدیم تا ولیعهد انگلیس و ولیعهد روس با زنهایشان و غیره آمدند آنها هم در کالسکه دیگر یعنی در ردیف کالسکهٔ ما نشسته راندیم همهٔ راه آباد و سبز وخرم و جنگل کاج بود سه ساعت کمتر راه طی شد تا رسیدیم به پورتسموت شهری معتبر و بندر جنگی عظیمی است قلاع و باستیانهای سخت دارد در اسکله پیاده شدیم حاکم شهر با اجزای خودش آمده نطقی کـردند تعارف رسمی بعمل آمده تـوپ زیاد ازخشکی و دریـا انـداختند. داخل کشتی ویکتوریا البرت (Victoria-Albert) که کشتی مخصوص پادشاه و تندرو و بزرگ و خوب است شدیم با هردو ولیعهد و شاهزاده ها و سرداران بحری و غیره کاپیتان این کشتی اسمش‌پرنس لینژ (Prioce-Linoge) است نهاری حاضر کرده بودند ما وسایرین رفته در اطاق کشتی سر نهار نشستیم بعد ولیعهد انگلیس گفت برخیزید برویم بالای کشتی باید کشتیها سلام بدهند برخاسته رفتیم بالا همه آمـدند دو پسر کوچك ولیعهد انگلیس هم بالباس ملاحی آمـده بودند ایستادیم کشتیهای جنگی قریب پنجاه فروند مثل کوچـه در دریا از دو طرف ایستاده لنگر انداخته بودند شلیك کردند ملاحان‌رفته بودند روی دکلها داد میزدند هورا میکشیدند سایر تماشاچیان هم که از لندن و بنادر و غیره آمده بودند در کشتیهای بخار و قایقهای بزرك و کوچك زیاده ازحد بودند روی‌دریاازتماشاچی سیاه شده بود همه هورا میکشیدند بیرقهای نشان ایرانرا درهمهٔ کشتیها زده بودند یك هنگامه‌ای بود رفتیم تا نزدیك

جزیرهٔ ویت (Wight) که درهمین دریای مانش وجزیرهٔ بسیارقشنگی است شهری در همین جزیره بغل کوه نمودار شد موسوم به راید (Raid) که خانه‌های بسیار قشنگ مرتبه بمرتبه داشت در این جزیره پادشاه قصری دارند که با شوهرشان ساخته‌اند موسوم به اسبورن (Osborne) از دور پیدا بود علی‌الظاهر خوب عمارتی مینمود روی تپه واقع و دورش جنگل وچمن بود ازآنجا گذشته ازمیان کوچهٔ کشتیهای جنگی عبور شد همه توپ انداختند سلام دادند بعد از اتمام گردش ما سوار قایق شده بجهت ملاحظهٔ دو کشتی اول بکشتی ازنکور (Azincourt) رفتیم که بزرگترین کشتیهای جنگی دولت انگلیس است کاپیتان این کشتی موسوم به فیپس هوروبی (Fips Hurubi) با صاحب‌منصب زیادآنجا بود طول کشتی صد و پنجاه قدم بیشتر بود زور پانزده هزار اسب بخار داشت توپهای بسیار بزرك داشت بعضی توپها درطبقه بالا و اکثر در مرتبهٔ پائین بود رفتیم پائین همه‌جا حتی آشپزخانه وجای خوراك ملاحان وغیره را دیدیم شیپور کشیدند که حاضر جنك شوند در یك دقیقه کل ملاحان ازطبقهٔ بالا پائین‌آمده به چابکی تمام مشق‌جنك کردند توپهای بآن عظمترا با اسبابی که داشت میگرداندند بسیار تعجب داشت بقدر سی‌عراده توپهای بسیاربزرك بود کشتی هم زره‌پوش است ازاین کشتی باقایق رفتیم بکشتی دیگر موسوم به سلطان (.Sultan) این کشتی‌هم بسیار بزرك وازهر دو رو زره‌پوش است اسم ناخدایش وزیتارت (.Vausitart) توپهای این کشتی کمتر اما بسیار بزرگتر بود بعد از ملاحظه پائین‌آمده توی قایق نشسته رفتیم رو بکشتی خودمان درقایق ما ولیعهد روس وانگلیس وزنهایشان ومعتمدالملك و دوك دکامبریدج وغیره بودند یك کشتی بخار کوچکی قایق ما را میکشید همینکه بپای پلهٔ کشتی ما رسید ازآنجا گذشته رفت زیرچرخ‌بخار کشتی‌همان‌آن، چرخ بخار هم بحرکت آمد کم مانده بود پرهٔ چرخ بخورد بقایق ما اگر خدا نکرده یك پره میخورد همه غرق میشدیم الحمدالله تعالی چرخ ایستاده ما بیخطر گذشته آمدیم بالای کشتی برگشتیم ببندر پورتسموت آنجا دراطاقی باز نهار حاضر کرده

بودند خوردیم بعد سوار کالسکه شده رفتیم کارخانجاتی را که اسباب کشتی بخارو بحری ازهر قبیل میساختند گشتیم بسیار تماشا داشت ازآنجا پلهٔ را گرفته بالارفتیم کشتی بسیار بزرك جنگی میساختند توی کشتی رفتیم عملهجات کار میکردند اسم کشتی را ناصرالدینشاه گذاشته بودند پائینآمده سوار کالسکهٔ بخار شده راندیم برای شهر غروبی رسیدیم شب را بهمجلس کنسرت (.Concert) یعنی سازوآواز که درعمارت البرهال (.Albert-Hall) است بایدبرویم شب را بعد ازشامسوارکالسکه شده با صدراعظم و غیره رفتیم از هاید پارك گذشته داخل در عمارت شدیم ولیعهد انگلیس وروس باهمهٔ صاحب منصبان انگلیسوغیره بودند اول داخل دالانیشدیم که عرضش متجاوز ازشش هفت ذرع وسرش باشیشه پوشیده بود گویاآهن هم بود طرفین دالان همه اسباب کارخـانجات بود یعنی ماشینهای کوچك مثل نمونه اما بسیارتمیز وقشنگ که بازور بخارکارمیکردند انواع کارخانجات دیده شد شیرینی-سازی، سیگار وتوتونسازی، رشتهٔ آردبری که فرنگیان ماکارونی (.Macaroni) میگویند، شربتآبلیموسازی، اودسلسسازی که بطریها را درآنواحد پرنموده و سرشرا محکم میکردند ، قوطی حلبیسازی ، ابریشمکشی ، پارچه بافی ، چاپ روزنامه و هکذا انواع و اقسام کارخانجات صنایع که بنوشتن نمیآید درکمال آسانی این اسبابها و کارها را درست میکـردند خیلی مفصل بود ، ریـاست این اکسپوزیسیون با بزرگان انگلیس مثل لورد کرانویل وزیر دول خارجه و غیره است آنها هم پیشاپیش ما راه میرفتند ولیعهـد انگلیس و روس و غیره همه بودند خیلیتماشا کرده ازپلهٔ زیادی بالا رفته رسیدیم بتالارهایمتعدد که همه باپردههای اشکال دورنما وغیره بود پردههای روغنی اشکال بسیار ممتاز که در هیچجا پرده باین خوبی ندیده بودم رئیس این پردهها پرنس آلفرد پسر پادشاه انگلیس است که رئیس بحریاست واین پردهها را صاحبمنصبان واجزای بحریه هریكبخیال خود نقاشی کرده باینجا فرستادهاند خلاصه ازاین تالارها گذشته بازبدالانهاافتادیم که امتعهٔ که درکارخانههای زیرمیسازند اینجاآورده برای فروش میچینند زنها و

دخترهای خوب چه درکارخانه‌های پائین مشغول کار چه در بالا مشغول فروش امتعه بودنداز آنجا گذشته رسیدیم بجائی مثل بهشت همه این دالانها وعمارات، وکارخانه‌ها از چراغ گاز بطور های مختلف عجیب روشن بود اصل کنسرت در محوطه‌ایست بسیار بزرك که سقفش بطور گنبد بسیار وسیع بلند است دور این گنبد هفت مرتبه دارد که همه‌جای نشستن مردم است همه مملو اززنهای خوشگل بازینت، جمعیت زیاد همه ازنجبا وبزرگان، سطح زمین‌هم اززن‌ومرد پربود چراغهای زیاد از گاز روشن بود ما هم رفتیم پائین توی آنهمـه جمعیت صندلیها چیده بودند با ولیعهد انگلیس وروس وبزرگان ایران ووزراء واعیان انگلیس همه بترتیب روی‌صندلیها نشستیم جلو ما ارغنون بسیار بزرگی که بقدریك عمـارت است وستونهای‌آهنی و لوله‌ها دارد که صدای ساز از آنها در می‌آید بقدر چنار متصل بیك ضلع دیوار عمارت بود درچپ وراست ارغنون هشتصد نفر دختر وزن بسیار خوشگل چهارصد نفراینطرف چهارصد نفرآنطرف بمراتب نشسته بودند همه سفیدپوش چهارصدنفر حمایل‌آبی داشتند چهارصد نفرحمایل قرمز بالای سر این زنها پسرها بالباسهای خوب‌آنها هم هشتصد نفرمیشدند همه اینها بآهنگ بسیار خوش بنوای موزیکان و ارغنون میخواندند ارغنونرا یکنفر میزد صدایش خیلی دورمیرفت بسیارخوب زد اما بادش را با بخار میدهند و الا یکنفر چطـور میتواند با پا یا بادست باد بدمد موزیکانچی زیادی هم درمراتب پائین بود همچه مجلس از اول دنیا الی حال کسی ندیده است دوازده هـزار نفر بودند از احدی صدا در نمی‌آمد همه آسوده گوش میدادند و تماشا میکردند خـلاصه یکساعت بیشتر طول کشید بعد از اتمام رفتم منزل خوابیدم.

روز بیست وهشتم

امروز باید دوساعت بعد ازظهر برویم بقصر (ویندزور) برای قشونیکه‌پادشاه میخواهند سان بدهند صبح‌ازخواب برخاستم وزیرهندووزیردول‌خارجه وصدراعظم

انگلیس بحضور آمدند خیلی صحبت شد یکساعت و نیم طول کشید صدراعظم هم بود مجلس خوبی گذشت بعد رفتیم سر نهار صدراعظم آمده عرض کرد که وزیر هند معطل است میخواهد اجزای خود را معرفی کند واهالی شهرهای انگلیس آدرس یعنی عریضهٔ تهنیت ورود آورده میخواهند بخـوانند رفتیم توی تالار ازشهرهای بزرك انگلیس و کلا آمده بودند تهنیت ورود عرض کردند اجزای سفارت ایران معرفی‌شدندیهودیهای لندن، مجوسها، ارامنهٔ منچستر وغیره همه ادرس ونطق‌داشتند عرض کردند بعد وزیر هند اجزای خود را معرفی کرد زیـاد بودند از جمله (گولداسمیت) که بسرحـد سیستان و بلوچستان رفته بود اسمیت و تلگرافچیهای طهران وغیره بودند بعد سوار کالسکه شده رفتیم براه‌آهن ولیعهد انگلیس وروس با زنهایشان وغیره وملتزمین ما اکثری بودند سوار شده رفتیم به (ویندزور) قصر (ویندزور) درحقیقت قلعهٔ سختی است ازقدیم باسناك ساخته‌اند روی تپه واقع است دم پلهٔ قصر پیاده شدیم پادشاه باز تا پای پله بپذیرائی آمده بودند با ایشان دست داده رفتیم بالا همه‌آمدند قدری ایستادیم بعد من با هر دو ولیعهد و سایرین پائین آمده سوار اسب شدیم من سوار اسب یمین‌الـدوله شدم جنرالها و صاحب منصبان انگلیس با یك دسته سواره نظام همه جلو ما افتادند از خیابان طویل جلو عمارت راندیم برای آخرخیابان که‌آنجا وسعتگاه میدان مشق است یك فرسنك درست‌راه بود طرفین راه زن و مرد بطوری ایستاده بودند که مجال عبور نمیدادند و متصل هورا میکشیدند بطوری که ازصدای آنها اسبهای همراهان رم میکردند ودیوانگی مینمودند اما اسب من بواسطهٔ طول سفر و صدمهٔ که در دریا و راه‌آهن دیده بود بهیچوجه رم نمیکرد وآرام بود خلاصه بهمان طور رفتیم الی آخر خیابان نزدیك میدان مشق آنجا ایستادیم تا پادشاه وزنهای هردو ولیعهد که باایشان دریك‌کالسکه نشسته بودند برسند آنها که نزدیك شدند ما هم راندیم باز پادشاه عقب ما بودند رفتیم میدان مشق چمن وسیعی بود دورش درخت و جنگل در یکطرف بطور نیم دایره زن ومرد تماشاچی آنقدرایستاده بودند که حساب نداشت و ده پانزده اطاق

چوبی وغیره خوب مثل چادر بقطار ساخته بودند که مردها وزنهای اعاظم واشراف
بردیف طبقه بطبقه نشسته بودند بیرقهای شیروخورشید و بیرق انگلیس را همه‌جا
جلواین نصف‌دایره زده بودند دو بیرق بزرك هم یکی علامت ایران دیگری انگلیس
درمرکزدایره بپاکرده بودند که ما آنجا بایستیم خلاصه رسیدیم بزیر بیرق ایستادیم
پادشاه هم آمده ایستادند توی کالسکه تعارف بعمل آمد بعد من وولیعهدها و دوك
(دکامبریدج) وغیره رفتیم ازجلوصفوف قشون گذشته باز آمدیم دم کالسکه پادشاه
ایستادیم امروزهوا ابر ومستعد باران بود خدا را شکر کردیم که باران نیامد
هفت هشت فوج بودند سه چهارفوج خاصه که با لباسهای بسیار خوب و کلاههای
پشم بسیار بزرك از پوست خرس و غیره داشتند بسیار کلاه مهیبی بود این افواج
بسیار خوب بودند دو فوج با لباس اکوس بودند یکفوج دیگر هم باسم ولیعهد
انگلیس است که فوج تیراندازمیگویند توپخانه سوارهٔ زره‌پوش خاصه سوارهوسار
همه بسیار خوب بودند رویهمرفته قریب هفت‌هشت‌هزار نفر میشدند بسیار خوب
مشق کردند چند دفعه‌میدانرا دور کردند بعد دوررفته مشق شلیك کردند. شمشیر
مرصعی بدست خودم بدوك (دکامبریدج) سپهسالار انگلیس دادم با پادشاه بسیار
صحبت شد خلاصه بعد ازاتمام مشق که نزدیك بغروب آفتاب بود من باهردوولیعهد
و دوك (دکامبریدج) وغیره تا قصر (ویندزور) که یك فرسنك راه بود همه را از
توی جمعیت دوانده تا رسیدیم بقصر پیاده شده رفتیم بالا در اطاق خلوتی راحت
شدیم بعد ازنیم‌ساعت باز رفتیم پیش‌پادشاه وداع کرده رفتیم براه‌آهن امشب درخانهٔ
(لرد کرانویل) وزیردولخارجه بشام وبال موعودیم‌چون‌ولیعهد انگلیس‌وزنهایشان
خسته بودند از (ویندزور) تلگراف کرده بودند که امشب مهمانی موقوف باشد
بواسطهٔ این تلگراف شامرا منزل‌خوردم اما چون وعده داده بودم برای‌شب‌نشینی
و بال رفتم خانهٔ وزیر خارجه اما بال در فورکن‌افیس (Foreign Office.)
یعنی در وزارتخانه خارجه دولتی بود ولیعهدها وغیره بودند رفتیم آنجا عمارت‌عالی
بسیار خوبی است زن وزیرخارجه‌آمد جلو دست باو داده از پله‌ها بالا رفتیم گل

ودرخت زیادی در پله‌ها و راهروها چیده بودند همه نجبای انگلیس از زن ومرد
سفرای خارجه همه با زنهایشان موعود بودند رفتیم در اطـاقی نشستیم میزی بود
دورش صندلی بعد برخاسته دست زوجهٔ وزیرخارجه را گرفته باز دورادور اطاقهـا
و پله‌ها راه رفتیم بعد با همه تعارف کرده بمنزل رفته خوابیدم .

روز بیست و نهم

امروز به گرینویچ (Greenwich) باید برویم نه متصل بشهراست نـه خارج
کنار رودخانهٔ تایمزواقع است ودرحقیقت ازمحلات دور دست شهر حساب میشود
صبح‌زود ازخواب برخاستم صدراعظم نبود بامعتمدالملك ولرد مهماندار درکالسکه
نشسته راندیم از کوچه‌های شهر گذشته داخل «سیته» یعنی شهرقدیم لندن شدیم از
کوچه معروف به رژان‌استریت(.Regent Street) که همه دکاکین مرغوب بـود
گذشتیم همهٔ خرید وفروش اینجا میشود کوچهٔ بسیار مشهوریست آنقدر جمعیت
وازدحام‌وکالسکه بود که آدم حیران ومبهوت‌میشد بازاز کوچه‌ها عبورنموده‌داخل
قلعهٔ قدیم لندن شدیم حاکم قلعه که جنرالیست‌با همهٔ اعیان واشراف سیته‌آمدند
دیواروبروج قلعه همه ازسنك وجواهرواسلحه و غیره سلاطین قدیم در آنجا ضبط
است میخواستم امروز تماشا کنم فرصت نشد رسیدیم بلب رودخانه تایمز یکفوج
سربازموزیکان وغیره ایستاده بودند جمعیت هم بطوری بود که آدم حیرت میکرد
همه لب رودخانه را فرش کرده بیرق زده بودند صاحبمنصبان وبزرگان انگلیس
همه بودند کشتی بخاربزرك خوبی برای مـا حاضر کرده بودند ولیعهد انگلیس
ولیعهد روس‌بازنهایشان وغیره همه قبل‌ازما آمده‌درکشتی دیگر نشسته بودند. ما که
رسیدیم‌همه‌همراهان وشاهزادگان ما هم‌سوای عمادالدوله حاضرشدند رفتیم‌بکشتی
هوا بسیارسرد بود باد بدی میآمد دود کشتیهاو کارخانه‌ها را توی کشتی مـی‌آورد
این رودخانه جزرومد داردصبح‌الی‌ظهر آب زیاد است‌ازعصر آب کم‌میشودبطوریکه
یك ذرع‌دوذرع تفاوت‌میکندازانگلیسها «دیکسون،طامسون، لارینسون»وغیره بودند

کشتی ما جلو و کشتی ولیعهدها عقب افتاده راندیم آنقدر تماشاچی روی کشتیهای بخاری و شراعی بودند که حساب نداشت قایق کوچك و بزرك بسیار بود و همه همراه میامدند از وسط لندن گذشتیم طرفین رودخانه همه عمارت و کارخانه و بناهای عالیست داخل دوك (Dock.) شدیم دوك بمعنی حوضهائیست که برای کشتیها ساخته‌اند کشتیهای تجارتی وغیره را در آنجاها تعمیر میکنند و لنگر انداخته بار گیری متاع تجارتی میکنند یا از متاع خالی میکنند انبارهای مال التجاره هم در لب دوك ساخته شده است اسباب جر اثقالی دارند بسیار بزرك که بارهای تجارتی را از کشتی بخشگی یا از خشگی بکشتی بآسانی حمل میکنند و برای این دوکها دری از آهن ساخته‌اند برودخانه که وقت عبورومرور کشتی بآسانی بازو بسته میشود عرضش کم است کشتی بزرك بصعوبت داخل میشود اینقدر کشتی و تماشاچی دیده شد که انسان تعجب میکرد که این همه مخلوق کجا بوده‌اند و همه تمیز و زنهای خوشگل زیاد بودند خلاصه باز از دوك خارج شده برودخانه تایمز افتاده راندیم همین طور جمعیت توی کشتیها چه همراه ما می آمدند چه درطرفین راه ایستاده تماشا میکردند همه جا توپ می انداختند راه زیادی رانده وارد گرینویچ شدیم اینجا مدرسه بحری انگلیس است وعمارات عالیه دارد از کشتی در آمده رفتیم بعمارت وزیر بحری که بسیار عمارت بزرك کهنه ایست دویست سال است ساخته شده است ولیعهدها بازنهایشان و غیره بودند در این تالار اشکال سرداران قدیم و بعضی جنگهای بحریست. شاه نشینی داشت پله میخورد رفتیم بالا میز نهاری آنجا برای ما چیده بودند باشاهزادگان وغیره نشستیم. میز نهار سایرین خیلی طولانی بود جمعیت زیادی ازمرد وزن نهار خوردند بعد از نهار رختهای خونی لورد نلسن (Lord Nélson.) را که درجعبهٔ بود بما نشان دادند گلولهٔ به اپولیت او خورده بشانه‌اش فرورفته بود جلیدقهٔ سفید او که خونی بود دیده شد این جنك معروف به ترافالکار (Trafalgar.) است که کشتیهای انگلیس با فرانسه و اسپانیول جنك کردند و با وجودیکه لورد نلسن کشته شد بازفتح را انگلیسها کردند خلاصه بعد

رفتیم پائین ولیعهدها وزنهایشان وداع کرده رفتند من خواستم برصدخانه بروم رفتم بمیدان مدرسهٔ بحریه کشتی جنگی بزرگی با تمام اسباب وسط میدان بود برای تعلیم اطفال بحری که در آنجا مشق عمل یدی کنند بقدر پانصد شاگرد بحری هم صف کشیده بودند ایستادیم قدری مشق کردند بعد سوار کالسکه شده رفتیم برای برج رصدخانه روی تپهٔ بلندی ساخته‌اند پله‌های سنگی دارد دوربینهای بزرك توی برج مانندی قرارداده‌اند که آن برج را با اسباب میگردانند و بهر طرف که بخواهند دوربین حرکت میکند منجمباشی معروفی دارد که چندین دفعه با بالون بهوا رفته است چشم‌انداز بسیار خوبی بشهر لندن و اطراف رودخانهٔ تایمز داشت بعد آمدیم پائین سوار شده رفتیم باسکله سوار همان کشتی شده راندیم آب رودخانه طرف عصر بواسطه جزر و مد کم میشود این دفعه چون ازدو کها برنگشته ازراه راست رودخانه رفتیم اززیر چندین پل معظم آهنی و سنگی گذشتیم جمعیتی زیاده از حد ایستاده بودند تا رسیدیم به محاذی پارلمنت عجب بنای عالیست بروج بلند دارد گفتند دوازده کرور خرج بنائی اینجا شده است پارلمنت طرف راست رودخانه است ومقابل آن طرف چپ مریضخانهٔ سنت توماس (Saint Thomas.) که بسیار عالیست از کشتی درآمده سوار کالسکه شده راندیم برای منزل شب را درمرتبهٔ بالای همین عمارت ما مجلس بال است شب رفتم بالا همه بودند دست زوجهٔ ولیعهد را گرفته رفتیم نشستیم همه رقصیدند رقصی متعارف بال. بعد مرد اکوسی بالباس اکوس آمده نی انبان زد مثل سورنای ایران صدا میدهد «پرنس الفرد» «پرنس از تور» و دیگران رقص اکوسی کردند خلاصه بعد از رقص مجلس برهم خورده رفتیم اطاق دیگر برای سوپه غذا ومیوه وغیره سرمیز چیده بودند همه خوردند شاهزادهٔ هندی هم بود بعد پائین آمده خوابیدیم فردا باید برویم بشهر لیورپول ومنچستر و قصر ترنتام که مال «دوك دوسوترلاند» است.

روز پنجشنبه سلخ ربیع الثانی

صبح زود از خواب برخاستم سوار کالسکه شده راندیم معتمدالملك و لورد مورلی [illegible]

کالسکه نشستند صدراعظم وشاهزاده‌ها واغلبی در لندن ماندند خلاصه از کوچه «رژان‌استریت» گذشتیم که دکاکین بسیارخوب پر اسباب‌دارد ازهمه‌چیزدنیامهمانخانه بسیارعالی هم که اغلب ینگی‌دنیائیها آنجا منزل میکنند در همین کوچه دیده شد اسمش مهمانخانه امریکالیست رفتیم تا بگاررسیدیم‌سوار کالسکه بخارشده راندیم از لندن تالیورپول پنجساعت راه است وپنجاه‌فرسنك مسافت امروز کالسکه‌بخارخیلی ازسوراخهای کوه «تونل» گذشت‌زمین‌پست وبلندداشت‌همه‌جاجنگل‌وسبزه‌وزراعت‌و آبادیست ازشهرهای بزرك وکوچك که سرراه بود گذشتیم‌شهر«استوك» که‌کارخانهٔ چینی سازی بسیارمعروفی دارد سرراه بود چینی انگلیس راآنجا میسازند نزدیك شهرلیورپل از«تونل» بسیارطولانی عبورشدکه پنج دقیقه‌طول کشید بعداز گذشتن بلافاصله گارلیورپول‌پیدا شد جمعیت زیاده ازحدی حاضر بودند امروزوسط راه از پل بسیاربزرك بلندی عبورشدکه برروی رودخانه مرسی (Mersey.) ساخته‌اند که همین رودخانه ازوسط شهرلیورپول گذشته داخل دریا میشود طول رودخانه زیاد نیست اما عریض وعظیم است خلاصه‌از گاردرآمده‌سوار کالسکه شدیم‌حاکم‌وسایر صاحب منصبان وبزرگان شهر دم گارحاضر بودند حاکم سوار کالسکه شده جلو افتاد ما هم‌ازعقب‌معتمدالملك ولوردپیش‌ما بودند شهرلیورپول‌شهرو بندر تجارتگاه بزرك انگلیس است که اغلب باینگی دنیا مراوده دارد ازینگی دنیا تجارت گندم‌و پنبه زیاد میکنند گندم انگلیس کفایت خوراك خودشانرا نمی‌کند مهاجرین زیاد از انگلیس‌وآلمان‌وغیره ازاین بندر به ینگی‌دنیامیروندازقراریکه معلوم شد سالی زیاده‌ازدویست هزارنفرمهاجرازاین‌بندربه ینگی‌دنیا میروند که‌هیچیك‌ازآنهادیگر برنمیگردند خاك فرنگستان یك کمپانی معتبری برای فرستادن مهاجرین دارد دو کشتی بزرك هم ازمهاجرین روی رودخانه جلو شهر لنگر انداخته بود امروز صبح بنا بوده است بروند محض تماشای ما مانده بودند امشب خواهند رفت اسم یکی ازآن‌دو کشتی اوسیانی وخیلی بزرك وهزار نفرمهاجردرآن بود خلاصه‌آنقدر جمعیت درطرفین راه بود که حساب‌نداشت‌وراهراتنك کرده بودند کالسکه نمی—

توانست عبور کنداز بالای پنجره‌ها، بامها، کوچه‌ها آنقدرهورا میکشیدند که گوش آدم کرمی‌شد. یکنفرپیر زن یا طفل‌درشهر نبود که بتماشا نیامده باشد شهر تجارت وصنعت‌است مردمان کار گر بسیاردارد بالنسبه باهالی لندن اینجاها فقیر بسیاردیده شد که‌ازصورتشان معلوم‌بود که بصعوبت امرمعاش خود رامیگذرانند بمیدانگاهی رسیده‌پیاده‌شده داخل‌عمارت سن‌ژورژ(.Saint Gorges) شدیم تالاروایوان بزرگی بود تختی بالای سکوی تالار گذاشته بودند آنجا نشستم زن ومرد زیادی‌در تالار بودند حاکم خطبهٔ خواند نطقی از دوستی واتحاد دولتین ایران و انگلیس کردما هم جوابی‌دادیم«لارینسون» ترجمه کرد«طمسون» و «دیکسون»هم بودندبعد برخاسته‌بازسوارشده راندیم‌برای‌عمارت‌حاکم‌نشین عمارت‌خوبی‌بوددر اطاقی‌قدری معطل شدیم باران هم کمی آمد بعد ازآنجارفتیم درتالاربزرگی میز نهار گذاشته بودندنشستیم میوه وغیره خوردیم حاکم بسلامتی ما «توس» کرد بعد نهار تمام شد جمعیت زیادی درمیدان ومحوطه عمارت جمع شده بودند رفتم جلوه پنجره قدری بآنها تعارف کرده بعد رفتم باز باطاق خلوت قدری ایستاده رفتم پائین سوار کالسکه‌شده راندیم‌برای‌لب رودخانه‌نشستیم بکشتی‌سایرین هم همه‌آمدند تا دهنهٔ دریا رفته مراجعت کردیم رودخانه بسیارعریض و ازدوطرف شهراست هوای شهر سرد بود بعد برگشته بکالسکه‌نشسته‌ازمیان‌جمعیت گذشته رفتیم بگارسوارکالسکه شده از راهی که‌آمده بودیم برگشته بفاصله سه ساعت‌بقصر «ترنتام» که‌ملك دوك دوسوترلانداست رفتیم‌کالسکه‌بخار دم در باغ ایستاد دوك واتباعش حاضر بودند سوار کالسکه شده راندیم. چمن، خیابان، گل و شکارهائی که در ویندزور دیده شد اینجا هم بود توی چمن میچریدند خانه‌های تك‌تك دوك برای باغبانها و سرایدارها وغیره ساخته است مهمانخانهٔ هم ساخته معبد کوچکی دارند رسیدیم درقصرپیاده شده وارد اطاقها شدیم رفتیم بگرمخانه مخصوص که توی عمارت بود اقسام گلها ودرختهای خرما وغیره درآنجا دیده شد کمترجائی بود حوضی‌دروسط بود کوچك‌مدورزن لخت نشستهٔ‌ازمرمرروی‌فواره‌ساخته بودند اززیر آن آبی‌جاری

بود بسیار صاف عطر گلها در آنجا پیچیده بود بخصوص عطر یك نوع زنبق سفید بزرك وابلق تخم ژاپونی که زیاده از حد خوشگل ومعطر بود آنجا قدری نشسته غلیانی کشیدیم بعد رفتیم بجلوخان عمارت که باغ بزرگیست اما درختهای کوچك سرو وکاج ودرختهای شبیه بنارنج که توی چلیك کاشته در باغچه‌ها گذاشته و سرشرا گرد کرده بودند باغچه‌های بسیار وسیع و قشنگ پر گل بانواع اقسام باقی زمین و خیابان چمن مثل مخمل فواره‌های زیاد درحرکت جلو این باغ وباغچه دریاچه طبیعی است طولانی و کج و معوج که توی آن چند جزیرهٔ کوچك است همه با جنگل و گل کاری وخیابان که با قایق آنجا میرفتند. دوراین دریاچه تپه است همه جنگل سبزوخرم واطراف این باغچه‌ها همه خیابانهای سرپوشیده از درخت و گل وتاك که چفته‌های مورا از آهن ساخته‌اند آنطرف چفته‌ها وخیابانها گرمخانه‌های دوك است که بسیار تمیز وانواع گلها وبرگهای رنگارنگ ینگی‌دنیا و غیره دارد میوهٔ بانن (.Banin) که چیز مأکول خوبی است مثل کدوی کوچك تازهٔ دراز اما رنگ پوستش که زرد شد آنوقت میرسد مزهٔ خربزه میدهد نرم است همینطور با انگشت میتوان خورد قدری ثقیل است بزبان فارسی یا هندی «موز» میگویند ودر بلوچستان متصرفی ایران ومکران بسیار هست شلیل ، هلو ، انگورسفید ، سیاه ، انجیر ، آلوچیالك، خیار وغیره دارد وجمیع این میوه‌ها ازنارس ونیمرس ورسیده بمراتب در گرمخانه یافت میشود بااسباب وپیچی که تعبیه کرده‌اند باغبان میپیچاند پنجره‌ها باز وسقفهای شیشه بلند شده باز بسته میشود خلاصه آمدیم باطاق عمارت اطاقهای عالی پر اسباب با روح وپرده‌های اشکال خوب دارد قونسول‌جنرال انگلیس کەدرمصر بود تازه اینجا آمده است لردشز بی‌استانتن (.Lord chose by Ostantene) که از نجباست و در همین نزدیکی عمارت و باغی بطرح سویسی دارد او هم بود شخص انگلیسی که قبل‌ازجنك انگلیس وفرانسه بدست چینیها اسیر شده بود اسمش كك (.Cok) ریش بلند بزرگی‌دارد. آنجا بوداز احوالات اسیری‌او پرسیدم میگفت چینیها دراسیری ما را بسیار اذیت کردند بعضی از نجبای انگلیس آنجا بودند که

سالها ازرفقا ومصاحبهای دوك بوده‌اند برادر وپسر برادر وپسر دوك هم بودند اسم پسردوك‌مارکی دوستافرت (Marquis de Staffert.) اسم برادر بزرك دوك‌لرد آلبر گاوار (Lord Albert Gavar.) برادر کوچك لردرنلد (Lord renauld.) خلاصه شب غذای خوبی خورده شد چراغان خوبی هم کرده بودند گردش کردم يك جائی برای گلوله‌بازی ساخته‌اند دروسط تختهٔ درازیست میانش خالی دومرتبه گلوله چوبی بزرك و کوچك زیادی توی آنها گذاشته‌اند طرفین این خط درزمین ازتخته مفروش است بطوریشت ماهی درهردوطرف آن نهریست گلوله را بایدبقوت انداخت که برود به نشانهائی که درآخر چیده‌اند بخورد هر گلوله که بنشانه خورد میبرند وهر کدام نخورد بآن نهرها می‌افتد اشخاص بازی کن و نشانهائی هم که خورده وافتاده است دوباره بلند میکنند رفتیم آنجا دراین بین دوك وسایرین آمدند بدوك گفتم خودتان بازی کنید یکبار دوك وسایر انگلیسها لخت شده کلاه ازسر برداشته بازی کردند خیلی بازی باتماشای خوبی بود ناظرخانهٔ دوك که چند روز قبل در صحرا تیر تفنگی از دست آدمش رها شده بپایش خورده بود میلنگید اسمش رایت (Raite.) بود .

روزجمعه غره جمادی‌الاولی

نهاررا منزل خورده سوار کالسکه بخار شده رفتیم برای شهرمنچستر کالسکه بخار بسیارتند حرکت کرد اغلب پیشخدمتهاوغیره درمنزل ماندند امروزهم‌ازبعضی سوراخهای تاریك«تونل»کالسکه‌عبور نمود ازشهرها وجاهای آباد گذشته‌اول بکارخانه کرو (Crau.) رفتیم ازراه‌آهن بزرك پیاده شده سوار کالسکه بخار بسیار کوچکی شدیم که از توی کارخانه میرفت بسیارچیز قشنگ تازهٔ بود اما زود پیاده شده‌پیاده بتماشای کارخانه‌ها رفتم درآنجاها اسباب چرخ وآلات لوکوموتیو وکالسکه‌بخار میسازند و بطوری‌آسان آهنهای بسیاربزرك ضخیم را گرم گرم که سرخ بود اره مینمودند و زیر منگنه برده نرم و تخته میکردند که مایهٔ تعجب بود و همچنین آهنهائی که برای زنجیر ساختن دراز وباریك میکردند مثل مار سرخی بود کـه

روی زمین راه برود و برای ترکیب آوردن تختههای آهن و کوبیدن وجمع کردن
آنها اسبابی داشتند مثل دو قوچ که با همکله بزنند آهنها را وسط آنها میگذاشتند
و آنها میکوبیدند خلاصه بعد از تماشا بیرون آمده بکارخانههای دیگر که نازك کاری
اسباب میکردند رفته تماشا کردیم از آنجا سوار کالسکه بخار شده بمنچستر رفتیم
دوساعت و نیم ازقصر (ترنتام) تا (منچستر) راه است رسیدیم به گار جمعیت اینجا
وتماشاچی بیشتر از (لیورپول) بود شهر (منچستر) بواسطهٔ کارخانجات زیاد در و
دیوارش مثل زغال سیاه است حتی رنك و روولباس آدمها هم همه سیاه است وجمیع
خانمهای آنجا اغلب اوقات رخت سیاه میپوشند بجهت اینکه تا رخت سفید یارنك
دیگرپوشیدهاند فوراً سیاه میشود حاکم و بزرگان ونجبای شهر وحکام اطراف در
گارحاضر بودند سوار کالسکه شده راندیم تابدارالحکومه رسیدیم تالار بزرگی بود
درروی پله صندلی گذاشته بودند نشستم حاکم نطقی کرد منهم جواب مفصلی دادم
دراظهاردوستی با دولت انگلیس وخوشوقتی و رضایت ازاینکه از اول ورود بخاك
انگلستان از دولت و ملت کمـال احترام بماشده است «لارینسون صاحب» بزبان
انگلیسی ترجمه کرد همه تحسین کردند بعد رفتم باطاق دیگر که نهارچیده بودند
قدری خوردم بعد سوار کالسکه شده رفتم برای تماشای کارخانهٔ پنبهریسی کوچهٔ
بسیارطولانی طی شد طرفین راه بطوری ازدحام بود وهورا میکشیدند که گوشها
نزدیك بود کر شود بسیار اظهار میل بملاقات مامیکردند رسیدیم بکارخانه، پنج
مرتبه داشت درهرمرتبهٔ کاری میکردند اغلب زنها مشغول کاربودند ریسمان و غیره
درست میکردند درمرتبهٔ پائین پارچه پنبهٔ میبافتند که این پارچه را بجای دیگر
برده نقش چیت زده بتمام دنیا حمل میکنند کارخانهٔ پائین بسیار تماشا داشت بقدر
یك میدان بزرك بود البته بقدر دوهزاردستگاه بافندگی داشت درهردستگاه چهار
نفرزن کارمیکردند همه را گشتیم یکبار کارخانه ازصدا افتاد دخترها وزنها ومردها
آواز خوبی خواندند بعد از اتمام خواندن بیرون آمده سوار کالسکه شده رفتم
براهآهن سوار کالسکه بخارشده راندیم برای قصر (ترنتام) یکساعت ونیم بغروب

مانده رسیدیم دوك وغیره همه بودند پیاده رفتم شکارهای باغ را تماشا کرده بعد
رفتم توی قایق نشستم خود دوك زحمت کشیده پارو میزد رفتیم در جزایر گشتیم
بسیار خوش گذشت شب را بعد ازشام باز گلوله بازی کردند همه بودند پسر دوك
ازهمه بهتر بازی میکرد .

روز شنبه دوم

باید برویم (لندن) وعصر را در شزیك(.Chezike) برای گردش وصحبت و
عصرانه مهمان ولیعهد انگلیس هستیم صبح برخاسته سوارکالسکه شده با دوك وداع
کرده راندیم سه‌ساعت بیشترراه بود از بعضی شهرها و تونلهای متعدد گذشتیم دو
سوراخش خیلی‌راه بود که هر کدام پنج دقیقه طول کشید از دودرهٔ تنگ وطولانی
هم عبورشد، ارتفاع دره هم زیاد نبود اما مثل دیوار بود یکی از دره‌ها همه سنگ
بود دیگری سنگ وخاك بهم‌آمیخته معلوم میشود که بچه زحمت وچه قدرمخارج
این راههای‌آهنرا ساخته‌اند خلاصه وارد(گار) شهر (لندن) شدیم جمعیت زیـادی
بود رسیدیم بمنزل بعد ازیکساعت رفتیم به (چیزیك) این عمارت و باغ مال دوك
دودونشیر(.Duc de Devonshire) است که‌ازمتمولین‌انگلیس‌و بادوك‌دوسوترلاند
خویش است و او امانت بولیعهد انگلیس‌داده است که ییلاق اوباشد جمعیت زیاده
از حدی در کوچه‌ها و پنجره‌ها و بامها بودند صدراعظم و (لرد مورلی) با ما در
کالسکه بودند بقدریکساعت راه بود کالسکه زیادی هم که حامل موعودین بود
به (چیزیك) میرفت داخل خیابان شده راندیم تا رسیدیم دم باغ‌مخصوص پیاده‌شده
داخل‌باغ شدیم شاهزادگان وغیره بودند، چند چادر توی چمن وباغ زده بودند
عمارت محقری داشت رفتیم بچادر ولیعهد روس و انگلیس زنهایشان با خانمهای
زیاد وسفرای خارجه ووزرای انگلیس‌وغیره بودند قدری‌ایستادیم پادشاه هم‌آمدند
رفتیم پیش ایشان درچادر قدری نشسته صحبت کردیم بعد من با ولیعهد انگلیس
رفتیم بگردش باغ گلکاری خوبی‌بود گرمخانه هم داشت همه مردها وزنهامیگشتند
در چادر بزرگ خوراکی زیاد چیده بودند مردم سر پا ایستاده هر کسی چیزی

میخورد بعد در باغچه درخت کاجی با بیلی حاضر کردند که من بیاد گارخودم بکارم کاشتم این عمل درفرنگستان یکنوع احترام بزرگی نسبت باشخاص بزرگ است بعد بچادر پادشاه رفته وداع کرده ایشان رفتند به (ویندزور) و ما هم قدری معطل شده بعد از همان راهی که آمده بودیم رفتیم بمنزل شب را فراغت بود خوابیدم برادرزنهای ولیعهد روس و انگلیس که پسر پادشاه دانمارك باشد امروز تازه وارد شده بود جوانی است بسن چهارده سال در بحریه منصب دارد اسمش والدمیر (Valdemir.) بااوهم تعارف کردیم بدیدن‌خواهرهایش آمده دوروزدیگر بازمیرود،

روز یکشنبه سوم

امروز هوا ابر شدید و مه است و باران شدیدی هم میآید بعد از نهار با معتمدالملك و«مرلی» بکالسکه نشسته قدری در(هایدپارك) گشتیم بااینکه روزیکشنبه بود و کسی درراهها نبود باران هم بشدت میآمد باز مردوزن خیلی دیده میشد بعد افتادیم براه (چیزیك) که دیروز رفتیم از (چیزیك) گذشته براه ریشمون (Richemond.) افتاده ازپهلوی باغ نباتات گذشتیم مردم زیادی آنجا سیرمیکردند باغ بسیار بزرگیست اما میانش نرفتیم برج باریك بلندی بترکیب چین میان باغ ساخته‌اند چندین مرتبه دارد بسیارجای قشنگی است از دور دیدم خلاصه رفتیم به (ریشمون) در بالای تپهٔ واقع است (ریشمون) جای علیحدهٔ نیست درحقیقت یکی ازمحلات آخر لندن است خیابانها وچشم‌انداز بسیار خوبی باطراف دارد خصوصاً برودخانه تایمز از نوع شکارهای (ویندزور) هم در چمنهای‌اینجا بسیار بود چون باران میامد نشد گردش بکنم گفتند خانه لرد روسل (Lord Russel.) که از وزرای قدیم معروف انگلیس است باینجا نزدیك است میل کردم بدیدنش بروم رفتم پیاده شده داخل شدم خود با زوجه‌اش استقبال کردند مرد پیریست قریب هشتاد سال دارد قدش کوتاه است باوجود پیری باز هوش وعقل خوبی‌دارد ازفرقه ویگ(Vigh.) است‌لازم شد تفصیل (ویك) نوشته شود کل وزرای دولت انگلیس دو فرقه هستند فرقهٔ که حالا وزارت دارند از (ویك) هستند که رئیس آنها (لرد

گلادستون) صدراعظم حالیه و (لرد کرانویل) وزیر دولخارجه وسایروزراءهستند فرقه دیگررا که برضد خیالات این دسته هستند توری (.Tory) میگویند کەرئیس آنها دیسراالی (.Disraêli) و لرد دربی (.Lord Derby) و غیره است هر وقت فرقهٔ اولی عزل شوند کل وزرا و غیره باید تغییر کــرده از فرقه ثانی نصب شوند خلاصه قدری نشستیم «دوبست» سفیر استریا و سـایر مردمان پولیتیك آنجا بودند بعد از چند دقیقه سوار شده رفتیم بمهمانخانهٔ ریشمون که بسیار مهمانخانهٔ خوبی است چند سال قبل آتش گرفته بود تازه ساخته‌اند چشم انداز بسیار خوبی بود اما مه و ابر مانع از دیدن بود باران متصل میبارید قدری آنجا نشسته چای و میوه خورده رفتیم منزل.

روز دوشنبه چهارم

صبح برخاستم امروز بعد ازنهار کل وزرای توری بحضور آمدند ناظم بنگالەو پسرش هم بودند لردروسل هم که دیروزخانه‌اش رفتم آمده بودسیمور(.Seymour) که درعهد نیکلا امپراطورسابق‌روس وقبل ازآنکه‌جنك سواستاپول قطع‌مراوده با دولت روس کندوزیرمختارپطربوددیده‌شدوهمچنین«لرددربی» و«لردمامیزبری» که هریك‌سابقاوزیرامورخارجه‌بوده‌اندازمعاریف‌وزرای‌توری‌همه بحضورآمدندخلاصه بعد بعضی تجارهند وغیره آمدند ترکیب ولباس عجیب داشتند رؤسای ارامنه‌ویهود ونصاری وبعد بعضی مردم‌دیگرازاهل پنجاب هندوغیره آمدند درمیان آنها اسکندر احمد پسرمرحوم‌سلطان احمدخان افغان را دیدم که مدتی با پدرش درطهران‌بود جوان زرنك‌وسوارخوبی است میگفت چندسال در روسیه بوده است مدتی هم در انگلیس‌است لباس وعمامهٔ افغانیرا مبدل بلباس انگلیسی کرده وبی کلاه آمده‌بود رنك‌ورویش زرد وپریده بود خلاصه بعد لردرادکلیف(.Lord Radcliffe) معروف بحضور آمده نشست زیاد صحبت کردیم‌این شخص ازدیپلوماتهای بزرك فرنگستان است بیست سال بیشتر در اسلامبول وزیرمختار انگلیس بوده و بسیار با اقتدار در آنجاحرکت میکرده است درجنك‌سواستپول ممد خیالات انگلیسیهاو برضدروسها

بوده‌است‌وازایام‌ناپلیون اول که « گاردان‌خان » ایلچی فرانسه از ایران بیرون رفته‌و انگلیسها را خاقان مغفور فتحعلی شاه قبول کرده بود داخل خدمت بوده است امانه‌درایران وبخاطرداشت آن ایام را قریب هشتاد وپنج‌سال دارد حالا هم با کمال عقل ودانائی صحبت میکردناخوشی نقرس دارد اگراین ناخوشیرانداشت باعتقاد من حالا هم آن عقل وهوش وبنیه‌را دارد که دولت انگلیس ماموریتهای بزرك باوبدهد بعد او هم رفت برخاسته نماز کردم امشب را باید بعمارت بلور که خارج شهرلندن است‌برویم آنجا آتشبازی ومهمانی است امروزقبل ازدیدن وزرا وغیره تلمبه‌چیان انگلیس آمده درباغ عمارت مشق کردندنردبانها گذاشته بخیال اینکه مرتبهٔ بالا آتش گرفته است بچابکی وجلدی تمام ازنردبان بالارفته مردم سوخته و نیمسوخته و سالم را بعضی را بدوش کشیده پائین آوردند بعضی دیگر را طناب بکمرشان بسته بزمین فرود آوردند بـرای استخلاص مردم اختراع خوبی کرده‌اند اما تعجب دراین است که ازیکطرف این نوع اختراعات‌واهتمامات‌برای استخلاص انسان ازمرك میکنند ازطرف‌دیگردرقورخانه‌هاوجبه‌خانه‌ها وکارخانهای ولویچ (.Woolwich) انگلیس‌وکروپ‌آلمان اختراعات‌تازه ازتوپ وتفنك‌وگلوله وغیره برای زودترو بیشتر کشتن جنس انسان‌میکنند و هر کس اختراعش بهتر و زودترانسان را تلف میکند افتخارها می‌نماید ونشانهامیگیرد خلاصه‌دراین‌بین چند نفرپهلوان‌انگلیسی آمده« بوکس» کردند بوکس‌مشت‌زدن بهمدیگراست که‌خیلی اوستادی وچابکی میخواهد اما دستکش‌بزرگی که میانش ازپشم وپنبه بوددردست داشتند اگر این دستکش نبود همدیگر را می کشتند بسیار مضحك وباتماشا بود عصری سوارکالسکه شده راندیم برای‌عمارت‌بلور که اول‌اکسپوزیسیون‌فرنگستان درهجده‌نوزده سال قبل دراین‌عمارت واقع‌شدهنوزهم این عمارت برپاست یکساعت طول کشید تا رسیدیم بدرعمارت اما باران شدیدی میامد که بسیار اوقات مردم را تلخ کرده بود بـا وجود این باز جمعیت زیادی‌اززن ومرد سرراهها ایستاده تهنیت میگفتندرسیدیم دم‌عمارت پیاده شدیم صدراعظم‌وشاهزاده‌های‌ما وسایر نوکرها بودند

دم عمارت چادری زده پرنس الفردوشاهزادهخانمهاونجبا آنجا منتظروميوه وبستنی وغیره حاضر کرده بودند چند دقیقه آنجا مکث شدتاولیعهد انگلیس وولیعهدروس وزنهای ایشان وغیره رسیدند دست زن ولیعهدانگلیس را گرفته داخل عمارت شدیم عجب مجلسی بنظر آمد طرفین راه همه صندلی گذاشته زنهای خوشگل بازینت و مردها بمراتب نشسته وکوچه برای رفتن‌ما داده بودند که باید ازمیان آنها بگذریم عمارت ازآهن وبلوراست و بطوری مرتفع ووسیع که امشب چهل‌هزارنفر بابلیت باین عمارت آمده بودند خلاصه رفتیم بوسط عمارت که گنبد بزرك مرتفعی دارد وسط گنبد حوضی‌است که بطورسنك‌طبیعی وکوه‌ساخته‌اند فوارهٔ بسیارخوبی‌داشت آب زیادی میریخت طرف دست چپ ایوانی بود پله داشت دربالا شاه نشینی‌داشت صندلی‌زیادی گذاشته‌بودند من وولیعهدها، زنهایشان وشاهزاده خانمهاو شاهزاده‌ها همه آنجا نشستیم دوك دکامبریدج نبود گفتند ناخوشی نقرس گرفته است‌روبروی ما ارك بزرگی بود مثل ارك‌البرت‌هال موزیکانچی زیادباخواننده‌ها بودندمیزدند میخواندندو آنقدرجمعیت درآنجا ازبالا وپائین‌وجوانب‌واطراف روی‌صندلیها نشسته بودند که چشم انسان خیره میشد دوربین دو چشمی آوردند تماشا کردیم از پشت شیشه‌های‌پشت‌سرمافواره‌های آب بسیارخوب‌میجست‌زوجهٔ دوك دسوترلندبادخترش عقب سرما نشسته بودند دختردوك بسیار خوشگل است درجلو ما انگلیسها بازی ژیمناستیك(.Gymnastique) کردند بسیار کارهای‌عجیب‌ازجست وخیزومعلق‌شدن روی طناب‌وغیره‌نمودند که‌کار کمتر کسی‌است بعدمیلهای‌پهلوانی ایرانرا آورده‌میل بازی کردند بعددسته‌ازاهالی‌مملکت‌ژاپون آمدندازطفل کوچك الی مردوزن بزرك بلباس ژاپونی‌کارها و بازیهای عجیب کردند که عقل متحیر میشد اغلب‌کارهارا با پایشان میکردند میخوابیدند یك صندوق بزرگ چوبی را مثل یك پرکاه هرطور میخواستند میچرخاندند و بهوا می‌انداختند باز بروی پا می‌افتاد.شخصی باچشم بسته میخوابید نردبان بسیار بلندیرا روی پای خود راست نگاه میداشت بچهٔ ده

سالهٔ میرفت روی نردبان بازیها در می‌آورد گلوله‌های عجیب‌هوا می‌انداخت‌جعبهٔ
سوراخ داری هم دردست داشت که گلوله‌ها هر دفعه‌توی سوراخ جعبه می‌افتاد یك
لنگهٔ دررا هم‌همینطور خوابیده روی‌پایش‌میچرخاندبطوریکه نمیتوان نوشت‌طناب
قطور بلندی از سقف گنبدکه تازمین چهل ذرع میشدآویختند دوسه نفر انگلیسی
که‌کارشان بندبازیست بمیل خودشان بازی میکردند طناب را گرفته بچابکی تا
نزدیك گنبد رفته بعدآنجا بیك پا ایستاده کج میشدند یکی ازآنها ازبالا سرازیر
باکله پائین آمد خیلی غریب بود بعد از اطراف اطاق طنابها آویخته تنوئی زیر
آنها بسته‌شخص‌انگلیسی‌بندبازی کرد که‌الی‌امروز نه دیده نه شنیده بودیم همینقدر
مینویسم‌که بندبازی نبود سحر میکرد وپرواز مینمود مثلا ده ذرع بیشتر ازاین
بند ببند دیگرکه در هوا معلق بود میجست درآخر ازبالای بند خودش را پرت
کرده توی تنو افتاده بازی تمام شد مجلس بهم خورد رفتیم بالای عمارت شام را
در سر میزی‌که همهٔ اعیان واشراف بودند خوردیم باغ عمارت بلور که بهترین
باغهای انگلیس است از بالا پیدا بود فواره‌های متعدد که‌هر یك متجاوز ازبیست
ذرع میجست توی باغ بود منبع این فواره برج بلندیست که دم دو عمارت بلور
ساخته‌اند خلاصه مردم زیادی چتربسر گرفته باوجود باران شدید باغ پای‌عمارت
ایستاده هورا میکشیدند بعد از شام در باغ آتشبازیهای قشنگ و خمپاره‌هائیکه
ستاره‌های‌رنگارنگ‌از میان‌آنها بیرون میآمد زیاد درکردندبعداز اتمام‌آتشبازی
آمدیم پائین از الکتریسیته‌سیمی تلگراف‌مانند ساخته بودند همینکه من‌دست‌بآن
زدم فشنگهای آتشبازی زیاد از توی باغ بهوا رفت تماشا داشت باز در مراجعت
دست زوجهٔ ولیعهد را گرفته رفتیم بمنزل .

گداهای فرنگستان عوض گدائی ساز میزنند کمانچه میکشند هیچ سؤال
نمیکنند اگر کسی پول داد میگیرند والامتصل ساز میزنند در باغ جلو عمارت‌ما
قرقاول نروماده زیادتوی درختها دیده شدکبوتر در فرنگستان زیاد است و مثل
ایران کبوتر بازها هوا میکنند خصوصاً در خاك بلژیك‌خیلی دیدم اطفال کوچك

شیر خواره وغیره رادر کالسکه‌های کوچك مینشانند وروزها در خیابانها و چمنها با دست میگـردانند بوضع بسیار قشنگ و اطفال در کالسکه بخواب میروند چهار عدد ازشکارهائی که درچمن میچریدند و ازجنس ارقالی بودند اما شبیه بمرال از دوك دوسوترلاند گرفته‌به ابراهیم خان سپردیم که انشاءالله بطهران ببریم‌زادوولد کرده زیاد شوند .

روز سه شنبه پنجم

امروز بتماشای بانك وبرج سیتهٔلندن وکلیسای سنت پول و وست منستر و پارلمنت باید برویم صبح نهار خورده سوار کالسکه شده رفتیم بسیته داخل‌سیته و برج شدیم رؤسای آنجا بحضور آمدند رفتیم بالای‌برجی بسیار کهنه‌و قدیم‌میان‌آن جعبه بزرگی از آئینه بود دورش معجر آهن‌داشت‌چند تاج از سلاطین‌قدیم‌انگلیس در آن بود جواهر نفیسه داشت بخصوص در یك تاجی یاقوت سرخ بزرگی بود بسیار ممتاز عصاها دیده شد ازطلاو ظروف طلاهم قدری بود شبیه الماس کوه‌نوررا از بلور درست کرده بودند درآنجا بوداما اصل الماس رادرلندن تراشیده برلیان کرده پادشاه سنجاق کرده بسینه‌میزنند روزی که‌برای وداع به ویندزور رفته‌بودم بسینه زده‌بودند بسیار الماس خوبی‌است‌خلاصه‌چون وقت‌تنك بود باسلحه‌خانهٔ که درهمین‌قلعه‌است‌نرفتم‌رفتم‌بکلیسای‌سنت پول (Saint Paul.) کشیش اول آنجا ناخوش بود حضور نداشت نایب اوبود توی‌کلیسا گردش کردم بسیار بنای مرتفع قدیمی است زن‌و مرد زیادی بود کسانیکه ازمعاریف‌در این‌کلیسا مدفون‌هستند از این قرار است .

لردنلسون (Lord Nelson.) دوك دو ولنگتون (Duc de Wellington.)

ازآنجاآمده ببانك دولتی رفتیم از بورس (Bourse.) که تجارتخانه است گذشتیم تجار معروف‌لندن باجمعیت‌زیادآنجا بودندبدرعمارت بانك‌رسیدیم‌رئیس‌بانك‌وهمهٔ نویسندگان و اجزای این کار حاضر بودند از پله‌ها بـالا رفتم عمارت‌عـالیست

دفترخانه و اطاقهای نشیمن همه را دیدم برای چاپ زدن کاغذهای بانك‌ازقبوض
و اسکناس و برای سنجیدن وزن طلا و نقره وقیچی کردن پولهای سبك اسباب و
آلات خوب و کارخانه‌های بخار دارند همه دیده شد بعد اسم خودمان رادر کتاب
آنها ثبت کرده از آنجا پائین آمده رفتیم زیر زمین شمش طلا و نقره زیاد دیده
شد که هر شمشی دوهزار تومان ایران بود بقدر سه چهار کرور پول در آنجا
موجود بود خلاصه بر گشته رفتیم منزل سه چیز بسیار عجیب در آنجا دیده شد
اولا در هرماشینی که کاغذبانك‌را چاپ‌میکردند سه قطب‌نما که هریك مثل ساعت
عقربکها داشت نصب کرده بودند که هر عددیکه چاپ‌میشد خود قطب‌نمااز گردش
عقربك حساب نگاه میداشت یك حرکت که بماشین میدادند یك‌کاغذ از چاپ‌در
می‌آمد و عقربك از خطی بخطی میرفت و این برای آنست که از عدد کاغذهای
بانك کسی نتواند دزدی کند ثانیاً اسبابی بود بجهت میزان کردن وسنجیدن وزن
پولها که پول زیادی از طلا از جائی مثل ناودان بپائین میریخت و طرفین آن جعبه
مانند جائی بود که هر پولی که وزناً سبك بود بواسطهٔ اسباب بیك جعبه میافتاد و
پولی که سنگین و تمام بود بجعبه دیگر ثالثاً اسبابی بود که پولهای سبك‌را قیچی
میکردواز اعتبارمیانداخت که دوبارهسکه بزنند خلاصه رفتیم‌منزل‌ساعتی‌استراحت
کرده سوار کالسکه شده رفتیم خانه(کلادستون) صدراعظم زن‌مسنی داشت‌هر دو
استقبال کردند دست بزوجه‌اش داده از پله بالا رفتیم اطاقهای خوب داشت یك
حوض بسیار کوچکی در بالاخانه با فواره‌های آب‌بسیارخوب‌بود چشم‌اندازخوبی
داشت به پارلمنت و شهر ایلچی کبیر نمسه و عثمانی و آلمان و از اعاظم انگلیس
کرانویل وزیر امور خارجه و زوجه دوك سوترلاند و غیره بودند قدری نشسته
بعدرفتیم به پارلمنت ازتعریف‌این عمارت و تعدد اطاقها وبالاخانه‌هاودالانهاشخص
عاجز است میگویند مبلغ گزافی بمرور ایام خرج این عمارت شده است و بنای
آن از هشتصد سال قبل از این است اما ده سال قبل از این خیلی بر بنای آن

افزوده‌اند ناظم مجلس‌لوردها که مرد پیری بود اسمش کلیفورد (.Clifford) جلو ما افتاده اطاق باطاق گردش کردیم بسیار بنای عالی و محکم و مهیب است واقعاً پارلمنت انگلیس را چنین عمارت عظیمی شایسته و لایق است از تالار بـزرگی گذشتیم که تالار واترلو (.Waterloo) می‌نامند دو پرده بزرگی که بسیار خوب کشیده‌اند در چنین تالار نصب است یکی جنك معروف ترافالکار است کـه تفصیل آن در سابق نوشته شد دیگر پردهٔ ملاقات ولنکتون بامارشال بلوکر(.Blucher) سردار سپاه پروس که شریك جنك واترلو بود بعد از شکست ناپلئون درصحرای واترلو روی اسب بهمدیگر دست داده تهنیت میگویند خلاصه‌رفتیم باطاق لردها همه بودند عدد لردهای این مجلس از صدنفر متجاوز است قدری نشسته‌برخاستم از اطاقها و دالانها گذشته داخل تالار وکلای ملت شدیم عدد اینها سیصد و پنجاه نفر میشود لورد کلادستون دیسرائیلی‌وسایروزرای(ویك) و (توری)بودندیکطرف (ویك)بودندطرف‌دیگر (توری) مادر بالا که راه باریکی بود مشرف‌بمجلس‌روی صندلی نشسته بودیم‌مسئله‌ای‌طرح کردند اختلاف‌اراشد رئیس مجلس حکم بطرف اغلب کـرد که مـاژوریته (.Majorité) میگویند و طـرف اقـل را میـنوریته (.Minorité) کل‌وکلارفتند بیرون که در بیرون بشمارند مجلس خـالی شد بجز رئیس کسی نماند بعد از دقیقهٔ آمدند طرف غالب (ویکها) بودند کـه حال‌وزارت دارند بعد لورد کلادستون صدر اعظم آمد پیش ما قدری صحبت شد برخاسته‌رفتیم بکلیسای وست‌منستر (.Westminster) که نزدیك پارلمنت است‌بسیار کلیسای‌عالی خوشطرح خوبیست بنایش قدیم و همه ازسنك است‌سقف مرتفع‌طولانی‌داردهانری هفتم پادشاه انگلیس معبدی ساخته است بسیارعالی متصل بکلیسای بزرك‌است‌مثل شاه نشین واقع شده حجاری بسیار در سقف و دیوارها شده است مقبرهٔخودهانری هم درآنجاست در وسط معجر آهنی بزرگی دارد از پادشاهان دیگـر و سرداران معروف و شعراء هم در این‌کلیسا بسیار مدفون هستند طول این معبد پانصد وسی

پای انگلیس است ارتفاع دویست و بیست و پنج پا اسم سلاطین دیگر کـه آنجا مدفون‌هستندادوارد لوکون‌فسور هانری‌سیم(Henri III.)هانری‌پنجم(Henri V.) هانری هفتم (Henri VII.)الیزابت(Elizabeth.)ستوار(Stuart.)تمام خانوادهٔ سلاطین ستوار و خانواده هانوور.

ازوزرا پیت (Pitt.) فکس (Fox.) روبرت پیل (Robert Peel.) لورد پالمرستون (Lord Palmerston.) ازسرداران اوترام (Outrame.) لوردکلید (Lord Clyde.) تخت بسیار کهنه آنجا بود که سلاطین انگلیس باید دراین کلیسا روی این تخت تاج گذاری کنند سنك حضرت یعقوب علیه السلام هم دراین تخت نصب است سنگی است بزرك که حضرت یعقوب روی آن میخوابیده است از مصر بفرنـگستان افتاده یعنی دست بـدست گشته بسلاطیـن انـگلیس رسیده است خلاصه بر گشته رفتیم منزل در عمارت پارلمنت کتـابخانـهٔ بسیار معتبریست کـه گفتگوهای قدیم و جدیدپارلمنت و قوانین انگلیس و غیره درآنها نوشته‌شده‌است بانسخه‌های دیگر.

روز چهارشنبه ششم

بایدبه‌ویندزور بجهة وداع باپادشاه برویم نهاررامنزل خوردیم‌ولیعهدروس آمد با ایشان صحبت شدچون مامیرویم وخودایشانهم فردا میخواهندبه بندری از بنادر انگلیس برونديعنی فرمایش کشتی سواری بجهت‌خودداده حال‌تمام شده میخواهند بآب بیندازندبعد از رفتن ایشان روانهٔ ویندزور شدیم همهٔ شاهزاده‌ها و صدر اعظم وغیره دررکاب بودندرسیدیم به ویندزور پادشاه تا دم پله استقبال کردنددست‌هم را گرفته رفتیم بالا ما را بردند درجمیع‌اطاقهای عمارت گرداندند اطاقهاو تالارهای بسیارعالی وچشم اندازبسیارخوب بطرف‌شهر لندن وصحرا دارد باغ گل‌کاری‌خوبی درپای عمارت طرف صحرا بود کتابخانه معتبری داشت بعضی کتابها بخط و زبان فارسی دیده شد ازجمله تاریخ هند بود مثل روزنامه نوشته‌بودند مصوربنقاشی هند

بسیارخوب کتابی بود اسلحه خانهٔخوبی هم بود همه‌سلاحهای قدیم که ازهندوستان
وغیره بدست آورده آنجا پشت ائینه‌ها چیده‌اندبعضی اسباب جواهروطلا که ازجمله
تخت سلطنتی‌وزین اسب‌مرصع(تیپوصاحب) هندی بود که‌جواهرزیاد داشت‌وهمچنین
ازاسلحهٔ طرزقدیم اروپ و ازهدایای سلاطین وچیزهای دیگر در اطاقها زیاد بود
گلدان بسیاربزرگی ازسنك ملخیت بود که نیکلا امپراطور روس فرستاده بود
گلوله تفنگی که‌درجنگ ترافالکار(لردنلسون) را کشته بود ازبدن اودرآورده در
قوطی نگاه داشته‌اند دکل همان کشتی که‌نلسون‌در آن‌بوده که گلولهٔتوپ‌سوراخش
کرده است با چند عدد ازگلوله‌های آن توپها در اطاق بود دورش معجری بود
بعضی گلوله‌های توپهای‌روس‌هم که‌درجنك سپاستپول گرفته‌اند بادوقبضه تفنك دنکی
سربازی ازسالدات روسیه برای نمونه آنجا گذاشته بودند مجسمهٔ نصف تنهٔ نلسون
را هم ازسنك تراشیده روی‌نصفهٔ دکل کشتی گلوله‌خورده نصب کرده بودند دوتوپ
هم که (رنجه‌سنك) بهدیه فرستاده آنجا بوددرتالارها اشکال‌پادشاهان‌ووزرای‌معروف
عهد ناپلیون اول را که سنت‌الیانس (.Sainte Alliance) می گفته کشیده‌بودند
خیلی گشته بعد رفتیم در اطاقی سرمیز نشستیم من بودم وپادشاه و دختر کوچك
ایشان وپرنس‌لیوپولد که‌امروزهم تادم گار باستقبال آمده بود بازلباس اکوسی‌پوشیده
بود شاهزادهٔ بسیارخوبی است بعد ازآنکه قدری میوه خوردیم برخاستیم پادشاه
تا دم اطاقی که برای من معین کرده‌بودند آمده رفتند من‌عکس خودمرا بیادگار
دادم ایشان هم عکس خود وپرنس لیوپولدرا بمن دادند الحق کمال مهربانی و
دوستی را پادشاه ازاول ورود بخاك انگلیس الی امروز نسبت بما بعمل آورده‌اند
بعد آمدیم پائین دست پادشاهرا گرفته رفتیم تادم کالسکه‌وداع کرده توی کالسکه
نشستم پادشاه خواهش کردند که عکاس مخصوص ایشان توی‌کالسکه عکس ما را
بیندازد عکاس چند شیشه عکس ما را انداخت بعدبراه افتاده قدری که از خیابان
رفتیم راه را کج کرده رفتیم بخانه پرنسس‌هلنا(Princesse Helena)دختر پادشاه

وجهٔ پرنس کریستیان(Prince Christian) که ازشاهزادگان‌هولستین آلمان
ست که دولت پروس حالا ولایتشرا متصرف است‌وشاهزاده هنوز ادعای این‌ولایت
ا دارد که یك‌وقتی بلکه صاحب شودخلاصه‌واردخانهٔ شاهزاده شده قدری نشستیم
خانه وباغچه گل‌کاری خوبی داشت بعد از صرف میوه برخاسته با کالسکه رفتیم
مقبرهٔ پرنس البرت شوهر پادشاه خیلی راه بود از پهلوی مقبره دوشس دوکنت
Duchesse de Quint مادرپادشاه گذشته تارسیدیم بمقبرهٔ البرت پیاده شده‌رفتیم
رمقبره بسیارعالی و باروح است از سنگهای رنگین ساخته‌اند صندوق مقبره از
سنك است مجسمهٔ خودآلبرت را خوابیده با حالت موت از مرمربسیارخوب‌روی
صندوق ساخته‌اند دستهٔ گلی که در دست داشتم بالای قبر گذاشتم بسیار افسرده و
مهموم شدم بیرون آمده سوار کالسکه شده‌رفتیم‌همه‌جاپرنس لیوپولد همراه بوداین
جاها گرمخانه‌های گل‌ومیوه‌جات‌وسبزی‌کاری وباغات‌وجای گاوها و گرفتن شیرو
کره برای پادشاه‌است پیاده شده درخت سرو کوهی بیادگار کاشتم سوارشده‌رفتیم
رراه‌آهن با شاهزاده‌لیوپولد وداع کرده رفتیم بشهروارد‌منزل‌شده قدری‌نشستیم
عد سوارشده بتماشاخانهٔ(مادام توسه)رفتیم‌مادام‌توسه‌زنی بوده‌وحال‌بیست سال‌است
رده‌است‌پسرونبیرهٔ‌داردجائی ساخته‌است که مجسمهٔ سلاطین و مردمان معروف و
نعرای‌بزرك‌قدیم‌وجدیدرا ازموم‌ساخته ورخت همان شخص وهمان عهدرا بعینه چه
رد چه زن حتی ازجواهرات مصنوعی مثل تاج گردن بند انگشتر وغیره بآدمها
وشانده ونصب کرده وهمهٔ آنها را دراطاقها وتالارها ایستاده ونشسته قرارداده‌اند
طوری که امکان ندارد شخص بتواندتشخیص بدهد که‌این آدم است یا موم‌خلاصه
سر(مادام‌توسه)ناخوش بودنوه‌اش‌معرفی میکرد صورت ناپلیون سوم را با همان
باس توی رخت خواب باحالت نزع ساخته‌اند بعینه آدم جانداراست که مشرف
موت باشد بعضی زنهای جاندارمیان آنها نشسته بودند هرقدرخواستم فرق‌بدهم که
دم حقیقی کدام وآدم مومی کدام است نتوانستم تا اینکه زنها برخاسته راه رفتند

وخنده کردند آنوقت معلوم شد که آدم جاندار هستند اشکال پادشاه حالیهٔ انگلیس واولادشان ووزرا همه بود وهمچنین شکل لوی فیلیپ وولیعهد فرانسه ومادرش (اژنی) خیلی صورت بود علاوه براشکال پادشاهان و بزرگان بعضی اشخاص قاتل و بدنفس را که در شیطنت وشقاوت ازمعاریف دنیا بوده‌اند کشیده‌اند خیلی شبیه مثل (ارسینی) که میخواست ناپلیون سوم را بکشد و (مزینی) ایطالیائی یك داری که آدمرا بان آویخته بقتل میرسانند ازفرانسویها خریده بودند آنجا بود که طرز آدم کشتن را نشان میداد می گفتند با این چوبه دار قریب بیست هزار نفر را کشته‌اند علاوه بر این ها از یادگار های قدیم در اطاقی بسیار بود اغلب اسباب ناپلیون اول در آنجا بود مثل کالسکه‌هائی که در جنگ واترلو بدست انگلیسها افتاده بود همان کالسکه که خود ناپلئون سوار میشده دیده‌شد. نقشهٔ که ناپلئون خودش طرح جنگ کشیده بود قمچی «شلاق» کالسکه‌چی روز «واترلو» شنل و بعضی رخوت ناپلئون دیده شدو همچنین از بعضی پادشاهان و بزرگان قدیم وجدید انگلیس وغیره بعضی اسبابها بود بعد آمدیم بیرون زیر اینجا بازار وسیعی است که از هر قبیل اسباب که تصور شود میفروشند قدری گشته بعضی بلور آلات وغیره خریدم از آنجا بمنزل بر گشته خوابیدم.

روز پنجشنبه هفتم شهر جمادی الاولی

امروز نهار را منزل خورده بعمارت بلور رفتیم سوارشده رفتیم به گاروپکتوریا سوار کالسکه بخار شده راندیم راه‌آهن مشرف ببام خانه‌ها بود نه یك جا نه‌دوجا متصل کالسکه یااز بالای خانه‌ها یا از سوراخ کوه میگذشت بیست دقیقه کشید که رسیدیم بگار عمارت بلور پیاده شده‌ازپله‌ها بالا رفتیم زن ومرد زیاده ازحد بودند قدری صورت عکس و غیره خریدیم فروشندگان این بازار همه زن هستند ازهر جور اسباب بود تفصیل این عمارت ازاینقرار است بیست‌سال قبل از این که‌دولت انگلیس بازار اکسپوزیسیون‌را در هاید پارك که توی شهر لندن واقع است ساخت

بعد از اتمام آن بعضی از اجزای آن را آورده در اینجا که بیرون شهر است بهمان
ترکیب عمارت ساخته واکسپوزیسیون دایمی قرارداده میهمانخانه‌ها ساختند جای
تعیش برای اهالی لندن بنا کردند فواره‌ها، حوضها، باغها، باغچه‌ها وهرجورچیزیکه
آدم را مشغول کند ایجاد کرده‌اند الحال بهترین تماشا گاه‌های لندن است همه‌روزه
برسبیل استمرار هفت‌هشت‌هزار نفر برای گردش و تماشا آنجا میروندو آن اشخاصی
که اینجا را ساخته مبالغی منفعت میبرند خلاصه بعد از خریدن بعضی اسبابها از
میان زن ومرد گذشته چند زن سیاه دیدم از اهل جزایر ژامائیك «Jamaique.»
که بسیارخوشگل بودند شوهر هم داشتند باوجودچهره‌های سیاه که درمیان زنهای
سرخ و سفید انگلیسی نشسته بودند باز از آن ملاحتی که داشتند بسیار با جلوه
بودند رنگشان برنك قهوه نپخته بود زلفهای خوب داشتند خلاصه عبور کرده بجائی
رسیدیم که یك شیریال دار افریق را با یك ببرهندوستان که باهم جنك میکردند
و مرال مردهٔ زیر آنها افتاده بود هرسه این حیوانرا که اصل بدن همان جانورها
بود بطوری ساخته و بر پا داشته بودند که هیچ از شیر و ببر زنده و مرال مـرده
نمیشد فرق داد پنجه‌هائی که بهم‌زده و خونی که جاری شده بود مثل این بود که
حالا گوشت بدن پاره شده وخون میریزد آنقدر خوب درست کرده‌اند که ده روز
تمام شخص از تماشای آنها سیر نمیشود بعد رفتم عمارتی را که از روی قصرالحمراء
که اعراب هنگـام تسلط خودشان در اندلس وتولد دراسپانیول بنا کردندساختهاند
تماشا کردم بسیار قشنك وخوب است گچ بری و کاشی کاری خوب کرده‌اند این
عمارات چند سال قبل آتش گرفته سوخته بود دوباره بوضع اول ساخته‌اند هنوز
هم تمام نشده است گچ‌بری وغیره میکردند اما گچ بری اینجا مثل ایران نیست
در ایران همهٔ گچ بریها بزحمت تمام بادست میشود اینجا قالبها ازسریشم ساخته‌اند
که انواع نقشها دارد بهر نقشی که‌میخواهند همان قالب را برروی تختهٔ گچ گذارده
فوراً منقش میشود فوراًهم خشك میشود آنوقت مثل آجر بدیوارها کارمیگذارند حوض

و فوارهٔ خوب بوضع اعراب‌داشت بعد از آنجا رفتیم به ماهیخانه چند پله‌میخورد زیرزمین دالان طولانی مسقفی بود هوای خنك خوبی داشت‌اقسام‌حیوانات‌ونباتات بحری درآنجا بود مثل برلن اما دربرلن نوع‌ماهیها و بعضی‌چیزهای‌دیگر بیشتر ازاینجا بود بعدآمدیم بالا بازاز میان مردم گذشته‌ازپله‌هائی که شب‌آتشبازی بالا رفته بودیم رفتیم بالا باغ‌و فواره‌ها را تماشا کرده بعد بازرفتیم از توی باغ‌برای تماشای‌دو بالونی که میخواست‌با آدم هوا برودخیلی راه پیاده رفتیم زن‌ومردوعمله احتساب زیادی‌هم بودتارسیدیم‌به‌آخر باغ دو بالون بسیار بزرك از بخار پر کرده مستعد بالا رفتن بودند بطوری که هیچ مجال نمیدادند پارچه ابریشمی مخصوصی دارد که روی‌آنرا مثل مشمع چیزی‌میگیرند که‌مستحکم‌ترشود و چند طناب‌برهم بافته مثل تور ماهی گیری بر روی بالون است در زیر بالون سبدی ساخته شده است که آدم درآن مینشیند سبد بقدرجای دوسه نفر بود بالون اول که هوا رفت اسمیت(.Smithe) نام با یکنفر دیگر اونو (.Evenau) نام در بالون نشسته بهوا رفتند و بالون از چشم گم شد بالون دیگررا هم با بخار پر کرده پسر اسمیت که جوانی بود ومیگفت تابحال صدوهفتاد مرتبه با پدرم به بالون نشسته‌ایم‌اوهم رفت بهوا فردا که خبر آمد بالون اولی در ده فرسنگی لندن و دومی در یکفرسنگی فرود آمده بود بعد باز پیاده‌آمدیم سر حوضها و فواره ها مردم بطوری ازدحام کرده بودند که مانع از تماشا بودند اما ما هم هر طور بود همه حوضها را تماشا کردیم در مراجعت کالسکه حاضر کرده بودند بکالسکه نشستیم با اینکه راه سربالا بود و خیلی تند هم میرفتیم باز خانمها و دخترها و پسرها همه‌جا باکالسکه همراهی کرده هیچ‌عقب نمیماندند باز رفتیم بالای عمارت قدری‌میوه خورده یك‌عکس‌هم ازما انداختند بعد رفتیم پایین‌سوار کالسکه‌بخارشده رفتیم منزل قدری در منزل مانده به‌آلبرت هال رفتیم کارخانه‌آنجا کار نمیکرد بعد رفتیم بتالارهائی که اقسام چپوقها و انواع غلیانها و ظروف آب خوری هرملتی را

با اقسام پارچه‌های حریر چینی و ژاپونی و فرنگی و غیره از قدیم و جدیدهمه را
آنجاهاچیده‌اند تماشا کرده از آنجا رفتیم بالا بتماشای پرده‌های‌صورتی که مردم
در سه ماهی که اکسپوزیسیون باز است بعضی را برای فروش و بعضی را محض
تماشا آنجا آورده میآویزند همه را تماشا کردیم اما اغلبی از پرده‌های‌بسیارخوب
را از پیش فروخته یا مطلقاً نمیفروختند بقدر ده پانزده پرده خوب منتخب کردیم
سمیت صاحب برای ما ترجمه میکرد صورت خری دیده شد پرسیدم قیمتش‌چند
است رئیس اکسپوزیسیون که مرد فربه ریش سفیدی‌بودو قیمتها را میخواند گفت
صد لیره انگلیسی که معادل دویست و پنجاه‌تومان ایران است گفتم قیمت‌خرزنده
منتها پنج لیره است چرا باید باین گرانی باشد رئیس گفت چون خرجی ندارد
جو و کاه نمیخورد گفتم اگر خرج ندارد بار هم‌نمیکشد و سواری نمیدهدبسیار
خندیدیم بعدوقت‌تنگ شده‌بسیارهم خسته بودیم رفتم منزل آلبرت‌هال باغ‌مخصوص
بسیار خوبی هم دارد.

روز جمعه هشتم

امروز بعد از نهار دیدن ولیعهد انگلیس رفتم زنهای ولیعهد روس‌وانگلیس
پرنس آلفرد هم بودند قدری نشسته‌بعد برخاسته‌آمدیم منزل قدری‌مکث کرده
رفتیم بمریض خانه(سنت‌توماس) که در مقابل پارلمنت‌واقع است این مریضخانه
را ملت ساخته است از زمان‌ادوارد چهارم بنا شده و حال دو سه سال است تمام
کرده‌اند موقوفات دارد و از آن زمان تا بحال هم مردم همه ساله بمیل خود پول
جمع کرده بجهت مصارف مریضخانه میدهند که دوا و غذای همهٔ مرضی مفت‌است
جای بسیار خوبی است همیشه بقدر چهار صد پانصد مریض از مرد و زن و بچه
بزرگ در آنجا هستند حکیم طولوزان هم حضور داشت رئیس حفظ‌الصحه لندن
که اسمش سیمون (Simon.) است با سایر اطبا و جراحان معروف لندن آنجا
بودند اطفال کوچك هر یك تخت خواب ورختخواب علیحده و رخت تمیزداشتند
همه را بجهت مشغول داشتن اسباب بازی و چیزهای قشنك فراهم آورده بودند

خدمتکاران زن بسیار بودند رفتیم باطاقهای دیگر که مردها بودندباوجود ناخوشی هورای بلندی کشیدند درمراتب زیراسبابی دارند که ناخوشرا بروی تخت گذاشته بمرتبه بالا میکشند بدون اینکه خود مریض حرکت کند اول سنك بنای مریضخانه را پادشاه گذاشته اند بعد رفتیم خانه (لرددار کیل) وزیر هند خانه‌اش دور از (هاید پارك) وغیره گذشته رسیدیم زوجه وزیر هند که خواهردوك سوترلاندوزن مسنه ایست با دختر پادشاه که زن پسر وزیر هند است جلو آمدند دست داده قدری در باغ گردش کرده رفتیم باطاق سر میز نشسته قدری میوه خوردیم دوك سوترلاند هم بود بعد رفتیم پائین توی باغچه چادری زده بودند نشستیم شخص اکوسی بالباس اکوس آمده قدری نی و سرنا زد شخص دیگر با لباس اکوس رقص اکوسی کرد روی تخته مدوری چهار شمشیر گذاشته قدری رقص شمشیر ها کرد شخص معروفی که اسمش ویتستن (Viteston.) است اختراع تلگرافی کرده است که مثلا از لندن بطهران که بواسطهٔ این تلگراف مکالمه میکنند همان عبارت روی کاغذچاپ شده با کمال آسانی خوانده میشود توی باغ گذاشته بودند رفتیم تماشا کردیم بعد بر گشتیم در (هاید پارك) پیاده شده به بنائی که پادشاه بیادگار آلبرت شوهرشان ساخته اند رفته تماشا کردیم همه از سنك است و حجاریهای بسیار خوب دارد که صورت معاریف وشعرا ونقاشان عالم و غیره را از سنك در آورده اند بمناسبت اینکه خود آلبرت ازاهل علم و صنعت بوده است اما ازدحام مانع ازتماشا بود بر گشتیم بکالسکه نشسته رفتیم منزل شب را بتماشاخانه درورلام (Drurelam.) رفتیم جمعیت زیادی توی کوچه بود رسیدیم بتماشاخانه ولیعهد انگلیس هم آنجا بود استقبال کرد دست داده رفتیم بالا در حجرهٔ نزدیك سن نشستیم پرنس آلفرد هم آمد اوپرا و باله هر دو بود خوب خواندند و رقصیدند رقاصهای خوشگل خوش لباس بودند تماشاخانه پنج مرتبه است قدری کوچك اما خوب زن جوان خواننده معروفی است نلسن (nelsom.) نام از اهل سوئدولیعهدآوردش بالا قدری صحبت کرد بسیار حراف و زرنگ است همه ساله بتماشاخانهای پطروپنگی دنیا وغیره

رفته مداخل زیاد میکند حالا بشخص فرانسوی گوسو (.Goussau) نام شوهر
کرده است بعد از اتمام در مراجعت از عمارت سن‌ژام (.Saint James) گذشتیم
این عمارت از قدیم ساخته شده است حالا هم باولیای دولت انگلیس اولیای
سن ژام مینویسند پادشاه سابقاً آنجا سلام می‌نشسته بعد از مردن شوهرشان دیگر
بآن عمارت نرفته‌اند حالا گویا مادر دوك دکامبریدج آنجامی‌نشیند آمدیم منزل
صنیع الدوله دیروز بـرای تعیین منازل و غیره بپاریس رفته است خـلاصه اگـر
احوالات شهر لندن یا کلیهٔ انگلیس را میخواستم کماهو حقه بنویسم باید یك تاریخ
بزرگی از انگلیس بنویسم در مدت توقف‌هیجده روز لندن فی الحقیقه بیـش از
این نمیشد نوشت انصافـاً وضع انـگلیس هـمه چیزش خیلی بقـاعده و منـظم
و خوب است از آبادی و تمول مردم و تجارت و صنعت و کار کردن و پی کار رفتن
مردم سرآمد ملل است.

روز شنبه نهم

امروز باید برویم به‌بندرشربورغ (Cherbourg) فرانسه صبح زود ازخواب
برخاستم‌دراین هیجده‌روزتوقف لندن همه روزه ابربودخرید زیادی هم درلندن‌شد
خلاصه ولیعهد انگلیس لرد کرانویل‌وزیرخارجه‌لردسرنی پرنس‌الفردپرنس‌ارتور
وغیره همه آمدنـد سوار کالسکه شده راندیم برای گار جمعیت زیادی با کمال
تاسف حاضر بودندمعلوم‌بود که‌اهالی‌انگلیس‌همه‌از رفتن ماقلباً‌ملول ومتأسف‌بودند
رسیدیم بگاروبکتوریا ولیعهد وداع کرده‌رفتند اما پرنس‌الفردوارتور باصدراعظم‌در
کالسکهٔ ما نشستند پسرحکیم‌الممالك درلندن ماند که درس بخواندراندیم برای
بندرپورتسموت سه‌ساعت کمترراه بود اما وقت آمدن از این راه نیامده بودیم در
نزدیکی بندرملحق براه اولی میشود ازآبادیها وشهرهای‌معتبری که گذشتیم‌متشام
(Mitcham) اپسوم (Epsom) دورکنك (Dorking) هورشام (Horsham)
اروندل (Aroundel) شیشستر (Chichester) بود وارد بندرشدیم‌جمعیت زیادی

بود از قلعه‌جات و کشتیها توپ انداختند امیرال بزرك مقیم آنجا روشام سیمور (Reaucham Seymur) پذیرائی کرد بعد داخل کشتی فرانسه شدیم این کشتی اسمش اگل (Aigle) وازناپلیون سوم بوده است که برای سواری خودش ساخته بوده است حال که جمهوری شده اسمش را عوض کرده راپید (Rapide) گذاشته‌اند کشتی بسیار خوبی است نهار خوردیم مسیو نیکلای مترجم فرانسه با بیبرستن Biberstin مترجم ومسیو ملینه (Mr . Meliné) وزیر مختار فرانسه که تازه مأمور باقامت در طهران است مسیو بل (Mr . Bel,) شارژدافر سابق فرانسه که در طهران بود با مسیو بلی (Blie) کاپیتان کشتی وسایر صاحب منصبان بحری بحضور آمدند بعد ازچند دقیقه کشتی براه افتاد راه راست خوب نزدیك از بندر دوور انگلیس است به کالهٔ بندر فرانسه که از دریا یك ساعت ونیم راه است اما از این راه پورتسموت به شربورغ هشت ساعت راه دریاست خلاصه کشتی دیگری هم عقب ما بود که سایر نوکرهای ماوغیره آنجا بودند چهار کشتی بزرك جنگی انگلیس هم طرفین کشتی ما بجهت احترام میآمدند داخل دریا که شدیم امواج بحرکت آمد هوا هم ابرومه بود بطوری احوال همه را منقلب کرد که هیچیك را قدرت راه رفتن ونشستن نبود همه افتادند من هم بسیار بداحوال شده رفتم خوابیدم تا نزدیك بندر شربورغ رسیدیم تا نیمهٔ راه هشت فروند کشتی جنگی فرانسه باستقبال آمد توپ زیادی انداختند کشتیهای انگلیس هم توپ انداختند ما را بفرانسویها سپرده مراجعت کردند وقت غروب آفتاب ببندر رسیدیم کشتی لنگر انداخت آسوده شده شام خوردیم صاحب منصبان فرانسه از این قرار بکشتی آمدند ویس امیرال پنهوا (Vice amiral penhoat) حاکم بحری شربورغ ویس امیرال رنیو (.Vice amiral regnaud) سردار کشتیهای جنگی ژنرال دومولن (.Général de Moulins) سردار قشون فرانسه در شربورغ مسیو وتیه (.Mr Vaultier) حاکم کل ایالت مانش مسیو لارناك (Lr . Larnac) حاکم شهر شربورغ با سایر صاحب منصبان وآجودانهای بری وبحری بحضور آمده رفتند در کشتیهای جنگی آتشبازی وچراغان خوبی کردند .

روز یکشنبه دهم

امروز بایدبرویم‌پاریس، صبح زود از خواب برخاسته سوار قایق شده‌راندیم برای ساحل بسیار هوا سرد بود رسیدیم باسکله پله بسیارخوب وطاق نصرت خیلی قشنگ ممتاز از گل و بوته و دسته‌های گل و چهل‌چراغ و غیره وانواع نقشها با اسلحه از قبیل طپانچه و تفنگ و سرنیزه ساخته بودند الحق صنعت کرده بودند رفتیم بالا جمعیت زیادی ازصاحب منصبان نظامی بری وبحری وحکومتی وارباب قلم وغیره صف کشیده بودند حاکم مانش‌همه را معرفی مینمود ومنهم احوال‌پرسی میکردم تا رسیدیم بکالسکه‌های راه‌آهن سوارشده قدری ایستادیم اکثری اززن و مرد فرانسه کم‌جثه ولاغراندام هستند مثل اهالی روس و آلمان و انگلیس نیستند شباهتشان باهالی‌مشرق‌زمین‌بیشتراست قلعه شربورغ خیلی مستحکم است ازطرف دریا بروج وباستیانهای محکم وازسمت خشکی هم قلعه و خندق عریضی‌دارد که همیشه پرآب است گرفتن این شهر بغلبه بسیار مشکل است شهرش چندان بزرک نیست متجاوز ازسی وهفت هزارنفرجمعیت دارد بندرگاه خوبی است ابتدای این قلعه ازعهد ناپلیون اول است ودرزمان ناپلیون سوم تمام شده است وحالا هم کار میکنندخلاصه‌کالسکه‌ها براه افتاد امروزازمملکت نورماندی‌عبورشد بسیارمملکت خوب پرحاصلی است چمنهای بسیار وسیع ودرخت و گل‌و گیاه زیاد دارد گاوهای خوب مادیان گوسفند زیاد نگاه‌میدارندبواسطه‌مرتع زیادی که دارندبوته ودرخت گز زیادی دیده شد مثل ایران است اغلب گلها ودرختهای ایرانرا امروز دراینجا دیدم مثل درخت بید و تبریزی و گز وغیره زمینهای اینجا همه پست وبلند است تپه زیاد دارد سیب این مملکت بخوبی مشهور است درخت سیب زیاد دیده شد خلاصه بشهر کان (Caen.) رسیدیم پایتخت نورماندی است نیم‌ساعت آنجا ماندیم نهارخورده شد شهر بسیارخوبی است بعد ازاین‌شهراز چند سوراخ کوه گذشتیم که یکی ازآنها بقدر یکفرسنگ میشد قلب آدم دروقت عبورخفه‌میشود از شربورغ تا پاریس با راه‌آهن هشت ساعت راه و نود فرسنگ مسافت است یکساعت بغروب

مانده بحوالی پاریس رسیدیم ازپل رودخانه سن که درخارج شهرواقع است گذشته داخل‌شهرپاریس‌شدیم ازخط راه‌آهن که از کنارقلعه درداخل‌شهر بدورشهرمیگردد رفته به محلی رسیدیم موسوم به پاسی (Passy.) که همه رجال و اعیان حالیه دولت فرانسه و سایر مردم تماشاچی در آنجا حاضر بودند صنیع‌الدوله و (مارشال ماکماهون) که رئیس دولت‌است‌بادوك دوبروگلی (Duc. de Broglie.) که تازه وزیرخارجه شده و صاحب منصبان دیگر و وزرا و غیره دم گارحاضر بودند آمدیم بیرون با مارشال و وزیرخارجه تعارف شد خیابانی بود که فرش کرده و زینت زیادی داده بودند مسافتی را پیاده رفتیم مارشال امراء و صاحب منصبان عسگریه وغیره را معرفی میکرد تا رسیدیم بکالسکه اسبی من وصدراعظم و مارشال ووزیر خارجه درکالسکه نشسته سایرهمراهان هم در کالسکه‌های دیگر سوار شده براه افتادیم شلیك توپ شد وازهمین‌محل‌درطرفین راه سربازپیاده وسواره‌نظام وژاندارم باالباسهای‌خوب ایستاده بودند الی کرلژیسلاتیف (Corps legislatif.) که منزل ما را معین کرده بودند خلاصه عقب سرصفوف نظامی‌تماشاچی زیادی ایستاده‌بودند از بوادوبولن (Bois de Beulogne.) عبورشد که خارج قلعه است دوباره داخل قلعهٔ شهر شده از خیابان وسیعی که موسوم است به آونو دو لاگراند ارمه (Avenue de la grande armée.) عبور کرده به ارك (دوترلیومف) رسیدیم که از بناهای بزرك ناپلیون اول است ازسنگ ساخته‌اند صورت جنگهای ناپلیون را در داخل وخارج‌واطراف آن‌حجاری کرده‌اند بسیاربنای عالیست اما دراین جنگ آخر با پروسها از گلولهٔ توپ زیاد خرابی درآن بهم رسیده است ومیان‌آن را هم فرش‌کرده صندلیها چیده خیلی زینت داده بودند ازکالسکه پیاده شده‌آنجا قدری نشستیم حاکم شهر که مردی فربه وتنومند واسمش‌مسیودوال (Mr. Duval.) است باکلانتر آمده نطقی کردند ما هم جوابی دادیم از جانب وکلای شهر پاریس هم مأموری چندآمده نطقی کردند جواب دادم بعد برخاسته سوارکالسکه شده داخل

خیابان شانزالیزه (Champs élysées.) شدیم بسیار باصفا ووسیع است ازهمه این خیابانها که عبور شد طرفین درختهای خوب کاشته‌اند و خانه‌های قشنگ باشکوه ساخته تا رسیدیم به پلاس دولاکونکرد (Place de la concorde.) که میل بلندی از مصر آورده آنجا نصب کرده‌اند میدان با روحی است دو حوض با فواره داشت امافواره‌هاهمیشه نمی‌جهد هروقت که بخواهند جاری میکنند ازپل‌رودخانه سن گذشته داخل عمارتی که جهت ما معین کرده بودند شدیم دم پلهٔ عمارت مسیو بوفه (Mr. Buffet.) که حالا رئیس دارالشورای ملی است با بعضی وکلا نطقی مبنی بر تهنیت ورود ما کردند جوابی دادیم بعد رفتیم بالا اطاقها وتالارهای وسیع بسیارخوب دارد تختخوابی که بجهت ما زده بودند تختخواب ناپلیون اول‌بوده است در زمانی که ماری لوئیز دختر پادشاه اطریش را عروسی کرده بود امروز حالت غریبی ازفرانسویها دیدم اولاآن‌حالت عزای بعدازجنك آلمانرا هنوز دارند وعموماً ازکوچك‌وبزرك مهموم وغمناك‌هستند رخوت زنها وخانمهاومردم همه رخت عزاست کم زینت بسیارساده وگاهی بعضی ازمردم‌آواز زنده باد مارشال زنده‌باد شاه ایران‌میکردند ازیکی دیگرهم شنیدم درگردش‌شب بآواز بلند میگفت‌سلطنت و قواعد او محکم و باقی باد از اینها همه معلوم میشود که فرق زیادی حالا در فرانسه میباشند که طالب‌سلطنت هستند یعنی آنهاهم سه فرقه هستند فرقه‌ای اولاد ناپلیون‌رامیخواهندفرقه‌ای‌اولادلوی فیلیپ‌رافرقه‌ای هانری پنجم را میخواهند که ازخانوادهٔ بوربون وبا اولاد لوی فیلیپ اگرچه‌یك طایفه هستند اماجدائی‌دارند جمهوری‌طلبان‌هم قوت زیادی‌دارند اماآنها هم بیك عقیده نیستند بعضی جمهوری روژ (Rouge.) یعنی‌جمهوری‌سرخ‌راطالب هستند که‌اصل‌جمهوریست‌بعضی جمهوری وسط را طالبند که هم قواعد سلطنت در آن باشد هم پادشاه نباشد بعضی دیگر طورهای دیگر طالبند درمیان این فرق مختلفه حالا حکمرانی کردن بسیار کار مشکلی است وعواقب این امور البته بسیاراشکال خواهد پیدا کرد مگر اینکه همه متفق‌الرأی شده یا پادشاهی مستقل یا جمهوری مستقل برقرار شود در آنوقت

دولت فرانسه قوی‌ترین دول است و همه کس باید از اوحساب ببرد اما با این اختلاف آراء بسیار مشکل‌است که منظم شود خلاصه قشونی که امروز ایستاده بودند قریب بیست هزار نفر میشدند این عمارتی که منزل ماست سابقاً دارالشوری یعنی مجلس اجتماع وکلای ملی بوده است بعد از خلع ناپلیون سیم از پادشاهی و جمهوری شدن دولت فرانسه وکلا واولیای دولت همه بدورسایل رفته شهر پاریس را بالمره ازادارات دولتی‌خالی گذاشتندشهر پاریس فی‌الحقیقه حالا مخصوص رعیت‌و عامه مردم است‌هرطور بخواهند حرکت کنند‌دولت‌چندان‌قدرت‌ممانعت‌ندارد‌عمارت تویلری که‌بهترین‌عمارات‌دنیا بوده‌است حالا بالمره خراب شده‌است که کمونها آتش زده‌اندازعمارت‌همان دیوارها باقی‌مانده‌ماخیلی تأسف‌خوردیم‌اما بحمدالله‌عمارت لوور که متصل بعمارت تویلری است محفوظ مانده وخراب نشده است هوتل دو ویل (Hotel de Ville.) را که ازعمارات خوب دنیا بوده است وعمارت نشان لژیون‌دنور را بالمره آتش زده‌اند مناره وندوم (Vendome.) که ناپلیون اول از مصالح توپهای دشمن ریخته وشکل خودشرا هم بالای آن نصب نموده و جمیع جنگهائی که کرده بود دورآن نقش بوده کمونها شکسته و برده‌اند حالا هیچ باقی نمانده مگر همان‌سکوی پایهٔ مناره، پاریس شهریست بسیارقشنگ وخوشگل وخوش‌هوا و غالباً آفتاب بسیار شبیه است بهوای‌ایران‌شب را سوارکالسکه شده با معتمدالملک و جنرال آرتور (Général Arture.) در شهر گردش کردیم از کوچهٔ ریولی (Rivoli.) و از خیابان (سباستپول) که از کوچه‌های معروف است و از میدان (واندوم) و عمارت تویلری (Tuileries.) عبور کرده از بعضی‌بازارهاوغیره گذشتیم چراغ شهر همه گازاست‌بسیار روشن وخوب شهر باصفائی‌است مردم‌زیادی‌در کالسکه نشسته‌میگشتندودر قهوه‌خانه‌هاو غیره مشغول عیش‌بودند رودخانهٔ سن مثل‌رودخانه (تیمز) نیست کم عرض و کم‌آب است کشتی بزرگ هیچ نمی‌تواند سیر کند توی عمارت ما باغ کوچك خوبی‌است حوضی‌دارد بافوارهٔ سنك سماق سه مرتبه چادری هم زده‌اند ازآنجا میرود بعمارت وزارت خارجه که شاهزادگان را منزل داده‌اند

عمارت بسیار عالی خوبی است سابقاً اینجا وزارتخانهٔ خارجه بوده است باغ گل-
کاری خوبی هم دارد فواره کوچکی میجهد مرتبهٔ فوقانی عمارت حمام خوبی‌دارد
بسیار پسندیدم آب گرم وسرد هردو دارد هرطور شخص بخواهد ممکن است .

روز دوشنبه یازدهم

بعد از نهار سوار کالسکه شده بتماشای شهر رفتیم از کوچه پارك مونسو (Parc monceau.) که بسیار خوب کوچه ایست و ازباغ گلکاری خیلی خوبی گذشته پارك تریومف رسیده رفتیم روبه بوادبولون اول رفتیم به‌ژاردن‌دکلی‌ماتاسیون (Jardin d'acclimatation.) پیاده شده داخل باغ شدیم بعضی گلها داشت و جائی ازسنك ساخته بودند که بعینه کوه طبیعی بود از آنجا در آمده رفتیم بباغات وحوش و طیور دور اطاقها را با سیم شبکه کرده و توی آنها آب‌ودرخت‌برای‌طیور و حیوانات قرار داده بودند اقسام مرغها و طوطیهای ینگی دنیا وافریق و هند و استرالی دیده شد میمون‌و غیره هم بود حیوانی است مسمی به کان‌کورو که در استرالیا پیدا میشود خیلی شبیه است بموش ده‌پا چیز عجیبی است تند میجهد راه نمیتواندبرود دستهایش کوتاه است پاها بلندمتصل باید بجهد بقدرشغال بزرگ‌است ماده‌اش هم در زیر شکم کسیهٔ دارد که بعداز زائیدن بچه‌هایش‌را توی آن کیسه گذاشته میجهد و میدودبسیار پردو میشود قرقاولهای بسیارعجیب‌خوش‌رنك‌بانواع اقسام دیده شد دوفیل هم‌بود که تخت برروی آنها گذاشته زنهاو بچه‌ها سوارشده‌راه میرفتند یك درشکهٔ‌راهم که آدم‌در آن‌نشسته بود بیك‌شترمرغ بزرگی بسته‌بودند در کمال سهولت میکشید بقدر یك اسب کوچك قوت داشت بعد از گردش زیاد رفتیم بماهیخانه مثل ماهیخانه‌های سایر ممالك بود اما بسیار مختصرو محقررئیس این باغات و نباتات دوروان دولویس(Drouyn de lhuys.)است که سابقاً درعهد ناپلئون وزیر دول خارجه بوده خودش حاضر نبود نایبش که اسمش ژفرواسنتیلر (Geoffroy Saint Hilaire.) است حاضر بود معرفی نباتات وغیره‌رامیکرد

بعد سوار کالسکه شده رفتیم بگردش بودا بولون جزیرهٔ میان آب بود سوار قایق شده آنجا رفتیم یکی از صاحب منصبان قشون در آنجا پیدا شد ازحالات جنك تعریف میکرد گلوله‌های توپ وتفنگی که به درختها خورده بود نشان میداد اغلب درختها داغ ونشان گلوله داشت معلوم شد که در آنجاها جنگهای سخت شده است هم باپروس وهم باکمونهادر آخر جزیره کلاه فرنگی چوبی کوچکی بود موسوم به پاویلون دلمپراطریس(Pavillon de l'imperatrice.) یعنی کلاه‌فرنگی زن ناپلئون‌از چوب ساخته‌اند بسیار قشنك و کوچك قدری تماشا کرده مراجعت باین‌طرف آب نموده سوار کالسکه شده گردش کنان رفتیم رو بمنزل شب‌را هم رفتیم بگردش‌بازار سرپوشیدهٔ دیده شد مثل دالان قدری هم اسباب خریده آمدیم منزل‌روزنامه پاریس را روزبروز بتفصیل نوشتن بسیار مشکل است تماشای گردشگاههای خوب‌درشب‌و روز مجال روزنامه نوشتن نمیدهدولی آنچه لازم است نوشته میشود بطوراختصار .

سفرای خـارجه یك روز همه بحضور آمدند از هردولتی اینجا ایلچی کبیر و وزیرمختار و شارژدافر هست حتی از ژاپون وجمهور جزیرهٔ هائیتی (Haiti.) ایلچیان کبیر شیژی (Chigi.) تونس‌پاپ یعنی‌فرستادهٔ پاپ‌لردلین(Lord Lyon.) ایلچی کبیر انگلیس الوزاگا (Olosaga .) ایلچی کبیر اسپانیول پرنس ارلوف (Prince Orloff.) ایلچی کبیر روس که چشم چپش در جنك کریمه در محاصرهٔ قلعهٔ میلستری گلوله‌خورده معیوب شده است . بعضی زخمهـای دیگر هم ازشمشیر وغیره خورده است دستمال سیاهی محکم بسر روی چشم معیوب بسته بود اپونی (Appony.) ایلچی کبیر اطریش سرور پاشا ایلچی کبیر عثمانی مسیو نیگرا (Mr Nigra.) وزیر مختار ایطالیا مسیو واشبرن (Mr .Washburn.) وزیرمختار دولت ینگی‌دنیا ناائونبن سام شیما (Naonobon-sameshima.)وزیر مختار ژاپون پرنس منچیکوف مهماندار روس و میرزا عبدالرحیم خان ساعدالملك وزیرمختار مقیم پطر هم اینجادیده شدند مسیوپیشون مسیو مینیاك مسیو سرتیژ وزرای مختار

سابق فرانسه در طهران و موسیومونی شارژدافر فرانسه که مقیم طهران بود همه دیده شدندهمه فربه‌تر و جوان‌تر بودند .

یك‌روز بعداز نهار رفتیم بعمارت و باغ ورسایل هوا بسیار گرم بود رسماً رفتیم جمعیت زیادی در طرفین راه بودند از شانزالیزه وارك‌تریومف وبودا بولون و رودخانهٔ سن گذشتیم حاکم و مأمورین‌سن‌واواز که‌آنطرف‌رودخانه وایالتی‌است علیحده‌همه بحضور آمده نطقی کردند جوابی دادیم ازقصبه سور (.Sévres) که معروف است بکارخانه چینی سازی و ده شاویل (.Caville) و ده ویـلداوری (.Ville d'Avray) گذشته داخل ورسایل شدیم از دو طرف قشون سواره وپیاده صف کشیده ایستاده بودند جمیعت زیادی بود رفتیم بعمارتی که منزل مسیو بوفه رئیس‌و کلای ملت واز عمارات لوی چهاردهم‌است یعنی کل ورسایل را ازعمارت و باغ او ساخته است پرده‌ها واشکال خوب دراین چند اطاق دیدم‌همه عمارت‌ازسنك وبسیار محکم است ودرحجاری ونقاشی‌وعلم معمـاری اول بنای فرنك است مسیو بوفه دم‌کالسکه استقبال کرد و کلای دیگر دولت هم بودند رفتیم بالا دراطاق‌روی صندلی نشستیم زن مسیو بوفه آمد حضور بعد برخاسته ازهمان راهی که‌آمده‌بودیم رفته تا نیمه راه بعمارتی که مارشال ماکماهون منزل دارنـد رسیدیم پیاده شده مارشال وسرداران دیگر استقبال کردند رفتیم بالا دراطاقی نشستیم‌آنجاهم‌عمارت عالی خوب بسیار بازینتی است جزءعمارات‌ورسایل است زوجهٔ‌مارشال بحضور آمد بسیار زن نجیبی است مارشال یك پسر بزرك که بنظر هفده هجده ساله‌آمد و دو دختر دارند آمدند توی اطاق وزیر خارجه دوك دبروی هم آنجا بود بعـد رفتیم پائین ما و مارشال بکالسکه‌نشسته‌رفتیم بباغ‌ورسایل گردش کردیم‌حوضها وفواره‌های زیاد دارد که منبعش مثل فواره‌های عمارت بلور لندن ازچرخ بخار است‌منبعها را باز کرده آب‌بفواره‌هاانداخته بودند دریاچهٔ‌طولانی پائین حوض و فواره‌ها داشت خیابانهای وسیع بسیار خوب درختهای جنگلی همه سرهای درختهـا را بهم بسته مثل سقف کرده‌اند و گاهگاه یك میدان مدوری از درخت و سبزه پیدا میشود که

در میان آن حوض عظیم وفوارهٔ مرتفعی میجهد بسیار باصفا جائی است محلی را
مثل کوه‌ساخته‌اند آبشار از کوه میریزدچند مجسمه مرمردر زیر آبشار گذاشته‌اند
که یکی از آن‌مجسمه‌ها موسوم به اپولون (Appollone.) که رب النوع حسن
مردانه وروشنی وشعر است آرایش‌میکندسایرین دور او آئینه و گل‌و اسباب‌آرایش
نگاه داشته‌آنقدر خوب حجاری شده است که بتصور در نمیآید خواستم بروم بالا
نزدیك آن مجسمه‌ها زیر آبشار مارشال و جنرال ارتون گفتند رفتن‌بآنجا بسیار
اشکال دارد بجهت آنکه راهش همه پرتگاه وسنگ‌وسر بالاست من گفتم میروم‌واز
کالسکه پائین‌آمده رفتم بالا اگر چه راهش بدبود اما برای ما که خیلی بدتر از
این راهها را درشکارگاههای ایران رفته ودیده بودم هیچ اشکال نداشت تا رسیدیم
نزدیك مجسمه‌ها جنرال آرتون آمداما زمین خورده‌همهٔرختهایش گلی‌وشمشیرش
کج شد بلکه شکست مارشال هم آمد اما خیلی بزحمت و باامداد چندنفردیگر
لکن این طور آمدن مارشال و جنرال فرانسه باینجا منافاتی بارشادت و شجاعت
آنها ندارد خلاصه این مجسمه ها بسیار خوب بود قدری چرك شده و تارعنکبوت
همه آنها را گرفته بود آمدیم‌پائین جای دیگر بود که مدور ساخته بودند میانش
حوض و فواره دورتا دور همه ستون سنك دو قطار ما بین ستونها حوض بلند سنگی
پایه‌داری ساخته‌اند که‌ازمیان آن فوارهٔ بلندی میجهد قریب‌هشتاد نودحوض‌داشت
که از میان هر یك فوارهٔ میجست این ستونها و فواره‌ها وسطح زمین وغیره همه
از سنك است وهمچنین در سایرجاهای باغ فواره ومجسمه مرمروغیره بسیاراست
خیابان زیاد وسیع باصفاتعریف آنها کماهوحقه بنوشتن ممکن نمیشود مگراینکه
خود شخص همه را به‌بیند زن‌و مرد تماشاچی ازدحام غریبی کرده فریاد میزدندو
هورا میکشیدند بر گشته رفتیم بالای عمارت قدری‌در اطاقها گردش کردم‌مارشال
کان‌روبر وپالیکاهو (Palikao) که سردار قشون مامور چین‌بوده‌است بحضور آمد
صحبت شد پالی کاهو حالا بیکار است میگفت از بیکاری مشغول نوشتن روزنامه

چین هستم کانروبر هم حالا شغلی ندارد اما بسیار سرکردهٔ قابلی است باهوش و رشید در جنك سواستاپول سردار بوده و در محاصره قلعهٔ متز در تحت حکم مارشال «بازن» که در تسلیم شدن قلعه بآلمانها او هم جـزء اسرا اسیر شده است و کمال افسوس را داشت که چرا در تحت حکم «بازن» بوده است خلاصه بعد پسرهای لوی فیلیپ را دیدم در عهد ناپلئون از مملکت فرانسه اخراج و در انگلیس بوده و بعد از جمهوری بخاك فرانسه آمده اند دو نفر شانرا که یکی (دوك دومال.Duc d' Aumal) و دیگری پرنس ژوان ویل (Prince Joinville.) باشد امروز دیدم شاهزاده «اومال» بسیار آدم قابلی است ژوان ویل هم شاهزاده خوبی است قدری گوشش سنگین است کونت دپاری (Cont de Paris.) که نوهٔ لوی فیلیپ است و حالا سلطنت طایفهٔ اورلیان باو میرسد آنجا نبود یعنی رفته بود بخانهٔ که در ییلاق حوالی پاریس دارد باشاهزاده‌ها صحبت شد رفتند اینها حالا از جانب ملت در دارالشوری وکالت دارند چون در عهد پدرشان در نظام هم منصب داشته حالاهم در روزهای رسمی رخت نظامی میپوشند داعیهٔ سلطنت فرانسه را دارند تا خدا چه خواهد اسامی و ترتیب شاهزاده‌ها از این قرار است پسر بزرك لوی فیلیپ دوك دنمور (Duc de Nemours.) است بعد از آن ژوان ویـل بعد از آن دوك دومـال بعد از آن دوك دومون پـانسیه (Duc de Montpensier.) که حالا در اسپانیول است ادعای سلطنت اسپانیول را دارد کونت دوپاری نوهٔ لوی فیلیپ است و پسر دوك دورلهان که پسر لوی فیلیپ و ولیعهد بود بعد از آنکه از کالسکه افتاده مرده بود این ولیعهد شده خلاصه بعد از ساعتی مارشال ماکماهون آمدند رفتیم باطاقی که تخت خواب لوی چهاردهم بـا اسباب خوابش آنجا بود تماشا کرده بعد آمده سر میز شام نشستیم میز بسیار طولانی و شام خوبی بود اغلبی سرکردگان و صاحب منصبان نظامی و وکلا وغیره بودند دست راست ما مسیو بوفه رئیس دارالشوری نشسته بود و دست چپ وزیر دولخارجه روبرو مارشال دست راست ایشان صدراعظم همینطور شاهزاده های ایران و غیره هم در دو طرف نشسته بودند صنیع الدوله عقب صندلی ما ایستاده ترجمه میکـرد

بسیار خوش گذشت این تالار، تالار طولانی بسیار خوب مزینی است چهل چراغهای متعدد دارد بعد از شام پائین آمده من و مارشال در کالسکه نشسته چراغان عمارت و باغ را تماشا کردیم سوارهٔ زره پوش که دردست هر یك مشعلی بود جلو بودند جمعیت زیادی بود بالاخره رفتیم بطرف دیگری از باغ که دریاچه بود و آنطرف دریاچه چند مرتبه داشت که از مراتب آب میریخت مثل آبشار و از حوض فوارهها میجست اغلب بزرگان و سرداران و سفرای خارجه و نجبا و اعیان و وکلای ملت وغیره حضور داشتند صندلی گذاشته بودند نشستیم همه نشستند آتشبازی بسیار خوبی شد مهتاب بود هوا هم خیلی خوب وخوش بود بعد از اتمام آتشبازی سوار کالسکه شده از راه سنت کلو (Saint Clou.) که عمارت عالی دولتی بوده ودرجنك آلمان همه آتش گرفته وسوخته اما خیابان وباغش برجا مانده است رفتیم به بوادبولون و از آنجا بشهر و منزل رفتیم دربین راه با جنرال آرتون همه جا تا منزل صحبت کردیم .

روزی رفتیم به انوالید که مقبرهٔ ناپلئون اول و سایر سرداران و برادران ناپلئون و سرداران قدیم ایام لوی چهاردهم و غیره در آنجاست بمنزل ما که دارالشورای قدیم است یعنی بعمارت پاله دبوربن (Palais de Bourbon.) درجلو انوالید میدان وسیعی است خیابانهای پر درخت هم دارد وارد شدیم سربازان پیر قدیم که زخمی و بعضی بی پا و بعضی بیدست و بعضی کور بودند همه صف کشیده احترامات نظامی بعمل آوردند ما هم تعارف کردیم درحیاط انوالید بعضی از توپهای بزرگ قدیم و خمپاره وغیره گذاشتهاند حاکم انوالید که شخصی بسیار پیر و افلیج هم بود اسمش مارتن پره (Martinprai.) با آجودانهــا و سایر صاحب منصبــان استقبال کردند این حاکم سابقاً در الجزایر حکومت داشت درجنك کریمه وایطالیا رئیس «اتاماژور» بوده است رفتیم توی کلیسیا محراب بسیار خوبی از سنگ ومطلاکاری دارد لوی فیلیپ پادشاه سابق فرانسه ساخته است بسیار بنای عالی است

آنطرف محراب توی گنبد مقبرهٔ ناپلئون اول است که جسد اورا از جزیره سنت هلن‌لوی فیلیپ آورده‌اینجا دفن کرده است سنك روی قبر را که رنك ماشی‌دارد از جزیرهٔ کرس آورده‌اند بالای آن که سنك بسیارخوب سیبری است و رنك مایل بسرخی دارد امپراطور نیکلای روس فرستاده است بنای این کلیسای انوالیدکلیة از لوی چهاردهم است محراب و بعضی چیز های دیگر را لوی فیلیپ‌ساخته توی گنبد را هم او گود کرده است که سنك مقبره را آنجا گذاشته‌اند دورش از بالا راهرو دارد که مردم آمده تماشا میکنند عمارت انوالید بسیار عالیست گنبدش‌را هم ناپلئون مطلا کرده است چند نفر از سربازهای قدیم که در جنگهای واترلو و فریدلند واینا بوده آنجا دیده شدند بازهم با کمال بنیه بودند از جنگهای آنوقت تعریف میکردنداسامی آنها از این قرار است کاپیتان‌دوشمان (Duchemin.)شاسی (Chassy.) برانش (Branche.) آنطرف مقبره جائی بود در پشت آئینه کلاه ناپلئون اول که در جنگها برسر میگذاشته آنجا بود کلاه را برداشته بسیار نگاه کردم کلاه پادشاه وسردار بسیار بزرگی را بدست گرفته بودم از کلاه‌معلوم بود که ناپلئون همیشه این کلاه در سرش بوده است کلاه سادهٔ بود شمشیر ناپلئون که درجنك استرلیتس کمرش بوده آنجابود برداشته دیدم شمشیری بود کوچك وراست قبضه‌اش طلا بود اما شمشیر را زنك زده بود از غلاف کشیده نمی‌شد بـا احترام تمام هر دورا بجای خود گذاشته بیرون آمده رفتیم بموزه که نمونهٔ توپهای قدیم وجدید واختراعات آنهارا گذاشته و اسلحهٔ قدیم سرداران و پهلوانان سابق و زره زیاداز آدم واسب‌همه را با نمره‌واسم صاحب آنهامرتباً چیده بودند بعضی جاهای دیگر هم‌محل‌اسلحه‌وغیره بودچون‌قدری‌خسته‌بودیم تماشای آنهارا بروزدیگر گذاشته آمدیم منزل آنچه‌الان‌درانوالیدازصاحب‌منصب‌وسربازموجوداست پانصدو نودنفراست سی و پنج نفرازعهدناپلئون‌اول‌مانده‌اندمابقی‌ازعهود بعدبنای‌عمارت‌رادرسنهٔ ۱٦۷۰ مسیحی بر حسب‌حکم‌لوی‌چهاردهم‌لوووا (Louvoi.)وزیرجنك کرده‌است سی‌ودو عراده توپ

در انوالید است هر وقت کار بزرگی مثل فتوحات عظیمه وغیره رو بدهد توپهای
انوالید را شلیك میکنند درورود ماهم بپاریس ازانوالید شلیك توپ کردندبیرقهائی
که درعهد ناپلیون اول وبعد از آن از دولتهای دیگر در جنگها گرفته همه را در
انوالید ضبط کرده‌اند وهمچنین بیرقهائی که اززمان لوی چهاردهم گرفته‌اند آنجا
موجود است دردورمقبره ناپلیون چهل‌وشش بیرق است که خودش درجنگها گرفته
است درکلیسا دویست وچهل وپنج بیرق است که ازعهود قدیمه و جدیده گرفته‌اند
مقبرهٔ اغلب سرداران فرانسه ازقدیم وجدید در این کلیساست از آن جمله تورن
(Turenne.) ووبان ولانس(Lens)وکلبر (.Colbert) که ازسرداران ووزرای‌لوی
چهاردهم بوده‌اند مرتیه (.Mortier) و ژوردان (.Jurdan) از سرداران ناپلیون
اول هستند دردورمقبره ناپلیون قبر ژرم (.Jerome) برادر ناپلیون ومارشال دورك
(.Durvc)ومارشال برتران (.Bertrand) است سه روزقبل ازورودما بفرانسه‌درراه
آهن(شربورغ)دوترن‌بخار بهم‌خورده‌جمعی کثیر تلف‌وزخمی‌شده‌بودندمسیو کرمیو
(Cremieun) که یکی ازوکلای ملت فرانسه ویهودیست وهمیشه برضد ناپلیون
سیم بوده و ناطق‌غریبی‌است بحضور آمد مردیست پیر بسیار کوتاه حالاهم درمجلس
پارلمنت فرانسه حرف میزند و باز برضد رؤساست روچیلد (.Rotchild) معروف
یهودی هم که بسیار با دولت است بحضور آمد صحبت شد حمایت یهودیها را زیاد
میکرد وازیهودیهای ایران حرف میزد واستدعای آسایش آنها را مینمود باو گفتم
شنیده‌ام شما برادرها هزار کرور پول دارید من بهتر آن میدانم که پنجاه کرور
بیك دولت بزرگی یا کوچکی داده مملکتی را خریده ویهودیهای تمام دنیا را در
آنجا جمع کنید وخودتان رئیس آنها بشوید وهمه راآسوده راه ببرید که این‌طور
متفرق و پریشان نباشید بسیارخندیدم وهیچ جوابی نداد و باوحالی کردم که من
ازجمیع ملل خارجه که در ایران هستند حمایت میکنم مسیو لسپس (.Lesseps)
معروف که دریای سفید را با بحر احمر بهمدیگر وصل کرده است یعنی کمپانی

زیادی جمع شده باهتمام این شخص راه را باز کردند و باین واسطه راه تجارت هند و ایران وچین وغیره بفرنگستان تقریباً دوهزارفرسنك نزدیك‌ترشد باپسرش که جوانی است بحضور آمد خیال تازهٔ درسردارد که راه‌آهنی ازشهر(اورامبورغ) روسیه بسازد الی شهر سمرقند تا پیشاورخاك هندوستان انگلیس اما این‌خیالیست بسیار دور ودراز نادار (.Nadar) که عکاس قابل پاریس است بحضور آمده عکس ما را انداخت سابقاً بابالون‌زیاد بهوا رفته است اما حالا ازاین خیال افتاده‌مشغول عکاسی است شخص بامزهٔ با بنیه‌ایست مسیو تاردیو (.Tardieu) که رئیس‌مجلس حفظ‌الصحهٔ پاریس است بحضور آمد با لری (.Larey) که جراح معروف و پسر جراح‌باشی ناپلیون اول است و (ژول‌کلو) که عموی کلوکهٔ که حکیم باشی شاه مرحوم وحکیم ما بود وخودش درطهران شب نفهمیده عوض شراب زراری خورده مرد مسیوبوره (.Mr. Bure) که سابقاً درطهران‌وزیرمختار بود و بعد دراسلامبول و جاهای دیگر در ایام سلطنت ناپلیون وزارت مختاری داشته است بحضور آمد بسیار صحبت کردیم آدم قابلی است خلاصه گلولهٔ زیادی از پروسها بهمین عمارت (پاله بوربون) خورده که جای گلوله هنوزباقی است ،

روزی رفتیم به لنشان (.Longchamps) برای سان قشون نهارخورده سوار کالسکه شدیم همه همراه بـودند از ارك (تریومف) و (شانزالیزه) و (بوادبولون) گذشتیم وسط (بوادبولون) مارشال (ماکماهون) باجنرالها وصاحب‌منصبان وغیره سواره ایستاده بودند جمعیت زیادی از زن ومرد بود (دوك دونمور) پسر بزرگ (لوی‌فیلیپ) را هم که ندیده بودم سواره آنجا بود با اوصحبت شد منهم ازکالسکه درآمده سوار اسب صباح‌الخیر شدم (ژنرال لادمیرو) که سردار کل قشون پاریس است با «آتاماژور» یعنی آجودانش‌بودند خلاصه همینطور رفتیم بصفوف سوارهای زره‌پوش کویراسیه وسوارهای سبك هوسار رسیدیم از دوطرف ایستاده و هزار نفر سواره بودند بعد از اتمام صفوف سواره رفتیم بصحرا و چمن (لونشان) که چمن

وسیعی است طرف دست چپ کوه مصنوعی ساخته‌اند آب زیادی آبشار مانند میریزد جزء (بوادبولون) است پیاده نظام هم قریب صد و بیست فوج بودند اما هر فوجی چهارصد نفر بیشتر نبودند باقی مرخص خانه هستند ازجلو پیاده و توپخانه گذشتیم این قشون اطراف بعیده پاریس است مثلا بعضی از این افواج از سی فرسنك راه آمده بودند سیصد عراده توپ هم بود که باسبها بسته بودند همه افواج سلام نظامی داده بیرقها را برای تعظیم واحترام میخوابانند ما هم جواب میدادیم دور چمنها توی جنگل بالای درختها کلا آدم بود بعد از تماشای صفوف رفتیم باطاقهای چوبی که از قدیم در همین میدان مخصوص همینطور سانها و اسبدوانیها ساخته‌اند بالا رفته نشستیم مارشال رفتند توی‌سبزه وچمن سرداران فرانسه هم با بعضی وابستگان نظامی عثمانی و اطریش و روس و پروس پیش مارشال ایستاده بودند در بالاخانهٔ که ما بودیم وزیرخارجهٔ فرانسه (مسیو بوفه) رئیس دارالشوری مارشال (کان‌روبر) و غیره بودند (کان‌روبر) چون حالا داخل قشون نیست و ابوابجمعی ندارد سوار نشده بود خلاصه افواج و توپخانه آمده گذشتند کل و کلای ملت فرانسه که پانصد نفر بودند آمده نشسته بودند در عمارت طرف دست چپ سفرای خارجه و غیره نشسته بودند زوجهٔ مارشال ما کماهون هم بود جمعی از زنها وخانمهای خوشگل هم در اطراف ما نشسته بودند هرفوجی که ازجلو میگذشت و کلای ملت دست میزدند هورا میکشیدند مارشال ما کماهون هم برای هرفوج کلاه برمیداشت قریب سه ساعت طول کشید تا همهٔ افواج سواره وپیاده وتوپخانه گذشتند برسرهم متجاوزاز هشتاد هزار نفر بودند قشون خوبی سان دادند بعد از آنهمه شکست وخرابی فرانسه امید اینطور اجتماع و نظم قشون نبود لباسهای خوب داشتند تفنك افواج همان (شاسپو) قدیم است توپها هم همان توپهائیست که درجنك آلمان وپیش از آن داشتند بعد از اتمام سان که نزدیك بغروب بود برگشتم بمنزل .

روزی هم به لونشان برای اسبدوانی رفتیم خود مارشال بعمارت آمده سوار کالسکه شده رفتیم سایرین هم بودند ازهمان راه که آنروز بمشق قشون رفته بودیم

الی(بوادبولون) رفته از آنجا از دم آبشار گذشته رفتیم بهمان بالاخانهٔ که روزسان قشون نشسته بودیم وزیرخـارجه مسیو بوفه زوجهٔ مارشال و سرداران و غیره و ایلچی عثمانی و ایلچی اطریش بودند زن و مرد زیـادی هم دور اسبدوانی بودند چهـاردفعه اسب دواندند اسم هردوری را یکی‌ازولایات ایران گذاشته بودند مثل اصفهان ، شیراز و غیره دور اول نصف دایره کـه یك میدان اسب باشد دواندند چابك‌سواری که لباسش سبز بود برنك حمایل ایران اسب اوپیش آمد بعد دودور دیگر یکدورتمام دواندند اما چون مسافت زیاد نیست اسبها اغلب با هم می‌آمدند مثلا یك سرو گردن ازسایر اسبها پیشتربود درایران قاعده اسبدوانی بهتراست و بیشتر تماشا دارد هردور دایرهٔ اسبدوانی ایران نیم‌فرسنگ است شش دور که سه فرسنگ باشد گاهی هفت دوربیك نفس میدوانند هراسبی که پیش بیاید هنر کرده است اینجا منتهای اسبدوانی یك دوراست که نیم فرسنگ باشد هنر اسب خوب معلوم نمیشود دورآخرچند سد ازتخته بارتفاع یك ذرع که روی آنها چندین دفعه سر تاخت می‌جستند این طور بسیارتماشا داشت اسب دوانی یکساعت بیشتر طول کشید بعد رفتیم منزل مارشال رفتند که شب برای آتشبازی وچراغان‌حاضرشوند ما آمده دم ارك (تریومف) پیاده شدیم جمعی از ملتزمین بودند رفتیم بـالای ارك (تریومف) دویست وهشتاد وپنج پله میخورد بسیار مرتفع است پله‌های تنگ پیچ پیچی‌دارد بسیارمشکل است بالا رفتن من بیك نفس‌رفتم اما سایرین آهسته‌آمدند ازبالا کل شهر پاریس واطراف وقلعه‌جات همه پیداست مردمی که از (لونشان) و اسبدوانی برمیگشتند همه پیدا بودند از (بوادبولون) الی‌آخر (شانزالیزه) هفت قطارکالسکه بود وهمچنین‌درسایر کوچه‌ها کالسکه زیاد بنظرآمد خیلی تماشاداشت قدری آنجا ایستاده‌آمدیم پائین سوارکالسکه شده رفتیم ازبس‌کالسکه وجمعیت بود امکان عبور نداشت بزحمت بمنزل رسیدیم شب‌را مارشال آمـدند با هم سوار شده رفتیم از (شانزلیزه) وغیره گذشتیم از دم عمارت ما الی محل‌آتشبازی ازدو طرف

آدم بود امشب البته یك کرورجمعیت اززن ومرد دیدم همه فریاد میزدند که شاه ایران زنده بادمارشال را هم توصیف میکردند ومیگفتند فرانسه زنده باد چراغان بسیار خوبی کرده بودند در جمیع کوچهها لامپهای بلور مثل گوی گرد آویخته بود باد قدری چراغها را اذیت کرد خیلی راه رفته تا رسیدیم بجائی که رودخانهٔ سن در میان بود وآنطرف رودخانه آتشبازی حاضر کرده بودندآن دست رودخانه مقابل میدان مشق و مدرسه نظامی است که همه چراغان بود جائی که ما نشسته بودیم اسمش ترکادرو(Trocadero) بود اینطرف رودخانه همه چراغان بود برای ما از چوب اطاقهای عالی ساختهچهل چراغ زیادی آویخته بودندپردههای زیاد که تازه از حریر و مخمل و تافته بافته بودندآویزان بود ولی بادوباران قدری اوضاع را مغشوش کرد اما باز چراغها چون از گازبود کمتر خاموش شدآتشبازی بسیار خوبی کردند همه سرکردگانفرانسه و سفرای خارجه و غیره حاضر بودند الحمدلله بسیار خوش گذشت.

آمدیممنزل، مارشال الی منزل باز درکالسکه همراه بودند در بین آتشبازی سوارهٔزره پوش کویراسیه کهسههزار نفرمیشدندازلبرودخانه مشعلبدستموزیکان زنان میگذشتند شکوهی داشت.

شبی رفتیم سیرك (.Cirque) که نزدیك عمارت ماست مثل تماشاخانه جائی است امابهتر، عمارت مدوری ساختهاند دورش از چوب مراتب دارد بجهت نشستن مردم سقف هم دارد چهل چراغ زیادی آویختهاند میان این عمارت را مثل گود زورخانه خاك ریختهاند وسعتی دارد سه هزار نفر آدم میگیرد خصوصاً شبی که ماآنجا رفتیم خیلیآدم بود صندلی سی تومان و پنجاه تومان اجاره کرده بودند زنهای بسیار خوشگل بودند صدر اعظم و شاهزادهها و غیره همه حضور داشتند آنجا سه در دارد یکی در طویلهٔ اسبهای سیرك است که نزدیك محل بازی است که از همان در آمدو شد میکنند بقدر پنجاه شصت اسب بسیار خوب دارند برنگهای غریب. هیچ جا چنین اسبها ندیده بودم اسبهای خال دار عجیبی

بودند البته هر یك هزار تومان و پانصد تومان قیمت داشتند و طوری این اسبها را تعلیم و عادت داده‌اند که بیك اشاره هر حرکتی که بخواهند میکنندهمه اسبها زبان میدانستند معلم میگفت بایستید همه میایستادند میگفت تند بروید میدویدند میگفت سر پا بلند شویدفوراً بلند میشدند میگفت کج بدومیدویدخلاصه هر چه میگفت همان میکردند خیلی محل‌عبرت بود شلاق بزرگی‌دست‌میراخور اسبها بود متصل حرکت میداد مثل تفنگ صدا میکرد زنهای خوشگل‌خوش‌لباس سوار اسبها شده دورمیدواندند روی اسب میجستند معلق میزدند پشتك میزدندباز روی زمین میافتادند بدون اینکه صدمهٔ بخورندچند نفر در اطراف دایره قطیفه‌ها نگاه داشته بودند و همه دستها را بلند داشتند زن خوشگلی‌سوار اسبی‌شده‌بنا کرد دور میدان دواندن در حالتی که اسب سرتاخت بود بهر قطیفه که میرسید ازروی اسب بلند شده در روی هوا معلق‌وارونه زده‌آنطرف قطیفه دوباره با پا روی‌اسب پائین میامد دو دفعه معلق زده درست روی اسب پائین آمد دفعه سیم زمین خورد اما عیب نکرد دوباره جست روی‌اسب سه معلق دیگر زد حلقه‌های بزرك چوبی‌نگاه میداشتند جوانی سوار اسب بود در سرتاخت اسب نزدیك حلقه که میرسید بهوا جسته از توی حلقه در رفته آن طرف حلقه دوباره با پا روی اسب میآمد بعضی حلقه‌ها را مثل دایره پوست کشیده بودنداسبها در سرتاخت بقوت پوست را پاره کرده از توی حلقه رد میشدند وآدمی هم که سوار بود از بالای حلقه جسته آنطرف روی اسب‌میافتاد زنها وپسرهای‌سواره، کارها میکردند که بتعریف‌ونوشتن نمیآید مثلا در یك نفس و یك دفعه بالای اسب پانصد معلق وارونه میزدند که از قوه بشر خارج است اطفال کوچك خوشگل طوری‌معلقها میزدند که بتصور نمی آید بند بازی بسیار خوبی کردند که بجز میمون و عنکبوت‌کار هیچ‌حیوان‌وآدم دیگر نیست خلاصه‌کارهای غریب کردند خیلی تماشا داشت.

بعد رفتیم بعمارت لوور جمیع حکما و دانشمندان پاریس آنجا بودندوزیر علوم که مردی بسیار فربه و بلند و اسمش «باتبی» است آنجا بود رفتیم بمرتبه

پائین عمارت که مجسمه‌های مرمر قدیم و جدیدآنجا بودسواره زره پوش مشعلها بدست جلو ما میرفتند حکما و علما از دو طرف و وزیر علوم نزدیک‌ما راه میرفت بعد از گردش زیادآمدیم منزل مجسمه‌های‌بسیار خوب‌دیده شدیك مجسمهٔ بزرگی بود از مرمر بسیار عظیم الجثه و قوی هیکل تکیه بکوه داده نشسته پاهایش درازو ظرفی در دستش بود که‌آب‌ازآن میریخت این‌آب، آب‌همان‌رودخانهٔ تی بر (Tibre.) است که در شهر رم پایتخت ایطالیاست و مجسمه‌های مرمر ونوس (Venus) که رب‌النوع حسن است یکی را بسیار خوب حجاری کرده‌اند اما هردو دستش از بازو شکسته بود صورتهای دیگر هم بسیار بود که در جاهای دیگرمثل اینها کم دیده شد.

روزی رفتیم بجائی که پانوراما (.Panorama) میگویند یعنی دورنما این یك علم و صنعتی بسیار عجیب است و مخترع آن ینگی دنیائی است‌نزدیك‌بعمارت ما بود صدراعظم و دیگران همه بودند رسیدیم بجائی که عمارت مدوری بنظر آمد درکوچکی داشت داخل شده اول رسیدیم بدورنمائی که کوچهٔ از کوچه‌های پاریس را می‌نماید در هنگامی که پروسها شهر را محاصره کرده گلوله و نارنجك مثل تگرك ازهوا میبارد فصل زمستان هم هست مردم از خانه‌ها بیرون‌آمده دست زن و بچهٔ خود را گرفته فرار میکنند هر قدر شخص بنظردقت بیشتر نگاه‌میکرد این حالات‌مجسمتر میشد بطوریکه نمیشد تشخیص داد که این پردهٔ‌صورت‌و نقاشی است یا حالت حقیقی وهمان زمان گیر و دار است شخصی زمین‌خورده‌سرش‌شکسته خون میریخت هیچ معلوم نبود که خون حقیقی است یا مصنوعی و همچنین سایر حالتها بعد ازآنجا پله میخورد میرود بالاآنجا یك محوطه گردیست که شخص از هر طرف نگاه میکند شهر پاریس و قلعه‌جات اطراف شهر و توپ‌و گلوله وهنگامه جنك و محاصره و بهوا رفتن و ترکیدن گلولهٔ توپ و نارنجك بنظر می‌آمد مثل این است که الان شخص در شهر پاریس است و جمیع حالات جنك با پروس و شورش را ملاحظه میکند خلاصه شخص تا بچشم خود نه‌بیند نمیداندچگونه است

که پردهٔ مصنوعی و امر معدومرا با حالت حقیقی وشیئی موجود نمی‌توان فـرق گذاشت همین محل همیشه محل‌بروز همین صنعت بوده که‌هر وقت هر کس‌خواسته پول داده و رفته تماشا کرده است موکلین اینجا خیلی مداخل میکنند تعجب در این است که مدت زمانی دور نمای فتح سواستاپول را که انگلیس وفرانسه کرده و روس را شکست داده بودند اینجا ساخته‌بعدآنرا برچیده مدتی‌فتح‌قشون‌فرانسه را که قشون دولت استریه را در سولفرنیو وماژانتا و غیره‌شکست داده‌بودندبمیان آورده نشان میدادند حال شکست و بدبختی فرانسه را کشیده نشان میدهنداما‌در اینجا چون هوا بسیار حبس است بیشتر‌از‌ده‌دقیقه هر کس‌بماند سرش گیج‌خورده احوالش بهم میخورد زود بر گشتیم.

روزی‌رفتیم بکلیسای‌نتردام (.Notre Dame)وسینه‌شهر که درجزیرهٔرودخانه سن توی‌شهرواقع است‌ازپهلوی هتل دولامونه(.Hotelde la monuaie)وانستی‌تو دو فرانس (.Institut de France)وکنسیل‌دتا(.Conseil d'Etat) که‌عمارت بزرگ وزارتخانه وازعهد ناپلئون اول‌بناشده وکمونها بالمره آتش زده‌اند گذشته بکلیسا رسیده کشیشها جلو آمدند بنای این‌کلیسا بسیار عالی و همه از سنگ است و پانصد ششصد سال است که ساخته‌اندداخل‌شده‌همه‌جارا بدقت گردش کردیم‌منبرها ومعجرهاازچوبهای‌منبت کاری‌قدیم‌بسیار‌اعلی‌داردپنجره‌هاهمه‌ازشیشه‌های‌الوان‌بسیار خوب است خزانه‌کلیسا را دیدیم بعضی‌اسبابها مثل تنگ و ظروف طلاومطلا و نقره وغیره بود درآنجا باکشیش بزرگ صحبت کردم‌پرسیدم اعتقاد شما درحق‌حضرت عیسی علیه‌السلام چیست شراب میخورده است یا نه؟یکبار همهٔ‌کشیشها مثل اینکه من سؤال عجیبی کرده باشم باجتماع گفتندالبته میخورده سهل‌است‌خودش‌هم‌شراب می‌انداخته است. بعد گفتم کم میخورده است یا زیاد همه گفتند زیاد هم میخورده است. بعدبرگشته رفتیم بمدرسه‌معادن که اکل دمین(.Ecole de mine)میگویند اسم رئیس اینجا مسیودوبره (.Mr. Deubre) است‌بسیارجای عجیبی‌است ازجمیع

سنگهای معادن دنیا نمونهٔ درآنجا هست ازمعدن طلا گرفته الی زغال وغیره همه‌را بانمره و تفصیل توی جعبه‌های شیشه گذاشته‌اندمعدن سنگ زمردیکه در مملکت نوول گرناد (Nouvelle grenade.) ینگی دنیاست حالا سنگ زمرد را از آنجا می‌آورند قطعه‌های زمرد خوش‌رنگ بی‌عیب توی سنگها دیده شدنمونه معدن‌زمرد سبیر وغیره را هم دیدم اما همه بزرگ وپست بود خلاصه‌آنقدر ازنمونهٔ‌معادن بود که حساب نداشت ومجالی میخواست که شخص مدتها یکی‌یکی را بدقت دیده با معلمین سؤال و جوابها بکند تا چیزی بفهمد نه ما کـه در پنج دقیقه میخواستیم جمیع سنگها را دیده وبدانیم که هر یك‌راازکدام معدن‌آورده و خواص‌وطبیعتش چیست البته محال‌بود رفتیم‌مرتبهٔ بالا که فسیل (Fossile.) هارا آنجا چیده‌بودند یعنی استخوانهای حیوانات از قبل از طوفان‌نوح‌وبعد ازآن‌و حیواناتی که‌حجریت یافته‌اند بسیار چیزهای‌عجیب‌وغریب‌بود که دانستن تفصیل آنها علمی‌مخصوص‌است و در اینجا نوشتن مناسب نیست بعد از این گردشها رفتیم بمنزل

روزی رفتیم بگردش عمارت‌لوکسامبورغ(Luxembourg.)باغ‌وعمارتی‌است بسیار بزرگ وعالی که از عهدلوی سیزدهم بنا شده است باغش حالا عامه است که مردم هر روزآنجا بگردش میروند گلکاریهای بسیار خوب دارد چـون هتل دویل دارالحکومه حالاخراب است وآتش زده‌اند این عمارت را دارالحکومهٔشهرپاریس قرار داده‌اند رسیدیم بباغ مسیودوال‌حاکم‌پاریس و مسیو الفاند (Mr. Alfahd.) مهندس شهر پاریس وغیره آنجا بودند کوچه‌های پاریس که باین‌طور راست‌ووسیع و مسطح شده و خیابانها را باین نظم و سلیقه درخت کاشته‌اند همه از روی‌دستور-العمل و اهتمام مسیوهوسمان (Mr. Haussman.) حاکم سابق پاریس که در عهد ناپلئون بوده و این مهندس درست شده است قدری درتوی باغ‌نشستیم ازآنجا برای تماشای اشکال وغیره بعمارت رفتیم مسیووترن (Mr. Vautrin.) که رئیس مجلس شهری پاریس است بحضور آمدعمارت‌لوکسامبورغ ازعمارات‌عالیهٔ‌پاریس است‌لوی

فیلیپ مجلس سنای دولت را آنجاقرار داده بود عمارتی بسیار عالی لوی فیلیپ ساخته
است متصل باین عمارت است که اجزای سنا آنجا مینشینند تا آخر عهد ناپلئون هم
اهل سنا آنجا بودند بعد از جمهوری موقوف شد حالا درهمان سنا دیدم یك دو نفر
معلم شاگردان مدارس را امتحان میکردند هرشاگردی که از این امتحان بیرون
برود میتواند مفت داخل سایر مدارس عمده شود. سناعبارت بوده است ازصد نفر کما
بیش از بزرگان و اعیان و سرداران مسن دولت که بیکار نباشند بهریك سه هزار تومان
مواجب میدادند و داخل این مجلس میکردند که آنچه مصلحت کـه از مجالس
دارالشورای وکلای ملت بیرون می آمدتا بامضای اهل این مجلس نمیرسیدمجری
نمیشد حالا بالمره متروك است خلاصه تالارها و اطاقهای بسیار عالی داشت اما صد
حیف که همهٔ اطاقها را از میان بریده تخته بندی کرده اند درهرمکان یك دایره و
مجلسی است از اجزاء حکومت شهری که درهر یك جمعیت زیادودفترها و کتابها
واسباب تحریر بسیار ازکاغذ و مرکب وقلم وغیره ریخته است خلاصه عمارت را
از شکوه انداخته اند اما هر وقت بخواهند تخته ها را بـرداشته مثل اول میکنند
پرده های اشکال بسیار خوب داشت ازکارهای قدیم وجدید خیلی تماشا کردم کلیسای
بسیار بزرگ بلندی در پاریس است که از بالای ارك تریومف دیدم اسمش پانتئون
(Pantheon.) لوی پانزدهم ساخته است اول کلیسا بوده بعدمحل قبوراشخاص معتبره
شده در این اواخر باز کلیسا و عبادتگاه است منجنیق زیادی دورش بود تعمیر میکردند
کمونها هنگام شورش خراب کرده بودند کلیسای دیگر هم بعد ازکلیسای نتردام
در پاریس است که سنسولپیس(Saint Sulpice.) میگویند بسیار بنای عالی است
کلیسای مادلن(Madeleine.) هم که ناپلئون اول ساخته است خیلی عالی است کلیسای
زیاد دیده شد که دیگر نوشتنش لازم نیست .

شبی را رفتیم بهپالهروایال (Palais Royal.) جائی است بسیاروسیع میان
حیاط باغچه وحوض است و دورش ستون و راهرو و مسقف وجلو وعقب این راهرو

دکاکین‌است‌چهارصدپانصد دکان دارد ازهرجورچیز اینجافروخته میشودجواهرات اصل‌بسیار خوب و بدل‌اسباب خرازی‌وبلوروچینی وغیره کل‌دکاکین‌را گشتم‌مبالغی خریدشد جمعیت زیادی‌تماشاچی‌بودند .

روزی رفتم بتماشای ضرابخانه که (هوتل دولامنه) میگویند رئیس آنجا که اسمش مسیو مارکت (Mr. Marcott.) بود آمد جمعی دیگر هم بودند اول رفتم مرتبهٔ بالا ازسکه‌های‌قدیم وجدید دولتها زیادآنجا پشت‌آئینه‌ها چیده‌اند ازسلاطین قدیم ایران وترکستان وچین وهند وسایرممالك فرنگ هرجورسکه بود وهرقسم مدال‌دیده شد. از آنجا باطاقی کــه اسمش اطاق ناپلیون اول است رفتیم که همهٔ چیزهای متعلق بناپلیون اول‌آنجا بود مثل سرسکه وته‌سکه ومدالهائی که در عهد ناپلئون زده‌بودند برای یادگارهای جنگها وولایات مفتوحه ونشانهای‌قشون وغیره کلاآنجا بود نمونه ستون واندم هم که کمونها بالمره خراب کرده‌اند آنجا بود بقدر دو ذرع ارتفاعش میشد ازچدن ساخته‌اند بعینه همان ستون است اما ارتفاع ستون اصلی چهل وشش وقطرش دوذرع بوده است این ارتفاعش دو ذرع و قطرش یك وجب است بعضی صورتهای ناپلیون‌آنجا بودگلولهٔ ازکمونها آمده و شیشهٔ روی سر سکه‌ها را سوراخ کرده بــدیوار رفته بود همانطور نگاهداشته شیشه را عوض‌نکرده بودند گفتند برای‌یادگار نگاهداشته‌ایم گفتم بد یادگاریست‌خلاصه پائین‌آمده اسباب‌سکه را تماشا کردیم با بخارحرکت میکندآنچه پول‌میزدند نقره بود وهریك پنج فرانك‌پول خیلی بزرگی بود گفتند طلا حالا بواسطه پولی که به پروس داده‌اند بسیارکم است اما نقره زیاد وتمام پول حالا نقره است سه عدد مدال بزرگ یکی طلا دیگری نقره دیگری مس بیادگــار رفتن من بضرابخانه روبروی ما سکه زدند بخط فارسی نوشته بودند پیشکش کردند.

بعدآمده سوار کشتی بخارکوچکی شده برخلاف جریان‌آب رفتیم بالا از قلعهٔ شهر بیرون رفته بجائی رسیدیم که رودخانه مارن (Marne.) داخل سن‌میشد

ازآنجا بازگشتیم کنار رودخانه صفائی نداشت آب رودخانه سن کم وعمقش دوذرع بود قدری که از شهر بگذرد طرفین رودخانه خانه‌های پست رعیتی است اغلب رخت‌شورخانه وحمامهائی که همه را توی رودخانه ازچوب ساخته‌اند دیده میشود حمامش این طوراست که اطاق چوبی مسقف بزرگی در توی رودخانه ساخته‌اند که آب از میان آن جاریست هرکس میخواهد حمام برود توی آن اطاق خودش را بشورد. رخت‌شورخانه‌ها هم همین‌طور است آن میان می‌نشینند رخت میشورند رخت شورها همه زن هستند این حمامها را با بخار گرم هم میکنند که آدم خوب سروتن را پاك وتمیز کند خلاصه برگشتیم بمنزل .

روزی رفتیم بکارخانه گوبلن (.Gobelin) بسیار دور بود کارخانه‌ایست بسیار قدیم که فرش و قالی وچیزهای دیگر میبافند و بقیمتهای گزاف خرید و فروش میشود کارخانه متعلق بدولت است و رؤسای کارخانه و کارگرها مواجب خوار و اجیر دولت هستند این قالیها و بافته‌ها بطرری خوب و نفیس است که در اطاقها و تالارهای سلاطین محض زینت عوض پردهٔ نقاشی نصب میکنند ودر پروس وبلژیك وانگلیس ودر خود فرانسه دیدم که با کمال احترام درعمارات نگاهمیدارند قالی در دستشان بود می‌بافتند برای تالار عمارت فونتن‌بلو (.Fontainebleau) که شهریست ازشهرهای فرانسه اما میگفتند درهرقالی که باین بزرگی باشد هشت‌سال باید کاربکنند بسیار دیرتمام میکنند اما خوب،عیبی که دارد آفتاب رنگ بافته را میبرد اما رنگ قالی ایرانرا بسیار مشکل است آفتاب ببرد از هر شکل و پردهٔ معروفی که بخواهند ببافند نمونه آن نقش را روبرو گذاشته اگر نمونه کوچك است بزرگتر واگرزیاد بزرگ است کوچکتر نقش قالی را میبافند خلاصه بهرطریق بخواهند ممکن است واین کمال صنعت است که بیك ملاحظهٔ نمونه بعینهامیبافند چند پردهٔ خوب‌برای تماشاخانهٔ بزرگ نیمه تمام که ناپلیون سوم فرمایش داده بود هنوز دردست داشتند اما نمیدانم تماشاخانه واین پرده‌ها کی تمام خواهد شد

بسیار کارخانه وسیعی است و کارگر زیاد دارد اسم رئیس اینجا (مسیو دارسلا) است ازاینجا رفتیم بچاپخانهٔ دولتی که کتب وغیره چاپ میکنند بعضی را با دست بعضی را بابخار هرچه بخواهند بسیارزود میتوان چاپ زد .

از آنجا بر گشته بتماشای عمارت لوور (Louvre.) رفتیم در بین راه بعضی جاها که کمونها آتش زده خراب کرده بودند دیده شد ازجمله یك انبار بزرگ غلهٔ دیوانی بود که بسیار عمارت عالی بزرگی بود بالمره ویران شده بود چند پل را هم خراب کرده بودند ازمیدان باستیل (Bastille.) که منارهٔ دارد معروف بمنارهٔ (ژویه) کهازبناهای(لوی فیلیپ) وبسیاربلند است مجسمهٔ ملکی را ازبرنج مطلا ساخته‌اند درآن بالاست اصل مناره هم ازچدن است خلاصه وارد لوورشدیم بسیار عمارت عالی‌است وازحیثیت حجاری‌وپرده‌های‌نقاشی‌وغیره نظیرندارد تالارطولانی بود بسیارخوشوضع که اسمش گالری داپولن (Galerie d'Apollon.) میگویند یعنی دالان رب‌النوع حسن و شعر و آواز اسباب زیادی از ظروف یشم مرصع و بلورهای معدنی وغیره از مصنوعات زرگرهای قدیم ازطلا و نقره و بعضی اسباب طلا وغیره که اززیرخاك درآورده‌اند و ازبدایع ونفایس دنیا همه را در جعبه‌ها و پشت آئینه‌ها گذاشته‌اند استخوان بازوی‌شارلومان (Charlemagne.) که‌پادشاه کل فرنگستان‌بوده درجعبهٔ ضبط کرده‌اند. جعبهٔ طلائی‌ازقدیم که بسیار خوب زرگری کرده‌اند مال آن دتریش (Anne d'Autriche.) مادر لوی چهاردهم است این تالار هم از بناهای لوی چهاردهم است شبیه تاج لوی پانزدهم را از سنگهای بدل ساخته‌آنجا گذاشته‌اندشمشیروعصای(شارلومان)هم‌بود خلاصه اطاقهائی که‌پرده‌های اشکال بود همه را دیدم‌کار نقاشان معروف است و پای هر پردهٔ باید شخص یکروز تمام بنشیند تا نکات نقاشی‌آن را بفهمد با این تعجیل که من داشتم البته درك‌نکات نقاشی ممکن نمیشد ازکارهای رفائیل نقاش معروف هم بود اما من پرده‌های کار آلبانی (Albani.) را برسایرین ترجیح میدادم بسیار با سلیقه نقاشی بوده است

کارهای مورلو (.Morello) هم بسیار خوب بود پرده‌های زیاد ازکار استادان دیگر هم بود مثلا پردهٔ بود که سی‌هزار تومان بیشتر قیمت داشت بعد از تماشا از پله رفتم بباغ (تویلری) عمارت سوختهٔ آنرا درست تماشا کردم این عمارتی بوده که درعالم مثل نداشته حال بالمره خراب شده است ودیگرمثل آن را هم ساختن بسیار مشکل است چرا که مخارج زیاد دارد عمارت را با تمام اسباب سوزانده وخراب کرده‌اند که بهمه جهت البته صد کرور تومان متجاوزضرر وارد آمده است زیاده از حد افسوس خوردم باغ تویلری هم بواسطه خرابی عمارت وعدم مواظبت از صفا افتاده است عصرهادر باغ موزیك میزدند خلاصه پیاده رفتیم تاآخر باغ خیلی‌خسته بودم آنجا سوار کالسکه شده رفتیم منزل. ناپلیون سوم یك تماشاخانه ساخته است که ازهمه تماشاخانه‌های فرنگ بهتر وبازینت‌تراست پنج کرور خرج کرده هنوز هم ناتمام است دو کرور دیگر خرج دارد که تمام شود حالا همینطور مانده است اگرچه من بتماشای آنجا نرفتم اما خیلی تعریف میکردند.

روزی‌رفتیم به (ورسایل) اول بکارخانهٔ چینی‌سازی (سور) رفتم کارخانه‌ایست بسیارمشهور و قدیم در بلندی واقع شده است چینیهای زیادی که ازقدیم و جدید ساخته‌اند همه را در اطاقها چیده بودند چیزهای بسیار خوب بود تماشا کردیم چینیهائی را که ازروی‌کارهای نقاشان قدیم مثلا رفائیل و غیره نقاشی کرده بودند ودرجهٔ هریك مثل پرده‌های نقاشی بسیار نفیس اعلی بود اگر هریك را بهر قیمت میفروختند میخریدم اما این نمونه‌ها را از کارخانه بیرون نمیبرند و بهیچکس نمیفروشند کارخانه مال دولت است هر فرمایشی بدهد تمام میکنند مثل کارخانهٔ قالی‌بافی‌عمله‌ها مزدمیگیرند رؤسا مواجب. کارخانهٔ تازه گفتند ساخته‌اند که این کارخانه را متروك وکارخانه جدید را دایر خواهند کرد بسیار گردش کرده تاجائی که‌چینی را میساختند ونقاشی میکردند و بکوره میبردند رفته دیدم بعد برگشته از همان راهی که آمده بودیم مراجعت کردیم دو گلدان بزرگ بسیار اعلی ودو هزار پیشه جای اسباب چای خوری چینی بسیار ممتاز برسم یادگاری بما هدیه

دادند از آنجاسوار شده رفتیم به(ورسایل) منزل مسیو بوفهرئیس استقبال کردند
رفتیم بدارالشورای وکلا از یك‌کالری مجسمه‌های بسیار خوب مرمر کار استادان
قدیم که همه صورت پادشاهان قدیم ووزرا و مردمان بزرگ و سرداران‌وغیره بود
گذشته تا رسیدیم بدارالشوری در اطاق نشستیم هفتصد نفر وکلا در آن مجلس
حاضر بودند در مراتب بالازن و مردزیادی هم‌محض تماشانشسته‌بودند این‌مجلس
که حالا وکلا مینشینند تماشاخانهٔ قدیم ورسایل‌است که لوی چهاردهم ساخته‌است
مسیو بوفه رئیس چون برای پذیرائی ما درعمارت خود بود نایبش درجای رئیس
نشسته بودپسرهای‌لوی فیلیپ دومال وژوانویل هم بودندو کلای دست چپی‌ودست
راستی همه بودند دست چپیها برضد دولت حالیه هستند چند نفر از ژنرالهاوغیره
حرف زدند ازآنجمله ژنرال نوازل (Noisel.) بود صدایش بسیار باریك وکم‌بود
کسی نمیشنید که چه‌میگوید متصل‌وکلای دست چپ داد میزدند که بلندترحرف
بزن قال و مقال غریبی بود نایب رئیس متصل زنگ میزد که ساکت باشند بسیار
مشکل‌است که‌دراین‌مجلس کسی بتواند حرف بزندبسیار تماشا داشت‌یکساعت‌آنجا
نشستیم‌بعدبرخاسته ازهمان‌راهی که‌آمده بودیم‌برگشتیم‌مارشال‌ماکماهون‌هم‌آمده
بودند بامارشال و مسیوبوفه و غیره جمیع اطاقها و تالار های ورسایل را گردش
کردیم اطاقها وتالارهای بسیار بزرگ خوب دارد آنقدرپرده نقاشی‌و مجسمه‌های
مرمر وغیره دارد که حساب ندارد پرده‌های بسیاراعلی ازکارهای‌نقاش‌هوراس‌ورنه
(Horace Vernet.) که بسیار خوب کشیده است پرده های جنگهائی که با اعراب
الجزایر در زمان لوی فیلیپ و غیره شده‌وجنگهای ناپلئون سوم در ایطالیا بادولت
نمسه وغیره و پرده‌های جنگهای ناپلئون اول‌وغیره ازکارهای استادان قدیم‌بسیار
بود بطوری که اگر شخص یکسال تمام بخواهد بدقت پـرده‌ها را تماشا کند تمام
نمیشود اغلب این اطاقها را هم دفترخانهٔوکلا ووزرا قرار داده‌اند ازآمد و رفت
زیاد و ریختن‌کاغذ و دفترو گذاشتن میزو صندلی وزرا و محررین دفاترتالارها را
از شکوه انداخته‌اند بسیار خسته شدم‌آمدیم پایین قدری هم درباغ‌باکالسکه گشتیم

منبع فوارهٔ یکطرف باغ راباز کرده بودندآب از فواره میجست خیلی‌صفا داشت بر گشته‌رفتیم‌منزل ازده (داوره) گذشته بهسنکلو (Saimt Cloud.) رسیدیم ازآنجا بده (بولن) و از آنجا به(بوادوبولن)تا رسیدیم بمنزل درسنکلو چند فوجی‌اردو زده بودند درده(بولونیس) بازار خوبی بود که اسباب‌زیادی‌چیده بودندامروزدرورسایل میان اشکال مجسمه، مجسمهٔ ژانـدارك (Jeanne d'arc.) را کـه پرنسس ماری (Princesse Marie,) دختر لوی فیلیپ که‌شوهر نکرده جوان‌مردخودش‌حجاری کرده بود دیدم‌بسیار خوب ساخته‌بود .

روزی رفتیم بباغ وحش و نباتات از منزل ما تاآنجا راه طولانی بودرئیس آنجا که اسمش مسیو بلانشار (Mr. Blanchard.) و هفتاد و پنجسال از عمرش رفته بود استقبال کرد با نایبش و غیره جمعیت زیادی بودازمحلات‌آخرشهرپاریس که اغلب رعیت وکارگر بودند با زنهایشان همه بتماشاآمده بودندباغ حیوانات و نباتات بسیار وسیع در باغ نباتات گلهای بسیار خوب با سلیقه‌کاشته شده‌است‌از همه‌گلها و نباتات در اینجا نمره و عدد گذاشته‌اندو گیاهها و دواهائی که‌مربوط بعلم طب است همه راکاشته بعمل آورده‌اند معلمین علم نباتات و حیوانات بـرای فهمیدن و فهماندن خاصیت هر گیاه همیشه درآنجاکار میکنند اول گرمخانها را که نباتات ولایات گرمسیر را در آنجاها بعمل‌آورده‌اند گردش کرده بـعد بـباغ حیوانات رفتیم هر نوع حیوانی را از پرنده و درنده و چرنده در قفس مخصوص کرده‌اند مرغهای بزرك وکوچك الوان خوشگل حیوانات سبع وغیره ازهمه‌جور دیده شد از باغ وحش سایر ممالك وسیع‌تر است ولی هر حیوانی که در اینجا دیدم درآنجاها هم دیده بودم مگر چند حیوانی که در جای دیگر نبود من جمله مرغیست بزرك قوی هیکل که اسمش را کازوار (Cosoar.) میگویند از استرالیا آورده‌اند بسیار حیوان عجیبی است بقدر شتر مرغ و اندك شباهتی هم‌بشتر مرغ دارد اما جنس دیگر است دیگر حیوانی است تاپیر (Tapir.) میگویند ازینگی

دنیای جنوبی آورده‌اند بسیار شبیه است بکرگدن اما کوچك ترمیانه کرگدن و
خوك و گوساله حیوانی است. ببرهای درندهٔ وحشی و پلنگهای عجیب داشت یك
نوع حیوانی بود میانه پلنك و ببر اسمش را ژاگوار (Jagar.) میگویند اما به
پلنك بیشتر شباهت دارد بسیار حیوان درندهٔ وحشی است پلنگها دو بچه کوچك
زائیده بودند بسیار خوشگل، شیر یال‌دار افریق و شیرهای دیگر هم بودند یك فیل
هم بود. در یك قفس بزرك هم بقدر پنجاه میمون دیده شد حیوانات دیگر از اقسام
شکار و غیره بود چیزی که زیاد تماشا داشت حیوانات مرده بود که درموزه عمارت
نگاه داشته بودند که در دول دیگر ندیده بودم از هر قسم حیوان وماهیهای جمیع
دریاها وحیوانات دیگر از مار و خرچنگ و نهنگ ولاك پشت و انواع دیده شد
تماشاوعالم غریبی داشت مثلا از ماهی کوچك تا نهنك را همانطور که مرده نگاه
داشته‌اند بدون اینکه کسی بفهمد زنده است یـامرده هرمرغی از کوچك و بزرگ
که دردنیاهست ازمرغ مگس (مرغی است بسیار خوش رنك و کوچك بقدرزنبورهای
بزرگ اما همه چیزش مثل مرغ است دیگر از این قشنك‌تر مرغی درعالم نیست
و جز در ینگی دنیا هیچ جا نیست) همه مرغهای مرده را از نروماده با تخم خودشان
و با همان لانه که بجهت خود درست کرده‌اند تحصیل نموده در پشت آینه‌ها چیده و
حالتی که در روی لانه و تخم میخوابند چنان مجسم کرده‌اند که هیچ با زنده فرق
ندارد. ازتخم (مرغ مگس) که کوچك‌تر از آن تخمی نیست و بقدریك پسته نمیشود
گرفته تا تخم مرغ رخ و شتر مرغ که از جمیع تخمها بزرگتر است دریك اطاق
گذاشته‌اند اما در آنجا چهار عدد تخم مرغ دیدم که هر یك بقدر یـك خربزه
بزرگ بود گفتند از این نوع مرغ حالا در دنیا وجود ندارد و این چهارتخم را
بزحمتهای زیادو سیاحت بسیار درجمیع بلادعالم عاقبت گویا از افریق وینگی دنیا بدست
آورده‌اند تخم را بلند کردند بسیار وزین بود بقاعده باید جوجه که اول ازمیان این
بیضه بیرون میآید بقدر یك خروس خیلی بزرگ باشد مرغ سیمرغ ورخ که در کتب
ملاحظه شده است باید ازهمین تخمها باشند و الان این تخمها را یکی هزار تومان

نمیفروشند ماهیهای عجیب‌وغریب دیده شد که از بزرگی و غرابت بنوشتن نمیآید
میمونهای عجیب وغریب بود باقسام مختلفه که یك‌نوع‌ازبزرگی بقدر اسب‌ودیگری
از کوچکی بقدرموش بود بمراتب‌جثه اجسام آنهارا‌همانطورمثل زنده نگاهداشته‌اند
ازجمله میمونی است که اسمش گوریل (.Gorel)است درمملکت افریق بهم‌میرسد
که ازبزرگی وهیبت وقوت وبازووپنجه و پا و دندان ازببر بزرگتر و بالاتر و
قدش دو قد انسان بلکه بلندتر است یك جفت نرو‌ماده بودند ماده‌اش کم جثه‌تر
است دیگر میمونی است که درجزایر (برنئو)و سوماترا وجزایر(تیمور)بهم‌میرسد
اسمش‌اورانك اوتانگ(.Orang Outang)است‌اگرچه‌ازمیمون گوریل کوچکتر
است اما اینهم خیلی نقل دارد بسیاردرنده و بزرگ است. یك‌لاك پشت روی‌میزی
گذاشته بودندبقدریك‌خربسیار بزرگ‌آنهم چیز غریبی بود که جز بدیدن نمیتوان
تصور آنرا نمود. مارهای بسیار بزرگ که در حقیقت همان اژدهای معروف است
دیده شد درختی مصنوعی ساخته وجثه ماری عظیم را بردور آن‌پیچانده بودند که
هیچ بامار زنده فرق نداشت تماشای عجیبی داشت‌نه اینکه سرموئی این‌حیواناترا
برای فریب مردم ازروی صنعت کم وزیاد کرده باشند بلکه ازبزرگ و کوچك‌هر
چه در این موزه است همان حیوان اصلی است که خداوندعالم خلق کرده‌است و
فرنگیها درحقیقت بزحمت زیاد ومخارج‌بسیارو مبالغ گزاف اینها را ازاقصی‌البلاد
عالم جمع کرده برای ترقی علم و زیادی بصیرت و نمودن قدرت خداوند در خلق
اقسام مخلوقات عجیبه بمردم فراهم‌آورده و متصل مواظب نگاهداری آنها هستند
الحق زحمت بسیاری کشیده‌اند این حیوانات مرده و استخوانها و مرغها را باید
حقیقة انسان پنجماه بنشیند تماشا کند تا چیزی بفهمد من در این ربع ساعت چه
میتوانم بفهمم آمدیم پائین‌و‌بااینکه‌دیگر هیچ وقت بجهة تماشا نداشتم بقفس‌حیوانات
زنده‌رفته‌همه‌را دیده ازآنجا رفتم‌منزل اما رئیس که سنش هفتاد وپنج یا هشتادسال
بود همه‌جا با من همراهی کرد بقدر یك فرسنك‌راه رفت هرچه میگفتم بر گردید

باز میآمد و میگفت مدت العمر مسکرات نخورده و همیشه دیگران را هم منع میکنم در فرنگستان مجلس مخصوصی است واجزای زیاد دارد که همیشه در تدبیر متروك کردن شرب هستند امابسیار خیال مشکلی است بخصوص در فرنگستان مگاتریوم (Megatherum.) حیوانی در دنیا بوده است قبل ازطوفان نوح که از جنس فیل ولی بزرگتر است خرطومهم ندارد استخوان آنرا پیدا کرده در باغ وحش گذاشتهاند پاریس تماشاخانههای متعدد دارد یك شب هم بتماشاخانه بزرك رفتیم همه سفرای خارجهبا زنهایشان و مارشال ماکماهون ومسیوبوفهوهمهصاحب منصبان و غیره و همراهان ما بودند تماشاخانه بسیاربزرك معتبری استپنجمرتبه با چهل چراغهای زیاد جمعیت زیادیهم بود رقاصهها وخوانندهها خوبخواندند و رقصیدند بخصوص در پرده زیر دریا که دخترهای دریائی میرقصیدند.

شبی رفتم بعمارت الیزه (Elysée.) برایشب نشینی همهٔ خانمهایمعروف شهر و سفرا و زنهای آنها وصاحب منصبانفرانسهو ایرانیها موعود بودندآتشبازی وچراغان خوبی در باغ الیزه کردند باغ بسیار خوبی است با حوض و فواره و چمن واشجارتوی باغ از روشنی الکتریسیته که از پشت بام بزمین افتاده بودمثل مهتاب روشن بود مرد وزن که در این روشنی مصنوعی راهمیرفتند جلوه و تماشای مخصوصی داشتند رفتیم مرتبهٔ بالارا گشتیم عمارت بسیار خوبی است کوبلن های خوب دارد اینعمارترا کنت دورو (Conte d'Evreux .) ساخته است صدوپنجاه سالقبل ازاین بعد ازفوتشمعشوقهٔلوییانزدهم که اسمشپومپادور(Pompadour.) بود خرید و خیلی وسعت داد بعد از مردنش بپادشاه رسید بعد مورا(Murat.) داماد ناپلئون اول خرید خلاصه بعد از گردش و صحبت آمدیم منزل شبی را هم دوبروگلی (De Broglie.) وزیر خارجهدرعمارتوزارتخارجه کهنزدیك کورلژ-یسلاتیو منزل ماست سواره و بوفه داد شب را با وجود اینکه ازراه ما بآنجا بسیار نزدیك بود اما باکالسکه وتشریفات و سواره نظام وغیره ازدورعمارت گشتهبوزارت خارجهرفتیم همیشه در این عمارت مهمانیها و بالها بودهاست امابعد ازجنك باپروس

و رفتن وزرا بورسایل تا امشب در این‌عمارت بسته بود مارشال‌ما کماهون و مسیو بوفه و همهٔ صاحب منصبان و جنرالها و سفرای خارجه و سایر نجبا و بزرگان‌از زن‌و مرد بودند عروس وزیر دولخارجه چون صاحب‌خانه‌بود دست باو داده‌درباغ و اطاقها میگشتیم توی باغ چراغان و آتشبازی خوبی کردند خوش گذشت‌بعد از ساعتی مراجعت بمنزل شد .

روزی رفتیم بگردش ونسن (Vencenne.) که سمت جنوب پاریس خارج‌از شهر است صحرائی بوده است چمن و جنگل ناپلئون سوم در آنجـا خیـابانهـا و دریاچه‌ها و جاهای باصفاساخته است از(بولوارد پرنس‌اوژن) واز (پلاس‌دشاتله) و از (پلاس باستی) گذشته رفتیم ازدروازه شهر بیرون دروازه‌های شهر پاریس مثل دروازه‌های ایران نیست که در داشته باشد درش از معجر آهـنی است خلاصه از کالسکه پیاده شده رفتیم قلعه‌و خندق‌پاریس‌را تماشا کردیم دیوارقلعه که‌درحقیقت دیوارهٔخندق‌شهراست نه ذرع‌ارتفاع داردیك ذرع‌هم‌خاکریز بالای‌دیوار است که‌ده ذرع ارتفاع میشود نه ذرع دیواره هم از سنك تراش است بقدر آجر یك‌اندازه‌و بالای آن لبهٔ از سنك بزرك تراش ساخته و در زوایای دیوار هم سنك بزرك تراش گذاشته‌اند اما دیوار خندق از طرف صحرا ارتفاع زیادی ندارد و مالیده ساخته‌اند که میتوان پیاده توی خندق رفت عرض خندق هم ده ذرع میشود همه اطراف شهر پاریس بهمین طور است و این قلعه‌را درعهد سلطنت لوی‌فیلیپ که‌سی سال میشود ساخته‌اند بر گشته سوار کالسکه شده رفتیم بدریاچهٔرسیده بکنار نهری که آب‌خوبی میآمد رفتیم‌بسیارجای با صفائی بود گل و گیاه زیادی داشت‌خلاصه ازپلی رفتیم بجزیرهٔ که توی دریاچه بود کلاه فرنگی کوچکی‌ازستونهای سنگی‌و غیره روی تخته سنگی ساخته بودند و زیر آنرامغارهٔ درست کرده بودند که‌سنگها مثل غار برفی آویزان‌شده‌بودو ازبالا سوراخی کرده لولهٔ نازکی گذاشته‌بودندآب باریکی بسنگها میخوردوقطره‌قطره‌مثل‌حالت طبیعی آب‌میریخت پائین بسیار باصفا

بودقدری آنجا نشستیم چندنفری ازفرنگیان وزنها آنجا بودندصحبت شد بعد پیاده رفتیم
توی همین جزیره مهمانخانهٔ بود کلاه فرنگی خوبی برای موزیك زدن ساخته بودندوقایق
آوردند سوار شده قدری گشته رفتیم بمحلی که کالسکه‌ها بود بیرون آمده سوار شده
از دروازهٔ دیگر ازبولوارد دومسنیل (Dumesnil.)رفتیم بمنزل در کوچهٔ نزدیك
عمارتی جمعیت زیادی دیدم ایستاده منتظر ما هستند معلوم شد (جنرال پاژول)
مدرسه خواهران ترحم دینی را خبر کرده بود پیاده شده وارد مدرسه شدیم یکی
از کشیشان فارسی خوب حرف میزد چندی درمدرسه خسروآباد ارومیهٔ آذربایجان
معلم اطفال کاتولیکی آنجا بوده است زنهای از دنیا گذشته که سیاه‌پوش هستند و
کلاههای سفید عجیبی دارند مثل گوش فیل خیلی بودند ودر کمال خوبی مراقب
تربیت شاگردها هستند این شاگردها شش درجه هستند و مدرسه هم شش مرتبه
دارد که درهرمرتبهٔ یکدرجه ازشاگردان هستند ازاطفال سه ساله و چهارساله الی
دخترهاوپسرهای بیست‌ساله آنجا تحصیل میکنند هزارنفرشاگرد آنجا نگاه‌میدارند،
اغلب اطفال یتیم راآورده پرستاری میکنند و از هر علمی درس میدهند از هندسه
جغرافیا، زبان، خیاطی گلسازی وغیره دخترها گلهای خیلی خوب میسازند یکدسته
گل بسیارخوب بیادگار بما دادند بقدر دویست نفر بچهٔ چهارساله را در کمال
ادب وخوبی در مراتب پله‌های تختهٔ اطاق تعلیم خانه نشانده بودند زن پیر زاهده
که معلمهٔ آنها بودآواز وتصنیفی برای مدح ورود ما بشعرفرانسه یاد داده بود که
اطفال بنظم تمام میخواندند دخترهای بزرگ هم درمراتب بالاآواز و اشعارخوب
میخواندند خیلی از وضع و حالت پرستاری اطفال آنجا و شاگردان خوشم آمد
معاودت کردم،

شب را رفتیم درسیرك آنقدر بازیهای عجیب از اسب‌بازی وغیره در آنجادیده
شد که عقل حیران ماند مثلا یك اسب جلو میزی نشسته غذا میخورد اسب دیگر
میرفت دستمال سبد شراب وغیره دهن گرفته میآورد خدمت میکرد اسب دیگر با
دستش خمره میچرخاند معلم میگفت لنگ شو فوراً لنگ میشد میگفت بمیر

می‌مرد وهمچنین سایر احوال .

حجاری که مجسمه از مرمر میسازد همه روزه در منزل از گل شکل ما را میساخت حوصلهٔ غریبی‌داشت ازصبح الی غروب آفتاب کارمیکرد صورت ما را بسیار خوب از گل ساخت بعد از مرمر خواهد ساخت اول از گلی‌است مخصوص این‌کار که صورت را ازروی هر کس که بخواهند شبیه درست کرده بعد از گچ میسازند بعد ازآن ازمرمر حجاری میکنند صورت ما را از قراریکه میگفت انشاءالله بعد ازچهارماه بطهران خواهد فرستاد .

درپاریس قهوه‌خانه‌های متعدد دارد اما ازقراریکه میگویند دوقهوه‌خانهٔ که درآنجا سازورقص‌و آوازهست بسیارمعتبراست کدکافه شاتتان (Café chantant.) میگـویند مثل تماشاخانه جـائی است میان شهر نزدیك بهم هستند درخت زیاد خیابانهای خوب دارد هرشب چراغ زیاد روشن میشود ازاول غروب شروع‌میکنند بموزیك زدن صندلی زیـادی چیده‌اند مقابل نشیمن مردم عمارت قهوه‌خانه است مقلد، خواننده، رقاص ، بندباز، آدم‌باز و غیره جلو مردم توی عمارت میزنند و میخوانند. آدم‌باز چیزغریبی است شخصی‌استجوان پهلوان لباسی می‌پوشد برنگ بدن تنگ وچسبان مثل‌اینکه لخت باشد یك بچهٔ چهـارپنج‌ساله را که بدذات‌ترین اطفال است با یك پسر بزرگتر که سنش دوازده سیزده سال است اینها را بطوری روی دست وپا بازی میدهد وهوا میاندازد که شخص موش کوچکیرا بازی دهد وهرطورهم اینها را هوا میاندازد باز بروی دوپا بزمین میآیند و درآن واحد پسر یا طفل را بمغز سر یا روی انگشتها برده چرخ میدهد وبهوا میاندازد میگیرد و آنها هم روی سرودست وپای این مرد طوری معلقها میزنند کـه بنوشتن نمیآید البته بچه راکه بهوا پرت میکرد بقدر پنج شش ذرع‌بالا میرفت درروی هوا معلق زده با دوپا زمین میافتاد اگرچه من خودم قهوه‌خانه نرفتم شنیدم ودرسیرك دیدم این سیرك تابستانی است سیرك زمستانی هم هست کـه بمسافت زیادی دورتر از اینجـاست،مهمـانخـانه‌های متعدد بسیار خـوب در پاریس است گـراند هوتل

(Grand Hotel.) که ازهمه بزرگتر وبهتر ومثل عمارات خوب سلاطین است از اسباب زینت هر چه شخص بخواهد در این مهمانخانه موجـود و از مأکولات و مشروبات همه چیز حاضراست باغی درپاریس است که اسمش را مابیل(Mabile.) میگویند باغ بسیارخوبی است هرشب باز است دری دارد محکم ازآهن ازهر کس که داخل‌میشود پنج‌هزار میگیرند البته هرشب قریب دوهزارنفر آمد وشدمیکنند چراغ زیاد درباغ روشن‌میشودخیابانهای‌خوب، حوضها، جاها که مثل کوه وآبشار طبیعی ساخته‌اند دارد. وسط بـاغ کلاه فرنگی جـائی‌است کـه موزیك میزنند قهوه‌خانه و اطاقهای خوب پرچـراغ دارد زنهای خوشگل از هر قبیل زیاد اینجا میروند جای غریبی است مثل این باغ هم یکی در لندن است اما هیچیك بنظر ما نرسید. جمعیت‌پاریس را قریب چهار کرور میگویند .

درپـاریس خبررسید ازطهران که فخرالدوله عمهٔ ما که دختر نایب‌السلطنه و زنی بسیار محترم بود رحلت کرده مایهٔ هم وغم واندوه شد .

درپاریس وانگلیس وآلمان اسبهای غریب قوی‌هیکل که دست وپا وسم‌آنها مثل فیل است و بار زیاد میکشند خیلی دیدم که بعراده‌های بارکش بسته بودند در فرنگستان رسم است که هرخانوادهٔ همه یک‌رنگ لباس می‌پوشند مثلا چهار خواهر همه باید لباسشان مثل هم باشد خوب رسمی است .

روز شنبه بیست وسوم شهر جمادی‌الاولی

از پاریس حرکت شد بشهر دیژون (.Dijon) که یکی از شهرهای فرانسه است صبح زود ازخواب برخاستم با مارشال ماکماهون وزیر دولتخارجه سفیر کبیر استریه مسیو بوفه رئیس دارالشوری و سایر بزرگان وجنرالهای فرانسه واهل‌قلم همه بودند سوارکالسکه شده راندیم مارشال ماکماهون وزیر دولتخارجه صدراعظم در کالسکهٔ ما بودند از (بولوارد ایطالیا) و (مون‌مارتر) و(بولوارد شاتودو) عبور شد از میدان (باستیل) و غیره گذشتیم جمعیت زیادی بود هوا هم گرم تا رسیدیم بگار جنوب پیاده‌شده قدری دراطاق گار نشستیم زن و مرد زیادی از نجبا و غیره

آمده بودند مسیو (ویتری) را که در عهد ناپلیون‌سوم جزو وزراء و رئیس مجلس کسیل‌دتا بوده و حالا رئیس راه‌آهن جنوب لیون و دیژون است مارشال معرفی کردند والی دیژون همراه ماست خلاصه بعد از یك ربع ساعت نشستن بکالسکه بخار داخل شدیم گویا همان‌کالسکه‌هائی بود که از (شربورغ) سوار شدیم راندیم وپاریس از نظر غایب‌شد. رفتیم رو به دیژون حالت وهیئت اراضی مثل سایرخاکها همه‌جا حاصل، سبزه، چمن، درخت، آبادی‌پیوسته بود رودخانه‌های کوچك و بزرگ و دره و تپه هم بعضی جاها دیده شد وتفصیل اسامی شهرها و استاسیونها ازپاریس الی دیژون از اینقرار است مونتورو (.Montereau) لارش (.Laroche) تونـر (.Tonnerre) ارسی (.Arcy) دیژون خلاصه شش ساعت و نیم بلکه هفت ساعت طی مسافت شد کالسکه هم درنهایت سرعت میرفت ساعتی ده فرسنگ غروبی رسیدیم به دیژن حاکم شهر که حاکم (کت‌در .Cote d'Or)است اسمش لیون دوناسان با نایبش‌وبزرگان‌شهروغیره‌دم گارحاضربودند این‌حاکم ازجانب مارشال‌یکماه است مامور شده است این‌مملکت راکلیتاً بورگن (.Bourgogne) میگویند یکقسمت از (بورکن کوت‌دور)است کدپایتختش(دیژن)است‌حاصل‌انگور دراین‌مملکت‌زیاده از حداست‌شراب اینجامشهوراست وبهمهٔ‌دنیامیبرندهرکس آن‌صحراوتپه‌های‌تاکستان را ملاحظه میکند حیرت میکند که اینهمه انگورکجا صرف میشود وارد شهرشده ازکوچه‌های تنگ گذشتیم این شهررا درجنگ آخر دومرتبه قشون پروس گرفته وداخل شده وانواع اذیت باهالی اینجاکرده جریمهٔ زیاد سیورسات وآذوقه بسیار گرفته‌اند حتی چند زن دیده شد که زخمی کرده بودند و بیچاره‌ها معیوب شده بودند عمارت بزرگی دیده شد که از قدیم ساخته‌اند یعنی امیر بورکن (.Duc de Bourgogne) ساخته است برج بلندی هم داشت مثل برجهای عمارات ایران چون در قدیم اینجا مملکتی علیحده بوده و رئیس مستقلی داشته است لهذا بنیاد شهررا مستحکم کرده بودند بعد فرانسه بمملکت خود منضم کرده که هنوز

جزءِ آن دولت است چند کلیسای بسیار قدیم دیده شد بنای کهنهٔ عالی است یکی خراب شده بود تعمیر میکردند یك تماشاخانه داشت که حالا بسته بود رفتیم بخانهٔ حاکم خانهٔ خوبی بود تازه ساخته و تعمیر کرده بودند باغ کوچکی درجلو داشت خلاصه شب را زود خوابیدم. خردل خوبی دراین شهر عمل میآورند .

روز یکشنبه بیست وچهارم

امروز از دیژن به ژنو (.Genève) رفتیم صبح بزرگان شهر بحضور آمدند بعد رفتیم بکالسکه الی گار صدراعظم وحاکم پیش ما نشسته بودند جمعیت زیادی بود جمعیت این شهر چهل هزار نفر است راه امروز تا ژنو هفت ساعت و شهرهای عرض راه باین تفصیل است شانی (.Chagny) ماکن (.Macon) بورغ (.Bourg) آمبریو (.Ambrieux) کولوز (.Culoz) بلگارد .Bellegarde که آخر خاك فرانسه است تا آمبریو همه راه صحرا و دره و تپه کوچك بود از این استاسیون ببعد بکوهها و درههای بزرگ افتادیم که رودخانه رون از دست راست از توی دره جاری بود که ازدریاچه ژنو خارج میشود و بشهر لیون و غیره رفته در (مرسیلیا) بدریای سفید میریزد منبعش از کوه سن کوتار آلپ است همانقدر آبی که داخل دریاچه میشود همان قدر هم خارج شده موسوم به رود (رون) میشود خلاصه نهار را توی کالسکه خوردیم کالسکه بسیار تند میرفت از استاسیون (آمبریو) که گذشتیم همه جا دره وتپه و کوههای عظیم درطرفین راه ودهات و آبهای خوب بسیار باصفا بود کم کم که پیش رفتیم ازچند سوراخ کوه پیاپی گذشتیم یکی ازسوراخها بسیار طولانی بود پنج دقیقه طول کشید ازدرهها و کوهها که گذشتیم قدری جلگه دیده شد اما باز بیشتر کوهستان است کوهها برف دارد (آلپ) و (مون بلان) و قلههای بزرگ کوههای (ساووا) و (ایطالیا) پیدا شد .

غروبی به (ژنو) رسیدیم رئیس جمهوری (ژنو) که پریزیدان است اسمش مسیو سرذل (.Mr. Ceresol) است ورئیس مجلس شورای (ژنو) که اسمش مسیو اوژن بوپل (.Eugene Bopel) است با ایلچی سویس که درپاریس بود و سایر

بزرگان شهر و ژنرال دوفور (Général Dufour.) که مرد نود سالهایست و در قشون ناپلیون‌اول هم خدمت کرده ودرسویس معتبرودرعلم نقشه‌کشی بسیارمعروف استآنجا بود مهمانداران فرانسه که اسامی آنها ازقرارتفصیل است ژنرال پاژول (Général Pageol.) و ژنرال آرتـور (Général Arture.) کلونـل شورن (Colonel Chevron.) و مسیو بی‌برستن (Mr. Biberstin.) ازاینجا که آخر خاك فرانسه است مرخص شده رفتند در اطاق گار ایستادیم پریزیدان نطقی کـرد جوابی دادیم بعد من وصدراعظم و هر دو رئیس جمهوری بکالسکه روبازی نشسته راندیم منزل ما مهمانخانه برگ (Hotel de Berg.) است تا مهمانخانه مسافتی نبود ازکثرت جمعیت امکان‌عبوراز کوچه‌ها نداشت بااینکه چند نفرعمله احتساب هم بودند باز دفع ومنع مردم ممکن‌نبود زن ومرد پیروجوان وبچه همه توی‌هم ریخته بودند واسبها بطوری زور میآوردند که کم‌مانده بود کالسکه را خطری برسد اسب ومردم طوری بهم فشارمیدادند که نزدیك بود مردم زیر عرادهٔ کالسکه بروند اطفال گریه میکردند دخترها و پسرها ازفشار بهم داد میزدند بالاخره با هزار زحمت رفتیم بمنزل مهمانخانهٔ بسیارعالی است بالا وپائین اطاقهای بسیاردارد مثل عمارت سلطنتی است آنچه بنای عالی درفرنگستان بخصوص درین شهردیده میشود همه مهمانخانه است ازجلو مهمانخانه رودخانه رون (Rhône.) میگذرد بسیارآب گوارای خوبی داردآبش ازصفا بکبودی میزند جزیره مشجر کوچکی در توی رودخانه مقابل مهمانخانه‌است‌دورش معجر(نرده)است پلهای‌متعددبخشکی‌داردولی دوپل طولانی ازچوب وپایه‌های محکم دارد که بسیار معتبر ووصل بمهمانخانه‌است شهر دردوطرف رودخانه واقع شده عمارات بسیارعالی مدارس خوب و کوچه‌های سنگ فرش وسیع تمیز دارد تمام عمارات پنج شش مرتبه است اما با وجود این ارتفاع، شهر خیلی دلواز وقشنگ‌است مردم مهمان‌نوازی داردکارخانه‌های ساعت‌سازی وموزیك سازی اینجا مشهور است جمیع سازهای جعبهٔ و بلبلها و مرغهای مصنوعی که میخوانند همه را اینجاساخته بسایرممالك‌میبرند همراهان‌همه درهمین

مهمانخانه منزل دارند چون‌وضع حکمرانی دولت سویس‌طوری دیگراست وقواعد دیگردارند و خانه و مکان معین دولتی نداشتند لهذا در مهمانخانه منزل شد سایر سلاطین ومعتبرین هم که اینجا بیایند سوای مهمانخانه جائی نیست که بتوانندمنزل کنند کوههای آلپ و مون‌بلان ازمنظرمهمانخانه پیداست بسیار پربرف است اما کوه دماوند ایران ازاین کوهها خیلی بلندتر وقشنگ‌تر است حکیم (طولوزان) که بشهر سنت اتین (.Saint Etienne) فرانسه رفته بود هنوز نیامده است.

روز دوشنبه بیست وپنجم

در ژنو توقف شد امروزصبح سوار کشتی بخار سویس شده رفتیم برای سیر دوردریاچه ژنو همهٔ همراهان با دونفر ازرؤسای سویس و ایلچی سویس و ایلچی ایطالیا مقیم پاریس‌و(مسیو دوبسکی) ایلچی اطریش‌مقیم طهران که تازه ازاطریش آمده است و سایر فرنگیان بودند طرف راست دریاچه ابتدا قدری خاك سویس است بعد ازآن خاك مملکت ساووا متعلق بدولت فرانسه است که این مملکت را بعدازجنگی که ناپلیون‌سوم بانمسه‌ها (اطریش) کرده آنها را شکست داد ومملکت لومباردی را که ازایطالیا بود واطریشی‌ها چندین سال‌بود گرفته بودند بازبدولت ایطالیا داد دولت ایطالیا هم در عوض زحمتهای فرانسه ایالتین نیس و ساووا را بدولت فرانسه واگذار کرد که خاك ساوواتا لب دریاچه حالا مال فرانسه است و چند قدمی که از آنطرف رودخانه شهر ژنو میگذرد داخل خاك فرانسه میشود خلاصه اول که از بندر ژنو حرکت میشود عرض دریاچه کم است بعد کم کم عریض میشود که منتهای عرض این دریاچه متجاوز از دو فرسنگ است عمقش را از پنجاه الی صد ذرع میگفتند همه جا کشتی بخار بزرگ میرود سنگ بزرگ وجزیره بهیچوجه درمیان واطراف دریاچه نیست گاهی که طوفانی بشود امواج بزرگ هم برمیخیزد طول دریاچه دوازده فرسنگ است درشش ساعت باکشتی بخارسیر کردیم کشتی ساعتی‌سه فرسنگ میرفت اما دوردریاچه ازخشکی

باید سی فرسنگ باشد از دولت و کمپانی سویس سه چهار کشتی بخارهست که همه روزه سیر وعبور میکند وسیاح وغیره حمل مینماید ازدولت فرانسه هم دوسه کشتی بخارهست کشتی بادی هم زیاد هست سواحل خاك فرانسه آبادیش کمتر ازسواحل سویس است اطراف دریاچه همه کوههای بلند است کوههای آلپ هم ازدورپیداست خیلی پر برف و باصفا، نهارمختصری در کشتی خورده راندیم از آخر خاك فرانسه ردشده از درهٔ هم که رود رون بدریاچه میریزد گذشته بشهر ووی (Vevay.) رسیدیم شهریست بسیار قشنك در کنار دریاچه رو بطرف مغرب واقع است کنار دریاچه و دامنهٔ کوه تك تك خانه داشت حاصل اینجا هم همه انگور است هر چه نگاه میکردیم ازپای دامنه تاسر قلهٔ کوهها هرجا که ممکن شده و زمینش نرم بوده درخت تاك کاشته بودند توی شهر فوارههای زیادداشت که منبع آنها را از بالای کوهها قرار داده بودند که بواسطهٔ ارتفاع منبع خیلی بلند می جستندزیاد تماشاداشت مهمانخانههای بسیار عالی دارد

مسیو سرزل پرزیدان که وطنش شهر ووی است ما را بنهار مهمان کرده بوددر مهمانخانه ترواکورن (Troir couronnes.) یعنی سه تاج نهارحاضر کرده بودنداز کشتی بساحل آمده سوار کالسکه شدیم زنهای بسیارخوشگل دیده شداز اهل ینگی دنیاو انگلیس وغیره اینجاهازیاد بسیاحت میآیند اهل بلدوغرباخیلی بودند داخل مهمانخانه شدیم بسیار عمارت عالی است پادشاه (هولاند گیوم ویلهلم) که چندی است دراینجا سیاحت میکنند در تالار مهمانخانه ایستاده منتظر ما بودند وارد شده دست بایشان دادم صحبت شد بعد رفتیم سر میز نشستیم نهارمفصلی خورده شد موزیکان میزدند همهٔ همراهان در سر میز بودند پادشاه هولاند هم جلو ما نشسته بودندزیادصحبت شد بعد از نهار برخاسته در باغ کنار دریا جلو مهمانخانه گردش کردیم زنهـا و دخترهای زیاد و مردها از هر جور بودند دربین گردش پادشاه هولاند آمده گفتند میخواهم مرخص شوم دست بایشان دادم.

بعد در دکانی رفته چند عکس از دورنماهای کوههای آلپ و غیره خریدم

سوار کالسکه شده از راهی که آمده بودیم رفتیم بکشتی.

راندیم بطرف ساحل سویس از چند قصبه و شهر معروف اطراف دریاچه که بدین تفصیل است لوزان (Lausaune.) نیون (Nyon.) رول (Rolle.) مورژ (Morges.) کولی (Cully.) گذشته شب وارد ژنو شدیم آتشبازی وچراغان خوبی کنار دریا و توی کشتی کرده بودند.

بعد رفتیم منزل از کنار دریاچه در خاك سویس دو خط راه آهن کشیده‌اند تا دره وشهرسیون (Sion.) میرود دست راست دریاچه رشته کوههای آلپ و دست چپ سلسله کوههای ژورا (Jura.) است.

روز سه شنبه بیست و ششم

صبح بعد از نهار سوار کالسکه شده از رودخانه گذشته طرف کوههای ساووا که خاك فرانسه است بگردش رفتیم در بین راه صنیع‌الدوله مرخص شد برود شهر تورن برای تعیین مکان همراهان امروز اعتضاد السلطنه،عماد الدوله، علاء الدوله میرزا ملکم خان،حکیم الممالك،مسیو ریشارد هم رفتند بشهر وین خلاصه رانده از حول و حوش ژنو گذشتیم راه کالسکه سر بالا و با پیچ و خم بود هوا هم بشدت گرم بود از شهر ژنو که میگذرد خاك ساووا و فرانسه است خاك فرانسه وسویس مخلوط بهم استدهات کوچك با صفا سرراه روی تپه‌ها ودامنهٔ کوهها بوداز رودخانهٔ عظیمی هم گذشتیم که از کوهها و دره‌های ساووا میآمد و آخر منتهی برود رون میشود راه سر بالا را با کالسکه رفتیم آخر راه مهمانخانه خوبی است نرسیده به مهمانخانه من سوار اسب یمین الدوله و ابراهیم خان سوار اسب حسام‌السلطنهٔشده چند اسب دیگر هم از فرنگیها آورده بودند سایر همراهان‌سوار شدندمعتمدالملك با کالسکه‌ها رفت بمهمانخانه ما راندیم ببالای کوهی که مشرف به مهمانخانه بود سایرین هم عقب ما بودند فرنگی صاحب اسبها هم که مرد معتبری بود و اسبهای خوب داشت همراه بودواما نمیتوانست سواره با ما بالای کوه بیاید همه جا از عقب پیاده میآمد راه بدی بود جنگل کوچك درهمی هم داشت که هیچ راه

آن معلوم نبود اما من هــر طور بــود از توی جنگلها و درختهــا رفتم بــالای
کوه دریاچهٔ ژنو و همه کوههای پر برف آلپ و ساووا و مون بلان وغیره از بالا
پیدا بود قدری تماشا کرده بعد از شدت گرما رفتیم بسایــه جنگلی قدری نشستم
بعد سوار شده از راه بدی بپائین آمده رفتیم به مهمانخانه زن و مرد زیادی‌ازسیاح
و غیره در بین راه و مهمانخانه دیده شد در مهمانخانه هم بجز آب یخ چیز دیگر
نبود قدری در باغ کوچك مهمانخانه نشسته دست و روئی‌شستیم دراین‌بین‌باخستگی
و هوای گرم معتمدالملك گفت کشیش و نایب الحکومه این‌محل که‌متعلق‌بفرانسه
است میخواهند بحضور بیایند اذن دادم آمدنــد نــایب الحکومه نطقی کــرد مثل
اینکه من وارد شهر پاریس شده باشم ما هم جوابی دادیم بعد از راهی که آمــده
بودیم رفتیم منزل. چون کالسکه در سرازیری آرام میرفت دیر بمنزل رسیدیم یعنی
شب وارد شدیم .

روزچهارشنبه بیست‌وهفتم

امروز در مهمانخانه هوتل دولاپه (.Hotel de la paix) بنهار مــوعود
دولت سویس هستیم پریزیدانها آمدند سوار کالسکه شده رفتیم راه بسیار نــزدیك
بود پیاده شده رفتیم بالاقدری در اطاق ایستادیم ایلچی‌ایطالیا مقیم سویس‌وایلچی
سویس مقیم پاریس که اسمش دکتر کرك است و ایلچی پروس مقیم سویس کــه
پسر پرنس کرچکوف وزیر اعظم روس است و از برن اینجا آمده حضور داشتند
با سارتین بعد از چند دقیقه رفتیــم سر میز نشستیم شاهزادگــان و صدر اعظم و
غیره همه بودند قوطی‌طلای مینای خوبی که ساعت هم‌داردومرغی‌در آن میخواند
با یك تفنگی که از اسلحهٔ قشون سویس بود و هزار گلوله تفنگ اهل شهر ژنو
پیشکش کردند. نهار بسیار طول کشید موزیکان هم میزدند زن و مرد زیادی هم‌در
راهها و پله‌هاو اطاقها بودند بعد از نهار برگشتیم بمنزل دو ساعت کــه گــذشت
بازپریزیدان و غیره آمدند سوار کالسکه شده رفتیم بتماشای بعضی جاهاهمه اهل
میز نهار بودند مگر شاهزاده‌های ما اول رفتیم بعمارتی که اسباب‌فیزیك و بعضی

چیزهای دیگر مثل موزه و حیوانات مرده و استخوانهای آنها بودچنانکه درپاریس هم دیده شد اما اینجا نسبت بپاریس و غیره بسیار کم ومحقر است. معلم فیزیك اطاقیرا تاریك کرده بعضی تجربیات و تماشاها درشیشه‌های الوان ازقوه الکتریسته بما نمود اما در وقت تماشا چون پرده‌هارا انداخته وپنجره‌ها را میبستند اطاق بسیار تاریك و گرم میشد بعد درسایر اطاقها قدری گشته رفتیم بعمارت دیگر بعضی پرده‌های کار نقاشان سویس وغیره آنجا بود شش هفت پرده خوب خریدم نقشه کل مملکت سویس که (ژنرال دوفون) چند سال زحمت کشیده ساخته است در اطاق بود الحق نقشه باین خوبی تا بحال دیده نشده است ده بده ، دره بدره کوهها و رودخانه‌ها رامجسم کرده است قدری آن نقشه را تماشا کرده. رفتیم بگردش برای عصرانه هم در باغ و ییلاق مسیوفاور (Mr. Faver) که یکی از متمولین و نجبای سویس است موعود هستیم باغ مزبورخارج شهر کنار دریاچه ژنو سمت خاك سویس است خیلی راه بود از نزدیك عمارت و ییلاق روچیلد معروف گذشته رسیدیم بخانه مسیو فاور خانه قشنگی بود خانمهای خوشگل زیادی از نجبا و غیره آنجا بودندقدری نشستیم قدری گشتیم صحبت شد چمن وچشم انداز خوبی بدریاچه و غیره داشت غروبی برگشتیم پریزیدان و غیره آنجا ماندند.

آمدیم منزل شب را از صدای کالسکه و رعد و باران وصدای زنگ ساعتها و زنگ مهمانخانه بسیار بد خواب شدم دولت سویس جمهوریست بسیارقواعدعجیبه در حکمرانی دارند . کل سویس پنج کرور جمعیت دارد و منقسم به بیست و دو ایالت است هر ایالتی رئیس و حکمران و دیوانخانهٔ علیحده دارد هفت نفر هم رئیس دارند که یکی از ایشان هم بر سایرین ریاست دارد اما یکی یکی نمیتوانند حکمی درکارهای عمده مملکتی و غیره بکنند آن بیست و دو نفر اطلاع بسایرین هفت نفر میدهند هفت نفرهم باطلاع وامضاء همدیگر آن کار را میگذرانند در حقیقت رئیس کل و حکمران مستقل در هیچ ایالت و ولایتی ندارند هر وقت همگی در

کاری اتفاق کردند مجری میشود و الافلا.وضعی است کــه نوشتن و بیانش اشکال کلی دارد و این روزنامه گنجایش شرح قانون حکمرانی و جزئیات قواعددولت سویس را ندارد و بیش از این هم لازم نیست قشون حاضر رکاب هم هیچ ندارند هر وقت جنگ باشد رعیت را مسلح و منظم کرده بجنگ میبرند ودر وقت‌جنگ صد هزار قشون میتوانند حاضر کنند این هفت نفر وکیل دولت درشهر برن‌اقامت دارند چهار رودخانه است که سرچشمه آنها از کوهسنکوتار آلپ‌است‌متعلق بسویس که دورودخانه معتبر از آنها یکی‌رن است که بدریاچهٔ کونستانس‌میریزدودیگری رون که بدریاچهٔ ژنو داخل شده و هر دو خارج میشوند.

روز پنجشنبه بیست و هشتم

از ژنو رفتیم بشهر تورن پای تخت قدیم‌مملکت‌ساردن‌وپیه‌مون که حالا بعد از جنگهای بااطریش‌و گرفتن‌ممالك‌لومباردی‌وونیسی‌وچهارقلعه محکمهٔ کووادری لاتر و ضمیمه شدن مملکت ناپل وجزیرهٔ سیسیل و اضافه کردن شهر روما دولت ایطالیا دولت واحد معتبری شده استو پای تخت حالیه‌اش‌شهر روم است که‌قدیماً درعهد قیاصره پای تخت بوده است بعد در دست پاپها که بزرگان مذهب‌کاتولیك هستند و سلطنت میکردندودرعهد این پادشاه پاپ بالمره مسلوب‌الاختیارشده شهر روما پای تخت همهٔ ایطالیا شد خلاصه صبح‌زود برخاسته‌بکالسکه‌نشستیم‌پریزیدان وصدراعظم درکالسکه بودند رفتیم‌بکالسکه‌بخارنشستیم تا بلکارد که اول‌خاك‌فرانسه است چنانکه‌آمده بودیم رفتیم ازآنجا براه تورن و ایطـالیا افتاده ازدره‌ها وخاك ساووا گذشتیم همه جا درهٔ وسیعی بود پرآب و درخت بسیارباصفا طرفین راه همه کوههای بلند پربرف که آبشارهای زیاد از کوهها میریخت راه‌آهن رادراینجاها بسیار خوب بازحمت‌و خرج زیاد ساخته‌اند همه‌جا سنگ و کوه و پست‌وبلندیست روی رودخانه‌های عظیم پلها ازآهن ساخته‌اند ولایت‌آباد قشنگی است تا رسیدیم بشهر شامبری(.Chambery) بشامبری نرسیده‌ازمحال‌اکس‌لبن(.Aix les bains) گذشتیم جزو ساوواست دریاچهٔ صاف بسیار قشنگی داشت کم عرض بسیارطولانی

وعمیق خلاصه درشامبری که پای تخت مملکت ساوواست کالسکه‌ها ایستادند جمیع صاحب منصبان نظامی وژنرال قشون ساخلو وحکام واهل قلم با یك فوج پیاده و یکفوج سواره نظام باموزیکان حاضر بودند ازکالسکه پائین آمده ازجلو صف پیاده عبور کرده بازداخل کالسکه‌شده براه افتادیم همه‌جا کوهستان سخت پرجنگل وپرآب وبرف‌است آبشار متصل از طرفین کوهها میریخت تارسیدیم بهمودان(.Modane) که آخر استاسیون فرانسه‌است درمودان‌مهمانداران‌وجنرالهای‌ایطالیا که باستقبال آمده بودند بحضوررسیدندامارسرحدفرانسه‌وایطالیاوسط‌سوراخ‌مون‌سنی‌است که‌نصف آن‌از ایطالیاو نصف‌دیگر ازفرانسه‌است‌ازمودان‌راه‌افتادەرسیدیم‌بسوراخ‌بیست‌وهشت‌دقیقه گذشت تا ازسوراخ گذشتیم‌دوفرسنگ‌ونیم‌تقریباً‌طول‌این‌سوراخ‌است‌مثل‌این‌است که ازمنظریهٔ کوه‌البرز‌ایران‌سوراخ کرده‌ازشهرستانك‌سردربیاورند‌بسیار‌کار عجیبی‌است اول‌همه‌شیشه‌های کالسکه‌را‌بجهةاینکه‌دود بکالسکه‌نیاید بستیم‌چنددقیقه که گذشت‌نفس تنگی کرد چند شیشه انداختم نسیمی آمد گاهی صداهای عجیب میآمد مثل اینکه اژدهائی بسرعت‌بگذرد وصدا کند گاهی در این‌تاریکی‌کالسکه بخار دیگر میآمد میگذشت صدای غریبی میکرد طرفین راه گاهی چراغ‌و مستحفظ راه دیده‌میشد نمیدانم این آدمها چه‌طور اینجا گذران میکنند آخر تونل که‌کم کم قطروارتفاع کوه کم میشود بعضی پنجره‌ها ساخته روشنی‌بسوراخ داده‌اند پنجره‌های دست‌چپ بزرگتر و دست راست کوچك‌تر است نرسیده به پنجره‌ها برای هوا دادن باین سوراخ‌از طرف‌دست چپ یك سوراخ طولانی‌دیگری از تونل بصحرا باز کرده‌اند که روشنی وهوا ازآنجا داخل میشود اما همه این تونل که دو فرسنگ‌و نیم است بسیار تاریك و مهیب است قریب بیست‌سال مهندسین قابل فرنگستان با مخارج کلی در این راه کار کرده‌اند قبل از مفتوح شدن این سوراخ مسافرت از خاك فرانسه بایطالیا باکالسکه یا اسب یا قاطر از روی کوه بوده است خلاصه‌از سوراخ‌بدر آمده داخل مملکت پیه‌مون (.Piemont) شدیم که شهر تورن (.Turin) پای تخت‌آن است باز کوههای بلند پر برف باجنگل وآبشارهای زیاد در طرفین راه دیده‌میشد

کالسکه بخار باز از دو سوراخ بسیار طولانی وبعد از چندین سوراخ دیگر عبور
کرد رویهم امروز البته از هشتاد سوراخ گذشتیم راه کالسکه در مملکت ایطالیا از
جاهای غریب وخوفناك مثل بغلهای کوه و پرتگاهها ودره‌های عمیق ورودخانه‌های
عظیم و سیلابها که پل برروی آنها ساخته بودند میگذشت بسیار کارهای عجیب در
ساختن این راهها کرده‌اند که بعقل راست نمیآید بطوری هم راهها وپلها را محکم
ساخته‌اند که تا هزار سال دیگر عیب نخواهد کرد رودخانهٔ که از این کوهها بسمت
ایطالیا میریزد رودخانه پو (Pô.) است رودی عظیم اما آبش سیاه رنك و بداست
این رودخانه ازپهلوی شهر تورن گذشته پائین تر از شهر ونیز (Venise.) بدریای
آدریاتیك (Adriatique.) میریزد هرقدرمیرفتیم دره وسیع ترمیشد تا آخر جلگهٔ
وسیعی شد صحرای پردرخت بوداما تابگار شهر تورن رسیدیم آفتاب غروب کرده
هوا تاریك شد ازکالسکه پائین آمدیم اعلیحضرت ویکتور امانوال ثانی
(Victor Emmanuel 11.) پادشاه ایطالیا و نواب پرنس هومبر (Prince Humbert.)
ولیعهد پرنس امده . (Prince Amedée.) پسر دوم پادشاه که دو سال دراسپانیول
سلطنت نموده بعد استعفا کرده بود مسیو من گتی (Mr. Minghetti.) صدراعظم مسیو
ویسکونتی ونوستا (Mr. Visconti venosta.) وزیر دولخارجه پرنس کارینیان
(Prince Carignan.) پسر عموی پادشاه که مرد بسیار معتبر نجیبی است سپهسالار
ایطالیاست و در قشون بحری منصب دارد هر وقت هم که پادشاه در جنك و ولیعهد
هم غایب باشد او را نایب السلطنه قرار میدهند و صنیع الدوله که جلو آمده بود
با سایر صاحب منصبان و حاکم و معتبرین شهری دم کالسکه حاضر بودند با پادشاه
وشاهزاده‌ها دست داده تعارف کردیم بعد ما وپادشاه در کالسکهٔ روبازی نشسته راندیم
شب بود چراغان بسیار خوب کرده بودند جمعیت زیادی از زن ومرددر کوچه‌ها
و پنجره‌ها بودند کوچه‌های وسیع وعمارات بسیار عالی پنج شش مرتبه دارد. واز آن
کوچهٔ که عبور میکردیم اسمش کوچهٔ روم است اول بمیدان کوچکی رسیدیم که

اسمش سن شارل (Saint Charles.) است مجسمهٔ چدنی روی اسب وسط میدان بود که
از اجداد پادشاه است بعد بمیدان عمارت رسیدیم میدان وسیعی است مجسمهٔ سر بازی
از مرمر با بیرق دروسط این میدان بود که اهالی لومباردی بعد از آزادی خودشان
از دست اطریش بشهر تورن داده اند رسیدیم بعمارت پیاده شده بـا پادشاه رفتیم
بالا پله ها و دیوار راهروها همه از مرمر بود سقفها بسیار مرتفع و با زینت واشکال
خوب و مطلاکاری گلدانهای مرمر روی دست اندازها گذاشته بودند که از سر هر
گلدان چند شعبه چراغ گاز بیرون آمده بود بسیار قشنگ از اطاقهای متعدد تو
در تو گذشتیم که همه مطلاکاری قدیم و بعضی آئینه کاری و همه پر زینت و اسباب
از پرده های نقاشی بسیار اعلی و تخت و میز وصندلی و غیره بود بعد از آنکه پادشاه
همهٔ اطاقهای منزل ما را نشان دادند وداع کرده رفتند.

ما هم بعد از چند دقیقه بمنزل پادشاه که در همین عمارت است بازدید رفتیم
چند دقیقه مانده بر گشتیم لباس در آورده راحت شدیم.

هوای این شهر بسیار گرم است پادشاه در شکارگاهها و کوههای مرتفع در
چادر بوده محض آمدن ما بشهر آمده اند و الا هرگز میل بماندن شهر ندارنـد
زمستان و تابستان همیشه در شکارگاهها هستند بمن میگفتند ازشهرو عمارت بدم
میآید همیشه میخواهم در شکارگاه و کوه باشم سن پادشاه قریب به شصت سال
میشود اما بسیار با بنیه و قوی و معلوم نیست که مسن هستند ولیعهد سی سـال
دارد پرنس امده بیست و هشت سال دو دختر دارند یکی زن پادشاه پورتغال است
و اسمش ماری (Marie.) دیگری زن پرنس ناپلیون است اسمش پرنسس کلوتیلد
(Princesse Clotilde.) زن دوك داوست که همین (امده) باشد چند روز است بسیار
ناخوش است منزلش هم در اطاق زیر عمارت ماست سه پسر کـوچك دارد یکـی
شیر خواره دو تای دیگر بسن سه وچهارسال دایه هاشان هر روز در باغی که جلو
عمارت است آورده میگردانند در یکی از میدانهای شهر فوارهٔ بسیار بزرك بلندی

بود آبش خیلی میجست رودخانه پو از انتهای دست راست شهر میآیـد آنطرف رودخانه کوه و جنگل است و تك تك خانههای بسیار خوب تویدرهها ساختهاند این رودخانه و کوه متصل بشهر است در سریکی از تپهها کــه از همه بلندتر است کلیسای خوبی ساختهاند که اسمش سوپرگا (.Superga)و مدفن اجداداین پادشاه است طرف دست چپ شهر تا کوههای آلپ جلگه است معبدی یهودیها دراین شهر میسازند بسیار بنای عالی است یعنی یهودیهای متمول ایطالیا جمع شده بشراکت میسازند هنوز هم ناتمام است.

روز جمعه بیست و نهم

در منزل بودیم بعد از نهار پادشاه آمدند همراه ایشان رفتیم باسلحه خانـهٔ که در همین عمارت است اسلحه از قدیم و جدید خیلی بوداز شمشیرهای ایران که بخط فارسی هم اشعار از آب طلا نوشته بودند چند عدد دیده شد زره کلاه خـود ایرانی هم بود بعضی اسبهای مرده را مثل زنده واداشته و آدمی که اسلحهٔ قدیم فرنگ پوشیده روی اسب سوار کرده بودند بعضی سلاحها از اجداد وپدران همین پادشاه مثل شمشیر و غیره درآنجا بود شمشیری از ناپلیون اول که در وداع شهر فونتن بلو بیکی از سرتیپان ایطالیا که در خدمت او بـوده بخشیده بود دیده شد شمشیری دیده شد دراز تیز بطور نیزه خیلی گشتیم جمیع اسلحه را تماشا کرده مراجعت بمنزل خودمان کردیم.

عصر در همین عمارت مجلس ضیافت شام بود پادشاه آمدند رفتیم در تـالار بسیار خوبی میز بزرگی گذاشته بودند صد نفردر سر میز بودند نشستیم شام بسیار خوبی آوردند موزیك هم میزدند خود پادشاه غـذا نمیخوردند سبب را پرسیدم گفتندعادت من اینست که نصف شب شام خورده بلافاصله میخوابم و همچنین پسر عموی پادشاه کــه او هم بواسطهٔ همین عادت شام نخورد و میگفت هرگز شراب نخوردهام آب یخ را بیشتر دوست دارم پسر عموی پادشاه ریشش بلند وسفید است

و رویش سرخ و سفید سنش گویا شصت و پنج سال باشد امـا بسیار با بنیه است همراهان ماسوای آنها که بهوین رفته همه بودند امروز پادشاه بعضی اسباب بسیار خوب گران بها برسم یادگاری برای ما فرستاده بودند از قبیل تصویرات خـاتم سازی کار ایطالیا که هر یك مبالغ گزاف قیمت دارد و این صنعت منحصر است بایطالیا این خاتم سازی دخلی بخاتم ایران ندارد خاتم ایران از استخوان است اینجا از سنگهای معدنی الـوان بسیار خوب میسازند و خیلی نـادر است میـز بسیار بزرك خاتم، تفنگهای شکاری بسیار اعلی، پردهٔ تصویرخود پادشاه که بسیار شبیه و خوب ساخته بودند بعضی اشکال عمارات از سنگ مرمر و بعضی اشکال از چدن جعبهٔ خاتم خلاصه بسیار اسبابهای خوب بود بصـدر اعظم و شاهزاده‌ها و سایرین هم نشان داده بودند شب را باتفاق پـادشاه بتماشاخـانه رفتیم درهمین عمارت اما خیلی راه است از اطاقها و همان اسلحه خانه گـذشتیم داخـل یـاك دالان قشنك طولانی که چراغان کرده بودند شده رسیدیم بتماشاخـانه در لژ اول نشستیم بسیار تماشاخانه قشنگی است نه بزرگ نه کوچك پنج مرتبه چراغ گـاز زیاد جمعیت زیادی هم بود خواندند و رقصیدند پرده‌ها بـالا رفت چون هوا گرم بود بیشتر از دو آکت یعنی دو پرده ننشستیم . خـوانندهٔ بـود اسمـش اوربـن (.Urbin) بسیار خوشگل و جوان و خوش‌آواز از اهل ینگـی دنیاست گفتند شوهر دارد و دو روز دیگر بجهت خوانندگی بپطر میرود برخاسته آمدیم منزل شهر تورن دویست هزار نفر جمعیت دارد لباس صاحب منصبان و اسبهای سواره نظامشان خوب بود.

روز شنبه سلخ جمادی الاولی

صبح برخاستم هوا بسیار گرم بود نهار خورده بعد رفتیم اطاقهای عمارت را گشته پرده‌های بسیار خوب را تماشا کرده بعد رفتیم کتابخانهٔ پادشاه را کـه در مرتبه پائین عمارت است دیدیم کتاب زیادی بود وضع کتابخـانه مثل دالان طولانی بود.

بعد بر گشته رفتیم بالا باغ عمارترا گشتیم بعد رفتیم حیوانات مخصوص پادشاه را که در همین باغ توی قفسهاست تماشا کردیم شیر زیادی بود یك پلنگ سیاه، گرگ، روباه، شغال، کفتار، یك جفت‌فیل، یك‌جفت‌زرافه، ببر، پلنگ، خرس سیاه تبت که حیوان عجیبی است، در قفسی میمون زیادی بود انواع شکارهاو گور اسب وغیره بودند، دوحیوان‌عجیب اینجا دیدم که در سایر باغهای‌وحش نبودیکی یوزشیر بود، یوز پلنگ دیده بودم اما یوزشیر نشنیده بودم‌شبیه بشیر است امایوز مانند بسیار مقبول دیگر میمونی بود بسیار کج خلق درنده که تنها نگاه میداشتند آدمهم نمیتوانست پیشش برود دندانهایش‌مثل ببر سر بسیار بزرگ ریش زرد بینی همه سرخ گونه ها آبی خط خط اسمش ماندریل (Mandril.) است که از افریقا آورده‌اند آمدیم بعمارت یعنی چون از پلهٔ زیادی بزحمت باید بالا رفت اسباب عجیبی تعبیه کرده بودند مثل کالسکه صندلی داشت درآن نشستیم پیچاندند کم کم با کمال راحت رفتیم بالای عمارت منزل خودمان بعد از دقیقهٔ گفتند پادشاه آمده در اطاق معطل هستند باتفاق رفتیم سوار کالسکه شده همهٔ شهر را گردش کردیم چراغان بسیار خوبی کرده بودند زن و مرد زیادی بود زنهای بسیار خوشگل‌دارد بعد رفتیم میدان مشق را که دورآن همه درختهای بزرگ بلوط و خیابان خوبی است گردش کرده ازکوچه‌ها گذشتیم یك کوچهٔ طولانی بود بسیار خوب چراغان کرده بودندآخر کوچه‌برودخانه(پو)میرسدآنطرف رودخانه‌روی کوه‌وتپه‌آتشبازی خوبی کردند بسیار تماشا داشت بعداز آتشبازی‌بر گشتیم بمنزل من‌درکالسکه‌بودم و پادشاه و صدراعظم ومیرشکار و رفیق و آجودان‌پادشاه که اسمش‌مسیو برتولنیال (Mr. Bertolenial.) است رسیدیم بمنزل پادشاه زن معتبرهٔ که داشته مدتی است فوت شده است وبعد ازآن دیگر زن معتبر عقدی نگرفته اما یك زن صیغهٔ من‌غیر رسم گرفته‌اند زنشان آنجا نبود کنار دریا رفته بود که بآب دریا استحمام کند جواهری باو تعارف کرده بودم‌عکس خود را برای من فرستاد بتوسط مسیو اگمو

(Mr. Aghemo) منشی خاصهٔ پادشاه که پسر عموی همین زن است و پادشاه میگفتند این زن در همهٔ جنگها بامن بوده است و درشکارها هم بامن است دوشکارهم میگفتند زنم زده است از این زن یك پسر دارند که در سواره صاحب منصب است و یك دختر که به سرهنگی شوهر کرده و شوهرش مرده حالا بیوه است.

روز یکشنبه غره جمادی الاخری

باید از (طورن) بشهر (میلان) برویم باراه آهن چهار ساعت مسافت است صبح از خواب برخاسته رخت پوشیدم پادشاه آمدند نشسته صحبت کردیم (پرنس امده) پسر دوم پادشاه هم آمد زنش همان طور ناخوش است ولیعهد دیروز رفته است به ییلاق برای پذیرائی ما پادشاه گفتند شکاری زده اند توی تالار است به بینید از این جنس در ایران هست یا نه برخاسته رفتیم شکار مرده را در تالار گذاشته بودند دیدم از نوع همان شکارهائی است که در باغهای انگلیس دیدم نوعی از مرال است که کوچك است رفتیم پائین سوار کالسکه شده پادشاه هم بودند رفتیم بگار از اینجا بکالسکه (نمسه) نشستیم ترن بسیار خوبی بود همه را بابارها و غیره بهمین یك ترن بسته اند همهٔ کالسکه ها هم بهمدیگر راه دارند مثل کالسکه های بخار مملکت روس است پادشاه و همه ارکان و اعیان دولت لب گار ایستاده بودند تا ترن راه افتاد تعارف کرده گذشتیم طرف دست راست شهر همه کوه است تك تك عمارات ییلاقی بسیار قشنك در روی کوهها ودره ها که همه جنگل است ساخته اند کالسکه بخار که مسافتی طی کرد کوههای طرف راست دور افتاده وهمه جا صحرا و جلگه شد بسیار آباد بود اغلب حاصل زرت بود زرت هم تازه رسیده بود تفاوت زرت اینجا با ایران این است که اولا شاخهٔ زرت اینجا بسیار بلند است ثانیاً وسط ساقهای این زرت مثل زرت ایران اما سر شاخه طور دیگر است مثل گندم خوشه بسته آویزان است آن را هم آرد کرده میخورند دو نوع زرت در یك ساقه بود گندم وجو را چیده بودند درخت توت ابریشم زیادی در حوالی شهر میلان دیده شد ابریشم ایطالیا بخوبی معروف است اما چند سال است خوب نمیشود همه صحرا درخت وحاصل بود ازچند رودخانه

بزرگ و کوچك عبور شد اسم یکی از رودخانه‌های بزرگ دونا (.Dona) دیگری ستورا (.Stura) و سیسیا (.Sicia) و ژیسینو (.Gicino) بود خلاصه راندیم در شهر سانتیا (.Santhia) قدری ایستادیم شهر کوچکی است در هر شهر که کالسکه میایستاد اهل شهر ازسرباز وصاحب منصبان نظامی و قلمی وحاکم وغیره استقبال میکردند بعد بشهر نوار(.Novare)رسیدیم دردامنه کوه افتاده‌است اغلب خانه‌هارا روی کوه وتوی‌دره‌ها ساخته‌اند بسیارخوشوضع و قشنك از تورن تا این شهرهمه‌جا جلگه بوداینجا باز کوه‌پیدا شد یعنی طرف‌دست‌چپ که شهرواقع است کوه بود و طرف دست راست جلگه و در این کوه‌ها سبزه و جنگل کمی است‌همه جا تك‌تك عمارات و خانه‌های ییلاقی و غیره ساخته‌اند بسیار با سلیقه از این‌شهر که چند فرسنگی گذشتیم‌بده ماژنتا(.Magenta) رسیدیم که از زمان‌جنك‌ناپلئون سوم با دولت اطریش که در این‌ده‌وصحراواقع‌شد مشهور شده است وقشون‌اطریش از دولت فرانسه وایطالیا در این‌صحرا شکست فاحش خورده فرار کردند یك‌میل بلندی ناپلئون برای یادگاری و مقبرهٔ کشتگان این جنگ که فرانسوی بوده‌اند ساخته است دیده شد دو ساعت ونیم‌بغروب مانده بشهر میلان وارد شدیم گار بسیار خوب بزرگی داشت که دولت اطریش‌در وقتی که این شهر راداشته ساخته‌است‌با این وسعت وخوبی کمتر گاردیده بودم ازکالسکهٔ بخار پیاده شده‌ولیعهدایطالیا که‌دیروز اینجا آمده و مخصوصاً هم خود اوحاکم و همیشه متوقف اینجاست باحکام وصاحب منصبان نظامی و قلمی حاضر بودند باولیعهدتعارف کرده‌سوارکالسکه شدیم‌جمعیت زیادی در کوچه وپنجره‌ها بودند هوا بشدت گرم وازطهران گرم‌تر بوداز کوچه‌های خوب عبور شد بسیار شهر قشنگی است زنهای‌بسیار خوشگل داردخیلی راه‌رفتیم تا رسیدیم بمیدان عمارت دولتی و کلیسای معروف مشهور دنیا که اینجا ساخته شده است چنین کلیسا و بنائی در هیچ جای عالم نیست خلاصه وارد عمارت شدیم عمارتیست بسیار عالی پر اسباب از میز و صندلی و تخت خواب و آئینه و غیره و همهٔ اطاقها و تالارها و درها مطلاکاری ونقاشی است و همه را پارچه‌های

خوب و پرده‌های نقاشی اعلی چسبانده و چهل چراغ زیاد آویخته‌اند این عمارت
را از قدیم ساخته‌اند ناپلئون اول که فتح ایطالیا و این شهر را کرد این عمارترا
تعمیر کلی و زینت زیاد داد و مـدتها در تصرف ناپلیون بـود کـه پـرنس اوژن
(Prince Eugene) از جانب ناپلیون هشت سال در این مملکت سلطنت میکرد
بعد این مملکت و عمارات بدست دولت(استریه)افتاد سالها هم اوسلطنـت داشت و
شاهزاده مکزیمیلین برادر امپراطور حالیهٔ استریا که بالاخره امپراطور مملکت
مکزیك ینگی دنیا شد و آنجا اورا کشتند دراین شهر ومملکت ازجانب‌امپراطور
(نمسه) نایب‌السلطنه بود و بعد از شکست نمسه‌هاحالاجزء دولت ایطالیا شده‌است
خلاصه بعد ازقدری راحت، میل کردم بروم‌بالای کلیسا که‌جلوعمارت‌است‌برخاسته
اول رفتیم توی‌کلیسا روز یکشنبه بود جمعیت زیادی از مردوزن‌آنجا بودندقدری
گشتیم از توی کلیسا راه است پله میخورد میرود بالا با ولیعهد رفتیم بالا تا بالا
پانصد وهفتاد پله میخورد کم کم رفتیم بالا تا دویست پله تنگ و باریك وپیچ پیچ
است بعد از آن مهتابیها و پشت بامهای وسیع دارد ازآنجا باز پله‌های خوب ببالا
دارد ازآن بالا کوه‌های آلپ و(سنت برنارد) که‌ناپلئون‌اول قشون فرانسه‌را بایطالیا
داخل کرده‌بود پیدا بودکالسکه‌های بخار که دود میکردند واز اطراف داخل‌شهر
شده بیرون میرفتند ازآن بالا بسیار صفا داشت دوارك تریومف که‌ناپلئون اول‌در
فتح ایطالیا بیرون شهر بنا کرده و نهری که ناپلئون ساخته و آب بشهر پـاوی
(Pavie .) برده‌است و بسیار نهر عظیمی است همه پیدا بود ازبس ارتفاع داشت
مردم از پائین بقدر مورچه‌پیدا بودند تمام این‌کلیسا ازمرمر سفید است چهارهزار
مجسمهٔ مرمر بترکیبهای مختلف دارد که آنچه استادی درصنعت حجاری استدر
آنها بکار رفته است اغلب اشکال مجسمه را خارج از بنا ایستاده نشسته از پشت‌ورو
ساخته بعضی را برجسته ازدیوار و بنا وبعضی را چسبیده بدیوار درست کرده‌اند
ازبالا وپایین‌و خارج و داخل‌کلیسا جز سنگ‌مرمر چیزی نیست این‌کلیسارا بمرور

ایام ساخته‌اند چنانکه الان هم مشغول کار بودند حجاری میکردند از پانصد سال قبل الی حال همه روزه مشغول تعمیرو نوسازی هستند و میگفتند صد سال دیگر تمام میشود توی کلیسا ستونهای بزرگ عجیب ازمرمردارد و سقف کلیسا را ازمرمر چنان منبت کاری کرده‌اند که عقل حیران است وآنقدر سقف بلند است که شخص ایستاده نمیتوانددرست نگاه کندمنبرها،محرابها اشکال خوب همه‌چیزداردا گریکنفر حجار قابل مدت‌العمرجمیع اوقات وصنعت خود راصرف ساختن یك جعبهٔ کوچکی ازمرمر بکند بازنمیتواند ازعهدهٔ صنایعی که در حجاری این کلیسا شده است برآید این کلیسا این قدر بنای قابلی است که اگر شخصی مثلااز ینگی دنیا آمده مخصوصاً همین کلیسا را دیده مراجعت کند دیگر مستغنی از دیدن هرصنعتی میشود.در پشت بامها و راهرو ها و پله ها ده هزار نفر بیشتر میتوانند راه بروند بنشینند بدون اینکه جا بر کسی تنك شود پشت‌بامها همه تخته‌سنگهای مرمر بزرگ‌است میلهای مرمر منبت کاری بسیار دارد در سر هر میل هم مجسمهٔ یکنفر آدم است و یك میل بزرگ میان که ازهمه بلندتر است مجسمهٔ از برنج دارد که در دستش بیرقی‌است واز سر آن مجسمه تا زمین کلیسا صدو چهارده ذرع است که تاپیش آن مجسمه‌همه جا پله دارد بعد پائین آمده از توی کلیسا گذشته رفتیم بازاری چهارسو مانند که سقفش از شیشه است تازه ساخته‌اند طول و عرض زیـادی ندارد اما بسیار خوب بازاریست قدری گشتیم جمعیت زیـادی بود برگشتیم بمنزل شب در تالار بسیار عالی سر میز بزرگی شام خورده شد مهمان ولیعهد بودیم همه‌بزرگان ایرانی و فرنگی بودند شام بسیار خوبی آوردند خیلی طول کشید حاکم شهرمیلان هم که مرد بسیار فربهی است بود بعداز شام رفتیم دم پنجره که‌بکلیسا ومیدان نگاه‌میکند درمیدان البته بیست هزار نفر بودند همهٔ‌کلیسا راباچراغ بنگال که روشنیهای‌الوان دارد روشن کرده بودند یکبار همه‌کلیسا از بالاتاپائین‌سرخ یکبارسبز،زرد،ورنگ دیگر میشد کبوترهای سفید که در بالای مناره ها آشیانه داشتند از ترس پرواز میکردند،در تاریکی شب و روشنائی چراغها در هوا برق‌میزدند بسیارتماشاداشت.

روز دوشنبه دوم

باید رفت به سالسبورغ (Salsbourg.) که جزء مملکت اطریش است صبح زود سوار کالسکه شدیم ولیعهد و صاحب منصبان و اجزای حکومت شهر بودند از راهی که دیروز آمده بودیم رفتیم بگار سوار کالسکه بخار شده رانده از شهرهای متعدد گذشتیم باین تفصیل اول از ترویکلیو (Treviglio.) دوم برگام (Bergame.) سوم برسیا (Brescia.) چهارم دسنزانو(Desenzano.) پنجم ورون (Verone.) که قلعه نظامی معتبریست الی شهر برگام جلگه بود وهمه جا حاصل زرت وتوت ابریشم از چندرودخانه هم گذشتیم از همه بزرگتر رودخانه ادیژ (Adige.) است که از شهر ورون میگذرد آب گل آلودی داشت بشهر برگام که رسیدیم دست چپ کوه پیدا شد و شهر هم در دامنه کوه افتاده است و بعضی خانه‌های تك‌تك روی کوه ساخته‌اند که بسیار قشنگ است کوه هم سبزه و کمی جنگل دارد در هر شهر که کالسکه بخار میایستادجمیع اهل شهر با سرباز و سوار و حاکم و صاحب‌منصبان باستقبال میآمدند طرف چپ همین‌طور کوه وطرف راست تا چشم کار میکرد جلگهٔ بود پر درخت و پر حاصل کوههای دست چپ کم کم بلندمیشد و در اغلب کوهها حتی قله‌ها مردم عمارات ییلاقی خوب ساخته بودند همین طور رفتیم تا بدریاچهٔ بسیار بزرگ قشنگی رسیدیم که سه طرفش را کوه‌های بلند احاطه کرده آب صاف بسیار خوبی داشت از دریاچهٔ ژنو کوچکتر اما خیلی بزرك است جزیرهٔ بسیار قشنگی میان دریاچه بود عمارات زیادی در جزیره ساخته بودند یك راهی مثل پل بخشکی داشت اسم دریاچه گاردا(Garda.)است دوردریاچه همه خاك ایطالیاست مگر درآخر دریاچه جزئی خاکی متعلق باستریه است قلعه پشیرا(Peschiera.) که یکی از قلاع محکمه ایطالیاست در کنار این دریاچه واقع است که از آب دریاچه همیشه خندق قلعه پر آب است ساخلو و توپ از طرف دولت همیشه اینجاهست از قلعه شلیك توپ کردند از آنجا گذشته بشهر و قلعه ورون رسیدیم شهر ورون میانهٔ جلگه و کوه واقع شده است و اطراف شهر قلعه و خندق و باستیانهای محکم دارد توپ زیادی آنجاست دور کوه

را هم برج و باستیان ساخته‌اند رود عظیم ادیژ هم که از پهلوی قلعه میگذرد بر استحکامش افزوده است شلیك زیاد کردند قدری از قلعه بالاتر بگار رسیده آنجا ایستادیم حاکم شهر و حاکم نظامی قلعه و سرباز و سواره و اهل شهر همه آنجا بودند بعد کالسکه‌ها از همان راهی که آمده بودیم برگشته از قلعه و شهر ورون گذشته افتادیم براه سالسبورغ وانسپروك وداخل دره تنگی شدیم که رودخانه عظیمی از دره میگذشت طرفین کوه‌های بلند و جنگل کم اسم رودخانه ایزاج (Aisache) است همه جا از کنار رودخانه و دره و کوههای بلند رفتیم دره گاهی وسیع گاهی تنگ و کوه‌ها رفته رفته بلندتر و سخت‌تر وپر جنگل میشد و گاهی رودخانهٔ اولی ناپدید و رودخانه دیگر پیدا میگشت که از درهٔ دیگر میآمد پلهای متعدد روی رودخانه‌ها ساخته‌اند اوایل دره آبادی کمتر بود هرچه پیش میرفتیم زیادتر میشد درخت انگور بسیار کاشته بودند مسافت زیادی که از این دره رفتیم بجائی رسیدیم اسمش الا (Ala.) که سرحد دولتین ایطالیا و استریه است در استاسیون آنجا کالسکه‌ها ایستاده مأمورین و مهمانداران اطریش بحضور آمدند رئیس مهمانداران شخصی معتبر و پیشخدمت باشی امپراطور است منصب نظامی هم دارد اسمش کنت دو کرنویل (Comte de Grenneville.) ومسیو بارب (Mr. Barb.) مستشار دربار که فارسی را خوب حرف میزد قدری با آنها صحبت شد بعد مأمورین ایطالیا که رئیس آنها کنت پیانلی (Comte Pianelli.) بود آمده مرخص شدند نصف این استاسیون مال ایطالیا و نصف دیگر مال استریه وسرباز هر دو دولت در آنجا ساخلو است خلاصه بعد از ده دقیقه راه افتاده بسرعت رفتیم همه جا باز کوه‌های بلند و دره و رودخانهای عظیم بود و از دره هر چه بالا میرفتیم کوه‌ها بلندتر و جنگل قوی‌تر میشد توی دره‌ها همه درخت انگور با چفته بود زیر چفته‌ها سایهٔ بسیار خوبی داشت آبادی و دهات خوب قشنگ در دامنهٔ کوه‌ها بود وقلعهٔ محکم دولت استریه در دهنهٔ این دره ساخته است که قشون دشمن محال است بتواند از این دره

عبور کند توپ زیادی بالای قلعه و باستیانها گذاشته‌اند همیشه صاحب‌منصبان‌معتبر و ساخلوی در این دو قلعه هستند اسم قلعه فرانزانوست (.Franzansvest)است خلاصه اینجا معلوم شد که الی شهر سالسبورغ که منزل ماست خیلی راه است که اگر متصل برویم فردا عصر بآنجا میرسیم غروبی باستاسیونی رسیدیم کالسکه یکساعت آنجا ایستادشامی برای‌همراهان در اطاق حاضر کرده بودندمنهم پائین آمده نظامی که ایستاده بود دیدم.ژنرالها و صاحب‌منصبانی‌را که آنجا بودندمعرفی کردند مسیو کرشیش معلم علم توپخانه را که سابقاً معلم مدرسهٔ دارالفنون طهران بود که محمد حسن خان پسر سپهدار و محمد صادق خان قاجار از شاگردهای خوب او هستند اینجا دیدم قدری ریشش سفیدشده است، بنیه‌اش بسیار خوب است‌بعدآمدم توی کالسکه حالا شام نخوردم همراهان بعد از شام‌آمدند راه افتادیم.

اگر چه تاریك بود اما معلوم میشد که رودخانه زیاداست وازپلهامیگذشتیم طرفین‌راه کوه‌های بلند و پر جنگل و درهٔ تنگ و راه هم سر بالا بود در این بین رعد و برق شدیدی شد باران تندی‌آمد شام خورده خوابیدم یکبار ازخواب‌بیدار شده صدا و همهمهٔ زیادی شنیدم معلوم شد کـه کالسکه بشهـر النسبورغ رسیده و ایستاده است.

اهل شهر از زن و مرد و حکام و صاحب منصبان همه حاضر شده بـودند هنگامه غریبی بود بعد از خلوت شدن خوابیده صبح که بیدار شدم باز قال ومقال زیاد بودکالسکه‌ها براه افتادند.

باز خوابم برد دو ساعت بعد برخاسته رخت پوشیدم در این وقت در خـاك آلمان دولت باویر (.Bavière) بودیم بصحرا نگاه کردم‌مثل بهشت‌بود کوههای بزرگ پر جنگل درختان سرو و کاج جنگلی زیاد زمینها همه سبزه وچمن گلهای زیاد از هر رنگ و با اینکه وسط تابستان بود صحرا و کوه مثل اول بهار بـود رودخانه‌های زیاد که ازشعبات دانوب است وبدانوب ملحق میشود همه‌جاپرحاصل هنوز حاصل‌اینجا درو نشده هوایش سرد و ییلاق است تا رسیدیم بشهر (روزنهایم)

(Rosenheim.) که از شهرهای باویر است و از اینجا تا پای تخت باویر که‌مونیخ (Munich.) است یا شهر سالسبورغ که منزل ماست راه مساویست که تا هریك‌از این دو شهر یکساعت و نیم راه است قدری کالسکه ایستاده رو به سالسبورغ روانه شدیم همه جا از جاهای با صفا و جنگلهای کاج گذشته ازدریاچهٔ با صفای کوچکی هم عبور شد تا رسیدیم باستاسیون شهر ترونستن (Traunstein.) جمعیت‌زیادی بود با یکی از اهالی آلمان که فرانسه میدانست صحبت زیاد کردیم یکی ازاهالی این شهر چپوقی از ساقه درخت ساخته صنعتی کرده بود بماداد که یادگاراین‌شهر باشد قبول کردیم جمعیت این شهرچهار پنج هزار نفر است خلاصه واردرودخانه سالزا (Salza.) شدیم که سرحد دولت استریه و باویر و متصل بشهر سالسبورغ است ازپل گذشته وارد گار شدیم.

اهل شهر و سرباز نظام حاضر بودند شهر خـوب و خوشهوائی است‌در کنار کوه جنگلی واقع است چهارده هزار نفر جمعیت دارد ناپلیون سوم بـا امپراطور حالیهٔ نمسه در این شهرملاقات کرده بودند معدن نمك معروفی دارد سوار کالسکه شده وارد عمارت شدیم عمارت خوبی است بسیار قدیم میدان کوچکی درجلودارد حوض سنگی با فواره بزرگی دارد ازدهن دو اسب وآدم سنگی آب میریزدکلیسا و مهمانخانهٔ دور میدان است اغلب راه امروز و دیروز ازخاك تیرول(Tyrol.) نمسه بود کوههای آن راآلپ تیرولین میگویند ازمیلان بسالسبورغ دویست‌وپنجاه فرسنگ بیشتر بود که در بیست و سه ساعت طی شد این شهر و مملکت سابقاًدر دست کشیشها بوده و اینجـا سلطنت میکردند و همین عمارت کـه منزل داریم از بناهای آنهاست کوهی پر جنگل وسبز توی شهر واقع شده که سر آن کوه عمارت و قلعهٔ سختی همان کشیشها در ایام سلطنت خود برای حفظ شهر ساخته‌اند دیوار محکمی در وسط کوه کشیده‌اند یعنی یك رك سنگ بزرگی است که‌این دیواررا روی آن سنگ ساخته مهمانخانه‌های‌خوب‌در این شهر است بخصوص‌یك‌مهمانخانه

که هوتل دوروپ (Hotel d'Europe.) میگویندامروز درسرحد باویرواطریش قلعهٔ دیده شد که توپ انداختنداسمش هوفستن بعضی محبوسین پولوتیك راهم باین قلعه میفرستند.

روز سه شنبه سوم

انشاءالله تعالی باید رفت بشهروین پای تخت(استریا)صبح برخاستم در نزدیکی شهر جائی است معروف به هلبرون (Helbrunn.) که نیمساعت راه است در ایام سلطنت کشیشها ساخته شده لفظ هلبرون بزبان آلمان یعنی چشمه صاف سوار کالسکه اسبی شده راندیم شاهزاده ها و غیره هم عقب ما آمدند هوا قدری گرم بوداز شهر گذشته خیابانی بود سایه داشت همه جا کالسکه ازخیابان رفت تا بباغ و عمارت رسیدیم در اینجا و بعضی جاهای دیگر درخت چنار اینجا با ایران قدری تفاوت دارد یعنی رنگ ساقه و شاخهای چنار اینجا سیاه‌تر از چنار ایران است اما در برگ تفاوتی ندارد خلاصه وارد باغی شدیم گلکاری و چمن بود زن ومرد سیاح و تماشاچی زیاد بود این باغ با بعضی عمارات دیگر وحوضخانه‌های قدیمی سازدر دامنه کوهی واقع است پر جنگل و سبز چشمه‌های آب صاف متعدد از دامنه کوهها بیرون میآید در سر هرچشمه یك جائی مثل حوض و آبشارو پاویون (Pavillon.) یعنی کلاه فرنگی ساخته‌اند که آب چشمه داخل آنجا شده بعد بنهرهای عریض میریزد آب سرد گوارائی است ماهی قزل آلای ایران آنجا زیاد توی آب بود از کنار نهر پائین رفته گردش کنان بجاهای بسیار خوب رسیدیم که باز چشمه‌ها و حوضهای متعدد دیده شد و بعضی جاها را حوضخانه مانند از سنگ بنا کرده بعضی جاها را مثل جعبه ساخته سرش را بلند کرده بودند و شش هفت شیر که بزبان فرنگی روبینه (Robinet.) میگویند پیدا میشدهر شیر را که میگرداندند از یك فواره یا از زمین و سقف اطاق آب میجست مثلا یك حوضخانه دیده شد که وسط آن حوض و فواره کوچکی و تاجی از برنج روی فواره بود شیر آنرا که به

آرامی باز میکردند آب زیر تاج پر شده تاج را کم کم بلند میکرد تا بقدریکه سر تاج بسقف حوضخانه میرسید باز کم کم پائین میآورد باختیار خود شخص است اگر بخواهد بیست ذرع هم تاج بالا رفته پائین میآید تماشا و تازگی در آن بود که مردم تماشاچی بی خبر در خیابانهای ریگ ریخته و اطراف دالانها مشغول تماشا و راه رفتن بودند غافل از اینکه تمام زمین خیابان توی ریگ همه فواره و سوراخهای کوچك است که هیچ معلوم نیست یکبار شیر منبع فوارهها را باز میکردند از اطراف زمین وخیابانها و بالا وپائین آب بلندشده مردمرا تر کرده فرار میدادخیلی تماشا داشت انصافاً خوب صنعتی کرده وازعهد قدیم الی حال هم خوب نگاهداشتهاند هوای اینجا سردو ییلاق است دیگر يكشهر باانواع و اقسامچیزها ازمقوی یاچوب ساخته در آن طرف نهررو بروی چشمه گذاشتهاند مردمشهر هریك بکاری مشغول هستند یکی میرقصدیکی خرس بازی میدهدیکی سوار کالسکهاست میرودیکی اززیرچشمه ودرختی آب میخوردبهمه وضعی زیادساختهاند این دستگاه هم با زور آب چشمهها بحرکت میآیدپیچیوشیری یااسباب کوکیدارد کهتادست زدهاندمردم این شهر بحرکتآمده کارهای عجیب و غریب میکنندبسیار تماشاداشت دیگرنهری بود که طرفین نهر دولاكپشت ساخته بودند وچنان دهن ایندولاكپشت را محاذی یکدیگر قرار داده بودند که از دهن یکی آبی بتندی و زور تمام در آمده بدهن لاكپشت دیگر میریخت که هیچ معلوم نبود این آب است یا میلی است از بلور که بدهن این دو لاك پشت گذاشتهاند تا وقتی که دست زدد ازهم بریده و معلوم میشد که آب است باز که دست بر میداشتند مثل بلور میشد خیلی چیز عجیبی بود دیگر در بغل نهرها برای نمونه و تماشا وبازی کارخانه چینیسازی و حلاجی و چرخ چاقوتیز کنی و غیره ساخته بودند همهآدمهای کوچك وچرخ و اسباب بازیچه اما بطوریکه هیچ با کارخانه و کارگر حقیقی فرق نداشت همه اینها از صد وبیست سال قبل از این محض نمودن صنعت ساختهاند خلاصه بسیار گردش کردیم وچون باید درساعت معین سوار کالسکهبخارشده برویم بهوین زیاده

از آن نمیتوانستیم تماشا کنیم مراجعت بشهر کرده‌یك راست رفتیم بگار قدری
در اطاق منتظر شده بعد رفتیم توی کالسکه بخار تا وین بـا راه‌آهن هفت ساعت
راه است صدراعظم پیغام فرستاد که حاکم سالسبورغ میخواهد مرخص شده برود
برخاسته دم کالسکه‌آمده با حاکم تعارف کردم او رفت ما هم بعد راندیم این راه
کوه بزرگ ندارد اما طرفین راه همه تپه‌های قشنگ سبز وخرم وجنگل پرسرو
و کاج است بعضی جاها که زراعت بود تازه چیده بودند زردی حاصل توی‌چمنهای
سبز و جنگل عالمی‌داشت اما طرف دست راست بمسافت زیادی بکوههای بزرگ
میرسید وطرفین راه همه‌جا تپه و دره‌های کوچك آباد پر حاصل پرجنگل بسیار
خوب داشت خیلی راه باصفائی بود هوا هم معتدل و گاهی ابر بود باد خنکی هم
میآمد در استاسیونها کالسکه میایستاد همه جا مستقبلین و سرباز نظام با موزیکان
بودند در شهر لنز (Linz.) که‌کالسکه ایستاددم استاسیون زن ومرد زیادی جمع
بودند پائین‌آمده قشون را دیده بعد رفتم توی اطاقی که برای من معین نموده و
نهار حاضر کـرده بودند اینجا زنهای بسیار خـوشگل داشت مملکت اطریش در
حسن ومقبولی سرآمد هر مملکت است خلاصه همراهان که نهارخوردندبکالسکه
نشسته راندیم حالت صحرا همه جا همانطور بود که نوشته شد بلکـه بهتر بشهر
کوچکی رسیدیم که اسمش‌هاملباش (Hammelbach.) است قدری ازآنجا گذشتیم
رودخانه عظیم دانوب سمت دست چپ دیده شد قدری‌از کناررودخانه رفته بعد دور
شدیم بعد از این شهر بشهر پولتن (Saint Polten.) رسیدیم در روی کوهی که
وسط شهر است عمارت و کلیسا و مدرسه بسیار عالی دیده شد که مال کشیشهاست
بسیار جای خوب خوش‌منظری باید باشد هرچه نزدیك شهر وینه میشدیم شهرهـا
وآبادیهای بسیار خوب وعمارات ییلاقی عالی در دره‌ها و دامنه کوههای جنگلی و
جاهای بسیار با صفا دیده میشد وضع خانه‌ها بسیار خوب بود رودخانه‌های خوبی
در راه بود نزدیك غروبی رسیدیم باستاسیون بانزنگ (Benzing.) آنجا کالسکه
ایستاد اعلیحضرت امپراطور اطریش دم در کالسکه ایستاده منتظر بودند با نواب

ولیعهد و شاهزادگان که تا دو فرسنگی شهر باستقبال آمده بودند پائین آمده دست دادم اسم امپراطور فرانسوا ژوزف (.François Joseph) است که از خانواده هابسبورگ (.Habsbourg) هستند و حال هم پدر امپراطور زنده است اسمش فرانسوا شارل (.François Charles) سنش شصت و پنج سال اشخاصی که همراه امپراطور بودند کنت دو بلگارد (.Comte de Bellegarde) بارن شلختا (.Baron Schlechta) مترجم فارسی که بسیار خوب حرف میزد از صاحب‌منصبان بزرگ و کوچك و غیره هم بسیار بودند بعد از تعارفات آمدیم بکالسکه بخار من بودم و امپراطور و صدراعظم و میرزا ملکم‌خان و بارون شلختا و کونت دوبسکی وزیر مختار اطریش مقیم طهران و کونت کرنویل مهماندار راندیم منزل ما در قصر لاکسانبورگ (.Laxenburg) است که ماری ترز ملکه سابق اطریش ساخته است بشهر وین پنج فرسنگ مسافت دارد منزل امپراطور قصر شونبرون است که بشهر نزدیکتر است چون هوای شهر گرم بود از آنجهت شهر منزل نکردیم خلاصه رسیدیم بقصر لاکسامبورگ چند خانواری قصبه مانند در اطراف قصر بود خود قصر عمارتی است مربع دو طبقه میان عمارت حیاط و میدانی کوچك دارد همه اطاقهای عمارت بهم راه دارد شاهزادگان و علاءالدوله و حسنعلی‌خان وزیر فواید قدری دور از اینجا در عمارتی منزل دارند باغ بسیار بزرگی با خیابانهای خوب و دریاچه و رودخانه کوچك در جلو همین عمارت ما است خلاصه با امپراطور وغیره وارد عمارت شدیم امپراطورارکان دولت خودشانرا با شاهزادگان و غیره معرفی کردند اول ولیعهد دولت که به سن چهارده ساله‌است و همین یك پسر را هم دارند بسیار پسر مؤدب باتربیت شیرین خوبی‌است اسمش رودلف (.Rodolphe) شارل لویی (.Charles Louis) که از شاهزادگان است و لویی ویکتور (.Louis Victor) ایضاً از شاهزادگان و کنت آندراسی (.Comte Andrassy) صدراعظم اوستریا و سایر وزرا از نظامی وقلمی بود ما هم صدراعظم وشاهزادگان وغیره‌را معرفی کردیم بعدامپراطوررفتند شاهزادگان و

غیره که پیش‌بوین آمده بودند همه را دیدم شب شام‌خورده خوابیدم .

روز چهارشنبه چهارم

امروز رفتم بعمارت شونبرون ببازدید امپراطور با راه‌آهن نیمساعت‌راه‌است بعد از قدری نشستن‌وصحبت داشتن مراجعت بعمارت خودمان کردیم .

روز پنجشنبه پنجم

صبح برخاسته نهار خوردیم هوا بطوری گرم‌بود که بیرون رفتن ممکن‌نبود حکیم پولاك که قدیماً در طهران معلم علم طب‌و چندسال‌هم حکیم باشی مخصوص ما بود بحضور آمد بسیار از دیدن حکیم خوشحال شدم‌آدم خوبی است قدری‌پیر شده زن گرفته چندی بمصر رفته بود حالا دروین است عصری سوار کالسکه شده در باغ عمارت گردش کردیم‌نهر بزرگی دیده‌شدمثل رودخانه‌از باغ‌میگذرد پلهای خوب دارد دریاچهٔ بود ماهی زیاد داشت قدری نان ریختند ماهیهای خیلی بزرگ دیده شد گفتند دویست سال است این ماهیها در این دریاچه هستند باغ‌و خیابانها خیلی وسیع است دریاچه‌بزرگی هم بود اطرافش‌درخت وچمن داشت میان‌دریاچه جزیره‌های خوب بود غاز وحشی در جزیره زیاد دیده شد لب دریاچه زن و مرد زیادی بتماشا آمده بودند آنجا ازکالسکه پیاده شده بقایق نشسته‌دردریاچه گردش کردیم عمارت کهنهٔ لب دریاچه است که ازقدیم ساخته‌اند قلعه محکم مهیبی دارد اسمش عمارت پهلوانان است میله‌ها دارد که‌سر آنها آدمهای مفرغی و خروس و غیره است درهای‌آهنی محکم دارد بعینهااین‌عمارت‌وقلعه بعمارت‌دیوها‌وجادوگرها واجنه شبیه است که در کتب افسانه و نقالی خوانده شده‌است ازچنددر داخل شده باطاقها و دالانهای‌غریب رسیدیم هراطاق و راهروی باز یك در آهنی داشت‌یك‌جای تاریکی بود بسیار مهیب گرگ مردهٔ را مثل زنده با پوست و پشم روی سکوئی گذاشته‌بودند، شخص مهیبی‌را از مقوا ساخته نشانده و مثل محبوسین زنجیر کرده بودند وزیر این اطاق اسبابی مخفی بود که چون تکان میدادند دست‌و پای ایـن محبوس حرکت میکرد اگر شخصی تنها و بی خبر درآنجای تاریك این حرکت

محبوس را به‌بیند یقیناًواهمه‌میکند جائی دیگر دیده شدمدورو مسقف که‌مجسمه‌های مرمر بزرگ اجداد این امپراطور وپادشاهان مملکت‌استریه را ایستاده گذاشته بودند خوب حجاری کرده بودند بعد دیگر هرچه اطاق از کوچك و بزرگ‌بالاو پائین دیده‌شد همه بسیار مهیب‌و دل تنگ و خفه بود یعنی قصر پهلوانان همین‌طور باید باشد اطاق دیگری بود که اسلحهٔ پهلوانانرا که همه از آهن است بآدمهای مقوائی پوشانده و سایر سلاحهای قدیمه را بسقف ودیوارها آویخته بودند اطاقهای تو در توی مهیب زیاد داشت مثل طلسم زنگوله بود و دمامه و شمامهٔ جادو که در افسانه‌ها میگویند آنجا دیده میشدندخلاصه‌بعداز گردش مراجعت بعمارت کردیم صدر اعظم وغیره که باکسپوزیسیون شهر رفته بودند از گرمی و بدی هوای شهر صحبت میداشتند امروز منزل ولیعهدهم رفته قدری‌نشستم‌صحبت‌شد ولیعهد باوجود صغر سن بسیار با تربیت ودلچسب جوانیست دردولت اطریش از امپراطور خوب یادگاریست .

روز جمعه‌ششم

امروز بعدازنهار بعضی از شاهزادگان نمسه بدیدن ماآمدندکه اسامی آنها از این قرار است پسر پادشاه سابق هانوور که‌حالا باپدرش در مملکت نمسه‌اقامت دارند و مملکت آنها را دولت پروس ضبط کـرده است اسمش ارنست اوگوست (Orneste Auguste.) یکی ازشاهزاده‌های باویر اسمش ارنولف (Arnolphe.) دیگر از شاهزادگان ورتمبرغ اسمش ماکزیمیلین (Maximilien..) دیگر از شاهزاده‌های ساکس ویمار (Saxe Weimar.) اسمش هرمان (Hermann.) بعداز آنها صدر اعظم دولت استریه کنت اندراسی بحضور آمد خیلی صحبت کردیم بعد ازاو ایلچی کبیر دولت انگلیس که‌اسمش‌بوکانان (Buchanan.) است و بعدایلچی کبیر دولت عثمانی قبولی پاشا بحضور آمد بعد ازآن‌سوار کالسکه بخار شده‌راندیم برای قصر شونبرون که شام را میهمان رسمی‌در سر میز امپراطور هستیم رسیدیم بگار آنجاازپله زیـادی بالا رفته‌کالسکه اسبی حاضر بود سوار شدیم شونبرون‌قصبه

ایست وخانه‌های آن وصل بخانه‌های بیرون شهروین است چندان ازشهردور نیست قصبه شونبرون عدد نفوس و خانوارش کمتر از ورسایل و پوتسدام برلن است جلو عمارت امپراطور میدانی بود کالسکه تادم پله توی دالان عمارت رفت امپراطورپایین پله منتظر ما بودند پیاده شده دست داده بالا رفته داخل اطاق شدیم شاهزاده های نمسه و آلمان و برادرامپراطوروغیره بودندمدتی ایستادیم امپراطورعذرخواهی کردند که چون پسر دوم پادشاه هولاند که اینجاست اوراهم بشام وعده خواسته‌ام نرسیده است از این جهة سر سفره رفتن دیر شد. قدری که گذشت پسر پادشاه هـولاند هم رسید اسمش الکساندر است رفتیم سر میز همه بودند این تالار سفید کاریست قدری هم گچ بری و مطلا کرده‌اند سقفش هم نقاشی است که گـویا روی گـچ نقاشی کرده‌اند همه اطاقها و تالارها ساده است چندان اسباب تجمـل از پرده‌ها و اشکال و غیره ندارد بعضی پرده‌ها از سر گذشت ایام سلطنت خود این امپراطور و ماری ترز و غیره دیده شد جلو این تالار باغ است گلکاری و چمن و خیابانهای خوب دارد همه برگ درختان طرفین خیابان را با قیچی چیده مثل دیـوار سبز ساخته‌اند آخر باغ تپهٔ سبز بلندیست روی تپه عمارت مختصری که ستون زیاددارد ساخته‌اند که مشرف بباغ است پائین تپه توی بـاغ حـوض است فواره‌هـای بلند میجهد اما نه همیشه بلکه هروقت بخواهند منبعها را باز میکنند. شام خوردیـم موزیك میزدند بسیار طول کشید بعد از شام رفتیم باطاق دیگر اشخاصی کـه سر شام بودند همه ایستاده هر کس با کسی صحبتی میکرد پرنس هوهن لوه Hohenlohe. هم که ازاکابردرخانه امپراطوروو زیردرباروشخص اول و جوان خوبی است آنجا بودنشان صورت خودم را که مکلل بالماس بود بولیعهددادم بعدسوارشده رفتیم سر راه آهن بمنزل رفته خوابیدم شب باد و باران شدیدی آمـد هوا را سرد و زمینها را تر کرد.

روز شنبه هفتم

امروز باید برویم بشهر وین و تماشای اکسپوزیسیون Exposition. صبح

رخاستم هوا بواسطه دیشب و ابر امروز که از تفضلات غیبی خداوند تعالی بود
سرد و خوش بود و الا با آن گرمای شدید و گرد و خـاك راه بشهر رفتن بسیار
مشکل بود شکر خدا را کرده رخت پوشیده سوار شده رفتیم همه همراهان در
رکاب بودند با راه‌آهن تا شهر از یکساعت کمتر است صحرا بسیار با صفا بود
هوای‌خوب، چمن‌سبز، گلهای مختلف دیده شد خرگوش زیادی توی‌حاصلها بود
نزدیك شهر رسیدیم چون شهر وین در گودی واقع است تا نزدیك شهر اثری از
شهر‌پیدا نیست یکطرف شهر تپه و کوه‌های‌شونبرون است شهر در پای‌آن تپه‌هادر
محل بسیار گودی واقع است بهمین جهت هوایش در فصل تابستان گرم و بد است
قلعه و حصار و خندق هم ندارد بواسطه گودی وسط شهر از اطراف شهر که داخل
میشوند کوچه‌ها همه سرازیر است رودخانه دانوب ازکنارشهر میگذرد یك شعبه
از رودخانه را نهر دستی ساخته داخل شهر کرده‌اند از رود سن بسیار کوچك‌تر
است کشتی بخار بسیار کوچك درآن حرکت میکندآب این رودخانه هم‌خوردنی
نیست اهل شهر بیشتر آب خوردن نداشته و از خوردن‌آب دانوب کـه بکثافت از
شهر میگذرد اغلبی ناخوش میشده‌اند حالا امپراطور از مخارج خود اهل شهراز
آب رودخانهای برفی کوهها و چشمه‌ها نهر عظیمی کنده بشهر میآورندمخـارج
زیادی کرده هنوز هم تمام نشده گفتند یکسال دیگر تمام میشود جمعیت شهر وین
ششصد هزار نفراست خلاصه امپراطور با همهٔ صاحب منصبان وغیره دم گارحاضر
بودند پیاده شده دست بامپراطور داده سوار کالسکه اسبی شدیم همه جا ازتوی‌شهر
بولواردی که تازه ساخته‌اند وازپهلوی عمارت بلودر (.Belvedère) که‌عمارتی
قدیم است و حالا پرده‌های نقاشی آنجا گذاشته‌انـد گذشتیم و از نـزدیك ارسنال
(.Arsenal) یعنی‌جائی که اسباب قورخانه میگذارند که دیوار بزرگ‌وبروج‌داشت
عبور کرده از پل شعبهٔ رودخانه دانوب گذشته وارد خیابان طولانی که طرفین‌آن
اشجار قوی داشت شدیم که راست میرود بعمارت اکسپوزیسیون طرفین‌خیابان‌همه
باغ وسیع و چمن است قهوه‌خانه‌های‌قشنگ از چوب ساخته‌اندصندلی وچراغهای

فانوس گاززیادی بود تا رسیدیم به نزدیك اکسپوزیسیون از اول شهر تا آنجا همه جا جمعیت بود اما بواسطه شهرت ناخوشی وبا و گرمی هوای شهر ازمعتبرین شهر همه بییلاقات رفته اند واردپاویون که عمارت مخصوص امپراطوردرخارج اکسپوزیسیون است شدیم میز نهار حاضر بود سر میز رفته نهار خوردیم بعد از نهاربا امپراطور رفتیم باکسپوزیسیون محوطه بزرگی است چهارسو مانند ساخته اند وسط بازار گنبد مدور بسیار بلند وسیعی است خیلی بنای عالی با تماشائی است پله وراه هم دارد که مردم برای تماشا بالای آن میروند همه این اطاق مدور وبازارها وغیره ازآهن و شیشه وآئینه است از این گنبد بزرگ سایر بازارها منشعب میشود بهر طرف اطراف این بازارها هم مدور است دو راه آمد و شد دارد باقی بسته است در زیر گنبد بزرگ حوض و فوارهٔ بسیار خوبی ساخته اند که آب میریخت جمعیت زیادی توی اکسپوزیسیون بودند برای هر دولتی که اسباب و متاع خودرا آورده مکانها و جاهای مخصوص داده اند مثلا دولت فرانسه یك بازار طولانی و دو بازار دیگر در جنبین آن دارد که متاع دولت خودرا از هر جورحتی ساقه فلان درخت جنگلی فلان ولایت فرانسه را فرستاده است با برگ خشك آن یا فلان حیوان و شکار یا مرغ در فلان محال وشهر فرانسه چه ترکیب است صورت آن بعینه آنجاست از این جزئیات باید قیاس کرد بمتاعهای کلی نفیس مثل پارچه های پشمی، ابریشمی، آئینه، بلور، اسباب حرب و غیره همه را با سلیقه تمام فرستاده اند سایر دول هم بهمین طور یعنی بعضی دول بزرگ مثل روس و انگلیس وآلمان و خود دولت اطریش جا و اسباب زیاد دارند دولت عثمانی و مصر و یونان و ژاپون و چین و غیره هم بقدر کفایت از هر قسم متاع فرستاده اند همین طور بازارها را با امپراطور گردش کردیم.

تا رسیدیم بجائی که متاع دولت ایران را گذاشته بودند با وجودیکه سه ماه قبل از این حکم شد که تجار و غیره اسباب جمع کرده بفرستند وبسیار دیر بودو اغلب متاعها نرسیده بود باز هم اسباب و متاع نفیس خیلی دیده شد قدری آنجا

ایستادیم چون امپراطریس ناخوش و در ییلاق است امپراطور میخواستند بروند ییلاق وداع کردیم ایشان رفتند و ما دوباره همه‌بازار را گشته گراندوك‌قسطنطین برادر امپراطور روس را در بازار دیدم بسیار شاهزاده خوبی است ایستاده با او تعارف و صحبت زیاد کردیم قدری بد حال و رنگ رو پریده بود علت راپرسیدم گفت بعد از مراجعت از نیکولایف بپطر به کورنستاد رفته‌آنجا از کشتی بکشتی دیگر میخواستم داخل شوم زمین خورده پایم زیاد دردآمده‌است معلوم بود خیلی صدمه خورده بود خلاصه بعد از اکسپوزیسیون بیرون رفته عماراتی که نمونه از عمارات ممالك ساخته‌اند تماشا کردیم یك عمارت خوب ومسجد عالی بامنارهٔ بلند از مصر و یك عمارت و قهوه‌خانه از دولت عثمانی و یك عمارت بسیار خوب از دولت ایران ساخته بودند بجز اینها دیگرعمارتی از سایر دول ندیدم‌رفتیم بعمارت ایران چند پله میخورد یکنفر بنا استاد اسمعیل نام و یکنفر نجار باآنکه سه‌ماه بود که مأمور بساختن این عمارت شده بودند بسیار خوب از عهده برآمده باین زودی همچه عمارتی ساخته‌اند خیلی جای تحسین بود نجار و بنا حاضر بودندبنا زبان‌آلمان را هم در این سه ماهه خوب یاد گرفته است این بیشتر مایهٔ تعجب ما شدآنجا نشستیم (Archiduc regnier.) رئیس اکسپوزیسیون در حضورما بود بعد رفتیم بناهای دولت عثمانی و مصری را تماشا کرده سوارکالسکه شده از سایر محلات شهر و عمارات وبازارها گذشته‌آخر بعمارت نشیمن امپراطور رسیدیم از آنجا هم گذشته وارد گار شدیم‌سوار شده بمنزل آمدیم.

الحمدلله تعالی بسیار خوش گذشت این اکسپوزیسیون از دولت است هفت کرور خرج کرده‌اند بعد از سه ماه دیگر که برچیده میشود ازقیمت مصالح واز منافع واردین که پول داده داخل میشوند سه کرور و نیم عاید دولت خواهد شد نصف خرج ضرر دولت است امامیگویند ازآمد و رفت از راههای دیگرهم‌مبالغی منفعت برعیت و دولت میرسد این امپراطور متجاوزازبیست‌وسه سال است سلطنت میکنند فردیناند (Ferdinand I.) اول که عموی این پادشاه است امپراطور بود

از سلطنت استعفا کرد حالا هم زنده است هشتاد سال دارد و در شهرپراك که‌یکی از شهرهای بزرگ اطریش‌است زندگی میکند سلطنت به برادر او که‌پدرامپراطور حالیه است میرسید او هم نخواست سلطنت را داد به پسرش و پدر هم هنوز زنده است زمستانها در وین است تابستان به ایشل (Echl.) که ییلاق است میرود حالا هم‌آنجاست.

روز یکشنبه هشتم

امروزکاری نداشتم عصری باکالسکه درباغودر دریاچه باقایق‌خیلی گردش کردیم صدر اعظم و میرزا ملکم خان هم توی قایق نشسته آمدند غروبی بمنزل رفتیم صنیع‌الدوله ومحقق رفته‌اند بشهر (باد) که یك‌فرسنگی‌این قصراست درآنجا آبهای گرم و سرد معدنی دارد که برای بعضی مرضها خیلی نافع است بخصوص برای ناخوشی فلج‌وغیره در این فصل ناخوشها برای معالجه‌آنجامیروند

روز دوشنبه نهم جمادی الثانیه

امروز عصرامپراطورمارا دعوت‌بشکار کرده‌اند و بعد ازشکار بقصرشونبرون برای‌شام خوردن. عصرسوارکالسکهٔ بخار شده رفتیم بعمارت و قصبه شونبرون ازکالسکهٔ بخار پیاده شده بکالسکه اسبی سوار شدیم‌امپراطور رفته‌بودندبشکارگاه ماهم رانده از دهات ییلاقی شهر وین گذشتیم این چند ده که شمرده میشودییلاق اهل شهر است بعد از شونبرون ده هتزن درف (Hetzendorff.) بعد هیت زنگ (Hitzing.) بعد لنز(Lainz.) که‌شکارگاه امپراطور است راه طولانی بودعمارت و مهمانخانه دربن‌دهات زیاداست‌راندیم تااز‌آبادیها گذشته بخیابانی‌رسیدیم‌طولانی طرفین جنگل سختی بود بعد رسیدیم بجائی که دور جنگل را تجیر کشیده‌بودند تجیر کتان سخت سفید رنگ بلند اما در لای تجیر چوب نداشت هر تختهٔ عوض طناب چهار چوبی داشت که بتجیر تکیه داده بودند بسیار خوب چیزیست برای باد خلاصه دور جنگلها را بقدر دو فرسنگ‌تجیر کشیده‌راه حیوانات را بسته‌بودند

رسیدیم دیدیم امپراطور پیاده باشکارچیها ایستاده لباس شکاری پوشیده پری بکلاه زده‌اند و قره بقره که از تخته مثل‌صندوق مربع ساخته و دورصندوق را با برگ درخت‌کاج پوشانده‌اند بقدر دوپله هم از زمین ارتفاع داشت بقدرصد نشیمن باین طور ساخته در هریك سه چهار تفنگ گلوله زنی‌ته‌پر باگلولهٔ زیادی گذاشته ودر هر یك هم دوسه نفر از اعاظم نشسته‌اند که‌تیر بیندازند خواستم ازکالسکه‌پیاده‌شوم امپراطور مانع شدند ما باکالسکه و امپراطور و دیگران پیاده میرفتیم تا رسیدیم دم کمهٔ که از همه بالاتر و پیشتر بود که برای ما معین کرده بودند پائین آمده رفتیم بالای تخته‌ایستادیم امپراطور به کمهٔ پائین‌تر رفتند ماهم تفنگهای امپراطور را که در کمهٔ ما بود پر کرده مستعد شدیم میر شکار امپراطور که از اهل چاك و اسمش کونت ویربن (.Comte Virbin) است مردیست هفتاد ساله و از پیری گوشش سنگین وچشمش کم نور شده آنجا بود قدری صحبت ازشکارهای ایران و امپراطور کردیم وضع شکارآنها از این قرار استاول گفتیم که‌تجیر زیادی کشیده بودند آن تجیر همین طورآمده از مقابل ما کشیده‌شده تا پشت سرما هم تجیر بود ازآنجا که ما نشسته بودیم تاتجیر روبرو سی قدم بود دری از تجیر بالاترازجای من قرار داده بودند برای‌دخول و خروج شکاردیگر هیچ راه‌آمدورفت نبودبقدر چهل پنجاه نفر از جنگل شکارهارا رانده دسته دسته که هر دسته بقدر بیست سی شکار میشوند از در این تجیر داخل میکنند یك دسته که داخل‌شدآمده از ده‌قدمی تفنگ‌چیها میگذرد بنای شلیك میگذارند و متصل آنهارا باگلوله‌میزنند اگردر این کمه نزدند در کمهٔ دیگر یادیگرهمین‌طورتا آخر که راه زیادیست‌این‌حیوانات میدوند که مفری پیدا کنند و هیچ مفری ندارند همه کشته‌میشوند همین که‌متنفسی از اینها نماند دستهٔ دیگر راداخل‌تجیر میکننداین دسته را هم‌همین‌طورقتل‌میکنند چند تیری هم من انداختم این شکارها از جنس‌مرال هستند وچندان‌وحشی نیستند دوسه دسته که داخل شد کشته شدند خلاصه شکار خوبی شد وبسیار خوش گذشت

بعد امپراطور آمدند باهم سوار کالسکه شده از راهی که آمده بودیم رفتیم بقصر شونبرون بعد از چند دقیقه با کالسکه قدری در باغ شونبرون گردش کردیم خیابانهای خوب دارد درختهای بلند مجسمه‌های مرمر دم خیابانها گذاشته‌اند تپهٔ در آخر باغ و عمارتی بالای آن است راه پیچ و خمی دارد از تپه که بالا رفتیم باغ وحشی دیده شد مختصراً تماشا کردیم فیل، کرگدن، طوطیهای خوب حیوانات دیگر بودند این باغها و باغ وحش علیحده است همیشه مردم برای گردش در این باغ هستند خلاصه برگشتیم بعمارت رفتیم سرمیز شام، شام خوبی خورده شد بعدازشام با کالسکهٔ بخار رفتیم منزل امروز صبح کوردیپلوماتیك وین حضور آمدند اسم چند نفری نوشته میشود نویکوف (.Nowikoff) وزیر مختار روسیه، ویکونت دوژونك (Vicomte de Jonghe.) وزیر مختار بلژیك مسیو جی (.Mr Jay) وزیر مختار اتازونی کنت دورو بیلان (.Comte de Robilant) وزیر مختار ایطالیا .

روز سه شنبه دهم

امروز عکاسی آمد چند شیشه عکس ما را انداخت قدری در باغ گشتیم شخصی تلمبهٔ آورده بود و اسبابی که الی ده ذرع زمین را در ده دقیقه سوراخ کرده آب درمیاورد و با تلمبه بیرون میریخت این اسباب از فولاد و آهن است هرطور زمین سخت یا سنگ باشد سوراخ میکند وهر اسبابی هم پانزده تومان قیمت داشت گفتم چند دستگاه خریده بایران بیاورند عصری سوار کالسکه بخار شده رفتیم بشهر همه شاهزاده‌ها و اکثری از پیشخدمتها بودند غروبی بگار شهر رسیده پیاده شدیم امپراطور بتماشاخانه رفته بودند ماهم رفتیم بتماشاخانه که اوپرای بزرك وین بلکه ازهمه‌جا بهتر است دم در تماشاخانه پیاده شدیم امپراطور پای پله ایستاده بودند دست داده باتفاق بالارفتیم امپراطور چند نفر ازشاهزاده خانمهارا از این قرارمعرفی کردند ارشیدوشس الیزابت (.Archiduchesse Elisabeth) که زن شارل فردیناند (.Charles Ferdinand) است ماری رنیر (.Marie renière) پرنسس دژوانویل

(Princesse de Joinville.) که زن پسر لوی فیلیپ ودختر پادشاه برزیل است
پرنسس کبورغ(.Cobourg) که دختر لوی فیلیپ‌وزن شاهزاده کبورغ است‌رفتیم‌در
وسط نشستیم این شاهزاده خانمها در دست راست وچپ و صدراعظم عقب ما و
شاهزاده‌های استریه و آلمان همه بودند انصافاً تماشاخانه بسیارعالی است‌امپراطور
حالیه خیلی در این تماشاخانه بنائی کرده‌اند‌پنج‌مرتبه‌است سقف بلند وسیع‌خوبی
دارد با چراغهای گاز بسیار خوب از چهل چراغ و غیره جمعیت زیادی بود پرده
بالا رفت آنقدر خوب بازی در آوردند ورقصیدند و موزیك زدند که درهیچ جا
دیده نشده بودلباس‌اهل‌تماشاخانه‌هم هردقیقه طرح‌ورنگ‌دیگرمیشدهمه‌پارچه‌های
خوب‌خوشرنگ. امشب باله بود و هر دفعه باله عوض میشد و رقص تغییر میکرد
اسباب جادوگری و دیو واجنه و پری بطوری نشان دادند که عقل حیران میشد
دخترهای پری شب در جنگل بسیار سبز خرم که ماه هم تازه میخواست غروب
کند عکس ماه بررودخانه افتاده بود ماه و موج آب و جنگل‌همه مثل‌حالت‌طبیعی
یك درخت قوی‌شکسته‌مثل پل روی رودخانه افتاده بود پریها روی‌آن میرقصیدند
که یکبار دیوها پیدا شده پریها غیب میشدند دیوها میرقصیدند اجنه‌آمده دیوها
میرفتند باز پریها میآمدند بعد یکبار این جنگل سبز و حالت بهار میرفت قطب
شمال با کوههای یخ پیدا میشد و برف میآمد و قطعه‌های یخ را مثل کوه آب‌دریا
میآورد و میبرد خرسهای سفید شمال روی یخها، نهنگها،فك‌هایعنی فیل دریائی
آمده‌میگذشتند. روی یخ شاهزادهٔ در این سرما گیر کرده میخواست بمیرد یکبار
دخترهای قطب و پریهای اقلیم سرما بالباسها و موهای سفید پربرف حاضر شده‌از
زمین‌آتش درآورده‌شاهزاده‌را گرم کرده باهم رقصیدند بالباسهای‌قشنگ و آهنك
موزیك را درهر مقامی بطوری میزدند که آدم حیرت میکرد شاهزاده با وزیرش
در خانهٔ جادوگرها گیر کرده بودندآنقدر اسباب‌جادوگری نشان دادند که‌نوشتن
آن ممکن نیست درآخر پرده زیر دریا را نشان‌دادند ماهیها،انواع‌صدفها، گلهای

مرجان،علفها و گلهای‌دریائی، جوشش آب ته دریا دختر های دریائی هر یك بچه طنازی زیر گلها و برگها خوابیده بودند یکدفعه از میان صدفها و گلها یك دختر دریائی بیرون میآمد بسیار مقبول گاهی‌از آسمان ملکه ابرها پائین آمده میرقصید گاهی بزمین فرومیرفتند گاهی بابالون بهوامیرفتند گاهی برپشت‌عفریت‌بهوا صعود و نزول میکردند حقیقة نمیشود نوشت با اینکه شام هم نخورده بودم نمیخواستم تمام شود بالاخره تمام شد برخاسته آمدیم امپراطورتا دم کالسکه آمده رفتند آمدیم براه آهن نشسته بمنزل آمده شام خورده دیرخوابیدم .

روز چهارشنبه یازدهم

صبح گراندوك قسطنطین برادرامپراطورروس آمد قدری صحبت شد بواسطه درد پا عصا در دست داشت امروز عصری برای سان قشون باید برویم بشونبرون عصر سوار کالسکه بخار شده رسیدیم به گارشونبرون سوار کالسکهٔ اسبی شده راندیم از کوچه‌ها گذشته رسیدیم بصحرای چمنی که علف کمی داشت و زرد شده بود امپراطورسواره باآجودانهای خودشان‌ایستاده بودند منهم سواراسب شده صدراعظم و حسام‌السلطنه وسرتیپهای ما هم سواره بودند اعتضادالسلطنه و نصرةالدوله وغیره هم پیاده دم اطاق کوچکی که برای ما ساخته وصندلی گذاشته بودند ماوامپراطور و صاحب‌منصبان اطریش و ایرانی و غیره راندیم افـواج و سواره و توپخانه پشت سر هم در پنج خط طولانی بطـور ستون ایستاده بودند جمیع این پنج خط را با امپراطور سواره گشتیم قشون بسیار خـوب خوش لباسی بودند بخصوص افواج سوارهٔ هونگری کـه مجارستان میگویند سواره هوسار دراقون اسبهای سواره و توپخانه هم قوی وخوب بود اسبها را ازمجارستان میآورند اسب آنجا خوب میشود لباس سرباز اطریش از قدیم الی حال مـاهوت و پارچه سفید است از قراری که میگفتند امپراطور میخواهند این رنگ سفید را مبدل برنگ آبی کنند خلاصه بعد از گردش زیاد آمده دم همان اطاق چوبی ایستادیم افواج و توپخانه و سواره

آمده از حضور گذشتند تمام قشون پانزده هزار نفر میشد تماشاچی زیادی هم بود چند نفرازمعتبرین‌اعراب مملکت الجزایر که جزء فرانسه است با کسپوزیسیون آمده‌اند همه سواره با همان لباسهای عربی سفید و عمامه آنجا بودند امپراطور رفته با آنهاتعارفی کرده آمدند اسم این اعراب ازاین‌قراراست علی‌الشریف فرهان محمدحنفی‌عبدالدین‌معسکر، حسن بن‌اقدبن‌احمدالجزایری، محمدابن‌محمدالصیفی همه زبان فرانسه را خوب حرف میزدند غروب آفتاب که سان تمام شد مراجعت بمنزل کردیم امپراطور و همه صاحب منصبان معتبر روی کلاهشان پرهای سبز رنگ بود .

روز پنجشنبه دوازدهم

امروز عصری باید برویم به شونبرون برای اینکه امپراطریس از ییلاق آمده در آنجا مهمانیست بعدازنهار با برادرامپراطور که تازه‌ازییلاق آمده بود اسمش شارل‌لوی (Charles Louis.) ملاقات شد دست داده تعارف کردیم شاهزاده بسیار خوشروی خوش‌صحبتی بود قریب پانزده روز است عروسی کرده باینمعنی که دو زن سابق گرفته و هردو مرده‌اند تازه زنی از شاهزاده خانمهای مملکت پرتقال گرفته است این شاهزاده‌خانم درمملکت باویر نشوونما یافته است برادرامپراطور او را درهمان مملکت باویر عروسی کرده است بعد از صحبت زیاد مراجعت کرد وقت غروب‌آفتاب باکالسکه بخار به شونبرون رفتیم رسیدیم بپله عمارت امپراطور آمده دست دادیم بالای پله امپراطریس ایستاده بود باورسیده تعارف کرده دست داده رفتیم باطاق اول جمعی ازشاهزاده خانمها وشاهزاده‌های اطریش وآلمان که تازه ازییلاقات‌آمده بودند مردها را امپراطوروزنها را امپراطریس معرفی کردند امپراطریس بسیار خوش‌رو و خوش‌ترکیب ومهربان وبرازنده است مزاجاً قدری علیل وازاینجهت اکثراوقات خود را درفصول اربعه خارج از پای‌تخت میگذراند سناً سی وشش سال دارد خلاصه دست امپراطریس را گرفته وارد تالاربزرگ‌شدیم

سفرای خارجه با زنهایشان و وزرا وسرداران وبزرگان واهل‌قلم مملکت اطریش
با زنهایشان شاهزاده‌های نمسه وآلمان برادرهای امپراطـور همه بودند در تالار
میزهای کوچك برای سوپه گذاشته‌بودند اعراب‌الجزایرهم‌امشب همه اینجا بودند
بعدازصحبت زیاد هرچند نفری دورمیزی برای‌سوپه نشستند سرمیزماامپراطریس
صدراعظم، قبولی‌پاشا ایلچی کبیرعثمانی، کنت اندراسی صدراعظم اطریش‌ویك زن
محترمهٔ مسنهٔ دیگرهم بود خیلی نشسته صحبت زیادی با امپراطریس کردم بسیار
افسوس میخورد که چرا چند روزپیشتر نیامده وامشب برای وداع آمده است منهم
ازاظهارمحبتهائی که میکرد بسیاراظهاردوستی کردم بعدازاتمام سوپه همه برخاسته
امپراطورآمدند منهم برخاستم امپراطورهم باچند نفردیگردرهمین مجلس سرمیز
علیحده‌سوپه خورده بودند، خلاصه رفتیم بمهتابی کوچك طولانی جلو عمارت که
روبباغ بود برای‌تماشای‌آتشبازی‌صندلی زیادی گذاشته بودند نشستیم امپراطریس
دست راست ما و زن برادر امپراطوردست چپ نشستند سایرشاهزاده خانمها وزنها
هم در راست و چپ قرار گرفتند خود امپراطور ایستاده بودند سایرین هم بعضی
نشسته وبعضی ایستاده بودند توی باغ بقدر پانصد نفرموزیکانچی‌ایستاده موزیکان
میزدند جمعیت زیادی ازتماشاچی بودندآب از فواره‌های حوضها میجست عمارت
روی تپهٔ جلو عمارتی که ما نشسته بودیم چراغان و آتشبازی بود هوا هم صاف و
مهتاب بسیارخوبی بودآتشبازی خوبی کردند نشان شیر وخورشید را با آتشبازی
بسیارخوب ساخته بودند بعد ازآن‌آتشبازی‌دیگرشد قلعهٔ ازآتش پیدا شد درکنار
دریا دریا را هم بعینه ازآتش ساخته وکشتیهای جنگی محاصره این قلعه راکرده
بودند ازقلعه وکشتی توپ میزدند وازبام عمارت شونبرون هم روشنی الکتریسیته
بروی تپه وحوضها انداخته بودند بسیارخوشگل مثل آفتاب ومهتاب بعد از اتمام
آتشبازی برخاسته باز بازوببازوی امپراطریس داده امپراطور هم بازوببازوی زن
محترمهٔمسنهٔ داده عقب سرما میآمدند تارسیدیم‌بپلهٔ عمارت امپراطریس‌وامپراطور
را وداع کرده بمنزل رفتیم الحمدالله خوش گذشت .

روز جمعه سیزدهم

امروز باید رفت به سالز بورگ صبح زود برخاستم بعد از نیمساعت امپراطور وهمه شاهزاده‌های نمسه و وزرا و صاحب‌منصبان حاضر شده بودند اول امپراطور با برادرهایشان وشاهزاده‌ها داخل اطاق شدند جلو رفته دست دادیم روی صندلی نشستیم خیلی صحبت شد و ازاقامت چند روزه خودم در لاکسانبورغ بسیار اظهار رضامندی کردم کرنویل مهماندار وارد شده گفت وقت حرکت است برخاستیم دراطاقی دیگر کنت اندراسی وزیراعظم وسایر وزرا بودند تعارف کردم اما وداع آخرین را باشاهزاده‌ها واندراسی وغیره نکرده خیال کردم که تا دم کالسکه بخار خواهند آمد باامپراطور بکالسکه نشسته‌رانده در گارپیاده شدیم‌شاهزاده‌ها واندراسی عقب مانده نرسیدند بسیارافسوس خوردم که چرا باآنها وداع نکردم باامپراطور مجدداً وداع کرده رفتیم توی‌کالسکه امپراطور دم کالسکه تا آخر ایستاده بودند درحرکت ترن هم وداع کرده‌رفتیم. هوا امروز در وین و صحرا بسیار گرم بود باز درشهر لنز کالسکه‌ها یکساعت ایستاد در همان استاسیونی که وقت آمدن نهار حاضر کرده بودند امروز باز حاضر بود پائین رفته نهارخوردیم بعد ازیکساعت‌سوار کالسکـه شده راندیم در استاسیون لامباش کالسکه‌ها ایستاد پادشاه هانوور با زن و دختر ونوکرهای معتبرشان دم‌کالسکه ایستاده بودند رفتیم پائین باایشان دست داده خیلی صحبت شد وبسیار اظهارمهربانی به پادشاه کردم زن پادشاه بسیار عاقله وسنش متوسط است دخترشان بسیار خوشگل وخوش‌اندام ومؤدب است منزل‌ییلاق پادشاه نزدیك این مکان است شنیده بود ما ازاینجا عبور میکنیم آمده بود اما از دیدن پادشاه بسیارافسوس خوردم این پادشاهی بود معتبر صاحب خزانه و قشون وافسر امپراطورآلمان که خواستند کل ممالك آلمانرا مملکتی واحد قرار دهند لازم بود کـه مملکت این پادشاه را هم از دستش بگیرند . لـهذا جنگ کـرده بـزودی قشون پـادشـاه را شکست داده ومملکت را جـزء پـروس کـردنـد پادشاه هم با عیال وبعضی‌جواهرات نفیسهٔ خود فراراً بخاك دولت استریه‌آمده الی

حال درخاك امپراطور اطریش روز میگذرانند علاوه بر این بدبختی هر دو چشم
پادشاه هم نابیناست زوجهاش دستش را گرفته راه میبرد پادشاه بسیار جوان بلند
بالای قوی بنیهایست اما حیف که چشمش نابیناست وازقراریکه گفتند درطفولیت
یك چشمش عاجزبوده بعد ازآن با کیسه پول یا چیز دیگر بازی میکرده کیسه
بچشمش خورده چشم سالم را هم معیوب کرده است سنش شصت و چهارسال اسمش
ژورژ پنجم (Gorge V.) است اسم زوجـهاش لارن ماری (La reine Marie.) از
شاهزاده خـانمهای مملکت ساکس اسم دخترش پـرنسس فردریك (Princesse
Frederique.) خلاصه با پادشاه وداع کرده رفتیم بکالسکه راندیم غروبی رسیدیم
بشهرسالسبورغ درهمانعمارتی کهوقت آمدنمنزل ود منزل کردیم همان تشریفات
بعینها بعمل آمد. قبولیپاشا وزیرمختارعثمانی مقیم استریه مأموریت ازدولت خود
دارد که تا برندیزی همراه ما باشد .

روز شنبه چهاردهم

باید برویم بشهر انسپروك (Inspruck.) با راه آهن هشت ساعت راه است
صبح سوارکالسکه بخارشده راندیم ازخاك باویر و ازرودخانه ان (Inn.) که رود
عظیمی است وملحق برود دانوب میشود عبور شد تا رسیدیم بقلعه کوفستن که در
سرحد استریه و باویر ساخته شده است رودخانه که از زیر این قلعه میگذردطرف
دست چپش خاك باویر است و طرف راستخاك تیرول که جزءمملکتاستریهاست
قلعه سخت کوچکی است توی دره در روی سنگ بسیار بزرگی واقع است توپ
و ساخلو در قلعه بود شلیك کردند عرادهٔ یکی از واگونها عیب کـرده بود یك
ربع ساعت معطل شدیم تا بارآنکالسکه را بجای دیگر حمل کردند یك فوج با
موزیك و صاحبمنصب زیادی حاضر بودند حاکم سالسبورغ ازاینجا مرخص شده
رفت براهافتادیم وقتآمدن از اینراه شب بود چیزی ندیدم امروزکه دیدهمیشود
عجب جائی است درهٔ بسیار وسیع رودخانهآن از وسط دره میگذرد اطراف همه

کوه‌های بلند پر جنگل سرو و کاج سر کوه‌ها و دامنه و بغلها همه حاصل دیمی است دهات همه در دامنهٔ کوه واقع است بسیار با روح و صفا همین طور راندیم الی شهر انسپروك نزدیك شهر هوا ابر و باد و طوفان شدیدی شد باران زیادی آمد هوا خوب شد سه ساعت بغروب مانده وارد شهر شدیم شهریست کوچك قریب ده هزار نفر جمعیت دارد ییلاق قشنگ خوبی است در میان درهٔ واقع و دورش کوه‌های بلند برف‌دار است با وجود باران تماشاچی زیادی بودموزیکانچی‌وافواج زیاد از پیاده و سواره شلیك توپ کردند وارد عمارت دولتی شدیم اگر چه ساده است اما عمارتی است بسیار تمیز و قشنگ با میزها و صندلیهای خوب‌تالار بسیار بزرگ‌طولانی‌دارداکثر اطاقهاسفید است به چوبهای مطلا زینت داده و بعضی اطاقها را پارچه‌های ابریشمی نفیس چسبانده‌اند پرده‌های اشکال‌خانوادهٔ‌سلطنت‌امپراطور استریه از قدیم و جدید در اطاقها نصب است اشکال دیگرهم درسقف اطاقها و غیره بودامروز کالسکه بخار نزدیك شهرازپلی که رودخانهٔ بود گذشت این پل‌وصل است به پلی که الی گارشهرروی چمن و باطلاق ساخته‌اند بسیارپل طولانی است البته دو هزار ذرع بیشتر طول دارد زحمت و خرج‌راه‌آهن ازاین بناهاست که‌در کمال استحکام باید بسازند.

روز یکشنبه پانزدهم

باید بشهر بولون ایطالیا برویم، صبح در تالار بزرگ قدری گشته‌پرده‌های اشکال را تماشا کردیم دیشب الی صبح باریده بود صبح هم خیلی بارید هوا مه و ابر بود اما کم کم باز میشد روبروی این عمارت تماشاخانه کوچکی بود گفتند حالا بسته است زمستان باز میشود وقت حرکت شدآمدیم سوار کالسکه‌شده‌راندیم برای راه‌آهن، نظرآقا مرخص شده‌بپاریس‌رفت بکالسکه بخار نشسته راندیم‌چون راه سربالا بودکالسکه‌خیلی آرام میرفت‌ساعتی دوفرسنگ و نیم‌طی میکرد کوه‌های بلنددره‌های خوب چشمه‌هارودخانه‌ها آبشارهادهات‌خانه‌های تك‌تك قشنگ گلهای

رنگ رنگ چمن سبزه در طرفین راه بسیار بود هوا هم از باریدن باران مثل بهشت.چون در آمدن از این راه از بعد از استاسیون فرانزانسفست که از قلاع محکمه استریه است الی شهر انسپروك شب بود و ندیده بودم این است که حالا بتفصیل مینویسم خلاصه همه جا سر بالا میرفتیم و کالسکه‌ازده سوراخ کوه گذشت اما چندان طولانی نبودند تارسیدیم باصل قله‌وبلندی که اسمش برنر(.Brenner) است که چهار هزار و سیصد و هفتاد و سه پا از سطح دریا بلندتر است بسیار ییلاق و جای خوبی است کوههای بلند پر برف در اطراف این مکان هست و از انسپروك الی اینجا همه جا جنگل انبوه است که اکثر درخت کاج است کالسکه‌ها ایستاد آنچه آبی که از این قله بطرف انسپروك و شمال میریزد داخل رودخانه دانوب شده بدریای سیاه میرود و آنچه بطرف جنوب و سمت ایطالیامیریزدداخل رودخانه‌های(پو)و(ادیژ) شده‌بدریای آدریاتیك‌میرود خلاصه رانده‌چندفرسنگی که رفتیم بجائی‌رسیدیم که اسمش شلبرغ (.Schelleberg)است. کالسکه‌ها ایستاد از اینجا دیگر راه‌آهن سرازیر میشود دیدم صدر اعظم و دیگران همه‌از کالسکه‌ها پیاده شده روبپائین میروند پرسیدم گفتند کالسکهٔ بخار که از این کوه سرازیر میشود تماشا دارد منهم پیاده شده رفتیم سر پائین راه زیادی رفته تا رسیدیم بده کوسنساس (.Cossensasse)از توی‌ده پیاده‌میرفتیم‌هیچ کس درده نبودعمادالدوله و اعتضادالسلطنه رادیدم تنها راه میروند پرسیدم چه میکنند گفتند رفته بودیم بتماشای‌کلیسای ده چون روز یکشنبه است همهٔ اهل ده درکلیسا بودند و کشیش روی منبر موعظه میکرد چون چشمش بما افتاد از کمال تعجب روی منبر کشك شد و متحیر بود که اینها کیستند که با این کلاهها و ترکیب واردکلیسای این دهی که دریکی از گوشه‌های فرنگستان است شده‌اند پیاده بسیار رفتیم و آمدن کالسکه بخاررا هم ندیدیم کالسکه‌ها پیش از ما پائین‌آمده ایستاده بودندو آنها که طالب تماشا بودند همه مأیوس و خسته شدند رفتیم توی‌کالسکه راندند هر چه

میرفتیم کوه‌ها کوچکتر و کم جنگل تر و هوا گرم تر و کوه‌های سنگی سخت
دیده میشد راندیم تا به‌فران زانسفست رسیدیم آنجا پیاده شده‌نهار خوردندیکساعت
طول کشید در همه این استاسیونها فوج سرباز با موزیکان وصاحب‌منصبان وغیره
برای احترام حاضر بودند بعد از نهار راندیم تا به الاکه‌سرحد ایطالیا و اطریش
است رسیدیم.

شب بود آنجا ایستادند کرنویل مهماندار با همه مهمانداران دیگر آمده
مرخص شدند کمال التفات را با آنها کرده از محبتهای امپراطور خیلی اظهار
رضامندی نمودم قستیقرخان مهندس هم از آنجا رفت به ولایتش که باز بطهران
بیاید خلاصه الی قلعه ورون را که در آمدن روز بود دیده بودم از ورن تا شهر
بولون را ندیده بودم اگر چه شب شد اما هوا صاف و مهتاب بسیار خوبی بودو
کوه‌هاتمام شده بجلگه افتادیم شام را درکالسکه خوردیم و بعد از شام نخوابیدم
بخیال اینکه منزل بخوابم همه همراهان خوابیدندمن متصل بصحرا نگاه‌میکردم
کالسکه بخار هم ساعتی ده فرسنگ میرفت باز ملاحظه کردم که صحراهمه‌حاصل
زرت و شلتوك و درخت توت ابریشم است بعضی تپه‌ها و کوه‌های کوچك هم دیده
شدآبادی طرفین راه بسیار بود عمارات در مهتاب سفیدی میزد با صفا بود از یك
سوراخ گذشتیم زیاد طولانی نبود از دو رودخانه‌عظیم هم که پل خوبی داشت‌عبور
شد چهار ساعت از نصف شب گذشته که سفیده صبح زده بود واردکاربولون شدیم
بسیار کسالت بی خوابی داشتم حاکم شهر و حاکم نظامی آنجا که‌اسمش مزاکاپو
(Mezzacapo.) است‌با سایر بزرگان‌حاضر بودند اهل شهر هم خواب‌آلودو کسل
بودند نه‌آنها درست ملتفت ما و نه ما ملتفت حالت‌آنها شده سوارکالسکه شدیم
تلگرافی از پادشاه ایطالیا که در شکارگاه کوه آلپ بوده‌اند رسید بسیار اظهار
خوشوقتی از ورود ما مجدداً بخاك خود کرده بودند خلاصه راه زیادی طی کرده
رسیدیم بمنزل مهمانخانه که نریمانخان‌مشخص کرده بود رفتیم بالا اطاق‌من‌مقابل
معبر عام بود صدای کالسکه وعراده و قال و مقال و موزیکان بطوری بود که‌امکان

نداشت دقیقه‌ای شخص بخوابد بهرطوربود چهار پنج ساعت خوابیده بـاز خیلی غنیمت شمردم.

دروین‌وایطالیا وغیره هندوانه‌های‌خوب بهم میرسد زرت شیری‌خوب هم زیاد است دیگر میوه خـوبی بهم نمیرسد.

امشب از دو رودخانه گذشتیم اول‌رودخانه (ادیژ) که از شهر کوچك رویگو (Rovigo.) میگذرد و این‌همان رودخانه‌ایست که همه جا از دره‌هـای سرون اطریش بعدازسرازیری شلبرك همراه ما بوده‌است دویم‌رود(پو)است که از نزدیك شهر (فرار.Forrare) گذشته داخل دریای آدریاتیك‌میشود.

روز دوشنبه شانزدهم

در شهر بولون توقف شد نهار را درمهمانخانه خورده عصر باحکیم‌طولوزان وحاکم بولون که اسمش کنت باردسون (Comte Bardessone.) است در کالسکه نشسته رفتیم بگردش رسیدیم بدوبرج که ششصد سال قبل‌از این‌ساخته‌اند اماقطور نیست مثل میل مربع‌است از میانش هم پله داردمیتوان بالارفت امابسیارخطرناك است در میان آن احتمال دارد نفس آدم بگیرد صدو سه ذرع ارتفاع دارد قدری هم کج است برج دیگر هم که عمداً بنا صنعت کرده کج ساخته است نزدیك همین برج‌است آنهم‌ارتفاع زیاد داشته است اما ازبس کج ساخته بود مردم واهمه‌خرابی آنراداشته‌عمداً خراب کرده‌اندحالا نصفش‌مانده‌است. بعد از بعضی کوچه‌هاومحلات واز پهلوی‌عمارت‌صرافخانه که‌تازه‌ساخته‌اند گذشتیم‌بسیارخوب ساخته‌اند کوچه‌های شهر همه سنگ فرش و تمیز است باآبادی اطراف شهر صدهزار نفر جمعیت‌دارد کالسکه وعراده‌زیاد دارد میوه‌جات بسیار بخصوص هلو و هندوانه خوبی‌دارد. از شهربیرون رفته همه‌جا از کنار شهر که دیوار آجری از قدیم دور آن ساخته‌اند و دروازهٔ چند با خندق کم عمقی دارد و از پهلوی قورخانه که تازه ساخته‌اند گذشته رفتیم سر بالا طرف جنوب شهر چند تپه است که بالای آنها مردم عمـارات خوب

ساخته اند عمارتی بود بالای تپه که در قدیم معبد بوده وهر وقت پاپ بزرك باین شهر میآمده آنجا منزل میکرده است حالاپادشاهایطالیا ضبط کرده ومال‌مخصوص پادشاه است‌چون این شهرپانزده سال‌قبل‌از این‌دردست پاپ‌وحکومت آن با کشیشها بوده حالا بالمره‌مال دولت است. رسیدیم بدرعمارت میانش رفته قدری گشتم‌بنای بسیار قدیمی است بعد بیرون‌آمده دور عمارت که چشم انداز بسیار خوبی بشهر و صحرا داشت و خیلی با صفا بود قدری راه رفته دیدم تا چشم‌کار میکند صحراسبز وآباد و حاصل زیاد و عمارات تك‌تك‌است که از توی سبزه‌ها سفیدی میزند تپهٔ بود از این‌تپه مرتفع‌تر روی‌آن‌عمارت ییلاقی خوبی یکی از خوانین معتبرایطالیا که‌اسمش ویسینی (Vicini.) است ساخته‌است. خلاصه‌غروبی پائین‌آمده‌ازدروازه دیگر وارد شدیم از پهلوی عمارت کهنه عالی گذشتیم که کتابخانه این شهر است و از قراریکه گفتند کتاب زیادی از خطی کهنه و غیره دارد. از عمارت حاکم‌نشین گذشتیم دور عمارت از قدیم دیوار سختی مثل قلعه کشیده‌اندعمارات بزرگ‌قدیمی است اغلب بناهای این شهر کهنه و قدیم است اکثر عمارت را ازسنگ ساخته‌اند اسم‌این مهمانخانه که‌منزل‌ماست هوتل‌برون (Hotel brune.) است واردمنزل شدیم شب‌را بتماشاخانه‌رفتیم‌تماشاخانه‌بزرگ پنج‌مرتبه‌خوبی‌است‌چون‌مااسب‌بازی خواسته بودیم زمین تماشاخانه را سیرك (Cirque.) ساخته یعنی گرد کرده دورش را چوب گذاشته خاك ریخته بودند مثل پاریس اسب بازی کردند چهل چراغ و دیوارکوبهای خوب همه با گاز روشن بود تماشاخانه سفید است چوبهای مطلا و در سقف و غیره اشکال هم دارد جمعیت زیادی بود دو زن اسب بازی میکردند یکی بد بازی میکرد متصل ازاسب میافتاد اما دیگری که ینگی دنیائی بودخوب بازی کرد. الواطهم‌بازی‌درآوردندچون‌شام‌نخورده‌بودم‌زودبرخاسته‌بمنزل‌رفته‌شام خورده‌خوابیدم شهر باچراغ گازروشن‌است دخترخوش‌لباس‌خوشگلی‌درتماشاخانه تازیانه دست گرفته‌اسب را تعلیم میداد که‌میدوید،میایستاد، بلندمیشداسبها‌هم‌اطاعت تازیانه را میکردند هم مطیع حسن و قشنگی دختر بودند.

روز سه‌شنبه هفدهم

باید برویم به برندیزی (.Brindisi) که آخر بندر ایطالیاست و آنجا کشتیهای دولت عثمانی حاضر شده‌اندبرای بردن ما باسلامبول. صبح زود برخاسته نهار خوردیم همراهان از شوقی که برفتن ایران دارند همه رفتند براه‌آهن اما حرکت در سه ساعت بغروب مانده است ما هم بعد از نهار قدری در مهمانخانه مانده بجهت گذراندن روز سوار کالسکه شده رفتیم بتماشای کتابخانه. جمعی از بزرگان وصاحب‌منصبان ایطالیا آنجا بودند دالان طولانی است بعضی نوشته‌جات دیده شد بخط قبطی که از دو هزار سال پیش از این برروی چوب که مثل کاغذ صاف و نازك کرده نوشته‌اند. دیگر یکی از فراعنهٔ مصر سردار بزرگی را برای خریدن اسب مأمور جائی کرده بود سه هزارسال قبل از این تفصیل سفر خود را باز برروی چوب کاغذی نوشته است بخط قبطی وعبری میگفتند که خوانده‌اند اما ترجمه‌اش حاضر نبود اغلب چوب وخطش هم ریخته بود خط را هم برسم ایران و عثمانی ازراست بچپ نوشته‌اند بعضی اسباب موزه هم بود ازحجاری مصر و غیره بعضی‌اشیاء که ازهمین شهر بلون‌درقبرستانها پیدا کرده آنجا گذاشته بودند. درقدیم رسم بوده است هرکس که میمرده خوراك چند روزهٔ اورا با بعضی اسباب با او دفن میکرده‌اندآن اسبابها را که ازدوهزارسال پیش بود پیدا کرده حتی‌پوستهای تخم‌مرغی که گذاشته بودند مرده بخورد جمع کرده آنجا گذاشته بودند استخوان چند مرده را همانطور بخاك چسبیده درآورده بپاداشته بودند دست یکی ازمرده‌ها پول سیاه آن ایام بود که همانطور در دستش دیدم مانده بود این پول را بدستش میداده‌اند که وقتی که ازپل صراط میگذرد بمستحفظین پل بدهد که بگذارند بسلامت‌عبور کند. یکی ازمرده‌ها که زن بوده است دیدم گردن‌بندی گردنش بود حلقه انگشتری هم در استخوان دستش مانده بود خلاصه کتابخانه و موزه بسیار مفصلی است این کتابخانه که عمارت بسیار قدیمی است درآن وقت محل درس

بوده است علمای زیاد آنجا بوده و از اطراف آمده در همین مدرسه درس حکمت وغیره میخوانده‌اند. بعد از گردش سوارشده رفتیم براه آهن چون‌وقت نرسیده بود در اطاق گار نیمساعت معطل شدیم حاکم‌شهر، سرداران نظامی وغیره همه بودند تا وقت رسید رفتیم بواگون، ترن عوض شده است این‌ترن مال کمپانی ایطالیائی راه برندیزی است‌واگونها بهمدیگرراه ندارند در واگون پشت سر ما قهوه‌چی وغیره بودند که هروقت غلیانی‌چیزی میخواستیم‌دست دراز کرده میگرفتند راندیم دست راست تا نیمفرسنگ مسافت همه‌جا تپه وپشت تپه‌ها کوه بلند هم بود و دست چپ صحرای سبز وآباد ودرخت و حاصل از پشت کوهها میرود تا به فلورانس (Florence.) که یکی از شهرهای معتبر ایطالیاست. درریمی‌نی (Rimini.) که شهر کوچکی است دریای آدریاتیك دیده شد بسیارقشنگ. اما قدری که رفتیم بعضی تپه‌ها حاجب و مانع ازدیدن دریا و کوههای دست راست هم نزدیکتر شد آبادی‌وعمارات ودهات وقصبات خوب روی کوهها وصحرا بودازپزارو (Pesaro.) و فانو (Fano.) و غیره گذشتیم دراینجاها چند دقیقه کالسکه ایستاد مردم زیاده ازحد طالب دیدن ما بودند بطوریکه بزیر عراده راه‌آهن میریختند زنهای بسیار خوشگل وپسرهای خیلی خوب که خلقتشان میانه ایرانی وفرنگی بود دیده‌شدند بعد رسیدیم بشهر آنکون (Ancône.) که بندر معتبریست اما شب بود چیزی دیده نشد جمعیت زیادی سرراه کالسکه آمده بودند موزیکان هم میزدند حاکم قلمی و نظامی واعیان شهر بحضور آمدند وزیر تجارت وزراعت را مخصوصاً پادشاه ایطالیا مأمور کرده بودند که تهنیت ورود بگوید اسمش بارون فینال (Baron Final.) است بعد که گذشتیم شام خورده خوابیدم .

روز چهارشنبه هیجدهم

صبح برخاستم بسیار سرد بود از شهر فوگژیا (Foggia.) خواب بودم گذشته بودیم رسیدیم به بارلتا (Barletta.) و باری (Bari.) و مونوپولی (Monopoli.) هرجا چند دقیقه ایستاده تا رسیدیم بشهر برندیزی از بارلتا تا

نزدیکی برندیزی همه جا طرفین راه درخت زیتون بود زیتونهای کهنهٔ پانصدساله دیده شد روغن زیتون اغلب فرنگستان را از اینجاها میبرند زراعت پنبه هم بود برندیزی شهر قدیم کهنهایست از وقتی که راه‌آهن ساخته شده کم کم آباد میشود حالا بندر است پست و نوشتجات انگلیس بهندوستان از این راه میرود و هم از هند بانگلیس از راه مصرودریای‌احمرمردمان اینجاها بسیار فقیرهستندکالسکه‌ها ایستاد جمعیت زیادی بود اشرف پاشا که سابقاً در طهران ایلچی بود باکشتیهای عثمانی آمده است صدر اعظم او را با قبولی پاشا و سرکیس افندی ایلچی مقیم ایطالیا و سایرین که از اسلامبول آمده بودند بحضور آورد صحبت شد قبولی پاشا از اینجا مراجعت بوین میکند بعد حاکم قلمی و نظامی و بزرگان ایطالیا که در این شهر اقامت دارند و قونسولهای دولخارجه مقیم اینجا بحضور آمدند بعد پیاده شده رفتیم‌بکشتی. دو کشتی از اعلیحضرت‌سلطان آمده است اسم یکی که سلطانیه و کشتی سواری خود سلطان است برای نشستن ما آورده‌اند کشتی سواری باین قشنگی و زینت در فرنگستان ندیده بودم تالار وسیع و اطاقهای با اسباب بسیار خوب دارد کشتی دیگر اسمش طلیعه است آنهم کشتی‌خوبی است در کشتی ماجا تنگ بود. صدر اعظم و عمله خلوت و حکیم طولوزان مانده سایرین همه بکشتی طلیعه رفتند بجهت آوردن‌بارها و جابجا شدن مردم ، پنجساعت در لنگرگاه ماندیم دو ساعت بغروب مانده بطرف اسلامبول حرکت خواهیم کرددر فرنگستان الحمدلله تعالی بخیرو سلامت گذشت‌انشاءالله آخر سفر هم‌بخیروسعادت خواهد گذشت.راه امروز از فوکژیا باین طرف چندان آباد نبوداغلب صحرا بود بوتهٔ گون و غیره داشت بنا بود پنجساعت دیگر حرکت خود بعلت باد زیاد شب را در بندر ماندیم.

روز نوزدهم

صبح برخاستم یك ساعت از دسته گذشته حرکت شد شاهزاده‌ها و سایرین

،در کشتی طلیعه بودند بجز ابراهیم خان و مسیو ریشاردو نریمانخان و برادر میرزا
کم خان و اسبهای ما همه با این کشتی آمده گفتند آن کشتی بسیار بدجائی است شکایت
کثافت و جانورهای گزندهٔ آنجا داشتند بعضی را هم مله گزیده بود هیچیك خواب نکرده
:ند. خلاصه شام و نهاریکه آشپز سلطان طبخ میکند بسیار خوب است الحمدلله
ا صاف اما قدری باد بود امواج زیاد کشتی را حرکت میداد قدری خوابیده بعد
،برخاستم بآخر خاك ایطالیا رسیده بودیم که ولایت اوترانت (.Otrante)است
ی سه ساعت بعد از حرکت از برندیزی باینجا رسیدیم چون نزدیك بساحل
: امواج کم شد نهار خوردیم نیمساعت بغروب مانده از مقابل جزیره کرفو
Corfou) که دست چپ واقع بود گذشتیم کوههای آنجا پیدا بود اما بقدر ده
سنگ بیشتر مسافت داشت این جزیره بزرگترین جزایر سبعهٔ یونان است سابقاً
دست انگلیسها بود و خودشان ده سال است بدولت یونان واگذارده اند. شب
ا بسیار صاف و بی ابر و باد بود و ستاره ها میدرخشیدماه هم چون شب بیستم بود
ـ طالع شد اما درطلوع ازدریا تماشائی داشت از پنجرهٔ کشتی تماشای دریارا میکردم
، دریا را که چرخ بخار کشتی میشکافت کف کرده مثل رودخانهٔ سفیدی میشد
ن بسیار غریبی دیده شد. متصل از میان آب و توی کفها مثل برق آتش
میآمد مثل نعل اسب که بسنگ بخورد وسنگ چخماق که آتش بدهد یا چرخ
اس که آتش الکتریسته میدهد بهمانطورها متصل آتش در میآمد توی کفها
تر وسایر جاهای آب کمتر بود .

ز بیستم

صبح یکساعت از دسته گذشته از محاذی جزیره (سفالونی .Cephalonie)
، یکی از هفت جزیرهٔ یونان و دردست چپ است گذشتیم دریا امروز آرام بود
ج باد نبود نهار خورده شد و از جزیرهٔ زانت (.Zante) هم که طرف دست چپ

و یکی از هفت جزیرهٔ یونان است و محاذی ناوارن (Navarin.) گذشتیم که در اینجا کشتیهای سه دولت روس و انگلیس و فرانسه با کشتیهای دولت عثمانی و مصری جنگ کردند برای آزادی مملکت یونان و کشتیهای دولت عثمانی و مصری را بالمره تمام کرده آتش زدند و در آن زمان استعداد بحری عثمانی بالمره تمام شده دولت یونان از دولت عثمانی جدا شده پادشاه علیحده پیدا کرد این جنگ چهل سال قبل از این در عهد سلطنت سلطان محمود خان پدر همین سلطان اتفاق افتاد در آن اوقات کشتی بخار شیوعی نداشت همه بادبانی بوده است خلاصه سواحل یونان کم آبادی است معلوم بود که در کوهها آب بسیار کم است با دوربین دیدم اغلب خشك بود بعضی بوتهها در کوهها بود کوههای عقب مرتفع تر بودند خاك یونان ارسطو و افلاطون و بقراط و سقراط و اسکندر بزرگ و حکما و شعرای قدیم آنجارا بنظر میآورد غروب آفتاب بدماغه ماتاپان (Matapan) رسیدیم در دامنه کوهها آبادی زیاد پیدا بود که همه جزء آبادی ماتاپان است خانهها و عمارات سفید بود هر خانوار یك برج مانندی برای خود ساختهاند بسیار محکم گویا اینجاها امنیت زیادی نداشته است محض احتیاط خانههای خود را محکم میسازند کوههای آنجاها بسیار خشك و بی آب و هیچ سبزی حتی یك بوته نداشت همه سنگی بود شب را داخل تنگهٔ مالیا (Malia) شدیم از میانه مالیا و جزیره سریگو (Cerigo.) گذشتیم سریگو دست راست بود مالیا دست چپ از اینجا رو بمشرق رفتیم که طرف یونان و اسلامبول باشد. الی حال باد هیچ نبود باین تنگه که رسیدیم قدری باد آمد کشتی را تکان میداد.

روز بیست و یکم

صبح برخاستم باد میآمد اما هوا صاف بود و امواج دریا چندان زیاد نبود نیمساعت از دسته گذشته بکوك ساعت ایرانی به خلیج آتن (Golfe d'Athenes.) رسیدیم آتن پای تخت مملکت یونان است از تنگه جزیره زا (Zea.) گذشتیم که

ین جزیره دست راست و دماغهٔ آتن دست‌چپ بود اما شهر آتن پشت دماغه ودور
ود دیده نمیشد این‌جزیره (زا) بواسطه کتابی که فنلون (Fenélon.) دراحوالات
ولیس (Ulysse.) نوشته که پادشاه این‌جزیره بوده ودرجنگ تروا (Troie.) گم
نده و تلماك (Telemaque.) پسرش به تفحص او رفته بود بسیار مشهور ومعروف
ست اما بسیار کوچك و خشك و بی آب و علف و درخت است سواحل‌دماغه آتن‌هم
بسیار کوههای خشك‌دارد دست‌چپ در سواحل‌یونان آثار عمارت قدیمی بادور بین
یدم که روی سنگی کنار دریا ساخته بودند ستون سنگی زیاد داشت مثل آثار
نخت جمشید گویا هم مرمر بود اما بعضی خراب وافتاده بود این آثار درقدیم‌معبد
بوده است در یونان بخصوص نزدیك بشهر آتن از این آثار زیاد است بعد از سه
چهار ساعت از تنگهٔ جزیرهٔ نگرپون (Negrepont.) و جزیره اندرو (Andro.)
گذشتیم نگرپون دست چپ بود جزیرهٔ بسیار بزرگی است و متعلق بیونان‌اندرو
دست راست وجزیره کوچکی است یکساعت‌و نیم بغروب مانده از محاذی جزیره
کوچك پزارا(Psara.) که خاك عثمانی است گذشتیم پشت این جزیره ، جزیره
کیو (Chio.) است جزیره بزرگی است که عثمانیها سقز میگویند دست چپ هم
جزیره سکیرو است که‌خاك یونان است‌اما دور بود دیده نمیشد مسافت از برندیزی
الی‌اسلامبول هفتصد و هشتاد میل و بحساب ایرانی دویست و شصت فرسنگ است
هوا الحمدلله صاف بود اما باد مخالف‌متصل بشدت میوزید کشتی‌هم خوب مقاومت
با امواج داشت و خوب راه میرفت اما از ساعتی سه فرسنگ یکفرسنگش کم شد
که ساعتی‌دو فرسنگ میرفت خوابیدم شش ساعت و نیم ازشب گذشته‌یکدفعه کشتی
ایستاد باعث وحشت‌شد پرسیدم گفتندعمداً نگاه داشته‌اندچون بغاز داردانل‌نزدیك
است شبانه نمی خواهند داخل شوند محض اطمینان که بدانم کشتی عیبی نکرده
است گفتم نیمساعت هم برانند رفتم خوابیدم بعد از نیمساعت باز کشتی ایستادماه
هم تازه طلوع کرده بـود هوا بسیار ملایم بود دوساعت بعد کشتی رو بداردانـل
حرکت کرد .

روز بیست و دوم

صبح که برخاستم دوساعت از دسته گذشته بود از جزیره کوچکی موسوم به ته‌نه‌دو (Tenedos.) که طرف دست راست واقع است گذشتیم ازقلعه آنجاشلیك توپ کردند دست چپ محاذی ته‌نه‌دو جزیره لمنو (Lomnos.) واقع است جزیره بزرگی است بعد از نهار رسیدیم به بغازداردانل (Dardanelles.) طرفین قلعه‌جات مستحکمه ساخته‌اند قلعه اول ته‌نه‌دو دست راست قلعه دوم طرف چپ درخاك اروپا سدالبحر طرف راست مقابل سد البحر قم قلعه سی، قلعه سوم سمت چپ خاك اروپا شاهین قلعه‌سی است که‌خرابه و روی تپه ایست از قدیم قلعه بوده حالا هم مستحفظ و توپ دارد بعد قلعهٔ سلطانیه است طرف دست راست درخاك آسیا و دردست چپ هم قلاع و بروج باستیان مقابل قلعه سلطانیه هست قلعه سلطانیه توپ زیادی دارددیوارها را با سنگ ساخته‌اند سرباز مستحفظ داشت دورش هم آبادی وعمارات زیاد بود خانه‌های خوب داشت کشتی زیادی از تجارتی و سیاح وغیره امروز دیده شد کشتیهای کمپانی نمسه بسیار تردد میکرد و این قلاع و استحکامات از قدیم همیشه بوده و سلاطین عثمانی هم تعمیر کرده‌اندنه‌این است قلعه تازه ساخته باشند دست چپ مقابل آبادی قلعه سلطانیه کنار بغاز آبادی بود اسمش کلیدالبحر همه این آبادیها جزء چناق قلعه است خلاصه پنجساعت از دسته رفته به‌چناق قلعه رسیدیم از همه قلاع شلیك توپ کردند یك کشتی جنگی بزرگی هم از دولت عثمانی لنگرانداخته بود شلیك کرد خوب کشتی بود سه دکل وسی عراده توپ داشت محمد رشدی پاشا مشهور بشیروانی زاده کــه صدراعظم حالیه دولت عثمانی است از جانب سلطان از اسلامبول به چناق قلعه استقبال آمده بود کشتی ما هم لنگر انداخته مقابل قلعه سلطانیه ایستاد چون از اینجا باسلامبول ده ساعت راه است اگر امروز میرفتیم شب وارد اسلامبول میشدیم امروز تا عصر اینجا هستیم انشاءالله شبانه حرکت خواهد شد که صبح باسلامبول برسیم صدراعظم عثمانی وحاجی محسن خان وزیر مختار ایران ازساحل بقایق نشسته آمدندبکشتی ما صدراعظم ما، صدراعظم عثمانی

بحضور آورد شیروانی زاده آدم بسیار با هوش، بافهم، خوش مشرب خوش‌صحبت
گی است مرد فربه قطور کوتاهی است ریش سیاه محرابی دارد فارسی میداند
، ازچند دقیقه صحبت رفته درثانی باز باصدراعظم‌ما آمده اشخاصی که بااو بودند
این قرار معرفی کردامدی دیوان همایون کنعان بیك والی جزایر بحر سفید
ف پاشا رئیس نظامی قلاع خاقانیه بحر سفید ایوب پاشا دفتردار
یت امین افندی قاضی چناق قلعه شریف رشدی افندی که عمامه داشت
س دیوان تمیز نساءت بیك عمامه داشت میرالای توپخانه مصطفی
ی ایضاً مصطفی بیك آجودان صدارت که رتبهٔ قایم مقامی دارد
ی بیك امیرالای عساکر ضبطیهٔ بحرسفید حافظ بیك امیرالای دیگر رشدی بیك
ساعت‌ونیم بغروب مانده لنگررا کشیده روباسلامبول‌رفتیم زنهای فرنگی بسیار
شگل توی قایقها سوارشده نزدیك کشتی ما آمده بودند قونسول دولخارجه در
اق قلعه زیاداست‌وعمارات خوب ساختهاند صدراعظم ما سوارقایق شده رفت
ناره بازدید صدراعظم عثمانی کشتی‌بخار سواری صدراعظم عثمانی بسیار خوب
شتی است افتادعقب ما کشتی طلیعه هم عقب آن راندیم ازطرفین بغاز قلعه‌جات
ب وتوپ زیاد بود ازسه‌چهارقلعه‌و باستیانهای خاکی که بطرز فرنگستان ساخته
ند گذشتیم آنچه بطرزجدید فرنگستان است ده‌پانزده‌سال قبل ازاین ساخته‌اند
ی دیگر که‌دیوارو برج‌سنگی است ازقدیم است طرفین بغاز تپه‌وپشت‌سر آنها کوه
ت‌همه پردرخت‌وجنگل‌شهر کالیپولی (.Gallipoli)واستحکامات آنجادر آخر بغاز
دانل است که از آنجا داخل دریای کوچك مارمارا (.Marmara) میشوداز‌اول
ن بغازداردانل‌الی آخرش که به‌مارمارا‌داخل‌میشود چهل‌میل یعنی دوازده فرسنگ
ان است ازکالی‌پولی شب گذشتیم دیده نشد .

ز بیست و سوم

صبح ازخواب برخاستم ساحل طرفین ازدورپیدا بود کشتی‌هم آهسته میرفت
ن باسلامبول نزدیك‌بود طوری‌میرفت که‌درساعت معین یعنی‌پنج ازدسته گذشته

به بغاز برسد. رخت پوشیدم کم کم بطرف دست‌چپ که‌سمت‌روملی وخاك اروپااست
نزدیك شدیم بعضی عمارات و آبادی‌ها دیده شد خانه‌های خوب ساخته بودند بعضی
کارخانجات دیده شد گفتند تفنگ‌سازی و کرباس بافی‌است همه کناره تپه وماهورو
درخت‌کاج وسروودرخت جنگلی دارد اغلب سروها را روی قبرستانها میکارند اما
توی دره‌هاو کوهها هم سروهست‌ازاین آبادی‌ها گذشته اسلامبول پیدا شد باز هم
قدری گردش کردیم تا وقت برسد بعد از آن کشتی سلطانیه ایستاد کشتی سلطان
موسوم به‌پرتوپیاله را که اسم والدهٔ‌سلطان است با صدراعظم به‌چناق قلعه فرستاده
بودند که در بغازسوار آن‌شویم صدراعظم‌در آن کشتی بود همراه ما میامد سوارقایق
شده رفتیم بآن کشتی صدر اعظم عثمانی بکشتی ما آمده دوباره همراه ما بکشتی
پرتوپیاله آمداین کشتی‌از کشتی‌سلطانیه کوچکتر اما بسیار تمیزوقشنگ‌است‌اطاقش
را خاتم کرده‌اند اسباب‌خوب دارد رفتم بعرشهٔ کشتی ازتبعهٔ ایران که دراسلامبول
زیاد هستند قریب سه‌هزار نفردرپنج کشتی بخار بسیار بزرك سوارشده باستقبال آمده
بودند کشتیهای خود را نزدیك کشتی‌ما آوردند دراین‌بین‌صدراعظم ماباشاهزادکان
وغیره بقایق نشسته‌از آن کشتی باین کشتی‌میآمدند یکی از کشتیهائی که‌تبعه‌ایران
در آن‌بودنددود کرده راند که‌نزدیك کشتی‌ما بیایدقایق‌صدراعظم‌وسایرین کم‌مانده
بود بخورد به این کشتی وغرق شود خدا رحم کرده بیك‌طوری خلاص شده رسیده
آمدند بالا اغلب پیشخدمتها هم با لباس رسمی بودند سایر پیشخدمتها وغیره همه
در کشتی اول‌ماندند. خلاصه راندیم دست راست جزایرزیاد است که‌کوه ودرخت
و بعضی هم چشمهٔ آب دارد از فرنگیها و بعضی متمولین عثمانی را گفتند آنجاها
عمارات میسازند که تابستانها بگردش بروند اما ما عمارتی ندیدیم شاید توی‌دره‌ها
وپشت تپه‌ها بوده است رسیدیم باول آبادی‌شهراسلامبول دست چپ خاك‌اروپااست
دست راست خاك‌آسیا. ما نزدیك بخاك اروپا میراندیم کشتیهای بخار که ایلچیان
خارجه نشسته استقبال‌آمده بودند دیده شد. اول‌آبادی بعضی خانه‌هاست بعد ابتدا
میشود بدیوار کهنهٔ سنگی که بروج دارد قلعه‌ایست ازعهد قیاصره ساخته شده است

چون این نوع قلعه‌جات حالا بکار نمی‌خورد تعمیر نمیکنند اما چون همه ازسنگ و مستحکم است هنوز اغلبی باقی است این قلعه محیط است شهر قدیم اسلامبول را که همه درروی تپه‌وماهوروددره واقع است آبادی‌شهردرطول بغازاست عرض‌چندانی نداردو بحبوحهٔ آبادی که‌اصل‌شهروسوراسلامبول‌استدرتوی‌همین‌قلعه‌و بعدازقلعه‌الی اسکی سرای والی عمارت بشیکطاش ویالی چراغان سلطان است که مساجد معتبر مثل ایاصوفیا وجوامع دیگروباب عالی که وزرا ووکلای دولت درآنجا مینشینند وباب عسکریه وعمارت وزیرمعادن‌وتجارت‌وسربازخانه‌های معتبره بیمارخانه‌بازار کاروانسرا وغیره همه دراینجاهاست ازآن‌ببعد هم همه جادر کنار بغاز وسرتپه‌ها و کوهها آبادی وعمارتهای خوب ومساجدوغیره دارد الی بیوکدره‌وطرابیه که‌ییلاق سفرای خارجه است اما تك‌تك ساخته شده‌است‌سمت دست راست‌هم که طرف‌آسیا واسکدار میگویند عمارات عالی ومساجد خوب هست بخصوص سربازخانه سلیمیه که بسیارخوب‌ساخته‌اند اینطرف هم مثل آنطرف همه تپه ودره وجنگل‌کاج وسرو وبلوطاست‌هر کس‌هم‌عمارت و باغی دارد که درختهای میوه وسبزی‌کاری و گلکاری بعمل آورده در نهایت سلیقه درختها و باغچه‌ها راآب میدهند اما سایر درختهای جنگلی آب‌لازم‌نداردديمی‌است‌وآنطرف این‌تپه‌ها گفتندجنگل‌های‌بسیارسخت‌انبوه دارد که‌نمیتوان‌میانش‌رفت‌اما این تپه‌هاچون نزدیك‌آبادیست اغلب درختهایش را بریده‌درختهای کاج‌وسروو بعضی دیگررا برای‌زینت‌خانه‌هاو تپه‌ها نگاهداشته‌اندخلاصه بعدازدیوار و بروج قلعه جائی‌بودمشهوربه (یدی‌قله) یعنی‌هفت‌قله که مثل‌ارك‌این شهر است دیوارهای سنگی وچند برج بزرگ دارد اشتهار این مکان‌برای این‌است که در قدیم سلاطین عثمانی باهر دولت که اعلام جنگ میکردند یا برودتی‌حاصل میشد فوراً ایلچی آن دولت راکه دراسلامبول بوده باتبعه‌ولحقه‌اسیر کرده دراین یدی قله محبوس میکردند بعضی اوقات هم‌میکشتندبعد ازآن بجامع‌سلطان‌احمد و (ایاصوفیا) وغیره پس‌باسکی سرای یعنی عمارت قدیم سلاطین عثمانی که‌برروی تپهٔ بلندی ساخته شده و دورش هم دیوار محکمی است رسیدیم‌حالا دیگر سلاطین

عثمانی اینجا نمی‌نشینند باب عالی‌وغیره‌هم‌از دور دیده شد سفارتخانهٔ ایران‌هم که عمارتی است عالی درهمین جاهاست. بعد به غلطه و بك اوغلی یعنی پرا که منزل زمستانی سفرای خارجه است و سایر فرنگیان‌هم اغلبی در آن محلـه می‌نشینند رسیدیم بعدبعمارت طولمه باغچه که بشکطاش هم میگویند رسیدیم که سلطان باحرم و والدهٔ سلطان و سایر خانوادهٔ سلطنت و شاهزاده‌ها آنجا می‌نشینند عمارت بسیار عالی خوبی است سلطان عبدالمجید خان که برادر این سلطان بوده ساخته‌است از آنجا گذشته بعمارت یالی چراغان رسیدیم بسیار عمارت خوبی است اصل بنای آن از سلطان محمود خان پدر این سلطان است و این سلطان تازه تعمیر و تمام کرده‌اند بعد رسیدیم به محاذی عمارت مشهور به بیکلر بیگی که منزل ماست دست راست طرف آناطولی لب بغاز واقع است و چون در محله بیکلر بیگی ساخته شده بآن اسم میخوانند عمارت بسیار عالیست چون‌جریان آب‌بغاز از بحر (قرادنکیز) به مارماراست و بسیار تند مثل رودخانه در بعضی مواقع جریان دارد از آن‌جمله در محاذی همین‌عمارت که منتهای جریان را دارد کشتی ما نتوانست‌مقابل عمارت لنگر بیندازد از عمارت گذشته هزارقدم بالاتر ایستاد بعداز چندقیقه اعلیحضرت سلطان که درعمارت بیکلر بیگی بودند سوار قایق‌مخصوص که‌برای ما حاضر کرده بودند شده آمدند بکشتی ما روی صندلی نشستیم صدر اعظمین هم نشستند بعد از قدری صحبت برخاسته از کشتی پائین آمده باسلطان سوار قایق شدیم صدراعظمین و حسین اونی پاشای‌سرعسکر در قایق ما بودند رسیدیم باسکلهٔ عمارت رفتیم بیرون یکفوج سرباز موزیکانچی در حیاط و باغ عمارت موزیکان میزدند سلطان ما را بردند بالا و اطاقها و عمارات منزل‌مارا نشان داده تعارفات زیادی کرده‌مراجعت بعمارت خودشان نمودند .

سن سلطان چهل‌وچهار سال است هم سن ماهستند. امروز درآمدن به بغازاز قلاع و کشتیهای جنگی دولت‌عثمانی شلیك توپ زیادی شد چهار کشتی بخار بزرك جنگی که بعضی از آن هم زره‌پوش است در بغاز دیده شد که جلو عمارت سلطان

.ایماً لنگر انداخته‌اند. خلاصه بعد از نیمساعت من سوار قایق شده با صدراعظم و
معتمدالملك و علی بیك تشریفاتچی باشی رفتیم بازدید سلطان بعمارت طولمه باغچه
عمارت بسیار خوبی است اغلب پله‌ها و دیوار و ستون وغیره از مرمر است سلطان
تا پای پله باستقبال آمده در نهایت گرمی دست داده رفتیم بالاقدری نشستیم صحبت
شد برخاسته منزل آمده راحت شدیم عمارت بیکلربیگی بسیار عمارت خوبی است
پله‌ها و هزاره دیوار پله‌ها همه از مرمر است عمارت بطور فرنگی و ایرانی وعثمانی
. باین جهة بسیار خوش طرح است همه اسباب اطاق از پرده و صندلی و نیم‌تخت
. میز و آئینه و چهل چراغ و جار بسیار اعلی و خوب است باطاقها پارچه های
علای فرنگی چسبانده‌اند پنجره‌ها همه بلور یکپارچه است خیلی عریض و طویل
. سنگین اماطوری ساخته‌اند که یك بچه میتواند بآسانی ساعتی ده دفعه بالاو پائین
کند و بهر اندازه و هرجا هم بخواهدوا گذارد بدون چفت وریزه و امدادمی‌ایستد
. بدون خطر میتوان سررا از زیرش بیرون کرد این نوع پنجره‌هارا درلندن دیده
بودیم بسیار خوب چیزیست همه عمارات سلطان پنجره‌هایش آئینه و همین‌طوراست
عرض بغاز از هزار ذرع متجاوز است آنطرف هر کس راه برود هر رنگ لباس
پوشیده باشد باچشم بدون امداد دوربین میتوان تشخیص داد. گلوله تفنگ خوب از
این طرف بآن طرف را میزند عمق بغاز از ده ذرع و بیست ذرع و بعضی جاها الی
صد و ده ذرع است کشتی جنگی بسیار بزرگ در همهٔ بغاز میتواندعبور کندموقع
و محل شهر اسلامبول در هیچ جای دنیا نیست مثلا میتوان ازینگی دنیا چهل چراغ و میز
و صندلی واسباب یك عمارتی را خرید بدون اینکه گردی بر آن بنشیند یا حرکت کند
آورد پای عمارت دم بغاز باز کرد سنگ مرمروغیره هرچه بخواهند برای عمارات از هر
بلدی در کمال آسانی میتوان حمل باین شهر کردو همچنین مال التجاره همه دنیا با کمال
سهولت میتواند با کشتی آمد ورفت کند. تالار بسیار وسیع بازینت خوبی درعمارت
بیکلربیگی است اغلب سقفها ازچوب و تخته است اما بسیار خوب نقاشی کرده‌اند
فرش اطاقها ازحصیر بسیار تمیزاست کناره‌های باریکی از فرش فرنگی برروی حصیرها

کشیده‌اند که از آن رو را ه‌میرو ندزیر این تالار حوضخانه مرمر بسیار خوبی دارد از بعضی اشکال آب میریزد توی حوض مرمر یکه یك پارچه است بسیار خوش هوا و برای تابستان خیلی خوب است ستونهای مرمر خوب دارد همه ملتزمین درهمین عمارات منزل دارند حمام بسیار خوبی از مرمر توی همین عمارت دارد خزانه‌های کوچك مرمر که هر خزانهٔ شیری دارد آب سرد و گرم میآید چون مدتی بود حمام نرفته بودیم بحمام رفته بعد از حمام رفتیم پائین باغ عمارت را گردش کرده پیاده خیلی راه رفتیم باغ چون در دامنهٔ کوه است مرتبه بمرتبه ساخته‌اند هر مرتبه از دو طرف پله‌های مرمر دارد دو دست اندازهای چدنی کوچك دور مراتب باغ است روی دست اندازها تك تك چراغ گاز هم بود دیوار هر مرتبهٔ را از درخت عشقه که بچنار می‌پیچد و همیشه سبز است کاشته‌اند بدیوار چسبیده مثل زمرد سبز کرده است بسیار خوب و درختهای دیگر از امرود و هلو و آلوچه و سیب و غیره دارد باغچه بندیهای خوب بطور فرنگی گلکاری بسیار خوب مجسمه و حجاریهای مرمر خوب شکل شیرهای یالدار افریق وغیره دور حوضها دیده شد بعضی مجسمهٔ اسب و بیزون از برنز دیده شد پنج شش مرتبه همین طور باغ و پلهٔ مرمر و دست انداز وغیره دارد بسیار باصفا چشم انداز خوب به بغاز ودر این مراتب بالا هم عمارات و قصور عالیه دارد که جزء همین عمارت بیگلربیگی است همه را گشتیم همه اسبابهای بسیار خوب دارد حوضخانهٔ بود حوض و فواره مرمر بسیار خوب داشت و دیوار دو طرف اطاق را از مرمر حجاری کرده فرو برده‌اند بدیوار مثل گلدانهای بزرك سه قطار حجاری کرده‌اند بالای گلدانهای اول هریك شیر آبی است شیر را باز کرده آب تمیز کم کم خوبی بگلدانهای اول میریزد گلدانها لبریز شده همین طور میریزد تا بآخر که مثل حوض کوچکی است و سوراخ دارد که آب آنجا مفقود میشود بسیار تمیز و خوب است و هوای اطاق را سرد میکند در این مراتب بالا و باغات سلطان کبوترخانها و کبوتر زیادی دارد خیلی وسیع مستحفظین آنها حاضر بودند در نهایت تمیزی نگاهداری میکنند گفتند سلطان اغلب اوقات بتماشای اینجا میایند

گر طوطیهای مختلف رنگ رنگ سگ وطولهٔ شکاری مرغ وخروس وانواع حیوانات
گر هم بودخیلی آنجاها گشته بعد پائین آمده رفتیم بعمارت مابین اصل شهر
لامبول و محله بگ‌اوغلی و غلطه ومحلهٔ قاسم پاشا یك بغاز دیگری هست سوای
ز بزرگ که آخر آن منتهی بکوه وتپه میشود عرض این بغاز خیلی کمتر از بغاز
زرگ است ودوجسر همدارد که از غلطه باسلامبول عبور میشود

ز بیست وچهارم

امروز نهار را منزل خوردیم بعد از نهار سفرای خارجه مقیم اسلامبول و
کلای دولت عثمانی بحضور آمدند اول فرید پاشا از جانب والدهٔ سلطان باحوال
سی وتهنیت ورود آمده بود بعد وکلای دولت عثمانی وبعداز آنها سفرای خارجه
مدند اول ایقناتیو (Ignatiew,) ایلچی کبیر دولت روس آمـد در اطاق کوچك
حبت شد جوان خوش روی خوش صحبتی است ریش را میتراشد سبیل دارد اورفت
رون الیو (Elliot,) ایلچی کبیر انگلیس آمـد چانه را میتراشد درگونه ریش
رد با او هم صحبت زیاد شد او که رفت بعدرفتیم درتالار همه سفرای دول دیگر
اتباع صف کشیده ایستاده بودند ایلچی روس اول اتباع خودرا که بقدر بیست
ر میشدند معرفی کرد بعد ایلچی انگلیس اتباع خودرا معرفی کرد بعدنزدیك
یلچیها رفته باهریك صحبتی شد اسامی وزرای مختار ووکلای عثمانی محمدرشدی
شاشیروانی زاده صدراعظم، مدحت پاشا وزیرعدلیه، رضا پاشا وزیر بحریهٔ سابق
حسین اونی پاشاسرعسگر، راشدپاشاوزیرخارجه، احمدپاشاوزیر بحریه، جودت پاشا
زیرعلوم، حمدی پاشاوزیرمالیه کافی پاشاوزیرفوایدمحمودپاشاوزیرتجارت صادق پاشا
اظر رسومات کمال پاشا ناظر اوقاف غالب بیك دفتردار سلطان وزرای مختار دول
خارجه ایقناتیو ایلچی کبیر روس الیو ایلچی کبیر انگلیس لسورد (Lesourd,)
شارژدافر فرانسه لودلف (Ludolf.) ایلچی اطریش او همان (Euhmann,) ایلچی
المان گرمبرك (Grimberghe,) ایلچی بلژیك کووو (Covo,) شارژدافر ایطالیا بوکر

(Boker,) ایلچی ینگی دنیا وسایرین پنج‌ساعت بغروب مانده باقایق رفتیم بکشتی پرتو پیاله نشسته برای گردش رفتیم بطرف بالای بغاز سمت بیوکدره از عمارت بیگلربیگی تامنتها الیه بغاز که بیوکدره باشد بـا کشتی بخار نیمساعت راه است عمارات ویالیهای خوبی که در طرفین بغاز دیده شد از این قرار است طرف‌راست کـه سمت خاك آسیاست عمارت کوك سو که از بناهای سلطان عبدالمجید خان است کلاه فرنگی دو مرتبهٔ کوچکی است پلها ودیوارها همه از سنك مرمر است مرمررا منبت‌کاری وحجاری بسیار مرغوبی کرده‌اند اسباب زینت اطاقها هم همه ازعهد سلطان‌مجید خان مرحوم‌است که طغرای اسم او در اسبابها بود باغ و باغچه کوچکی هم دوراین کلاه فرنگی است بسیار جای‌قشنگی است رودخانهٔ کوچکی از نزدیك ایـن عمارت داخل بغاز میشود موسوم به‌کوك سو یعنی آب کبود ایـن کلاه فرنگی هم‌بآن اسم موسوم شده‌است اغلب مرمرهائیکه درعمارات اسلامبول کارمیشود ازمعادن‌ایطالیا میاورند. عمارت عادله‌سلطان خانم خواهر سلطان‌بسیار عمارت و باغ خوبی است خانه شریف‌عبدالمطلب شریف سابق مکهٔ‌معظمه که حالا دراسلامبول مجبوراًمتوقف است خانه مرحوم‌فواد پاشای‌وزیر خارجه‌خانه‌راشدپاشا وزیرخارجهٔ‌حالیه خانهٔ راوف بیك‌وغیره طرف‌خاك اروپادردست چپ‌سفارتخانهای دولخارجه است که اغلبی باغ و عمارات خوب دارند مثل سفیر روسیه. یالی خدیو مصر که بسیارخوب ساخته‌اند یالی فاطمه سلطان‌خانم دخترمرحوم عبدالمجیدخان این دو یالی درمحل مـوسوم بـه امیرکان ساخته شده است خـانه رشدی پاشای صدراعظم. خـلاصه رفتم تا بیوکدره آب بغازدرهٔ ساخته و قدری سمت دست چپ رفته است که دوراینجا عمارت و کوه است واسمش را بیوکدره میگویند یعنی دره بزرگ بر گشتیم درمحاذی عمارت کوك‌سو کشتی ایستاد سوار قایق شده بعمارت رفته همه را گشتیم بسیارقشنگ جائی بود دوباره بکشتی بر گشته آمدیم منزل.

روز بیست و پنجم

امروز بنهار در عمارت یالی چـراغان مهمان سلطان هستیم رفتیم دم اسکله

صدراعظم عثمانی مدحت پاشا سرعسکرپاشا وزیر بحریه و وزیر دولخارجه و غیره
منتظر بودند با همه احوال‌پرسی شد سلطان درپله‌ها بودند دست داده تعارف کرده
رفتیم بالا اول باطاق خلوت رفته قدری با سلطان نشستیم صدراعظم ما هم بود بعد
برخاسته رفتیم باطاق دیگر بطرزاروپ میزی گذاشته بودند روی صندلیها نشستیم
نهار خوبی خورده شد با سلطان زیاد صحبت کردیم پادشاه انگلیس از اسکاتلند
تلگراف احوال‌پرسی بما کرده درآنجا احوالپرسی هم ازسلطان کرده بودند همان
تلگراف را امروز بسلطان نشان‌دادم وسلام پادشاه انگلیس را رساندم بعد از نهار
رفتیم باطاق دیگر نشسته قهوه خورده برخاسته رفتیم منزل .

عصری از در باغ بالای همین عمارت سوار شده بگردش رفتیم میخواستم تا
سر تپه و کوهی که ازهمه بلندتر بود رفته‌شهرو بغازواطراف را تماشا کنم از کوچه‌ها
راندیم آبادی وخانه‌های خوب تك‌تك وخانه و باغ خوبی از خدیو مصر دیده شد
رفتیم بالا من سوار اسب یمین‌الدولهٔ بودم بالای کوه پیاده شدم هوا بسیارسرد بود
حالت کوه و گیاهها وهوا بسیارشبیه بود بکوهها وهوای کجور کلارستاق‌مازندران
یك مقبرهٔ یا جای یکنفر متولی بالای‌تپه بود بسیار کوچك متولی‌هم بود میگفت
اینجا پیری ودرویشی دفن است داخل شدم قبرطولانی بود چشم‌اندازبسیارباصفائی
داشت‌پشت‌تپه‌ها سمت مشرق صحرای وسیعی است که میرودبه‌اناطولی الی طهران
بلکه الی چین وصل‌است کوهها پیدا بود اماآبادی چندان دیده نمیشد سمت‌مغرب
دریای مارمارا وپنج جزیره‌آباد باکشتیهائی که ایستاده و آمد و رفت میکردند
پیدا بود طرف شمال بیوکدره وبغازخلاصه بسیارخوب جائی بود بعد ازراه دیگر
پایین آمده بکوچهٔ سنگ فرشی رسیدیم اسب بزحمت راه میرفت قدری هم پیاده
راه رفته تا بعمارت رسیدیم .

روز بیست وششم

نهاررا منزل خورده بعد رفتیم بشهراسلامبول برای‌تماشای مسجد ایاصوفیا
و سفارتخانه ایران قبل از رفتن یوسف عزالدین افندی پسر بزرگ سلطان کـه

شانزده ساله وشاهزاده خوبی است بدیدن ما آمد دراطاق نشستیم قدری صحبت شد نشان اقدس با حمایل آن که از اجلهٔ نشانهای دولت ایران است بسلطانزاده داده شد بعد ازدقیقهٔ که رفت ما سوار قایق شده رفتیم بعمارت چراغان ببازدید یوسف عزالدین‌افندی ازآنجا برخاسته بازسوارقایق شده رفتیم باسکلهٔ شهر جمعیت‌زیادی ازاهالی اسلامبول وتبعهٔ ایران وفرنگی در کشتیها وخشکی بودند بیگلر بیگی‌شهر که اسمش اسمعیل‌پاشاست وشهر امینی میگویند با اجزای حکومت و سواره‌نظام وغواص‌زیاد برای تنظیم مردم حاضر بودند سوار کالسکه روبازی‌شدیم کوچه‌ها اگر چه بلند وپست است اما باز همه جاکالسکه میرود راندیم تا رسیدیم به مسجد (ایا صوفیا)پیاده شده داخل مسجد شدیم خدام مسجد صف کشیده بودند احوال‌پرسی شد کمال پاشا وزیر اوقاف هم حاضر شد مسجد بسیارعالی و قدیم است همه را از سنگ ساخته‌اند حیاط مسجد بسیار بزرگست گنبد و طاق آن بسیار وسیع و بلند ارتفاع گنبد تا زمین تخمیناً باید هفتاد ذرع باشد بنای آن ازهزاروسیصد و ده سال قبل ازاین است اول بتکده بوده بعدکلیسای نصاری شده بعد ازاینکه سلطان‌محمد فاتح فتح اسلامبول را کرد الی حال مسجد است وبهمین جهت که از اول مسجد نبوده قبله محراب کج است منبرهای متعدد دارد که درایام رمضان وغیره در چند جا وعظ ونماز میکنند جائی درغلامگردش مرتبهٔ بالا برای سلطان ساخته‌اند که هروقت می‌آیندآنجا نمازمیکنند که کسی ایشانرا نمی‌بیند بعضی حجاری ومنبت‌کاریها ازسنگ درسرستونهای‌مرتبهٔ بالا کرده‌اند ودرسقف هم بعضی خاتم‌سازیها از سنگ دارد. اما بمرورایام وامتداد زمان این‌مسجد ازآن جلوه افتاده است یکطرف مسجد هم اندکی شکسته و نشست کرده است مثل یك درخت کهنی است که طراوت‌جوانی از او رفته باشد. خلاصه نماز ظهر و عصر را در مسجد کرده بکتابخانهٔ مسجد رفتیم قریب دو هزار جلد کتاب بود همه کتابهای عربی از فقه و اصول و معانی بیان و تواریخ و حکمت و غیره که هر کس بخواهد آمده همانجا نشسته می‌خواند بعد رفتم مرتبهٔ بالا یعنی وسط مسجد

که دور ستون خورده به مسجد نگاه میکند که هر وقت جمعیت زیاد بشود آنجا
هم می نشینند راه طولانی بود اما پلهٔ زیاد نداشت راه سنگ فرش عریضی است
مثل دالان پیچ خورده بالا میرود قدری آنجا گشته پائین آمدم در اینمرتبه معلوم
میشود که مسجد یکطرفش شکسته است سوار کالسکه شده رفتیم بسفارتخانهٔ ایران
که از بناهای خود صدر اعظم است رسیدیم بدر عمارت جمعیت زیادی ازایرانی و
عثمانی و فرنگی بودند داخل عمارت شده بالارفتیم پلههای مرمر داشت عمارتی
ست بسیار عالی با اسباب از پرده و صندلی و نیم تخت و چهل چراغ و غیره
ندری نشسته میوه و چای خورده معاودت کردیم.

شام را در عمارت بشکطاش دعوت رسمی بود با لباس رسمی رفتیم همهٔ
ناهزادهها و نوکرهای بزرگ ما وجمیع سفرای خارجه و وکلای عثمانی بودند
اخل عمارت شدیم سلطان تا دم پله آمدند دست داده رفتیم در تالار همه سفرای
خارجه صف کشیده ایستاده بودند سلطان بمترجمی راشد پاشای وزیر خارجه اول
ا ایلچی روس بعد انگلیس و سایرین یکی یکی تعارف کرده حرف زدند بعدازآن
ا بمترجمی صدر اعظم همانطور با سفرا صحبت کردیم اما من چندان محتاج
ترجمه نبودم خودم فرانسه حرف زدم این صحبت با سفرا نیمساعت طول کشید
عد رفتیم پائین تالار بزرگ بسیار خوبی بود که میز شام گذاشته بودند من وسلطان
ر بالای میز بودیم من طرف دست راست سلطان طرف دست چپ و خیلی پائین تر
ز ما طرف دست راست اول ایلچی روس بعد انگلیس بعد ازآن عزالدوله، حسام
سلطنه، مدحت پاشا، معتمد الملك و غیره الی آخر بود طرف دست چپ خیلی
ئین تر از سلطان اول صدر اعظم ایران بعد صدر اعظم عثمانی، اعتضاد السلطنه
سرة الدوله سرعسکر پاشا و غیره الی آخر چهل چراغ بسیار بزرگ خوبی در
سط تالار آویخته بودند که با گاز روشن بود چراغهای دیگر هم از جار و
وار کوب همه با گاز روشن بوداین تالار با اسبابش از بناهای سلطان مجید خان
حوم است دور تالار غلام گردش دارد درآن بالا موزیکانچیها موزیکان

میزدند اما در وقت زدن موزیك گوشها پر میشد و هیچکس با کسی نمیتوانست حرف بزند شام خوبی صرف شد بعد از شام باز من و سلطان و صدر اعظمین سر عسگر پاشا، ایلچی‌روس، ایلچی انگلیس باطاق دیگر رفته نشستیم‌قهوه آوردند صحبت زیاد شد بعد برخاسته رفتیم منزل شب تاریك بود رفتن قایق در بغاز احتیاط داشت.

روز بیست و هفتم

امروز نهار را منزل خوردیم بعد شارژدافراسپانیول و خلفای ارامنه بحضور آمدند بعد از آن دو نفر از بزرگان یهودی که لباس فرنگی‌داشتند آمدند عریضهٔ مفصلی بزبان فرانسه خواندند بعد لباس رسمی پوشیدم عبدالله عکاس که خوب‌عکس می‌اندازد و اصلش عیسوی وفرانسوی بوده اسمش را عبدالله گذاشته است‌چندشیشه عکس ما را انداخت بعد سوار قایق شده رفتیم بکشتی جنگی عزیزیه بالا وپائین آنرا گشتیم این کشتی را در لندن ساخته‌اند بسیار کشتی خوبی است ملاحان و عساکری که در کشتی بودند مشق کردند پس از آن پائین رفته سوار (واپور)پرتو پیاله شده رفتیم برای جزایر از همه کشتیهای جنگی شلیك توپ کردند رسیدیم به جزایر پنج جزیره است دو کوچك و سه تا بالنسبه بزرگ درخت بلوط جنگلی زیاد و کوههای‌سبز دارد از بعضی بوته‌ها وعلفها خانه‌های قشنگ بعضی‌تجارفرنگی و غیره ساخته‌اند یك مدرسهٔ بحریهٔ آنجا ساخته‌اند بسیار عالی که شاگردان‌بحری در آنجا درس میخوانند یك کشتی جنگی هم مقابل مدرسه لنگر انداخته است که روی دریا هم باآن کشتی بعضی امتحانات میکنند در هر یك از جزایرآبادی و خانه‌های قشنگ هست آب شیرین و چشمه نداردآبش از چاه است در همه ایـن جزایر رویهم رفته دو هزار خانه میشود در معاودت از ساحـل آسیا واسکـداری آمدیم بعضی دهات وآبادیها که در کنار دریا و بغل کوهها دیده شد از این قـرار است یقه جق، کارتال،مال‌تپه، فنرباغچه‌سی، بعدکادی کوی است که وصل بشهرواز محلات اسکداری محسوب میشود دریقه جق وکارتال انگور زیادی عمل میآورند

نگورش هم خوب است غروبی رسیدیم منزل.

روز بیست و هشتم

صبح برخاسته رخت پوشیدم سلطان آمدند رفتیم پائین با هم سوار اسب شده
. باغ بالای عمارت بیکلر بیگی بکالسکهٔ روبازی نشستیم آفتاب از پیش‌رو و بسیار
ند وزننده بود راندیم بطرف باغ والدهٔ سلطان برای صرف نهار خیلی راه بود در آخر
بادی و محله واقع است پیاده شده از پله‌های عمارت بالا رفتیم عمارت خوب ساده‌ایست
سباب اطاق ممتاز دارد قدری نشسته رفتیم سر نهار بعد باز باطاق اول رفته نشستیم خیلی
حبت متفرقه شد بعد برخاسته سوار کالسکه شده برگشته از در پائین عمارت بیکلر بیگی
مدیم تا دم پله سلطان آمدند بالا باز نشستیم صدر اعظمین هم بودند صحبت زیادی
د سلطان بسیار اظهار دوستی کرده برخاسته رفتند بمنزل خودشان ما هم الی دم
ه مشایعت کردیم.

همه روزه چند کشتی بخار بزرگ ازصبح تاشام پنج‌شش دفعه آدم حمل کرده
طرف بیوکدره وسایر محلات شهر تردد میکنند این کشتیها اغلب مال کمپانی دول خارجه
ست وازاین حمل‌ونقل به محلات هر کشتی سالی ده‌هزار تومان مداخل دارد هــر
فت کشتی حمل اشخاص میکند مملو از آدم است یکطرف پــرده کشیده زنهــا
نسته‌اند باقی دیگر پرازمرداست ودرآمد ورفت این کشتیها از بغاز برای مردمی
که درقایقها نشسته عبورومرورمیکنند بسیارخطردارد اگرقایق نزدیك کشتی بخار
رسد زورچرخ بخار که دریا را بتلاطم میاورد قایق راغرق میکند چنانکه سه‌روز
ل ازاین چندنفرزن ومرد معتبردر بغازغرق شده تنها یك بچه با چند نفر قایقچی
لاص شده‌اند. رسم قایقچیهای بغازهم این است که هر کس غرق بشود ابداً بروز
یدهند و کسی نمیفهمد گویا برای این است که مردم وحشت از سواری قایق
کنندوعمل آنها کساد نشود. درسال خیلی اشخاص شبها وهنگام طوفان بغاز غرق
شوند اما این اشخاص چون روزروشن غرق‌شده بودند مردم دیده عرض کردند
شب سرشام نشسته بودیم چند صدای شلیك توپ پیاپی آمد تعجب نموده ازپنجره

نگاه کرده دیدم اطراف بغاز شعله آتش زیادیست معلوم شد که یانقین شده است برج وعلامت بسیار بلندیدرشهر استهرشب قراول داردهروقتجائی آتش بگیرد قرار این است که بجهة اخبار مردم هفت تیرتوپ میاندازند که بهامداد خاموش کردن آتش بروند صبح معلوم شد که هشتصد خانه در محلهٔ قاسم پاشا آتش گرفته است چون خانههای اسلامبول اغلب ازچوب است بسا میشود که اخشاب آتش میگیرد خلاصه عصری سوارقایق شده رفتیم بعمارت یالی چراغان کوچهٔ میان عمارتوباغ یالی چراغان فاصله است ازروی کوچه پلیهمساختهاند هروقت که سلطان باحرم وغیره بخواهند بروند بباغ ازروی آن میروند باکالسکه ازخیابانها راندیمسر بالا باغی است جنگلی توی دره و تپه واقع است عمارت تك تك خوب هم بالای تپهها هست هنوز ناتمام است عمله مشغول کاربودند وحوشسلطان دراین باغ استطاوس زیادی دیده شد چند قفس بود ببرهای خوب داشت یك ببر بسیار دیوانهٔ بود که همچه ببری در هیچیك ازباغهای وحش فرنگستان ندیده بودم متصل فریادمیکرد وروبتماشاچیها میآمد یك ببرعجیب دیگر بود که تابحال دیده نشده بود خالهای سفید زیـاد در پشت و پهلو داشت یعنی بدنش مثل سایر ببرها و با همان خطوط سیاه بود تفاوتی نداشت این خـالهای سفید علاوه بر آنها بود بخالهای سفید بچهٔ مرال میماند بعضی مرغها وطوطیهای خوشرنگ هم بودند ازاینجا باکالسکه رفتیم بجای دیگر که قفس مرغها بود قفس طولانی خانه خانه که در هرخانهٔ اشجار و حوض آبی بود بسیار تمیز انواع مـرغها بودند بخصوص قرقاول طلائی مملکت استرالیا که قریب پنجاه شصت ازآندر کل قفسها بود درفرنگ ازاین نوعقرقاول بسیار کم دیدم اقسام قرقاولهای هند و چین و افریق هم بود بعد از گردش پایین آمده رفتیم بعمارت آنجا هم کبوترخانه زیاد بود کبوترها را نزدیك باغ عمارت سلطان نگاهداشتهاند از پل باغ بعمارت رفتم ستونهای عمارت و اغلب از دیوارها و زمین پله همه مرمراست این نوع مرمر را از معادن دریای مرمره میآورند که آن دریا بهمین اسم موسوم است این مرمر دو عیب دارد یکی خطوط سیاه رنگ

بسیار دارد دیگر هرقدر بتراشند بـراق و صاف نمیشود در حقیقت یکنوع سنگی
است اما ستونهای یکپارچه وفرش زمین یکوصل بسیار بزرگ دارد حمام خوبی از
مرمر توی عمارت است این حمامها مثل حمامهای ایران درخارج و دور ازعمارت
و گـود نیست بلکه داخل عمارت و سطحش با اطاقها مساویست زود گرم میشود
خزانه‌های مرمر کوچك و بزرگ دارد که شیرها را باز میکنند آب گرم و سرد
داخل حوضها میشود زیرحمام هم خالی است که آتش از خارج میکنند همینکه
سنگهای فرش حمام گرم شد و شیر آب گرم را باز کردند حمام گرم میشود منبع
شیرها هم درپشت حمام است که‌آنجا آب را گرم میکنند اگر چه وقت گذشته و
تاریك بود اما همهٔ اطاقها ازمنازل سلطان ونشیمن والدهٔ سلطان وحرمخانه وباغ
حرمخانه دیده شد بسیار عمارت عالی پراسبابی است ازقراریکه گفتند پول‌زیادی
مرورایام خرج این عمارت شده است بنای اولش از سلطان محمود خانست اما
آنرا خراب کرده خود سلطان از نوساخته‌اند سر کیس افندی معمارباشی سلطان
که جوان خوبی است زبان فرانسه هم خوب حرف میزند همه عمارترا او ساخته
است حاضر بود. غروب آفتاب سوار قایق‌شده رفتیم منزل شب حقه‌بازی را آورده
بودند درتالار بساط حقه بـازی چیده بود بعد از شام رفتیم روی صندلی نشستیم
ملتزمین هم همه بودند محقق چهارروزاست که با عکسهای ما و نوشته‌جات بطرف
تهران رفته است خلاصه حقه باز بدتر کیبی بود زبان فرانسه حرف میزد کارهای
عجیبی کرد چند فقره ازآن که بسیار غرابت داشت ازاین قرار است: ابتدا چوب
باریك بی‌سوراخی ازبغلش بیرون‌آورده دست برد از چوب یکمرغ قناری زنده در
آورده رها کرد مرغ پریده آنطرف نشست بعد انگشتریاقوتی‌دست اعتضادالسلطنه
را گرفت گذاشت روی میز دو لیموی ترش بزرگی هم‌آورده روی میز گذاشته
گفت کدامرا انتخاب میکنید یکی ازآندو لیمو انتخاب شدآن لیموی دیگر را
میان برید که معلوم شود توی لیموها چیزی‌نبوده است بعد انگشتررا برداشته
توی دستش غیب کرد بعد رفت آنمرغ قناری را هم که بقدر گنجشگی بود آورد

توی دستش مالید تا مفقود شد بعد از آن لیموی انتخاب شده را با چاقو از میان بریده قناری‌را از توی لیمودرآورده انگشترشاهزاده هم بسیارمحکم با تافته نازك سرخی بپای قناری‌بسته بود. دستمال صدراعظم را گرفت داد صنیع‌الدوله با چاقو دستمال را بریده لوله کرد گذاشت توی طپانچه انداخت بعد یك بطری درست بی‌عیبی را آورده گذاشت روی‌میزدستمال دیگری گرفته اورا هم صنیع‌الدوله برید و سوزاند دستمال را مالید بدستش غیب شد چهار عدد قاب سیگار که در جیب پیشخدمتها بود گرفته گذاشت روی میز و گفت یکی را انتخاب کنند صدراعظم یکی را انتخاب کرد دادند دست حسام‌السلطنه تیشه در دستش بود اول زد بطری را شکست ازمیان بطری یك قمری زنده درآمد که دستمال صدراعظم بپایش‌بسته بود بعینه همان دستمال بود که اسم صدراعظم را هم برای نشانه بدستمال نوشته بودند بعد از توی قاب سیگاردست حسام‌السلطنه دستمال دیگری که بریده وسوخته بود درست و بی‌عیب درآورد. سه انگشترازمردم گرفت داد دست یکی ازپیشخدمتها گیلاسی آورد تخم مرغی را با سفیده و زرده توی گیلاس شکست انگشترها را هم انداخت توی‌آن کلاه حکیم دیکسون را گرفت‌آب تخم مرغها را با انگشترها از گیلاس خالی کرد توی کلاه بعد کلاه را سرازیر کرد انگشترها هر یك بدسته گلی بسته از کلاه بیرون افتاد، توی کلاه هم بهیچوجه تر وتخم‌مرغی نشده‌بود. باز انگشتر شاهزاده اعتضادالسلطنه را گرفت گذاشت روی‌میزدوهندوانه‌آورد گفت یکی را انتخاب کنید انتخاب شد انگشتررا دست گرفته غیب کرد هندوانه را برید از توی‌هندوانه تخم‌مرغ درست نپخته درآمد تخم را هم‌شکست یك گردوی بی‌عیبی درآمد گردو را آورد جلوما زمین گذاشت چکشی بامین‌السلطنه داد امین‌السلطنه با چکش بضرب‌تمام‌شکست انگشتراعتضادالسلطنه از توی گردو درآمد بازیهای غریب دیگر هم زیاد کرد.

روز بیست و نهم

امروز نهاررا درمنزل خوردم کامل‌پاشا رئیس‌دارالشورای دولت که مرد بسیار

...ب نجیبی است بحضور آمد این چند روز که نیامده ناخوش بوده است داماد
...مدعلی پاشای مصری معروف است مرد پیریست بسیارصاحب دولت است اورفته
...شدپاشای وزیرخارجه آمد برای تشکر نشانی که باوداده بودیم با او هم صحبت
...، دو ساعت بغروب مـانده سوار قایق شده رفتیم بکشتی پرتوپیاله نشسته بیالی
...دراعظم رفتیم قدری نشسته قهوه خوردیم یالی باصفائی دارد ازبیگلربیگی تا یالی
...دراعظم خیلی راه است طرف دست چپ درخاك اروپ واقع است درمحله ینگی-
...وی از آنجا میرود به طرابیه ازآنجا به بیوك دره درمعاودت با قایق الی منزل
...مدیم غروبی بمنزل رسیدیم .

...وزدوشنبه غره شهر رجب‌المرجب

ازاسلامبول حرکت شد به پوتی‌ازراه دریای (قرادنگیز) صبح برخاسته نهار
...ا منزل خوردیم چهار ساعت از دسته رفته باید بعمارت سلطان برای وداع برویم
...ثل‌روزورود تشریفات بعمل آمدآمدیم پائین سوارقایق شده صدراعظم میرزاملکم -
...خان، علی‌بیك هم بودندراندیم رسیدیم‌باسکله طولمه‌باغچه صدراعظم، عثمانی باهمه
...کلای دولت دم اسکله وسلطان تا پای پله عمارت‌آمده بودند دست داده رفتیم بالا
...دراطاق معینی نشستیم صدراعظمین‌هم بودند خیلی صحبت شد برخاسته‌آمدیم منزل
یلچی کبیر انگلیس‌بحضور آمد قدری‌صحبت شد بعدازیکساعت دیگر سلطان آمدند
تاپای پله رفتم دست داده آمدیم بالا دراطاق قدری نشستیم بازصحبت شد برخاسته
رفتیم درقایق مخصوصی که جای ما وسلطان وغیره مسقف بود نشسته راندیم برای
کشتی سلطانیه که از برندیزی سوارشده بودیم و انصافاً عجب کشتی خوبی است
ملتزمین با بارها ازصبح ودیروز آمده حاضر بودند با سلطان وصدراعظمین باز چند
دقیقه روی‌صندلی نشستیم سلطان‌برخاستندالی‌دم پله کشتی مشایعت کردم از کشتیها
شلیك توپ کردند بقدر نیمساعت هم برای کشیدن لنگرو بعضی‌کارهای دیگر معطل
شده بالاخره دوساعت و نیم بغروب مانده اسلامبول را وداع کرده براه افتادیم
کشتی ازبغاز بآرامی میرفت نزدیك بیوکدره و طرابیه که منزل ییلاق سفر است

کشتیهای سفرای خارجه که بمشایعت آمده بودند پیدا شدند کشتی سفیر انگلیس و روس بسیار کشتی بزرگ خوبی است هریك ملاح زیاد داشت همه بالای دکلها رفته هورا میکشیدند کشتی ایلچی فرانسه وغیره بهمین‌طور کشتی ما ایستاد ایلچی روس سوار قایق شده آمد بالای کشتی بحضور رسید خیلی صحبت شد بعد او رفت میرزا ملکم خان ایلچی مقیم لندن حاجی محسن‌خان ایلچی مقیم اسلامبول و نریمان خان که معاودت بپاریس میکند با ایلچی روس رفتند باسلامبول طمسون صاحب شارژدافرانگلیس که همه جا دراین سفر با ما بود آنهم دراسلامبول ماند که برود انگلیس بازخواهد آمد راندیم از بغاز گذشتیم درآخر بغاز که طرفین آن کوه است لب دریا قلعه‌جات وسنگرهای مستحکمه ساخته اند همه جا توپ بود شلیك کردند کشتی طلیعه که از برندیزی همراه ما بود چون خوب نبود عوض آن کشتی موسوم به عسیر که کشتی جنگی است آورده‌اند گفتند خوب است اغلب نوکرها آنجا هستند باین تفصیل ایلخانی حسنعلی‌خان جنرال‌وزیر فواید مخبرالدوله نصرالملك شجاع‌السلطنه احتشام‌الدوله مسیو ریشار ساطورخان ابراهیم خان نایب با اسبهای ما اما این کشتی چون جنگی است تندرو نیست کم کم عقب مانده بالاخره مفقودالاثر شد گویا یك روز بعد ازما انشاءالله به پوتی برسد شب را بآسودگی خوابیدیم ماه رجب المرجب را توی دریا دیدم بروی خط حضرت امیرالمؤمنین علی‌بن‌ابی‌طالب صلوات‌الله وسلامه علیه، امشب اشرف پاشای‌مهماندار بیچاره از بیست پله کشتی زمین خورده سر و دستش شکسته است حکیم‌طولوزان و غیره معالجه کردند امروز طولوزان مارکوپاشا حکیم‌باشی سلطان را در عمارت بحضور آورد خیلی صحبت کردم مردیست چهل و پنجساله باریك زرد رنگ ریش را میتراشد سبیل دارد فرانسه خوب حرف میزند گویا اصلا یونانی است ازقدیم حکیم سلطان بوده است .

روزسه‌شنبه دوم شهررجب

صبح ازخواب برخاستم هوا ازمرحمت خداوند تعالی مثل بهشت و دریا مثل

ئینه صاف بود دست چپ همه جا آب است الی سواستاپول و دست راست مملکت ناطولی عثمانلو است همه جا از نزدیك ساحل میرفتیم کوههای بلند همه جا پیدا ود همه کوهها جنگل انبوه ودرخت کاج هم داشت در بغلهٔ کوهها تك تك زراعت آبادی پیدا میشود بسیار کوههای خوب ودره‌های قشنگ دارد عصری کم کم از ساحل دورشدیم امشب سه ساعت از شب رفته بمحاذی بندر سینوب میرسیم از آنجا لی پوتی دیگر ساحل دیده نمیشود سینوب اززمان جنگ سواستاپول که روسها کشتیهای عثمانیرا آتش زدند اشتهاری یافته است وقتی که بمحاذی سینوب رسیدیم بادی ازسمت کریمه‌آمده به پهلوی کشتی میخورد اگرچه جزئی بود اما کشتی را حرکت‌پرزوری میداد، امروزصبح تا ظهر که‌آب دریا خیلی‌آرام بود ماهیهای بزرگ بقدر یك اسب ازدریا درآمده روی‌آب بازی میکردند .

روزچهارشنبه سوم

دیشب الحمدلله هوا بسیار خوب ودریا آرام بود سواحل‌هیچ پیدا نیست صبح برخاستم نماز کرده قرآن خوانده بعدبازخوابیده سه ساعت بعدبرخاستم الحمدلله دریا هم‌آرام بود دراسلامبول چاپاری ازطهران رسید ازوزراء نوشته‌جات داشت از مملکت سیستان اخبار مفصل بود الحمدلله همه جـای ایران در نهایت امنیت و آسودگی بوده است این دریا را که(قره‌دنگیز) اسم گذاشته‌اند حقیقت دارد واسم با مسمی است آبش بنظرخیلی ازدریاهای دیگرسیاه‌تر است دیروز ازسواحلی کـه نزدیك‌بود چند مرغ کوچك‌قشنگ‌پریده بکشتی آمده آنجانشسته گرسنه مانده‌اند ساحل‌دورشده است نمیتوانند بروند گاهی‌امتحانی میکنند اگرچه ساحل‌پیدانیست اما ازفراستی که خدا داده است روبسمت دست راست که سواحل آناطولی است و نزدیکتراست میپرند بازمیگردند یکی ازآنها را گرفته توی قفس انداختند آب خورده‌بعد ازدقیقهٔ مرد. امروزیکساعت‌بغروب مانده بازبکناره نزدیك شدیم وشهر وبندر طرابوزان پیدا شدشهر وخانه‌ها را با دوربین دیدم شهرقشنگی‌دردامنه کوه

توی دره واقع است باز از کناره دور شدیم شب هنگام شام خوردن رعد و برقی از سمت مغرب پیدا و هوا تیره شد اما باد نبود بواسطه همان تیرگی مغربی ورعدو برق که اثر بد درحالت دریا دارد دریا را منقلب کرد شام خورده بالای کشتی رفته قدری گشتیم دورآسمان همه ابر وتاریك بود وازهمه جوانب برق شدیدمیزد وصدای رعد میآمد وسط آسمان باز بود باد هم کمی میآمد خوابیدم الی صبح رعد وبرق شدیدی بود بسیارمهیب وابرهمهجا را گرفته بنای باریدن داشت .

روز پنجشنبه چهارم

امروز باید وارد بندر پوتی بشویم دیشب بواسطهٔ انقلاب دریا بهمه جهت یکساعت بیشتر خوابم نبرد صبح زود برخاستم نماز کرده قرآنخواندم هوابسیار منقلب بود باران شدیدی میآمدیك برقی پنجاه قدم از کشتی دور زد بدریاصدای هزار توپ کرده آب دریا را ازهم پاشید اگر این برق بکشتی میخورد کشتی را بالمره ازهم متلاشی میکرد هوا بهمان طور بود یکدوساعت خوابیدم از حرکت کشتی معلوم شد که بساحل نزدیك شدهایم برخاستم الحمدلله از دریای بزرگ خلاص شده بساحل رسیده بودیم سواحل پوتی پیدابود همه جنگلوکوه استهوا و طبیعت زمین بسیار شبیه بگیلانات بود چون کشتی که ما نشسته بودیم خیلی بزرگ بود نمیتوانست نزدیك تر برود ایستاد. کشتی دیدم از دور از پهلو میآید معلوم شد کشتی عسیر است که عقب ما بود و میگفتند چون تندرو نیست دهساعت از ما عقب تر خواهد آمد معلوم شد دیشب بعلت بدی دریا کشتی ما را بوسطدریا برده از نزدیکی بکناره اجتناب کرده بودند و رو بمقصد که پوتی باشدنمیرفتهو آن کشتی چون باد از عقب بود بادبانی کرده خیلی پیشتر از ما به پوتی رسیده بوده است بسیار شکر کردیم که آنهاهم عقب نمانده رسیدند کشتی بخار کوچکی از طرف پوتی آمد که ما را ببرد. پرنس منچیکوف و(کولونلبزاك)مهمانداران سابق که ابتداء بانزلی آمده بودنددر آن کشتیبودندازدیدن پرنس بسیارخوشحال

دم اما دریا چون هنوز تلاطم زیاد داشت هرقدر میخواستندآن کشتی را بکشتی
لطانیه متصل کنند نمیشد چند دفعه آوردند نزدیك کشتیها بهم خورد دماغه‌و بغل
کشتی منچیکوف شکست‌اما نه‌زیاد دفعه‌دیگر خواستندبچسبانند پله کشتی‌سلطانیه
شکست بالاخره قدری صبر کردند دریا قدری آرام شد آنوقت آورده بهم وصل
کردند قدری ازبارهای مخصوص مارابا بعضی از شاهزاده‌هاو نوکرها بردندبآن
کشتی مـا هم‌رفتیم. اشرف پاشای مهماندار را دیدم سرش شکسته بازوی راست
در رفته بسته‌بود بگردنش رویش هم کبود شده باحالت بدی بسیارافسوس خوردم
تخته‌کم عرضی از این کشتی بآن کشتی گذاشته‌بودند بسیار خطرناك بود از آن
رو رفتیم بآن کشتی صنیع الدوله در کشتی سلطانیه ماند که باقی بارها را بیاورد
جمعی هم‌ماندندبعد از نیمساعت رسیدیم بدهنه رودخانه پوتی که داخل میشوداسمش
ریون (Rion.) رودخانه بزرگی است‌اما کشتی‌از نیم فرسنگ بیشتر نمیتواندبرود
طرفین رودخانه آبادی کمی دارد خانه‌ها مثل‌خانه‌های رعیتی مازندرانی‌و گیلانی
زمین رطوبی‌و هوای بدی داردنوبه‌وتب در اینجا زیاد است کم کم شروع به‌آبادی
اینجا کرده‌اند بندر پوتی هم لنگر گاه خوب ندارد کشتی‌بزرگ که هیچ نمیتواند
برودخانه یا نزدیك کناره بیاید باید دور از بندر بایستدو کشتیهای کوچك حمل‌و
نقل مردم و بار تجارتی را بکنند یك کشتی بخار از انگلیسها و دو کشتی‌بادبانی
از عثمانیها در بندر دیده شد صحرا همه جنگل است و منتهی بکوه میشود کوه هم
جنگل انبوه است کنار رودخانه را از دوطرف بیرق زیاد زده بودند از کشتی که
بیرون آمدیم. لب رودخانه اطاق کوچکی‌موجود کرده بودند گراندوك‌میشل‌برادر
امپراطور که جانشین و فرمانفرمای قفقاز است با صاحب منصبان و ژنرالها دم
اسکله حاضر بودند از کشتی پائین‌آمده دست بشاهزاده داده فوج نظامی‌را کـه‌از
اسکله تا لب گار ایستاده بودند پیاده رفته دیدم جمعیتی از طوایف و ملل مختلفه
ایستاده‌بودند چرکس، لکزی، ارمنی، گرجی، مسلمان، داغستانی ازاهل باش آچق
فرنگی‌و غیره. این ممالك جزء باش‌آچق‌است‌یعنی سر برهنه واقعاً هم اینطوراست

کل اهالی باش آچق سر برهنه هستند ابداً زن و مرد و بچه‌عادت ندارند کلاه‌سر بگذارند پای‌تخت باش‌آچق شهر کوتایس (.Koutait) است که ما بین تفلیس و پوتی است. خلاصه با شاهزاده زیاد تعارف و صحبت کردیم انصافاً شاهزاده بسیار خوبی‌است‌وزمانی که (پطرپورغ) بودم‌شاهزاده آنجا نبود ازدیدنش بسیارخوشحال شدم از همه برادرهای امپراطور کوچکتر است از طرفین عارض‌ریش داردچانه‌را میتراشد چشمهای کبود خوشحالت قد بلند مزاجاً قوی بعد از نیم ساعتی سوار کالسکه بخار شده راندیم حکیم الممالك ماندکه بارها را باراه آهن برساندمترجم جانشین بکلیارف (.Begliaroff) پسر شاه میرخان فارسی فرانسه را خوب حرف میزدکالسکه‌ها همه بهم راه داشت این راه‌آهن را تازه ساخته‌اند و الی تفلیس‌یك خط راه‌آهن است وآمد و رفت همه ازاین یك خط است بسیار زحمت کشیده‌اند برای‌ساختن این راه زمینها که‌همه جنگل و باطلاق وپر آب‌است خشك کردنداین طور زمین و ساختن راه‌آهن کارمشکلی است بعد از باطلاقها همه جا کوه‌ودره‌است وراه متصل پیچ میخورد و سربالا میرود از رودخانه وپلها میگذرد بعدرو به‌تفلیس باید سرازیر برود باین جهات کالسکه بخار نمیتواند مثل ترنهای فرنگستان تند برود ساعتی دو فرسنگ و نیم بیشتر نمیرفتیم خلاصه پنجساعت بغروب مانده‌براه افتادیم هوا ابر و متصل باران شدید میآمد راه هم کوهستان وجنگل بودغروبی رسیدیم بیك استاسیونی که نزدیك شهر کوتایس است آنجا غذا حاضر کرده‌بودند کالسکه ایستاد پیاده شده‌رفتیم باطاق‌میزچیده بودندشام مختصری صرف‌شدیکدسته سرباز هم ایستاده بودند از طایفه گرجی باش‌آچق لباس‌عجیبی داشتند بهمانطرز لباس قشون قدیم قباهای گشاد سرخ سر شان هم مثل عمامه پارچه سرخ بسته بودند درکمرشان یك طپانچه و یك بکده داشتند لباسشان شبیه بلباس زواو فرانسه و طوایف هندوستان بود اما تفنگشان از تفنگهای سوزنی‌کار جبه‌خانه طول بود سوارکالسکه شده راندیم شب را ناراحت خوابیدم صبح بسیار زود بشهر تفلیس نزدیك شده باکسالت از خواب برخاسته رخت پوشیدم کالسکه‌ها ایستاد

رفتیم بیرون جانشین با صاحب‌منصبان زیاد ویکفوج حاضر بودند با جانشین‌سوار کالسکه روبازی شدیم هوا بسیار سرد بود بواسطه آمدن باران بادبسیارسردی‌هم با گردوخاك‌میآمدهنوزچراغهای کوچه‌هم‌میسوخت‌رسیدیم‌درب‌عمارت‌جانشین‌فوجی باکل صاحب‌منصبان نظامی وغیره ایستاده بودند باهمه‌احوال پرسی‌شدحاکم شهر تفلیس هم باکدخدایان‌وکلانتر آمده نان‌و نمك که‌رسم‌است‌آوردندنطق‌مفصلی‌بزبان فارسی‌نوشته‌بودندایستادیم‌تانطق‌رایکنفر که‌فارسی میدانست باکمال فصاحت بیان کرد بعدرفتیم‌بالادراطاق‌پرنس‌اربیلیانف (Prince. Orbilianof.) که‌ازشاهزاده های گرجی است با بارون نیکلا که‌کارگزارخارجه‌قفقازاست‌ایستاده بودندجانشین معرفی کرد پرنس اربیلیانف‌را میشناختم هفت‌سال قبل ازاین که به‌بندر فرح‌آباد مازندران رفته بودیم از جانب امپراطور باکشتیهای جنگی روس بآنجاآمده بود بعد جانشین اطاقها ومنازل مارا نشان داده خودش رفت نهار خورده خوابیدیم شهر تفلیس درتوی دره واطرافش کوه است در دامنه وسر کوه هم خانه هست رودخانه (کر)از میان شهرمیگذرد دراین فصل آبش‌زیاد نبود پلی‌برروی‌آن بسته‌اندطرف شمال رودخانه شهرتازه و محله فرنگیهاست که عمارت جانشین و حاکم‌نشین هم آنطرف‌است جنوب شهر قدیم تفلیس است روی تپه‌آثار قلعهٔ قدیم سلاطین گرجیه است این شهر پنجاه سال قبل از این بسیار محقر و کثیف بوده حالا کم کم‌خانه‌ها وعمارات‌ومکتب‌خانه‌هاو کوچه‌های‌وسیع‌سنك‌فرش‌میسازندقله کوه‌قاف که‌فرنگیان کازبك میگویند ازشهر پیدا بود بسیار کوه مرتفعی است مملو از برف بود روسها راه عراده ساخته که‌حالا بآنطرف کوه باکالسکه میروندکه‌شهر ولاد قفقازآنطرف کوه وراه مسکو وحاجی طرخان است ازخشکی دور تفلیس کوههای خشك است دورتر از شهر جنگل دارد هوای شهر خوب نیست در تابستان وپائیز بسیار گرم و مختلف است گاهی که باران دراطراف یا شهر بیاید بسیار سرد شده بعد باز گرم میشود هوایش تب‌ونوبه خیز است پنجاه‌هزار نفر جمعیت شهر است اغلب غربا و خارجی و مخلوط از طوایف‌هستند ایرانی وگرجی و روسی، داغستانی، چرکس

آلمان، ارمنی‌میوهٔ خوب از قبیل هندوانه، انگور، امرود، خیارداردامروزرفتیم دیدن جانشین که در همین عمارت منزل ماست از چند اطاق گذشتیم یك تالاری بود که بناهای ایران ساخته و گچ بری کرده بودند با آئینه عمارات خوبی داشت اسباب اطاقهاهمه از ایران بود قالیهای بزرك‌و کوچك فراهانی، قائینی، کرمانی اسباب میز و تخت و غیره ازخاتم شیرازی واصفهانی پرده‌های اطاق از قالی بود پارچه‌های گلدوزی‌رشتی درمتکا و بالش‌وروی میزوصندلی‌وغیره بکار برده بودنداین اسباب و صنایع ایرانرا نه‌برای اینکه ما باین عمارت آمده‌ایم گذاشته‌اند بلکه از قدیم‌بوده‌است یك‌خرس سیاه بزرگی که جانشین سابقاً شکار کرده مثل اینکه‌زنده است در گوشه اطاق واداشته‌اند اگر غفلةً کسی به‌بیند خیال‌میکند خرس زنده‌است جانشین بدیوارهای‌اطاق‌اسلحه‌زیادی‌ازقبیل‌شمشیر، قداره، تفنك،طپانچه‌اسلحه‌قدیم مثل زره، کلاه خود،زین و برك‌بارکاب یراق اسب‌مرصع‌طلا واسبابهای عجیب‌چیده و آویخته‌است‌حتی‌یك‌پیسوزقدیم که‌درایران‌سابقاً‌معمول بود درطاقچهٔ‌اطاقش‌بودهمه اطاقها را گشتیم ازپنجره اطاقها چشم‌اندازخوبی‌بشهر تفلیس و کوچه‌هاداشت‌قدری نشسته بعد رفتیم باطاق زوجه جانشین که متصل بهمین اطاق بودآنجا هم قدری توقف‌شدزن‌جانشین‌خواهر گراندوك (باد)است که‌درشهر کارلسروه آلمان با برادرش نهار خوردم پنج پسر و یك دختر ازجانشین دارد پسر بزرگش چهارده ساله است اولادش دربیلاق بودند اسم زوجه جانشین الگافئودوروونا (Olga Feodorowna,) است بعد برخاسته باطاق خودم آمدم بلافاصله زن‌جانشین باجانشین ببازدیدآمدند شب‌را باجانشین بکالسکه‌نشسته رفتیم بتماشاخانهٔ تابستانی‌بنای بسیار مختصریست سفیدکاری یك‌چهل‌چراغ‌برنز داشت که با گازروشن بود تماشاخانه ازصاحبمنصبان روس و غیره پر بود بهمه جهت دویست نفرآدم میگیرد موزیك خوب زدند بعد پرده بالارفت چندآکت دادندبزبان‌روسی‌حرف‌میزدند خوب‌خواندند بازی ورقص و حکایات خوب نشان دادند بسیار بامزه و باخنده بود زنهاوجوانان روسی خوب و

خوشگل بودند یك رقاص فرانسوی هم بود بسیار خوشگل وخوب میرقصید دوسال است اینجا آمده در آخر رقص ملی روسیه را کردند و بعد از آن رقص گرجی که بسیار خوب بود جمعی از گرجیه در دوطرف ایستاده دست میزدند یك نفر طنبك ودو نفر سرنای ایرانی میزدند بسیار خوش آهنك یك دختر و یك پسر میرقصیدند شبیه برقاصی ایران دربین بازی که پرده افتاد رفتیم پائین باغ کوچکی بود چراغان کرده بودند قدری در چادری که بالای سکوی باغ زده بودند نشستیم بعضی از زنهای گرجی و غیره را جانشین معرفی کرد بمنزل رفته شام خوردم دراین بین منشی حضور حکیم الممالك صنیع الدوله که عقب مانده بودند رسیده بارها را آوردند اما تعریف غریبی از طوفان دریا میکردند منشی حضور وصنیع الدوله که در کشتی سلطانیه بعد از ما مانده بودند گفتند همینکه ما از کشتی خارج شده بپوتی رفته بودیم دریا منقلب شده بود بطوریکه هر قدر خواسته بودند کشتی بخار کوچك روسها را به سلطانیه بچسبانند ممکن نمیشد ازشدت موج. آخر کشتیها بهم خورده چرخ هر دو شکسته بود بالاخره بهزار زحمت کشتی کوچك را نزدیك آورده همینکه موج آنرا بلند میکرده است یك لنگه بار از آن کشتی باین کشتی می انداختند یا یك نفر آدم خودش را بکشتی میپراند خلاصه با هزارجان کندن بار و آدم راحمل کرده بودند منشی حضور میگفت اگرچه ساحل نزدیك بود چنان امواج ما را بهوا میبرد واز بالا پرت میکرد مثل اینکه از قله کوه پرت شویم الحمدلله تعالی که این انقلاب چندساعت قبل از آن که مادر دریا بودیم نشد اول بنا بود که از راه کوه قاف و کزبك به بندر پطروسکی (Petrowski.) رفته از آنجا بانزلی برویم ودر آن راه اخبار نموده عراده و کالسکه وغیره حاضر کرده بودند چون هر قدر دریا را کم بکنیم صرفه در آنست خواستم از بادکوبه سوار کشتی بشوم قرارشد با ده نفر برویم به بادکوبه وسایرین همه از راه پطروسکی رفته سوار کشتی شده بیایند بادکوبه از آنجا ما هم سوار شده باتفاق برویم انزلی صنیع الدوله را مأمور کردیم که تفلیس مانده بارهائی را

که بچاپاری نمیشد حمل شود با جمعی ازهمراهان بانزلی برسانند روزجمعه در تفلیس بودیم که تفصیلش نوشته شد .

روز شنبه ششم

امروز بهمن میرزا که ازقراباغ آمده بود بحضوررسید شش‌هفت پسر بزرك‌هم دارد که‌همه‌بحضور آمده بودند عصری با جانشین بکالسکه‌نشسته شهرراقدری گشتیم گرم بودو گرد وخاك زیاد رفتیم آخرشهرالی‌باغ‌مجتهد که‌آقامیرفتاح ساخته‌است اکثر اهل تفلیس نظامی هستند وقزاق قشونی شب درخانــه جانشین بشام مهمان بودیم اول بتالاری رفتیم که صاحب منصب زیادی ازاهل قلم ونظام وغیره ایستاده بودند همه را جانشین معرفی کرد بهمن میرزا هم‌بود بعد رفتیم در تالاری سرمیز نشستیم جانشین‌دردست چپ وزوجه‌ایشان دردست راست وسایرین‌هم‌بمراتب معینه نشسته بودند بعد ازشام برخاسته به بالکون عمارت که مثل مهتابی است و ببــاغ عمارت نگاه میکند رفتیم چراغان بسیارخوبی درباغ بود آتشبازی ممتازی هم در روی کوه‌جلوعمارت کردندجمعیت زیادی‌ازنجباورعیت وزنها ودخترهای خوشگل گرجی وفرنگی درباغ بودند بعد از آتشبازی ورقص قزاقی که بطوربسیارخوبی میرقصند ودربین‌رقص‌طپانچه می‌انداز ندرفتیم پائین باغ‌را گردش کردیم‌بازو ببازوی زوجه جانشین داده‌بودم کل خیابانهای باغ را گردش کردیم همه جا نشان شیر و خورشیدساخته وپشتش را روشن کرده‌بودند تلگرافی‌ازامپراطوررسیده‌بود جانشین بما داد خواندیم احوال‌پرسی کرده بودند بعدآمدیم بالا بازقدری نشسته مراجعت بمنزل کردم امروزازجانب خلیفهٔ‌بزرك اوچ‌کلیسای ایروان کشیشی آمده عریضهٔ آورده بود ازطهران تلگراف رسیده بود کــه حاجی سید اسدالله مجتهد اصفهانی بعتبات میرفته درکرند فوت شده‌است بسیارافسوس خوردم .

روزیکشنبه هفتم

باید از تفلیس برویم بباد کوبه صبح زود برخاسته نهار خوردم معتمدالملك وشاهزاده‌ها هم امروزازراه پطروسکی رفتند شش ساعت بغروب مانده راه افتادیم

جانشین وهمه صاحبمنصبان قفقاز حاضر بودند پنج کالسکه هم برای ما حاضر شده بود بهر کالسکه اسبهای متعدد بسته بودند سوار شده از توی شهر کهنه تفلیس رفتیم جمعیت زیادی بود از شهر خارج شده بچاپاری راندیم همه جا رودخانه (کر ماند) در دست چپ بود اما کم کم از ما دور میشد کنارهای رودخانه بید و بعضی درختهای جنگلی بود که سبزی میزد هوا بسیار گرم و گرد وخاك غریبی بود از تفلیس که خارج شدیم دیگر درطرفین راه بهیچوجه آبادی نبود تا چشم کار میکرد صحرا و کوه خاکی دلگیر بود مگر درهردو فرسنگی یك چاپارخانه ساخته‌اند که اسب عوض کنند راه هم از تفلیس تا قریب شش فرسنگ ساخته ریك ریخته‌اند چندان گرد وخاك نیست اما راه که تمام شد گرد و خاك زیاد است درچند چاپارخانه ایستاده اسب کالسکه‌ها را عوض کردند درهر چاپارخانه ازسواره قزاق ومسلمان حاضر بودند که سواره را هم عوض میکردند درچاپارخانه آل گت بزبان ترکی یعنی بگیر برو نهار حاضر کرده بودند یکساعت بغروب مانده بود بعد سوار کالسکه شده باز راندیم مهتاب بود از یك رودخانه گذشتیم پیش از چاپارخانه (آل گت) پلی داشت ملحق به (کر) میشد سه ساعت ازشب رفته برودخانه (اغستفا) رسیدیم رودخانهٔ بزرگیست امادرین فصل آب کمی داشت چاپارخانه اینجا را هم باسم رودخانه موسوم کرده‌اند آنطرف رودخانه چاپارخانهٔ بود که باید شب را بخوابیم دوسه اطاق داشت شام خوردم گرم بود گفتند حاجی میرزا علی مشکوة الملك آمده است بسیار تعجب کردم حاجی از تبریز ازراه ایروان آمده دو روزهم همین جا بوده است قدری ازاخبار طهران وغیره صحبت کرده بعد رفت صبح هم میخواهد برود تفلیس .

روز دوشنبه هشتم

باید برویم بشهر گنجه صبح زود برخاسته براه افتادیم صحرای گرم پر گرد وخاك بدی بود اینجاها محل نشیمن قزاق تاتار است این قزاقها همه مسلمان و چهار پنجهزار خانوار هستند اما ازخانوارشان اینجاها اثری معلوم نبود طرف دست

راست ازنزدیك رشته کوهی بود که ازپشت آن میرود الی‌دریاچهٔ کوکجهٔ ایروان دست چپ هم یك‌رشته کوه خاکی‌خشکی‌ازدورپیدا بودرسیدیم بچاپارخانهٔ حسن‌سو ازاینجا بآنطرف خاك و محل‌طایفه شمس‌الدین لو است این طایفه هم پنج ششهزار خانوارهستند حسن‌سورودخانه‌ایست‌آب‌بسیار کمی‌داشت قدری که‌رفتیم بچاپارخانه طاوس چای رسیدیم این رودخانه هم‌آب کمی داشت رسیدیم‌بچاپارخانه زکم آنجا نهارخوردیم درهرچاپارخانه ازطوایف‌آن حول وحوش سواره پیاده جمعیت زیادی آمده‌بودند جمعاً حتی‌بچه‌های کوچك‌اسلحه دارند همه‌این طوایف مسلمان هستند بعد از نهار رفتیم بچاپارخانه شمکور اینجاها دیگرطایفه شمس‌الدین‌لو تمام میشود جزءِ گنجه است روی‌تپه کوچکی آثارقلعهٔ‌آجری محکمی‌ازقدیم‌دیده شد رودخانهٔ ازپائین قلعه میگذردآب کمی‌داشت‌آثارپل‌آجری بزرگی‌دارد امانصف پل خراب شده‌است این‌صحراهاهم همان‌طور گرم و کم‌آبادیست رسیدیم بچاپارخانه (قره‌یر) ازآنجا رانده دو ساعت بغروب مانده بشهر گنجه رسیدیم حاکـم بلوکات گنجه در زکم‌آمده بود با سواره حاکم شهرهم با سواره وبزرگان دیگرتا نیم فرسنگی‌شهر آمده بودند شهر گنجه دورش باغات است وتوی شهرخانه‌های‌پست محقرقلعه‌قدیم گنجه که قلعهٔ‌آجری سختی‌بوده حالا خراب وقدری باقی‌است خندق و خاك ریز بسیارمعتبرداشته است حالا محبس کرده‌اند ازمیان شهر رودخانهٔ میگذرد اما حالا بسیار کم‌آب است پلی تازه ساخته‌اندآنطرف رودخانه محله فرنگی و ارمنی است اینطرف مسلمان. خانهٔ‌حاکم در محله فرنگیهاست منزل ماآنجا بود خانه بسیار محقریست درروی تپه پائین‌آن باغ کوچکی داشت جمعیت این شهر بیشتر ازهفت هشت هزار نفر بنظر نیامد .

روزسه شنبه نهم

بایدبرویم به‌توریان چای که‌ازمحال‌شکی است صبح سوارشده ازشهروباغات گنجه گذشته به صحرا افتادیم‌دست راست همان رشته کوه دیروزی‌الی‌سه فرسنگ راه دیده میشد بعدکم کم دورشد نیم فرسنگ دورتـر ازشهر درسرراه مقبره شیخ

نظامی است مقبرهٔ آجری بسیار محقری بود بعد رسیدیم به کورك چای که رودخانه بود دست چپ هم خیلی دورهمان رشته کوه خاکی بی آب است کـه بطرف شکی کشیده است خلاصه هوا بسیار گرم وزمین خشك و بـد بـود رسیدیم بچاپارخانـه قارقلی‌چای از آنجا بچاپارخانه منکی چاوور رسیدیم که در کنار رودخانه کر است برای ما آلاچیقی زده بودند دورش بسته و گرم مثل حمام برای صدراعظم وغیره از برك درخت اطاقی ساخته بودند خوش هوا بود اما مردم پیدا بودند شاهزاده‌ها وغیره با عراده جواهر خیلی عقب مانده‌اند عراده بارجواهر شکسته بود تا جای آنرا عوض کرده خیلی ازما دورمانده بودند قبل ازرسیدن آنها نهارخوردم یکماهی بسیار بزرگی طورانداخته ازرود گرفته آوردند مستأجر رود مزبور جوانی ارمنی و آنجا حاضر بود اجارهٔ شیل اینجا جزء اجارهٔ شیلات سالیانست رود کر اینجا عریض است اما کم جریان وعمقش هم بیش ازیکذرع نبود دو کشتی بهم بسته رویش تخته بندی نموده فرش کرده یکطناب قطوری ازاینطرف بآنطرف کشیده بودند اسباب مختصری میان کشتی بود بسته بیك دیرك بزرك طناب را میکشیدند کشتی بحرکت آمده بار و آدم را بآنطرف میرساند اول کالسکه‌ها را بردند بعد من رفتم بعد صدر اعظم و غیره با بارها آمدند براه افتادیم الی منکی‌چاوور خاك گنجه بود آنطرف آب خاك شکی است رشتهٔ کـوه دست چپ هم همانطور کشیده بود اما حالا بآن نزدیکتر بودیم پشت این کوه خاکی کوههای داغستانست وشهرشکی هم در دامنه همانکوه افتاده است درقلهٔ کوه شکی برف زیادی بود از اینجا تا شهرشکی که حالا روسها (نوخا) میگویند پنج شش فرسنگ راه است بعضی جاهای‌زمین جنگل است بعضی خاربعضی بوته گز بعضی خاك خالی از توی کالسکه که به چاپاری میرفت تفنگ می‌انداختم روی هوا چند مرغ کـه بزبان فارسی سبزه قبا میگویند زدم رسیدیـم بچاپارخانه چاق‌لو که درمحال ارش شکی واقع است نمازخوانده عصرانه خوردم از آنجا سوارشده بچاپارخانه عرب رفتیم بازازمحال ارش شکی است دوساعت از شب رفته بتوریان‌چای رسیدیم رودخانه عظیم خوبی از طرف کـوههای داغستان و

شکی میآید ودراین صحراها زراعت میشود از تفلیس تااینجا آبادی هیچ ندیدم بجز
چاپارخانه‌ها واسم محالات دیگر رسمی از آبادی وده دیده نشد چاپارخانه اینجا
بسیار گرم وپرپشه بودلابدآلاچیق زده بیرون خوابیدم بعضی ازبیك‌زاده‌ها واعاظم
شکی آمده بودند .

روزچهارشنبه دهم

صبح زودبرخاستم حکام گنجه وشکی وغیره مرخص شده رفتند راندیم دست
راست جلگه بودمحال آق‌داش که‌ارش هم میگویند وجزء شکی‌است درآنجاواقع
است باغات ودهات زیاد بنظر آمد که ازتوریان‌چای مشروب میشود قدریکه رفتیم
محال آق‌داش تمام‌شد بچاپارخانه کوك‌چای رسیدیم حاکم کل بادکوبه وشیروانات
چون آنجا اول خاکش بود حاضر بود جوان بسیار مؤدب خوبی است اسمش
استراسلسکی (Stracelski) ایستاده اسب عوض کردیم جمعیت زیادی از اهل
شیروان و علمای اسلام بملاقات ما آمده بودند قدری با آنها صحبت شد
راندیم دست راست باز جلگه وسیعی است که جزء شیروانست و از رودخانه
کوك‌چای مشروب میشود دهات زیاد بنظر آمد جلگه حاصل خیزیست اما
گرم سیر دست چپ همان رشتهٔ کوه همه روزه است بچاپارخانه قره‌یازی
رسیدیم اسب عوض شد دهات قره‌مریان و یکه‌خانه و کرد کند که ازرعایای روس
هم آنجا نشانده‌اند دیده شد این دهات چندان معتبر نیستند رسیدیم بچاپارخانه
(کولولو) نهارآنجا خورده شدویخمن که سابقاً حاکم شماخی بود و در اوقات سفر
ما برشت با(قولی‌بکن)حاکم بادکوبه بآنجاآمده بودند دیده شد بهمانطور فربه
است خانوار روس آنجا مینشینند بعد ازنهارسوارشده راندیم از رودخانه (کرده‌ما)
گذشتیم آب کمی داشت ده پادار و کلاغایلو دیده شد جزء شیروان است این
رودخانه‌هائی که نوشتم همه از کوه‌های داغستان که پشت همین رشته کوه دست
چپ است سرچشمه دارند هر کجای این کوه دره ومخرجی دارد این‌آبها از آن
دره گذشته بجلگه شکی و شیروان میریزد رسیدیم بچاپارخانه اقسو که ده بسیار

معتبر نیست و باغات زیاداز انار و انجیر وغیره دارد بسیار شبیه است بده (کند) طهران اما باغات کند از این زیادتر و معتبرتر است رودخانه اقسو از وسط باغها میگذرد قسمت بزرگ ده سمت مشرق رودخانه است طرف مغرب رودخانه محال حواوز و مرقش محال قشون است که جزء شماخی است خلاصه دکان میوه فروشی و غیره زیاد داشت پیاده شده میوه خورده نماز کرده سوار شدیم از آنجا پیچ وخم میرود روبشمال و بالای همان کوه دست چپ از همین دره سر بالا رفتیم اول بنظر کوه کوچکی می‌آمد اما خیلی بلند بود راه کالسکه را بسیارخوب ساخته بودند کالسکه واسبها براحت میرفتند کم کم رسیدیم بقله آنطرف کوه جنگل بلوط بود وقرقاول زیاد داشت از قلعه کوه بانطرف الی بادکوبه همه کوهستان است سرا زیر شدیم غروب شد در چاپارخانه (شرادیل) قدری مکث کرده باز سوار شده راندیم دو ساعت از شب رفته وارد شهر شماخی شدیم جمعیت زیادی بود همه جا را چراغان کرده بودند مردم بسیار اظهارخوشحالی‌میکردند پیاده شدم دوپسر(ویخمن) یکی پنجساله دیگری هفت ساله با لباس چرکسی دم در با زن ویخمن ایستاده بودند علمای اسلام صف کشیده بودند با همه تعارف کرده وارد عمارت شدیم این عمارت مال لالایف ارمنی شیروانی است مردی‌معتبر وصاحب دولت است این عمارت‌سابقاً حاکم‌نشین شماخی بوده حالا، لالایف خریده‌است مشرف است بهمه شهر شماخی محله ارامنه و فرنگیها در بالای تپه و محلهٔ مسلمانها توی‌دره وپائین است دوسال قبل زلزله شدیدی شده این شهررا خراب کرده است سابقاً بسیار شهرمعتبری‌بوده حالاهم سه‌چهار هزار خانوار دارد جمعیتش ده‌پانزده هزار نفر است اغلب اوقات زلزله میشود اطراف شهر همه کوه و تپه اما چنان خشك است که آثاری از سبزه و درخت و آب‌نیست رودخانه کوچکی از سمت کوهستان پائین تر از شهر میآید که از آن آب قدری باغات دارند مسجدی ازعهدشاه عباس در شهرهست که حالا نماز میکنند مسجد وتکیهٔ هم حاجی محمدرضانام ساخته‌است‌بسیار عالی‌اکثراهل شهروبلوکات‌شیروان مسلمان وارمنی بسیار کمتر است قبرمصطفی‌خان‌شیروانی و

اولادش در آنطرف شهر روی تپه واقع است عمارت‌لالایف بسیار چشم انداز خوبی دارد ازتخته ساخته‌اند

روز پنجشنبه یازدهم

باید برویم ببادکوبه صبح زود برخاسته رخت پوشیدم سوار شدیم جمعیت زیادی بتماشا آمده بودند راندیم تا به پست وبلندی دره و تپه رسیدیم چند خانوار ایلات دراین دره‌های خشك دیده شد گفتند ایل عرب است رسیدیم بچاپارخانهٔ اول که آجی‌چای است آب تلخی‌دارد بعد چاپارخانه مرزی که دهی است بزرك روسها مینشینند بعد چاپارخانه نقی کرپی بعد چاپارخانه جنگی اینجا نهار خوردیم بعد چاپارخانه هلتما بعد چاپارخانه ارباب رودخـانهٔ هم داشت که بهمین اسم موسوم است بعد چاپارخانه سرائی‌بعد شهر بادکوبه‌الی بادکوبه‌جمیع راه خشك و بد که باین‌خشکی‌و بدی‌صحرا و کوه‌دیده وشنیده‌نشده است‌مساقتی که‌امروزعبورشدمحال قبرستان میگویندواقعاً اسم‌بامسمی‌است‌بعینها‌قبرستانست خلاصه‌حاکم‌شهر بادکوبه باسواره و غیره باستقبال آمد درچاپارخانه سرائی‌پیاده‌شده نزدیك‌غروب‌بود. نماز خوانده سوارشده دوساعت ازشب گذشته واردشهر بادکوبه شدیم‌چون معدن‌نفط در بادکوبه‌است‌امشب‌همه‌جا راازصحراو شهر‌چراغ‌نفط روشن کرده‌بودنداگرچه‌شب بود و شهر بادکوبه را درست ندیدیم اما در مهتاب معلوم بود که خانه‌های‌قشنگی که تازه‌بسبك فرنگستان ساخته‌اند در کناردریاست عمارت حاکم هم‌لب دریاست خلاصه جمعیت زیادی از مسلمان و غیره بودند صلوات میفرستادند رسیدیم بپای عمارت حاکم‌موزیك میزدند پیاده‌شدم اول کولونل‌بزاك رادیدم معلوم شد کشتیها باهمراهان و مسافرین راه پطروسکی هم مقارن ورود ما وارد بندر شده‌اند حاکم بادکوبه صاحبمنصبان نظامی وقلمی ایالت خودرا معرفی کرد عمارتی بطرزفرنگی دارد بعد ازشام چهارساعت ازشب رفته رفتیم بکشتی قسطنطین عجب بندریست که کشتی بزرك تالب دریا میاید صد هزار مرتبه شکرخداوند تعالی را کردیم که باز بسلامت باین کشتی‌رسیدیم‌حاکم بادکوبه‌وغیره آمده‌مرخص‌شدند شاهزاده‌ها وغیره

بکشتی موسوم به شاه سوارشدند صدر اعظم وعملهٔ خلوت و کولونل بزاك وپرنس منچکوف و بیگلروف در کشتی ما بودند همان دریابیگی هم بود نیم‌ساعت بعد کشتی براه افتاد دریا آرام وخوب‌باد مراد میوزید شب را خوابیدم

ولایت شکی‌وشیروان و غیره شترهای خوب دارد. بارعراده اینجاها معمول است به گاومیش‌وغیره‌میبندند اما(تکر)چرخ‌عراده‌ها ازچوب‌ضخیم‌وبی آهن‌است .

روز جمعه دوازدهم

نزدیك به‌عید مولودحضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه‌الصلوات و السلام است باید بانزلی برویم صبح برخاستم هوای دریا بسیارخوب بودباکمال خوشحالی میرفتیم دوسه‌فرسنك بانزلی مانده‌همه لباس رسمی پوشیده مستعدشدیم که حالا وارد انزلی خواهیم‌شد کم کم ابرهای سیاه ازطرف مغرب وجنوب وغیره بلند شد دریا بنای انقلاب گذاشت بازهم مایوس نبودیم راندیم تارسیدیم بلنگر گاه یك کشتی جنگی روسیه موسوم به بخارا ازعاشوراده برای‌احترام ورود ما آمده بود با دوربین دیده شد که ازحرکت امواج بطوری متزلزل است که بسیار باعث وحشت شد کشتی بزرك‌جنگی که آنطورحرکت بکندازکشتی ما دیگر چه‌توقعی است. یك کشتی بادبانی تجارتی‌هم که‌آنطرفتر لنگرانداخته بود بهمانطورمضطرب بود خلاصه رسیدیم بلنگر گاه کشتی‌جنگی باهزار صعوبت چند تیرتوپی‌انداخت برج انزلی ومردمی که درکناره بودند همه پیدا بودند لیکن چون کشتی بزرك زیاده ازاین نمیتواند پیش رفته داخل انزلی بشود لابد باید کرجی و کشتی بخار کوچك مخصوص ماکه در انزلی است آمده ما را بخشکی ببرد وبا این طوفان شدید امکان نداشت. لابد مأیوساً ازعرشه کشتی که امکان ایستادن نداشت پایین آمده رفتیم باطاق لباسها راکنده باکمال دلتنگی تن بقضا داده‌نشستیم سایرین‌هم که لباسها ونشانها داشتند همه را در بین کندن باقی واستفراغ مخلوط کردند هر کس در گوشه‌ای‌افتاد که قدرت برخاستن نداشت‌دوساعت‌بغروب‌مانده‌بود باران هم

بشدت میآمد امواج دریا بطوری بود که ممکن نبود بتوان نگاه کرد کشتی چنان حرکت میکرد که متصل سر دکل از اینطرف آنطرف بآب میرسید امواج توی کشتی میریخت و کشتی چنان کج میشد که چیزی نمیماند که بر گردد و ماها بدریا بریزیم صندلیها ومیزواسباب کشتی درهرحرکت رویهم میریخت باصداهای مهیب بدن کشتی از زور امواج صدا میکرد چیزی نمانده بود که خرد بشود از بالا باران شدید زیردریا کشتی پر آب ازشدت حرکت کشتی امکان راه رفتن نبود اضافه بر آن تحتههای کشتی از آب باران ودریا طوری ترشده بود که پای آدم بهیچطور بند نمیشد آخر سفر فرنگستان نزدیکی خانهٔ آدم که برج انزلی در دو قدمی پیداست و شخص باین حالت باشد ولابد شود که اگر سه روز اینطور بگذرد لنگر را کشیده برود بندرجز یالنکران این همه نوکر وغیره که بانزلی آمدهاند چه بکنند این نوع خیالات چنان اوقات را برمن تلخ داشت که حد وصف ندارد و مزاجم قدری منقلب شد متصل عرق میکردم ازشدت خیال و گرما باد بسینه میخورد سرفه میکردم شب وروزهم ابداً خواب کردن با آن طوفان ممکن نبود متصل هم باران شدید میامد

روز شنبه سیزدهم

صبح باز طوفان و حرکت کشتی بهمانطور بلکه زیادتر بود کشتی هم که شاهزادهها نشسته بودند از عقب رسیده لنگر انداخت تا شب همانطور هوا ابروباران وطوفان بود بقدر دوساعت خوابیدم یکبار قال و مقال شد گفتند کرجی آمده است برخاسته دیدم یك کرجی با دوازده نفر داوطلب شده آمدهاند که از ما خبری ببرند بانزلی. دریاهم روبآرامی است قدری خوشحال شدیم معتمدالملك جواب کاغذیکه باو نوشته بودند نوشته رفتند ساعت دیگر که صبح چهاردهم رجب نزدیك بود کرجی دیگر آمد مهدیقلیخان و میرزا عبدالله خودرا انداخته رفتند صبح شد چند کرجی دیگر آمد بعضی هم رفتند هوا رو بخوبی شد آب از مرداب بنا کرد بدریا آمدن بالاخره کشتی بخار ما دیده شد که از مرداب در آمده میایدتا کشتی رسید بنزدیك این کشتی حالا بسیار مشکل است رفتن از این کشتی بآن کشتی. قدری دورتر از این

نگاهداشته‌اند اول کرجی مارا آوردند بهرطور بود داخل کرجی شده راندیم برای کشتی بخاریکطوری‌دست مارا گرفته رفتیم بالای کشتی آسوده شده صدهزارمرتبه شکر باری تعالی‌را کرده نفسی کشیدیم وارداسکله‌انزلی شدیم اشخاصیکه‌ازطهران ورشت آمده بودند بحضور آمدند رفتیم بالای برج‌شکرخدا را هزار مرتبه کردم شب آتشبازی مفصلی شد وبراحت خوابیدم الحمدلله تعالی.

حسب‌الامر قدرقدرت‌همایون شاهنشاه روحی‌وروح‌العالمین‌فداه‌دردارالطباعه دولتی این‌سفرنامه همایونی را خانه‌زاد دولت علیه محمدحسن بطبع رساند

تم بالخیر فی‌ششم صفرالمظفر

سنه ۱۲۹۱

پایان